

دانشنامه علمی کلمات
امام حسین علیه السلام
جلد اول (مدخل)

مصدر الفهرسة:	IQ-KaPLI ara IQ-KaPLI rda
رقم تصنيف LC:	BP193.13.A1 R3 2021
المؤلف الشخصي:	رضواني، علي اصغر - نويسنده.
العنوان:	دانشنامه علمي كلمات امام حسين <small>عليه السلام</small> /
بيان المسؤولية:	تأليف: استاذ علي أصغر رضواني.
بيانات الطبع:	چاپ اول.
بيانات النشر:	نجف، عراق: العتبة الحسينية المقدسة، مؤسسة وارث الأنبياء للدراسات التخصصية في النهضة الحسينية، ٢٠٢١م / ١٤٤٢ هـ. ق.
الوصف المادي:	٣ جلد؛ ٢٤ سم.
سلسلة النشر:	(العتبة الحسينية المقدسة؛ ٨٥٥).
سلسلة النشر:	(مؤسسة وارث الأنبياء للدراسات التخصصية في النهضة الحسينية، ٢٠٢١م / ١٤٤٢ هـ. ق.
تبصرة عامة:	٦٢٥ صفحة. جلد اول (مدخل).
تبصرة بيبليوجرافية:	يتضمن هوامش، لائحة المصادر (صفحة ٦٠٥-٦٢٥).
موضوع شخصي:	الحسين الشهيد، الحسين بن علي بن أبي طالب <small>عليه السلام</small> الإمام الثالث، ٤-٦١ للهجرة - أحاديث.
موضوع شخصي:	الحسين الشهيد، الحسين بن علي بن أبي طالب <small>عليه السلام</small> ، الإمام الثالث، ٤-٦١ للهجرة - كلمات قصار.
اسم هيئة اضافي:	العتبة الحسينية المقدسة (كربلاء، العراق)، مؤسسة وارث الأنبياء للدراسات التخصصية في النهضة الحسينية - جهة مصدرة.

فهرست نویسی پیش از انتشار در آستان مقدس حسینی،
معاونت امور فکری و فرهنگی، بخش سازماندهی اطلاعات.

بطاقة إيداع

٢٣٩ / ٨

ر ٦٩٢ رضواني، علي اصغر.

الموسوعة العلمية من كلمات الإمام الحسين عليه السلام / الأستاذ علي أصغر رضواني... وآخرون. قم، دار المؤمن، ٢٠٢١.
جلد ١ (٦٢٥ ص)، ٢٤ سم.

١- الحسين بن علي (الإمام الثالث) - أهل بيت النبي صلى الله عليه وآله. ٢- موسوعات.

م. و. أ- العنوان.

٢٠٢١ / ٧٢٦

المكتبة الوطنية / الفهرسة أثناء النشر

رقم الإيداع في دار الكتب والوثائق ببغداد (٧٢٦) لسنة ٢٠٢١

دانشنامه علمی کلمات

علیه السلام
امام حسین

جلد اول (مدخل)

استاد علی اصغر رضوانی

(با همکاری جمعی از فضلا)

اشرف علمی

موسسات و اشرف الانبیاء
للدراسات التخصصية في النهضة الحسينية



کلیه حقوق چاپ برای آستان قدس حسینی محفوظ است



چاپ اول
۱۴۴۲ هـ. ق. - ۱۴۰۰ هـ. ش. - ۲۰۲۱ م



ناشر

مؤسسه نشر و انتشارات اندیشه
للدانشات التخصصية في النهضة الحسينية

هیئت علمی موسسه وارث الانبیاء

۱. شیخ باقر ساعدی
۲. دکتر سید حاتم بختانی
۳. شیخ حیدر اسدی
۴. شیخ عباس حمداوی
۵. شیخ صباح ساعدی
۶. دکتر شیخ رافد تمیمی

گروه تالیف

- استاد علی اصغر رضوانی
- دکتر شیخ عمار جویری
- استاد مهدی رضوانی

گروه فنی

- شیخ حسین مالکی راد
- سید صادق حیدری
- سید مهدی معلمی
- محمد صادق رضوانی

شناسنامه کتاب

عنوان کتاب دانشنامه علمی کلمات امام حسین علیه السلام (جلد اول: مدخل)

مؤلف استاد علی اصغر رضوانی با همکاری جمعی از فضلا

اشراف علمی هیئت علمی موسسه وارث الانبیاء

حروف چینی حسین مالکی راد

نوبت چاپ اول

سال چاپ ۱۴۰۰ ش / ۲۰۲۱ م

فهرست

۲۷ آشنایی با مؤسسه
۳۹ مقدمه مؤلف
۴۵ گزارشی تفصیلی از دانشنامه
۴۷ حجیت سخن امام حسین <small>علیه السلام</small>
۴۸ اقسام سنت معصوم
۴۸ مغفول ماندن میراث علمی امام حسین <small>علیه السلام</small>
۴۹ ضرورت بحث درباره احادیث امام حسین <small>علیه السلام</small>
۴۹ لزوم بهرهمندی از عواطف مردم در راستای عقلانیت جامعه
۴۹ لزوم عرضه کردن میراث علمی اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۵۰ از معجزات امام حسین <small>علیه السلام</small>
۵۰ لزوم نوآوری و ابتکار در تحقیق
۵۱ نحوه تبیین هر موضوع
۵۱ لغت دانشنامه
۵۱ ویژگی‌های دانشنامه
۵۴ موضوعات کلی دانشنامه
۵۴ ۱. مدخل
۵۶ ۲. معرفت‌شناسی
۵۸ ۳. ایمان و کفر

۴. اثبات وجود خدا ۶۱
۵. توحید ۶۱
۶. شرک ۶۲
۷. صفات ثبوتی خداوند سبحان ۶۳
۸. صفات سلبی خداوند سبحان ۶۵
۹. صفات خبری ۶۷
۱۰. اسماء و افعال الهی ۷۰
۱۱. جبر و اختیار ۷۸
۱۲. قضا و قدر ۷۹
۱۳. حقوق الهی ۸۰
۱۴. نبوت ۸۳
۱۵. قرآن ۸۵
۱۶. امامت و رهبری ۸۶
۱۷. امامت اهل بیت علیهم السلام ۸۷
۱۸. فضائل اهل بیت علیهم السلام ۸۸
۱۹. حقوق اهل بیت علیهم السلام ۹۰
۲۰. امام حسین علیه السلام ۹۱
۲۱. مهدویت ۹۲
۲۲. معاد ۹۳
۲۳. دعا ۹۶
۲۴. اخلاق ۹۸
۲۵. عرفان ۱۰۳
۲۶. شیعه و تشیع ۱۰۴
۲۷. حدیث ۱۰۵

۱۰۶ تاریخ	۲۸
۱۰۷ اصول فقه	۲۹
۱۰۹ فقه	۳۰
۱۱۱ امر به معروف و نهی از منکر	۳۱
۱۱۲ جهاد و شهادت	۳۲
۱۱۴ اقتصاد	۳۳
۱۱۵ نظام تربیتی	۳۴
۱۱۷ نظام مدیریتی	۳۵
۱۱۸ نظام اجتماعی	۳۶
۱۲۱ نظام سیاسی	۳۷
۱۲۲ حقوق	۳۸
۱۲۵ پزشکی	۳۹
۱۲۷ مجردات	۴۰
۱۲۷ اخترشناسی (علم نجوم)	۴۱
۱۲۸ محیط زیست	۴۲
۱۲۸ روان شناسی	۴۳
۱۳۰ انسان شناسی	۴۴
۱۳۱ دنیا	۴۵
۱۳۳ حقوق کودک	۴۶
۱۳۴ دشمن شناسی	۴۷
۱۳۵ ظلم ستیزی	۴۸
۱۳۷ آداب و روش ها	۴۹
۱۳۹ گناه شناسی	۵۰
۱۴۱ مدیریت نظامی	۵۱

۵۲. نظام خانواده ۱۴۳
۵۳. بیداری اسلامی ۱۴۴
- امامت امام حسین علیه السلام ۱۴۷**
۱. آیه «اولی الامر» ۱۴۹
- معانی مفردات آیه ۱۴۹
- الف) معنای اطاعت خداوند ۱۴۹
- ب) معنای اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۴۹
- ج) معنای اطاعت اولی الامر ۱۵۱
- اقوال در «اولی الامر» ۱۵۲
- عصمت «اولی الامر» ۱۵۳
- تفسیر قرآن کریم به روایات ۱۵۴
۱. احادیث دوازده خلیفه ۱۵۵
۲. حدیث اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله در اطاعت علی علیه السلام ۱۵۵
۳. حدیث ثقلین ۱۵۶
- بررسی احادیث شیعه ۱۵۶
- «اولی الامر» در روایات اهل سنت ۱۵۹
۲. احادیث دوازده امام و خلیفه ۱۶۱
- الف) احادیث از طرق اهل سنت ۱۶۱
- ب) احادیث از طرق شیعه ۱۶۵
- نتیجه ۱۶۸
۳. نصوص بر تعیین دوازده امام ۱۷۱
۴. نصوص بر امامت امام حسین علیه السلام ۱۸۳
- مرجعیت دینی و علمی امام حسین علیه السلام ۱۸۷**

۱. آیه «تطهیر» ۱۸۹
۲. آیه «اهل الذکر» ۱۹۳
- مصدق اهل نکر در روایات اهل بیت علیهم السلام ۱۹۳
- مصادیق «نکر» در قرآن کریم ۱۹۶
۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۱۹۶
۲. قرآن کریم ۱۹۷
- تفسیر آیه ۱۹۷
- تنزیل و تطبیق آیه ۱۹۹
- اهل بیت علیهم السلام حاملان حقایق قرآن ۲۰۰
- «اهل الذکر» در حدیث اهل سنت ۲۰۲
- نتیجه ۲۰۲
۳. آیه «علم الكتاب» ۲۰۳
- مرجعیت دینی و امامت امام حسین علیه السلام ۲۰۶
- مقدمه اول ۲۰۶
- مقدمه دوم ۲۰۷
- مقدمه سوم ۲۰۷
- مقدمه چهارم ۲۰۸
- مقصود از «من عنده علم الكتاب» ۲۰۸
۴. آیه «اعتصام» ۲۱۱
- مفهوم «اعتصام» ۲۱۱
- مقصود از «حبیل الله» ۲۱۲
- کسانی که تمسک به آنان واجب است ۲۱۲
۱. خداوند متعال ۲۱۲
۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۲۱۳

۳. قرآن کریم ۲۱۳
۴. اهل بیت پیامبر علیهم السلام ۲۱۴
- «حبل الله» در روایات اهل بیت علیهم السلام ۲۱۶
- «حبل الله» در روایات اهل سنت ۲۱۷
۵. آیه «مس الكتاب» ۲۱۹
- کبرای قیاس ۲۱۹
- الف) مسّ ظاهری ۲۲۰
- ب) مسّ باطنی ۲۲۰
- ج) طهارت ظاهری ۲۲۰
- د) طهارت باطنی ۲۲۰
- صغرای قیاس ۲۲۱
۶. آیه «اوتوا العلم» ۲۲۳
- الف) مراد علم کتاب است ۲۲۳
- ب) مراد علم الیقین باشد ۲۲۴
۷. آیه «اصطفاء» ۲۲۷
۸. حدیث ثقلین ۲۲۹
- نتیجه ۲۳۱
۹. حدیث سفینه ۲۳۳
- نتیجه ۲۳۴
۱۰. حدیث امان ۲۳۵
- نتیجه ۲۳۶
۱۱. سنت امام حسین علیه السلام راهی به سنت نبوی ۲۳۷
- مقدمه اول: منابع تشریح و استنباط ۲۳۷
- مقدمه دوم: کتاب و سنت نبوی دو منبع تشریح ۲۳۷

- مقدمه سوم: موانع در راه سنت نبوی ۲۳۸
۱. اهتمام نداشتن صحابه به ضبط حدیث ۲۳۸
۲. منع تدوین و کتابت و نشر حدیث ۲۴۰
- مقدمه چهارم: ضرورت راهی به سوی سنت واقعی! ۲۴۳
- نتیجه ۲۴۴
۱۲. ضرورت حفظ سنت توسط معصوم ۲۴۵
- مقدمه اول: ضرورت ارتباط با خداوند ۲۴۵
- مقدمه دوم: حقیقت بُعد تشریح ۲۴۵
- مقدمه سوم: ضرورت ارتباط با واسطه‌ها ۲۴۶
- مقدمه چهارم: ضرورت اوصیا بعد از انبیا ۲۴۶
- نتیجه ۲۴۷
۱۳. احتیاج اسلام به عصر تطبیق ۲۴۹
- از اولیات ضمانت تطبیق! ۲۴۹
۱۴. بررسی ابعاد تاریخی ۲۵۱
۱۵. ضرورت بقاء بُعد تبیین ۲۵۳
- بررسی آیه اکمال ۲۵۳
- فضائل امام حسین علیه السلام** ۲۵۷
۱. آیه «مودّت» ۲۵۹
- نقل احادیث ۲۵۹
- دلالت آیه «مودّت» ۲۶۲
۱. وجوب مودّت مستلزم وجوب اطاعت ۲۶۲
۲. وجوب محبت مطلق، مستلزم افضلیت ۲۶۳
۳. محبت مطلق، ملازم با عصمت ۲۶۴

۲. آیه «مباهله» ۲۶۵
- «مباهله» در لغت و عرف ۲۶۵
- احادیث مباهله ۲۶۶
- فضایل امام حسین علیه السلام در آیه ۲۶۹
۳. آیه «اطعام» ۲۷۱
- شأن نزول آیه ۲۷۱
- راویان حدیث از عامه ۲۷۳
۴. آیه پذیرش توبه حضرت آدم علیه السلام ۲۷۹
۵. ولایت تکوینی امام حسین علیه السلام ۲۸۱
- تعریف ولایت ۲۸۱
- معنای ولایت تکوینی ۲۸۴
- ولایت تکوینی از دیدگاه قرآن ۲۸۴
- ولایت تکوینی امام حسین علیه السلام از منظر قرآن کریم ۲۸۸
- مقدمه اول ۲۸۸
- مقدمه دوم ۲۸۹
- مقدمه سوم ۲۸۹
- مقدمه چهارم ۲۹۰
- مقدمه پنجم ۲۹۰
- مقدمه ششم ۲۹۱
۶. فضایل مشترک با دیگر امامان ۲۹۵
- دوستی اهل بیت علیهم السلام در روایات ۲۹۵
۱. وادار نمودن بر دوستی اهل بیت علیهم السلام ۲۹۵
۲. دوستی اهل بیت علیهم السلام دوستی رسول خداست ۲۹۵
۳. حب اهل بیت علیهم السلام اساس ایمان است ۲۹۷

۴. حب اهل بیت علیهم السلام عبادت است ۲۹۷
۵. دوستی اهل بیت علیهم السلام نشانه ایمان است ۲۹۷
۶. دوستی اهل بیت علیهم السلام نشانه پاکی ولادت ۲۹۸
۷. سؤال از دوستی اهل بیت علیهم السلام در روز قیامت ۲۹۸
- مشارکت در ذکر صلوات ۲۹۹
- الف) در نماز ۲۹۹
- ب) در غیر نماز ۳۰۱
- آل پیامبر چه کسانی اند؟ ۳۰۷
- جهنمی بودن دشمنان اهل بیت علیهم السلام ۳۱۱
۷. فضایل مشترک با اصحاب کساء ۳۱۳
- الف) حدیث جنگ و صلح ۳۱۳
- ب) امر به محبت اصحاب کساء ۳۱۳
۸. فضایل مشترک بین امام حسن و امام حسین علیهم السلام ۳۱۵
- الف) رضایت پیامبر صلی الله علیه و آله از آن دو ۳۱۵
- ب) دو ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۱۵
- ج) محبت پیامبر صلی الله علیه و آله به آن دو ۳۱۶
- د) دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به محبت آن دو ۳۱۶
- ه) محبت آن دو، محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله است ۳۱۷
- و) فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله ۳۱۷
- ز) حرمت دشمنی با آن دو ۳۲۰
- ح) محبوبترین افراد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۲۰
- ط) دو سرور جوانان بهشت ۳۲۱
۹. فضایل اختصاصی ۳۲۳
- الف) محبت پیامبر صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام ۳۲۳

- ۳۲۳ (ب) سرور جوانان بهشت
- ۳۲۴ (ج) پیامبر صلی الله علیه و آله از حسین علیه السلام است
- ۳۲۶ (د) آزار پیامبر صلی الله علیه و آله با گریه امام حسین علیه السلام
- ۳۲۶ (ه) امام حسین علیه السلام محبوب پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۲۷ منابع علوم
- ۳۲۷ امام حسین علیه السلام
- ۳۳۰ ۱. تعلیمات پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۳۱ ۲. استناد به رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۳۳۳ ۳. کتاب حضرت علی علیه السلام
- ۳۳۷ ۴. مصحف فاطمه علیها السلام
- ۳۳۸ ۵. اشراقات الهی (الهام)
- ۳۳۸ الف) دیدگاه قرآن
- ۳۴۰ ب) دیدگاه روایات
- ۳۴۱ ۶. علم غیب
- ۳۴۲ الف) احادیث اهل بیت علیهم السلام
- ۳۴۲ ب) احادیث عامه
- ۳۴۵ ضرورت عمل به روایات امام حسین علیه السلام
- ۳۴۷ الف) وثاقت امام حسین علیه السلام
- ۳۴۸ ب) عصمت امام حسین علیه السلام
- ۳۴۸ ج) ادله قرآنی
- ۳۴۹ د) ادله روایی
- ۳۵۰ ه) بازگشت سنت امام حسین علیه السلام به سنت نبوی

حجیت تفسیر ۳۵۵

امام حسین علیه السلام ۳۵۵

بیان اول ۳۵۷

بیان دوم ۳۵۹

بیان سوم ۳۶۱

ادعیه امام حسین علیه السلام ۳۶۳

مفهوم دعا ۳۶۵

انواع دعاهاى منسوب به امام حسین علیه السلام ۳۶۶

دعاهاى مستقل ۳۶۶

۱. دعای عرفه ۳۶۷

۲. دعای انتصاف مظلوم از ظالم (دعای مظلوم) ۳۶۹

۳. دعای عشرات ۳۷۱

۴. دعای استجابت ۳۷۱

۵. دعای احتجاج ۳۷۲

۶. دعای شدت ۳۷۲

۷. دعای استسقاء ۳۷۳

۸. دعای تسبیح ۳۷۴

۹. دعای صباح و مساء ۳۷۴

۱۰. دعای توفیق ۳۷۴

۱۱. دعای ثقة ۳۷۵

۱۲. دعای درد دندان ۳۷۵

۱۳. دعای سجود ۳۷۶

۱۴. دعای حرز ۳۷۶

۱۵. دعای تعقیب ۳۷۶
۱۶. دعای آخرت ۳۷۷
۱۷. دعای درد رگ پا ۳۷۷
۱۸. دعای فرج ۳۷۷
۱۹. دعای قنوت در نماز ۳۷۸
۲۰. دعاء مهمات ۳۷۸
۲۱. دعای مقابر ۳۷۹
۲۲. دعای وتر ۳۷۹
۲۳. دعای استدراج ۳۷۹
۲۴. دعای عبودیت ۳۸۰
۲۵. دعای مستسلم ۳۸۰
- دعاهای ضمن خطبه‌ها ۳۸۰
۱. دعای شاکرین ۳۸۰
۲. دعای تنافس ۳۸۱
- دعاهای موردی عمومی ۳۸۲
۱. دعای بر شیعیان خود ۳۸۲
۲. دعای هدایت و تقوا ۳۸۳
- دعاهای موردی شخصی ۳۸۳
۱. دعای در حق جون بن حوی النوبی ۳۸۴
۲. دعای در حق دو مرد جابری ۳۸۴
۳. دعای در حق ام وهب ۳۸۵
۴. دعای در حق یزید بن مسعود نهشلی ۳۸۵
۵. دعای در حق ابو ثمامه صاندی ۳۸۶
۶. دعای در حق ابو الشعثاء کندی ۳۸۶

- نفرین‌های عمومی ۳۸۷
۱. نفرین‌های حضرت بعد از تیر خوردن فرزند شیرخوارش ۳۸۷
 ۲. نفرین حضرت علیه السلام هنگام ضربت خوردن قاسم علیه السلام ۳۸۷
 ۳. نفرین حضرت هنگام رفتن حضرت علی اکبر علیه السلام به میدان ۳۸۸
 ۴. نفرین حضرت پس از نصیحت لشکر دشمن ۳۸۹
 ۵. نفرین حضرت پس از شهادت علی اکبر علیه السلام ۳۸۹
 ۶. نفرین حضرت پس از ضربت خوردن ۳۹۰
- نفرین‌های شخصی ۳۹۲
۱. نفرین بر جنازه منافق ۳۹۲
 ۲. نفرین بر عمر بن سعد ۳۹۳
 ۳. نفرین حضرت بر مالک بن حوزه ۳۹۳
 ۴. نفرین حضرت بر محمد بن اشعث ۳۹۴
- بارزترین امتیازات در دعای امام حسین علیه السلام ۳۹۵
- تحقیقی درباره ذیل دعای عرفه امام حسین علیه السلام** ۳۹۷
- مقدمه ۳۹۹
- مصدرشناسی دعای عرفه ۳۹۹
۱. «إقبال الأعمال» ۳۹۹
 ۲. «مصباح الزائر» ۴۰۰
 ۳. «البلد الأمين» ۴۰۲
 ۴. «زاد المعاد» و «بحار الأنوار» ۴۰۴
 ۵. «مفاتیح الجنان» ۴۰۴
- اشکال در سند اصل دعای عرفه ۴۰۴
- نقد ۴۰۵

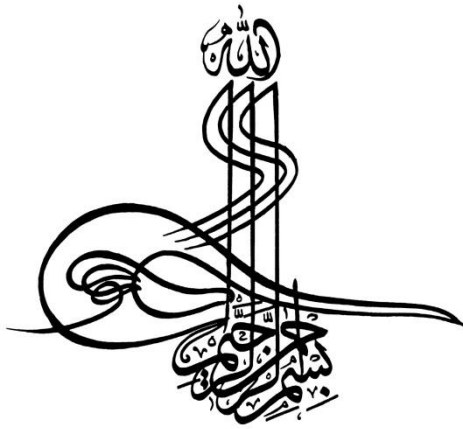
- ۴۰۸ علت نبود دعای عرفه در برخی از نسخه‌ها
- ۴۰۸ مصدر ذیل دعای عرفه
- ۴۰۹ دیدگاه‌ها درباره ذیل دعای عرفه
- ۴۰۹ ۱. انشاء حضرت
- ۴۰۹ ۲. عدم انشاء از حضرت
- ۴۰۹ ۳. انتساب ذیل دعای عرفه به برخی از متصوفه
- ۴۰۹ ۴. تردید در انتساب
- ۴۱۰ ۵. انشاء سید بن طاووس
- ۴۱۱ قرائن و ادله موافقان
- ۴۱۱ الف) وجود ذیل دعای عرفه در بیشتر نسخه‌های اقبال
- ۴۱۶ پاسخ به یک اشکال
- ۴۱۶ ب) بلند بودن مضمون دعا
- ۴۱۸ ج) عدم مخالفت با قرآن و سنت
- ۴۱۸ د) اضافات بر «اقبال» از سوی سید
- ۴۲۱ ه) احتمال سند دیگر برای ذیل دعای عرفه
- ۴۲۳ و) اذعان محدث قمی به وجود ذیل دعای عرفه در برخی نسخه‌های اقبال
- ۴۲۵ ز) احتمال اختلاف در روش سید بن طاووس
- ۴۲۷ ادله مخالفان
- ۴۲۷ الف) عدم وجود ذیل دعای عرفه در برخی نسخه‌های کتاب «اقبال»
- ۴۳۲ پاسخ
- ۴۳۹ ب) عدم وجود ذیل دعای عرفه در قدیمی‌ترین نسخه‌های اقبال
- ۴۴۰ پاسخ
- ۴۴۵ ج) عدم وجود ذیل دعای عرفه در نسخه شهید اول
- ۴۴۵ پاسخ

- د) تساهل علما در نقل ۴۴۵
- پاسخ ۴۴۶
- ه) اخذ ذیل از برخی صوفیه ۴۴۶
- پاسخ ۴۴۷
- و) اخذ ذیل از ابن عطاء الله اسکندرانی ۴۴۸
- پاسخ ۴۴۹
- ز) عدم سازگاری ذیل دعا با دیگر ادعیه ۴۶۷
- پاسخ ۴۶۷
- ح) اشاره به وحدت وجود در ذیل دعای عرفه ۴۷۷
- پاسخ ۴۷۷
- ط) استفاده از تعبیر «جذبه» در ذیل دعای عرفه ۴۸۵
- پاسخ ۴۸۵
- ی) مناسبت نداشتن برخی از فقرات ذیل دعای عرفه با مقام امام ۴۹۳
- پاسخ ۴۹۳
- ک) عدم وجود ذیل دعای عرفه در «مصباح الزائر» ۴۹۵
- پاسخ ۴۹۵
- ل) عدم ذکر صلوات در ذیل دعای عرفه ۵۰۰
- پاسخ ۵۰۱
- م) یاد نشدن از موقف حج و عرفات در ذیل دعای عرفه ۵۰۴
- پاسخ ۵۰۴
- ن) احتمال انشاء ذیل دعای عرفه از سوی سید بن طاووس ۵۰۴
- پاسخ ۵۰۵
- متن داستان ۵۱۱
- ترجمه داستان ۵۲۳

- اشکالات متوجه به قصه ۵۴۱
- اشکال اول ۵۴۱
- پاسخ ۵۴۱
- اشکال دوم ۵۴۲
- پاسخ ۵۴۳
- اشکال سوم ۵۴۳
- پاسخ ۵۴۳
- اشکال چهارم ۵۴۳
- پاسخ ۵۴۴
- اشکال پنجم ۵۴۷
- پاسخ ۵۴۷
- فتاوی علمای شیعه ۵۴۸
- فتاوی اهل سنت ۵۴۹
- قائلین به وحدت طلاق ۵۵۱
- ادله وقوع یک طلاق ۵۵۳
- اشکال ششم ۵۵۶
- پاسخ ۵۵۶
- اشکال هفتم ۵۵۷
- پاسخ ۵۵۷
- اشکال هشتم ۵۵۷
- پاسخ ۵۵۷
- اشکال نهم ۵۵۸
- پاسخ ۵۵۸
- اشکال دهم ۵۵۸

۵۵۸ پاسخ
۵۵۹ اشکال یازدهم
۵۵۹ پاسخ
۵۵۹ اشکال دوازدهم
۵۵۹ پاسخ
۵۶۰ اشکال سیزدهم
۵۶۰ پاسخ
۵۶۵ اشکال چهاردهم
۵۶۵ پاسخ
۵۶۵ اشکال پانزدهم
۵۶۵ پاسخ
۵۶۶ اشکال شانزدهم
۵۶۶ پاسخ
۵۷۳ اشکال هفدهم
۵۷۳ پاسخ
۵۷۴ اشکال هجدهم
۵۷۴ پاسخ
۵۷۵ اشکال نوزدهم
۵۷۵ پاسخ
۵۷۷ طرق اثبات اعتبار خبر واحد
۵۷۹ ۱. اثبات وثاقت راوی
۵۷۹ ۲. اثبات وثاقت خبر
۵۷۹ الف) تأیید با شواهد حدیثی

- ب) تأیید با متابعات سندی ۵۹۰
- ج) تأیید از راه علو متن ۵۹۲
- د) مطابقت با ادله عقلی ۵۹۸
- ه) مطابقت با قرآن ۵۹۸
- و) مطابقت با اجماع ۶۰۰
- ارزیابی احادیث نزد شیعه ۶۰۱
- فهرست منابع ۶۰۵



آشنایی با مؤسسه

بسم الله الرحمن الرحيم

علم و دانش، منبع پرتوهایی است که انسان را به راه مستقیم رهنمون می‌دارد. در پرتو علم و دانش، انسان هدف واقعی از خلقت و خوشبختی همیشگی را یافته و توانایی تشخیص حق از باطل را پیدا می‌کند. دانش دامنه اختیارات انسان را به طور صحیح نشانه‌گذاری می‌کند به گونه‌ای که انسان در پرتو انوار هدایتگر آن، در مسیر هدایت، راه رشد و کمال قرار می‌گیرد. راهی که برای آن سرشته و اسباب آن در اختیارش قرار داده شده است. فراتر از آن، انسان بر اساس بهره‌ای که از علم و دانش دارد بر دیگر آفریدگان برتری داده شده چنانکه خداوند تبارک و تعالی در قرآن نیز بر آن تأکید کرده است. در سوره بقره آیه ۳۱ می‌فرماید: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ «و [خدا] همه [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می‌گویید از اسامی این‌ها به من خبر دهید؛ بنابراین علم موجب رشد و تعالی انسان می‌گردد و در مقابل جهالت و نادانی زمینه سقوط او را فراهم می‌سازد. این در حالی است که در روایات شریفه، علم به نور تشبیه گردیده است^(۱)؛ همان‌طور که مقامات و ارزش انسان‌ها نزد پروردگار خود، به نسبت دانش و بهره‌ای که از علم برده‌اند متفاوت می‌باشد. هر آن‌کس که داناتر است و بهره‌ای

(۱) فیض کاشانی، محمد، المحجة البيضاء في تهذيب الإحياء: ج ۱، ص ۱۱۱.

بیشتر از علم برده است؛ نزد خداوند گرمی‌تر است، پروردگار عالم در آیه ۱۱ سوره مجادله به این مسئله اشاره می‌نماید: ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ «خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می‌بخشد». علم و دانش رستگاری جامعه را به دنبال دارد و پیشرفت و رونق آن را تضمین می‌نماید و تمام خیر و خوبی در آن نهفته است.

چه فداکاری‌ها که توسط پیامبران، امامان و اولیاء خداوند در راه پاسداشت علم و دانش صورت پذیرفته است؛ فداکاری‌هایی که برای جلوگیری و مبارزه با نادانی، تاریکی و انحراف انجام شده و در پی رساندن جامعه انسانی به هدف والای خلقت آن، که عبارت از کمال حقیقی است بوده است.

بنابراین دانش و معرفت هدف اساسی تمام پیامبران در جامعه بوده است. به گونه‌ای که در این راه همواره به خداوند متعال متوسل شده و از او فرستادگانی را طلب می‌کنند تا این بار مهم و رسالت گران‌سنگ را به آخر برسانند. چنانچه در آیات ۱۲۹ سوره بقره و ۱۶۴ سوره آل‌عمران به این مهم اشاره شده است. ﴿وَأَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ «پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی و بر این کار، قادری» و ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَنَفَى ضَالِّينَ﴾ «خدا بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از خودشان در میان آنان برانگیخت که بر آنها آیات او را تلاوت می‌کند و آنان را پاک می‌گرداند و به آنها علم کتاب (احکام شریعت) و حقایق حکمت می‌آموزد، و همانا پیش از آن در گمراهی آشکار بودند». پس جایی که دانش وجود ندارد

تاریکی و زیان جایگزین می‌گردد. ایشان نه تنها از خداوند برای آفریدگان او طلب علم و دانش داشتند، بلکه همواره در دعا از محضر خداوند برای خود نیز تقاضای دانش و آگاهی بیشتر می‌نمودند و از او می‌خواستند که قلبشان را سرشار از دانش بفرماید؛ «وَأَمَلْنَا قُلُوبَنَا بِالْعِلْمِ وَالْمَعْرِفَةِ»^(۱).

این فداکاری‌ها فقط در مقابل علم و دانش قابل ارزش‌گذاری است؛ ایشان که با تمام وجود، هستی خود را در این راه در طبق اخلاص نهادند؛ قطعاً مورد احترام و تقدیس می‌باشد. کسانی که برای روشن کردن راه نسل‌های آینده و هموار نمودن تابش نور حق بر قلب بشر قیام کرده تا نادانی و ظلمت پرچم برتری و سروری خود را برافراشته نکند. این ویژگی همیشگی پیامبران و روش قطعی امامان است. تلاش برای نبرد، مبارزه، فداکاری و از خودگذشتگی برای نشر علم و دانش در جامعه و میان مردمان خود، روشی که در تمام شئون خود سرشار از علم و دانش است و دانشمندان را در راه حل مشکلات جامعه در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها و در جمیع ابعاد و شئون انسان، سیراب و سرزنده نگه می‌دارد.

این قاعده‌ایست کلی و هرگز تخلف برنمی‌دارد و هیچ پیامبر و امامی از آن استثناء نگردیده است، به طوری که هرکدام از پیامبران و امامان روشی خاص به خود را داشته که بشریت در مسیر هدایت و رستگاری از زلال چشمه‌سار آن بهره‌مند گردیده است. نهایت اینکه روش هدایتگری ائمه و پیامبران به جهت شرایط و ویژگی‌های خاصی که ایشان را احاطه کرده بود، دچار شدت و ضعف بوده است. خداوند تبارک و تعالی بر این مهم در کتاب خود تأکید می‌فرماید، آنجا که در آیه ۲۵۳ سوره بقره می‌فرماید: ﴿تِلْكَ أَلْسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ

(۱) کفعمی، ابراهیم، المصباح: ص ۲۸۰.

وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ ﴿﴾ «برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد»؛ بنابراین سیره و روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با سیره و روش دیگر انبیاء متفاوت بوده است. همان‌گونه که روش اوصیاء پیامبر عظیم‌الشأن اسلام نیز با روش اوصیاء سایر پیامبران تفاوت داشته است. میان امامان نیز نمی‌توان روشی واحد را یافت و شاید از دلایل برتری اصحاب کسا بر سایر ائمه بتوان این مورد را ذکر نمود.

امام حسین علیه السلام که در بلندای علم، دانش، مبارزه، فداکاری و از خودگذشتگی قرار دارد؛ از اصحاب کسا می‌باشند که روایات متعدد و آیات قرآن بر جایگاه رفیع آن‌ها در میان سایر آفریدگان تأکید ورزیده است. امام حسین علیه السلام کسی که تمام هستی خود را برای حفظ نور حق متعال فدا کرد؛ نوری که هرگز به خاموشی نخواهد گرایید. کسی که با فداکاری او درس آموختیم، معرفت پیدا کردیم و استوار ماندیم. از روش‌های این شخصیت که گستره وجودی ایشان کرانه‌های عالم هستی را در بر گرفته است، انسان ارزش‌هایی استوار و هدایتگر به سوی زندگی زیبا و پربار مانند عزت نفس، بردباری و شکیبایی در راه ایستادگی مقابل ظلم و نابرابری، و دیگر ارزش‌های والای انسانی که علمای ما تلاش‌های خود را وقف رساندن آن‌ها به جامعه نمودند و در این راه عمر پربرت خویشتن را به طبق اخلاص نهادند را می‌آموزد. جامعه‌ای که همواره نیازمند به این‌گونه ارزش‌های شناختی و عمل‌گرایانه است. تلاش‌های علما در این مسیر شایسته تقدیر است چراکه عمر ارزشمند و جوانی بی‌بازگشت خود را در راه این هدف بزرگ صرف نموده و تلاش‌های ستودنی در این راه مبذول داشته‌اند.

البته این نباید مانع از کندوکاو علمی در دریای بیکران معارف امام حسین علیه السلام به شکل خاص و معارف اهل بیت علیهم السلام برای نسل‌های آینده گردد که همچنان بکر و

دست نخورده باقی مانده است. این گفته که معارف اهل بیت علیهم السلام بسیار بیشتر از آنی است که علمای ما در شرح و تفسیر آن قلم زده‌اند، سخنی به گزافه نیست؛ بنابراین شناخت این معارف جهت شناساندن آن‌ها امری ضروری به نظر می‌رسد و تلاش و مجاهدت برای بررسی آن‌ها از زاویه‌های گوناگون برای ترسیم سبک زندگی برتر، مسئله‌ای غیر قابل خدشه می‌باشد. این امر خطیر بر وظیفه مسئولین امور دینی جهت تکمیل تلاش‌های گذشتگان، می‌افزاید.

با توجه به این مهم آستان مقدس امام حسین علیه السلام، بخش زیادی از تلاش‌ها و پروژه‌های تئوری و علمی خود را به محوریت امام حسین علیه السلام و نهضت پربرکت ایشان تخصیص داده است؛ بنابراین نهال مبارک مؤسسه وارث الانبیاء را در خاک علم پرور و معرفت خیز این وادی غرس نموده تا مکانی برای کندوکاو و پژوهش‌های تخصصی در نهضت اباعبدالله علیه السلام زیر نظر آن آستان مقدس باشد.

هدف اساسی این نهاد مبارک، تمرکز و پرده‌برداری از زوایای مخفی شخصیت امام حسین علیه السلام و حرکت عظیم و پربرکت ایشان و سیره عطرآگین آن بزرگوار در طول حیات پربرکتشان و سخنان گهربار ایشان، از رهگذر برنامه‌ای مدون، محکم و با تلاش علمی محققین و متخصصین این بستر می‌باشد.

نتایج این تلاش‌ها، در قالب پروژه‌های علمی تخصصی که هرکدام به بخشی از نهضت اباعبدالله علیه السلام اشاره دارد به مرحله اجرا درخواهد آمد.

لازم به ذکر است که ما مدعی نیستیم که - همان‌طور که گذشتگان ما نیز چنین ادعایی نداشته‌اند - تمام زوایای شخصیت امام حسین علیه السلام و حرکت پربرکت ایشان را احصا نموده و بررسی کرده‌ایم، لکن تلاش خود را در این راه به طبق اخلاص نهاده‌ایم و هر آنچه در توانمان بوده است، در راه خدمت به سیدالشهدا علیه السلام و تبلیغ اهداف بلند ایشان به نسل‌های آینده صرف نموده‌ایم.

پروژه‌های علمی مؤسسه

بعد از بررسی‌های متعددی که مؤسسه وارث الانبیاء در زمینه پروژه‌های حسینی که تا به امروز انجام پذیرفته یا در حال انجام است، بر موضوعاتی مهم و پراهمیت و بکر و دست نخورده واقف گشته است و آنها را با رعایت پراهمیت بودن در دستور کار خود قرار داده است که عبارت‌اند از:

۱. بخش تألیف و پژوهش:

فعالیت این بخش بر دو محور استوار است:

محور اول: تألیف

هدف از این بخش قلم زدن و تولید آثار مکتوب در موضوعات مرتبط به امام حسین علیه السلام است. موضوعاتی که در ساحت تألیف حق آن به طور کامل ادا نشده است. از دیگر اهداف این بخش پذیرش تألیفات گران‌بهای دانشمندان و محققین در این عرصه و چاپ این آثار بعد از بررسی و اتقان آنها به وسیله گروه علمی و با هماهنگی مؤلف اثر، می‌باشد.

محور دوم: تحقیق و پژوهش

در این بخش به گردآوری، پژوهش و تنظیم میراث مکتوب مقتل امام حسین علیه السلام، در مجموعه ای پرداخته می‌شود، که دربرگیرنده تمام کتاب‌های این موضوع است، خواه به صورت کتابی مستقل چاپ شده باشد، یا در ضمن کتابهایی دیگر، تدوین شده باشد. عنوان این مجموعه، «موسوعه مقاتل حسینی» می‌باشد و همچنین در این بخش، نسخه‌های خطی حسینی که تا کنون به چاپ نرسیده‌اند، مورد پیگیری قرار گرفته، تا با گردآوری، تحقیق و بررسی آنها، برای چاپ و نشر آماده شوند. و نیز در این بخش، کتاب‌هایی که در خارج از مؤسسه، مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته‌اند، پذیرفته شده تا این مجموعه‌ها جمع‌آوری شوند و مورد تحقیق و بررسی قرار گیرند، تا به مرحله چاپ و نشر برسند. لازم به

ذکر است که چاپ این کتابها منوط به ارزیابی علمی توسط هیئت علمی مؤسسه و اعمال اصلاحات لازم و تایید صلاحیت آنها می باشد.

۲. بخش مجله «الإصلاح الحسینی»:

این مجله، فصلنامه‌ای تخصصی در زمینه نهضت امام حسین علیه السلام می باشد که به نشر عمق و گستره اندیشه حسینی همت گماشته و پرده از زوایای مخفی تاریخ نهضت امام حسین علیه السلام و گنجینه‌های نهفته در آن، برمی دارد. به طوری که جنبه‌های بشری، اجتماعی، فکری و ادبی آن را به منصف ظهور می‌رساند. چنانکه در این مسیر گامی بزرگ برداشته و گوی سبقت را از مجلات علمی وزین در این موضوع ربوده است و نقشی بی‌بدیل در بارورسازی و اقناع افکار بشری با ارائه مباحث علمی متقن، ایفا نموده است.

۳. بخش پاسخ به شبهات نهضت امام حسین علیه السلام:

فعالیت در این بخش بر جمع‌آوری شبهاتی که در رابطه با امام حسین علیه السلام و نهضت پربرکت ایشان در میان کتب قدیم و جدید، مقالات، پژوهش‌ها، برنامه‌های تلویزیونی و غیره استوار است. سپس دسته‌بندی و موضوع‌بندی می شود و پاسخ علمی و پژوهشی به این شبهات در سطوح علمی مختلف داده می شود.

۴. بخش دانشنامه علمی کلمات امام حسین علیه السلام:

این دانشنامه تخصصی، برگرفته از سخنان امام حسین علیه السلام در رشته های گوناگون علمی و معرفتی می باشد. به این نحو که سخنان امام حسین علیه السلام از منابع معتبر استخراج گردیده و بعد از دسته‌بندی علمی، در اختیار متخصصان برای استخراج نظریه‌های علمی و تطبیق آن با علم جدید داده می شود.

۵. بخش دائرة المعارف امام حسین علیه السلام (دائرة المعارف الفبایی):

دائرة المعارفی که دربردارنده هر آنچه مرتبط به امام حسین علیه السلام و حرکت پر خیر و برکت ایشان از قبیل اتفاقات و مفاهیم، دیدگاه‌ها، شخصیت‌ها، مناطق و

مکان‌ها، کتاب‌ها و از این قبیل می‌باشد؛ که بر اساس حروف الفبا در قالب مقالات علمی به زبان جدید و ساختاری نو چینش شده است.

۶. بخش پایان‌نامه‌های دانشگاهی:

فعالیت این بخش بر دو محور استوار است:

محور اول: رصد و جمع‌آوری پایان‌نامه‌های دانشگاهی که در موضوع حرکت امام حسین علیه السلام به تحریر درآمده و بازبینی آنها به دلیل رفع نواقص علمی توسط گروه علمی متخصص در این زمینه، جهت آماده‌سازی برای چاپ و انتشار این آثار انجام می‌شود.

محور دوم: تهیه موضوعات مناسب مرتبط با امام حسین علیه السلام توسط گروه علمی موجود در این بخش و در اختیار قرار دادن آنها به جهت تولید محتوای مکتوب (پایان‌نامه و ...) توسط دانشجویان رشته‌های تخصصی.

۷. بخش ترجمه:

این بخش گنجینه‌های مکتوب با محوریت امام حسین علیه السلام را به زبان‌های مختلف رصد کرده و جمع‌آوری می‌نماید و اقدام به ترجمه آن به زبان عربی و یا از زبان عربی به زبانهای دیگر می‌کند؛ در این کار ابتدا به بررسی آن اثر برای ترجمه پرداخته و سپس ترجمه می‌شود، و در صورتی که آن ترجمه خارج مؤسسه صورت گرفته باشد مورد بررسی و بازبینی قرار می‌گیرد و آماده چاپ و نشر می‌شود.

۸. بخش رصد و آمار:

در این بخش تمامی مسائل مربوط به امام حسین علیه السلام در شبکه‌های اجتماعی از قبیل برنامه‌های ماهواره‌ای، سایت‌های اینترنتی، کتاب‌ها، مجلات و غیر آن، مورد رصد و آمارگیری قرار می‌گیرد. این کار دیدگاه روشنی از مهم‌ترین مسائل مربوط به امام حسین علیه السلام در تمامی ابعاد در اختیار قرار می‌دهد به گونه‌ای که نقشی ویژه در سیاست‌گذاری کلان مؤسسه ایفا نموده و به منزله پشتیبان برای بخش‌های دیگر

مؤسسه و یا مؤسسات دیگر و مراکز علمی مختلف می‌باشد.

۹. بخش همایش‌ها و کنفرانس‌های علمی:

فعالیت این بخش در راستای برگزاری همایش‌ها، نشست‌ها و جلسات علمی اندیشه محور و تخصصی در موضوع نهضت امام حسین علیه السلام، برای به‌کارگیری هرچه بیشتر نویسندگان پیشرو در این عرصه و فرصت‌ها و چشم‌اندازهای امیدوارکننده، جهت‌گیری شده است. به گونه‌ای که با ارائه این مباحث به پیشگاه اساتید و محققین و متخصصین این رشته و با دعوت از دانشمندان و متفکرین این عرصه، از روش‌های استنباطی ایشان و چگونگی مطالعه و بررسی متون مربوط به امام حسین علیه السلام توسط ایشان بهره لازم را به دست آوریم.

۱۰. بخش کتابخانه تخصصی امام حسین علیه السلام:

کتابخانه‌ای تخصصی است که مشتمل بر گنجینه‌های مخطوط و مطبوع با محوریت امام حسین علیه السلام می‌باشد که بیش از هزاران کتاب مهم و تخصصی در این عرصه توسط مؤسسه وارث الانبیاء در آن گردآوری شده است.

۱۱. بخش سایت اینترنتی:

سایتی تخصصی است که نتایج فعالیت‌های مؤسسه وارث الانبیاء و تولیدات علمی آن را انتشار داده و کتاب‌ها، مجلات، همایش‌ها، نشست‌ها و جلسات برگزار شده در مؤسسه را پوشش می‌دهد. همچنین اخبار مؤسسه و بخشی از فعالیت‌های علمی و تبلیغاتی آن را در معرض دید قرار می‌دهد.

۱۲. واحد خواهران:

این بخش به مدد کادری متخصص بر نمایاندن و پویایی هر چه بیشتر نقش بانوی مسلمان در نهضت امام حسین علیه السلام با استعانت از بانوان نویسنده آکادمیک، استوار است. چنانکه به تربیت نویسندگان، سخنورانی بانو، در راستای چارچوب‌های جدید و متدهای معاصر، در کارگاه‌های عملی پرداخته و آن‌ها را به

فضاهای علمی معرفی می‌کند.

۱۳. بخش فنی:

تمرکز فعالیت‌های این بخش بر چاپ و انتشار تولیدات علمی مؤسسه با محوریت امام حسین علیه السلام توسط کادری متخصص و بر اساس برنامه‌هایی پیشرفته و فناوری جدید استوار است. همچنین با طراحی جلد کتاب‌ها و صفحات فضای مجازی، در این راستا گام برمی‌دارد. فعالیت در عرصه برنامه‌ریزی تبلیغات صوتی، تصویری و سایر امور فنی مورد نیاز بخش‌های مختلف مؤسسه از مهم‌ترین فعالیت‌های این بخش می‌باشد.

در این میان پروژه‌های دیگری نیز تعریف و هدف‌گذاری شده است که فعالیت‌های مؤسسه در آن راستا ادامه دارد.

دانشنامه علمی کلمات امام حسین علیه السلام

در راستای روشننگری برخی جوانب محیط به آن واقعه بزرگ و حوادث دردناکی که در سرزمین کربلا اتفاق افتاده، عالم ملکوت را تکان داده، عرش الهی را به لرزه درآورده، فرشتگان را آشفته حال نموده و به جهت اطلاع پیدا کردن بر حقیقت و مقدار تأثیر آن بر تاریخ بشر و زندگی انسان و به دست آوردن خالصانه‌ترین درس‌ها و عبرت‌ها از آن، درس‌های گوناگون و بحث‌های پیاپی صورت گرفته و همچنین در این راستا قلم‌فرسایی‌هایی شده تا انواعی از بحث‌ها و گونه‌هایی از معرفت و بخش‌هایی از آن حوادث به صورت متمرکز بدون آنکه باعث ملالت و خستگی خوانندگان شود به قلم تحریر درآمده است.

آری تمام این اقدامات و تلاش‌ها بدین جهت بوده تا واقعه عاشورا همچون مکتبی پویا، زنده و تازه در راستای تربیت امت‌ها در طول مسیر و زمان‌ها باشد و هر چه تلاش‌ها بیشتر شده و عقل‌ها در این جهت بیشتر به مشورت پرداخته، نتایج آن از اهمیت و تأثیر بیشتری برخوردار بوده است و از این طریق بحث‌ها و

درس‌های مربوط به امام حسین علیه السلام جایگاه خود را در دانشنامه‌ها و مباحث اشتراکی بازکرده و نتایج بیشتر و فواید بهتری برخوردار شده است.

کلمات امام حسین علیه السلام به تبع عظمت و جلالتی که شخصیت او در برداشته، از ابعاد و جوانب متمایزی برخوردار است که در رأس آن انتساب او به رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام معصوم بودن او و در نتیجه خون خواه بودن خدا برای اوست.

در این راستا دانشنامه‌های متعددی وجود دارد که کلمات امام حسین علیه السلام را به ترتیب موضوعی و به صورت اجمال و بدون عمق و دقت در شرح کلمات جمع آوری شده و در حدّ خود کار بزرگی بوده و متضمن استخراج آن کلمات از مصادر اولیه با تعبیرات مختلف و تعدد مصنفات به همراه تبویب و تقسیم آن‌هاست، ولی این تلاش‌ها نیازمند ارزیابی از جهات متعدد دیگری است؛ زیرا کلمات معصومین به بحث‌ها، درس‌ها، کتاب‌ها و دانشنامه‌های بسیاری نیاز دارد.

در این راستا مؤسسه وارث الانبیاء درصدد برآمد تا تألیفی به صورت دانشنامه درباره کلمات امام حسین علیه السلام تحت عنوان «دانشنامه علمی کلمات امام حسین علیه السلام» تدوین نماید؛ بدین صورت که کلمات امام حسین علیه السلام به صورت اصل و اساس در این اقدام علمی بوده و سپس هرکدام از آن‌ها با آیات قرآنی و احادیث معتبر روایت شده از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام مورد تأیید قرار گرفته که این امر موجب قوت و زینت کلمات حضرت شده و با انوار الهی مقرون گشته است؛ امری که موجب گستردگی مساحت بحث‌های معرفتی با تلاش‌های طاقت‌فرسا همراه بوده و در نتیجه معلومات محکم و متقنی را در مجالات گوناگون و شناخت انسانی و امور تجربی پدید آورده است.

آری تألیف و تبویب این دانشنامه بر طبق عناوین و ابواب کلی و عمومی است که فروع بسیاری را در انواع علوم جدید و قدیم همچون کلام، فلسفه، اخلاق، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، قانون، فقه، اصول، فیزیک، شیمی، طب، هندسه و

غیر آن‌ها از علوم مختلف است و در این راستا تلاش‌های طاقت‌فرسایی به جهت ربط دادن و هماهنگی بین هزاران مطلب و صدها موضوع صورت گرفته که این تلاش را با تحقیق علمی و اسلوب زیبا و قلم یکپارچه تحت اشراف هیئت علمی تخصصی قرار داده است؛ و این تلاش و اقدام یکی از مهم‌ترین تلاش‌های علمی است که مؤسسه وارث الانبیاء در راستای دروس تخصصی دربارهٔ نهضت حسینی درصدد انجام آن ضمن تلاش‌های بزرگ و دانشنامه‌های مهم دیگر است که هرکدام به نوبهٔ خود جوانب بسیاری از نهضت مبارک امام حسین علیه السلام را در نظر داشته و به دست توانای کادر علمی و متخصص با مباحث عمیقی در دست اقدام است.

تشکر و قدردانی:

در این راستا جا دارد بر تلاش‌های صورت گرفته از سوی برادرانی که در این پروژهٔ بزرگ سهیم بوده و می‌باشند ارزش نهاده و از استاد فاضل و محقق توانا شیخ علی اصغر رضوانی، استاد مهدی رضوانی، دکتر عمار جوئیبرای، دکتر شیخ محمد حلفی و شیخ عبدالله خزرچی، وهمچنین آقایان بخش فنی حسین مالکی، مهندس سید مهدی معلمی، مهندس محمدصادق رضوانی، سید صادق حیدری و تمام افرادی که در پدید آمدن این اقدام مبارک سهیم بوده‌اند تشکر نموده و قدردان زحمات آنان باشیم.

از خداوند متعال می‌خواهیم تا ما را در کردارمان موفق گرداند؛ چرا که او شنوا و اجابت‌کننده است.

هیئت علمی

مؤسسه وارث الانبیاء

مقدمه مؤلف

در این مدخل که درباره دانشنامه علمی کلمات امام حسین علیه السلام تدوین شده، به موضوعاتی پرداخته می‌شود که ارتباط تام یا جزئی با اصل دانشنامه و موضوعات مرتبط با آن دارد.

این موضوعات که در فصول جداگانه آمده عبارت‌اند از:

۱. گزارشی تفصیلی از دانشنامه: از آنجا که این دانشنامه موضوعات بسیاری را در بر دارد، لذا در ابتدا آگاهی از فهرست موضوعات آن برای خواننده ضروری است. گرچه ممکن است تغییراتی کلی یا جزئی هنگام تدوین مجلدات این دانشنامه در این موضوعات اعمال شود.

۲. امامت امام حسین علیه السلام: از آنجا که حضرت سید الشهداء علیه السلام امام و رهبر مسلمین است و آشنایی با سخنان امام و رهبر ضرورت دارد، لذا جا دارد قبل از بحث از سخنان حضرت به اثبات امامت ایشان بپردازیم و ما در این فصل، از ادله قرآنی امامت آن حضرت به آیه «اولی الامر» و از ادله روایی به احادیث «دوازده امام و خلیفه» اشاره خواهیم کرد.

۳. مرجعیت دینی و علمی امام حسین علیه السلام: از آنجا که سخنان و کلمات مرجع دینی و علمی بر انسان حجت است، لذا جا دارد قبل از ورود در بحث از سخنان حضرت به اثبات مرجعیت علمی و دینی ایشان بپردازیم و ما در این فصل ادله قرآنی مرجعیت دینی و علمی امام حسین علیه السلام از قبیل آیات «تطهیر»، «اهل الذکر»، «علم الكتاب»، «اعتصام»، «مس الكتاب»، «وتوا العلم»، «اصطفاء» و

ادله روایی آن از قبیل احادیث «ثقلین»، «سفینه» و «امان» را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

همچنین به ادله عقلی و تاریخی مرجعیت دینی و علمی آن حضرت از قبیل سنت امام حسین علیه السلام راهی به سنت نبوی، ضرورت حفظ سنت توسط معصوم، احتیاج اسلام به عصر تطبیق، بررسی ابعاد تاریخی و ضرورت بقاء بعد تبیین اشاره می‌نماییم.

۴. فضائل امام حسین علیه السلام: جا دارد قبل از بحث از سخنان حضرت به مقداری از فضائل و مناقب ایشان اشاره شود تا با عظمت بیشتری به کلمات و سخنان او نگاه شود؛ زیرا انسان به سخنان افراد بافضیلت توجه بیشتری دارد. در این فصل به فضائل قرآنی حضرت سید الشهداء علیه السلام از قبیل آیات «مودت»، «مباهله»، «اطعام» و آیه پذیرش توبه حضرت آدم علیه السلام پرداخته شده است.

ولایت تکوینی امام حسین علیه السلام در قرآن نیز به طور جداگانه مورد بررسی قرار گرفته است.

روایات فضائل نیز در چهار قسمت فضایل مشترک با دیگر امامان، فضایل مشترک با اصحاب کساء، فضایل مشترک بین امام حسن و امام حسین علیه السلام و فضایل اختصاصی آن حضرت آورده شده است.

۵. منابع علوم امام حسین علیه السلام: از آنجا که سخنان حضرت تجلی علم اوست، لذا جا دارد به منابع علوم ایشان نیز اشاره شود که از کجا و چه کسانی اخذ شده است.

منابعی که در این فصل مورد بررسی قرار گرفته‌اند عبارت‌اند از: استناد به رسول خدا صلی الله علیه و آله، کتاب حضرت علی علیه السلام، مصحف فاطمه علیه السلام، اشراقات الهی (الهام) و علم غیب.

۶. ضرورت عمل به روایات امام حسین علیه السلام: از آنجا که سخنان حضرت در غالب روایات آمده و اطاعت از آن حضرت واجب است، لذا جا دارد در این مدخل به ضرورت عمل به روایات ایشان نیز اشاره شود.

در این فصل به ادله ضرورت عمل به روایات حضرت علیه السلام از قبیل وثاقت امام حسین علیه السلام و عصمت ایشان و ادله قرآنی و روایی و این که بازگشت سنت حضرت به سنت نبوی است، اشاره خواهیم کرد.

۷. حجیت تفسیر امام حسین علیه السلام: از آنجا که بخشی از کلمات حضرت در غالب تفسیر آیات قرآن آمده، لذا جا دارد در این مدخل به حجیت تفسیر آن حضرت نیز اشاره شود که در ضمن بیاناتی برگرفته از آیات قرآن کریم این موضوع را ثابت خواهیم نمود.

۸. ادعیه امام حسین علیه السلام: از آنجا که بخش عظیمی از کلمات حضرت را ادعیه تشکیل می‌دهند، لذا جا دارد فهرستی از ادعیه منسوب به آن حضرت با ذکر منابع و مآخذ آورده شود.

ما در این فصل، بعد از بررسی مفهوم دعا و انواع آن، دعا‌های حضرت را به چند دسته دعا‌های مستقل، دعا‌های ضمن خطبه‌ها، دعا‌های موردی عمومی، دعا‌های موردی شخصی، نفرین‌های عمومی، نفرین‌های شخصی تقسیم کرده و آن‌ها را ذکر نموده‌ایم. همچنین به بارزترین امتیازات در دعای امام حسین علیه السلام اشاره شده است.

۹. تحقیقی درباره ذیل دعای عرفه امام حسین علیه السلام: از آنجا که درباره ذیل دعای عرفه مطالب بسیاری آمده و انتساب آن به حضرت سید الشهداء علیه السلام مورد اختلاف نظر است، لذا جا دارد این ذیل به طور جداگانه به لحاظ سند و دلالت مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

ما در این فصل بعد از مصدرشناسی و ذکر دیدگاه‌ها درباره ذیل دعای عرفه، قرائن و ادله موافقان و مخالفان را بیان کرده و مورد بررسی قرار داده‌ایم.

۱۰. بررسی داستان ارینب: از آنجا که در این داستان سخنان زیادی از حضرت وجود دارد که قابل طرح است و از طرفی سند و دلالت آن مورد مناقشه قرار گرفته، لذا جا دارد به بررسی پیرامون شبهات آن پرداخته شود. ما در این فصل بعد از بیان اصل داستان، به بررسی نوزده اشکال که درباره آن مطرح شده پرداخته‌ایم.

۱۱. طرق اثبات اعتبار خبر واحد: از آنجا که سخنان و کلمات حضرت در غالب حدیث آمده و بررسی سند تمام آن‌ها دشوار است، لذا در این مدخل به راه‌های اعتبار خبر واحد اشاره شده و در سلسله بحث‌های پیشرو در مجلدات بعدی دانشنامه یکی از این راه‌ها که راه تأیید مضمونی بوده دنبال شده است.

تشکر و قدردانی:

خداوند متعال را شاکر و سپاس‌گزاریم که برای ما موقعیتی را فراهم کرد تا با احادیث حسینی سروکار داشته و در آن‌ها تأمل نموده و نکته‌برداری کرده و از آن‌ها پیام‌هایی را استخراج نماییم تا هم خود بهره‌مند شده و هم بتوانیم در زمینه‌های مختلف از روایات حضرت سید الشهداء علیه السلام تولید علم کرده و به جامعه‌ای که خود را پیرو حضرت می‌داند انتقال دهیم. آری نشستن سر سفره معنوی چنین امامی نیاز به شکر بی‌نهایت دارد که ما از آن عاجزیم.

و نیز به روح مطهر و منور حضرت امام حسین علیه السلام درود فرستاده و از او به جهت اجازه وارد شدن در حریم پاکش و تفسیر و تبیین کلامش کمال تشکر را داریم، گرچه هرگز نمی‌توان در این حریم مقدس بدون اخلاص و طهارت باطنی و ظاهری وارد شد: ﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى﴾.

و نیز از باب این که «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ» از علامه شیخ عبدالمهدی کربلایی متولی شرعی حرم امام حسین علیه السلام؛ و شیخ علی فتلاوی مسئول امور فرهنگی حرم امام حسین علیه السلام؛ و شیخ باقر ساعدی مدیر مؤسسه وارث الانبیاء در نجف؛ و شیخ رافد تمیمی مدیر مؤسسه در قم؛ و

شیخ حیدر اسدی معاون مؤسسه در قم و سایر اعضای مؤسسه در نجف و قم تشکر وافر دارم. امیدوارم که همگی مورد عنایات خاص سرور شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام باشند.

در آخر از کسانی که با این جانب در پدید آمدن این دانشنامه همکاری مستقیم دارند از قبیل دکتر عمار جویبرای و دکتر محمد حلفی و محمدصادق و مهدی رضوانی تشکر می‌نمایم. امیدوارم خداوند متعال به حق حضرت سید الشهداء علیه السلام به ما همچنان توفیق عنایت نماید تا بتوانیم این دانشنامه را به نحو احسن و آن‌گونه که مورد رضایت حضرت است به پایان برسانیم.

علی اصغر رضوانی



گزارشی تفصیلی

از دانشنامه

خداوند متعال را شاکریم در این چند دههٔ اخیر که زمینهٔ گسترش علم و فرهنگ فراهم شده به محققان لطف کرده و آنان تحقیقاتی را در موضوعات مختلف به طور فردی و گروهی به سرانجام رسانیده و چاپ کرده‌اند و نمونهٔ آن در مورد اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام و از آن جمله حضرت سید الشهداء علیه‌السلام است. از جمله اقدامات صورت گرفته دربارهٔ آن حضرت تدوین دانشنامه‌های مختلف با رویکردهای گوناگون بوده که سعی همگان در این زمینه مشکور است. از جمله اقداماتی که در مؤسسهٔ وارث الانبیاء علیهم‌السلام وابسته به حرم مقدس امام حسین علیه‌السلام شروع شده، تدوین دانشنامه‌ای در شرح سخنان حضرت اعم از ادعیه و دعاها و خطبه‌ها و روایات اوست.

حجیت سخن امام حسین علیه‌السلام

مصادر استنباط حکم شرعی نزد شیعه عبارت است از قرآن، سنت، عقل و اجماع؛ و سنت که از مقام عصمت برخوردار است نزد ما شامل سنت نبوی و سنت اهل بیت عصمت و طهارت او علیهم‌السلام می‌شود که از آن جمله حضرت سید الشهداء علیه‌السلام است. حجیت سنت اهل بیت علیهم‌السلام بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مرجعیت علمی آنان امری عقلایی و ضروری به نظر می‌رسد؛ زیرا دین اسلام خاتم ادیان و پیامبرش خاتم رسولان است در حالی که او در زمان بسیار محدودی مبعوث به رسالت بوده و ما معتقدیم دین اسلام جامعیت داشته و نیز زمینه‌های تربیتی و هدایت بشر تا روز قیامت را تأمین می‌کند و لذا چاره جز این نیست که بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم افراد معصومی به عنوان تبیین و تطبیق کنندهٔ صحیح دستورات قرآن و سنت او بوده و در اختلافات مسیر حق و حقیقت را برای جامعهٔ اسلامی تبیین نمایند و همان‌گونه که مؤسس دین سنتش باید از عصمت برخوردار باشد

همچنین تبیین‌کنندهٔ دین باید از مقام عصمت برخوردار باشد و لذا بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده امام معصوم علیهم السلام زمام تبیین و تطبیق و پیاده کردن دین را بر عهده گرفتند تا حقیقت احکام اسلام و معارف آن بر مردم آشکار شود. بدین جهت است که آیات و روایات بسیاری به مقام عصمت و در نتیجه به مرجعیت علمی و حجیت سنت آنان اشاره کرده که از آن جمله آیهٔ تطهیر و حدیث ثقلین و حدیث سفینه و حدیث مدینهٔ علم است و ما به تفصیل در این باره بحث خواهیم نمود.

اقسام سنت معصوم

سنت معصوم که همانند کلام خداوند متعال برای عموم انسان‌ها حجت است از سه بخش تقسیم شده است:

۱. قول معصوم

۲. فعل معصوم

۳. تقریر معصوم

در هر سه بخش می‌توان از سنت امام حسین علیه السلام استفاده کرده و در مورد آن‌ها تألیفاتی داشت که اینک در این دانشنامه به تدوین سنت قولی آن حضرت با ترتیب خاص پرداخته شده است گرچه فعل و سیرهٔ عملی حضرت نیز نیازمند تدوین جداگانه‌ای است تا پاسخگوی سبک زندگی مطلوب برای جامعهٔ بشری باشد.

مغفول ماندن میراث علمی امام حسین علیه السلام

به نظر می‌رسد اوج عظمت قیام امام حسین علیه السلام باعث شده بسیاری افراد علی‌الخصوص غیر شیعیان آن حضرت از میراث علمی و احادیث منسوب به او غفلت کرده باشند و لذا در قضاوت‌ها دربارهٔ عظمت او بیشتر به قیام آن حضرت اشاره شده و مورد تحلیل قرار گرفته است در حالی که هرگز نباید عظمت قیام آن

حضرت ما را از میراث علمی و احادیث او بازدارد و ما در این دانشنامه درصدد آگاه کردن عموم مردم از این بخش هستیم.

ضرورت بحث دربارهٔ احادیث امام حسین علیه السلام

با مراجعه به تاریخ اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و از آن جمله امام حسین علیه السلام پی می‌بریم سنت آنان اعم از قول و فعل و تقریرشان تا حدودی ثبت و ضبط شده است و از طرفی دیگر می‌دانیم که امت‌ها با الگوهای خود زنده‌اند و هر قدر الگوهای آنان کامل‌تر بوده و مردم بیشتر خود را به آنان نزدیک کنند پیشرفت بهتری در زمینه‌های مادی و معنوی دارند و از آنجا که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله امامان این امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و بهترین الگو برای جامعه اسلامی بلکه جامعه بشری هستند لذا جا دارد احادیث آنان را تشریح و دسته‌بندی کرده و با متد و روش خاصی برای اقشار مختلف تدوین نماییم که احادیث حضرت سید الشهداء علیه السلام از این قبیل است.

لزوم بهره‌مندی از عواطف مردم در راستای عقلانیت جامعه

اقدام شایسته و باعظمتی که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا انجام داد تمام قلوب مردم و عواطف آنان را به خود جلب کرده است و لذا بر خطباست که از این موقعیت نهایت استفاده را در راستای هدایت مردم به معارف دین نموده و آن‌ها را به جامعه تزریق نمایند که نمونه آن احادیث منسوب به آن حضرت است تا جامعه از عقلانیت بالا نیز برخوردار شود؛ زیرا مکتبی پایدار است که از احساس و عقلانیت برخوردار باشد.

لزوم عرضه کردن میراث علمی اهل بیت علیهم السلام

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جایگاه ویژه‌ای در بین امت اسلامی و حتی پیروان دیگر ادیان دارند و زندگی سراپا موفقیت آنان باعث شده تا توجه عموم اندیشمندان بشری را به خود جلب نموده و عملکرد آنان را الگوی خود قرار دهند

ولی گاهی بعد از معرفی آن ذوات مقدسه مردم از ما سؤال می‌کنند آنان چه میراث علمی از خود به یادگار گذاشته‌اند تا با تأمل و مطالعه در آن‌ها سبک زندگی صحیح را برای خود انتخاب نماییم و این امر تکلیف را برای مؤسسات تحقیقاتی و مؤلفان زیاد می‌کند تا با نشر و توضیح میراث علمی آنان از جمله امام حسین علیه السلام دین خود را به آن حضرات در این زمینه ادا نمایند.

از معجزات امام حسین علیه السلام

بیشتر امامان معصوم علیهم السلام از ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله در عصر و زمانی زندگی کرده‌اند که دشمنان به آنان اجازه نشر معارف خود را نداده‌اند و یا دوستان و اصحاب آنان جرئت نشر آن‌ها را برای دیگران نداشته‌اند تا به دست ما برسد و عصر حیات و زندگانی حضرت سید الشهداء علیه السلام از این قبیل است و لذا عمده احادیثی که از آن حضرت به دست ما رسیده مربوط به اواخر عمر او علی الخصوص سال آخر عمرش است ولی با این حال هر کس به این مقدار اندک از احادیث منسوب به آن حضرت مراجعه کرده و در آن‌ها تأمل نماید پی به عظمت علمی و معرفتی آن حضرت می‌برد و این‌که همین مقدار از سخن نیز می‌تواند راهگشای انسان‌ها در تمام زمینه‌های زندگی و کسب سعادت و شرف دنیوی و اخروی باشد.

لزوم نوآوری و ابتکار در تحقیق

در دهه‌های اخیر اقدامات شایسته‌ای در زمینه تحقیقات علمی پژوهشی در حوزه‌های علمی و مراکز پژوهشی صورت گرفته که هر کدام نوآوری و ابتکار خاصی داشته و قابل تقدیر و تشکر است و ابتکار اصلی که در این دانشنامه در نظر گرفته شده تولید علوم اسلامی - انسانی در زمینه‌های گوناگون و توسعه آن است که سعی شده از احادیث منسوب به حضرت سید الشهداء علیه السلام با تأمل استخراج شده و شرح و توضیح داده شود.

نحوه تبیین هر موضوع

در این دانشنامه که مشتمل بر هزاران نکته و موضوع است ابتدا موضوع کلی در یک صفحه مستقل آمده و سپس به موضوعات فرعی آن در اول صفحه اشاره شده آنگاه احادیث حضرت سید الشهداء علیه السلام آمده و سپس به طور مختصر شرح داده شده و این که نکته و موضوع مورد نظر از کجای این حدیث استفاده شده و سپس در پی آن با آیه یا روایت یا دعا مورد تأیید قرار گرفته و در صورت لزوم لغت‌های مورد نظر شرح داده شده و در برخی موارد از عبارات علما و تفاسیر نیز استفاده شده است.

لغت دانشنامه

این دانشنامه با دو لغت عربی و فارسی به صورت مستقل، هم‌زمان تدوین و منتشر می‌گردد.

ویژگی‌های دانشنامه

این دانشنامه در حدّ خود ویژگی‌هایی دارد که در تدوین آن مورد توجه خاص قرار گرفته است:

۱. استقصا و دنبال کردن احادیث حضرت سید الشهداء علیه السلام در مصادر شیعه و اهل سنت و زبیده که در این راستا کتاب‌های بسیاری مطالعه شده و سخنان آن حضرت از آن‌ها استخراج شده است.

۲. بر خلاف دیگر دانشنامه‌های مربوط به سخنان و کلمات حضرت سید الشهداء علیه السلام که گاهی تحت یک عنوان یک روایت مفصل یا روایات بسیاری مربوط به آن عنوان آمده همچون «کتاب الدعاء» که ذیل آن دعای عرفه و دیگر ادعیه منسوب به آن حضرت علیه السلام آمده، در این دانشنامه تلاش شده هر روایت به طور جزئی جملات آن بررسی شده و در آن دقت گردد تا نکات و موضوعاتش استخراج

شود و لذا از باب نمونه از دعای عرفه هزاران نکته و موضوع مختلف که مربوط به علوم گوناگون است استخراج شده است.

۳. از خصوصیات و ویژگی‌های این دانشنامه اشاره به نکته و موضوع و بیان نحوه استخراج آن از حدیث حضرت است که تحت عنوان شرح کلام او آمده است.

۴. از ویژگی‌های دیگر این دانشنامه تأیید مضمونی برخی از موضوعات استخراج شده از احادیث حضرت با آیات و روایات و ادعیه و شرح آن با عبارات علما است.

۵. از ویژگی این دانشنامه علمی گسترش موضوعات کلی و به تبع آن موضوعات جزئی آنهاست که در جای خود به آنها اشاره می‌شود.

۶. در این دانشنامه تلاش شده به موضوعات جزئی هر موضوع کلی چینش منطقی داده شده و حتی الامکان دسته‌بندی علمی شود.

از باب نمونه حضرت سید الشهداء علیه السلام در مواضع مختلف به اهداف قیام خود اشاره‌های گوناگونی کرده که همگی در یکجا جمع شده و تحت عنوان اهداف قیام آن حضرت آمده است.

۷. از ویژگی‌های این دانشنامه مطابقت موضوعات به دست آمده از احادیث حضرت با علم روز و متخصصان آن است و لذا بعد از تکمیل هر کتاب در هر موضوعی قرار است آن کتاب به متخصصان فن آن داده شود تا نظرات خود را داده و از آنها نیز استفاده شود.

۸. از ویژگی‌های این دانشنامه این‌که تلاش شده در شرح و تأییدات مضمونی مباحث طولانی نگردد تا موجب خستگی مطالعه کننده نشود و لذا در قسم تأییدات مضمونی به اختصار اکتفا شده است.

۹. تلاش شده هر حدیثی به مصدر اصلی و اولی آن رجوع شده و از آن اخذ شود و به نقل مصادر متأخر اکتفا نگردد؛ زیرا گاهی در نقل احادیث خللی وارد شده است.

۱۰. سعی شده در تقطیع احادیث خللی به یک بخش از حدیث وارد نشود و لذا اگر حدیثی از اول تا آخرش به هم مرتبط است کل آن آورده شده است.

۱۱. تلاش شده بین احادیث حضرت سید الشهداء علیه السلام با احادیث دیگر امامان معصوم علیهم السلام جمع منطقی شده و در صورت پدید آمدن تعارض بدوی از آن‌ها با جمع‌های معقول و عقلایی رفع تعارض شود.

۱۲. بر خلاف عمل برخی مؤلفان در حذف بخشی از کلمات حضرت که با عقاید شیعه سازگاری ندارد تلاش شده تمام روایت آورده و آن بخش که در ظاهر خلاف عقیده قطعی شیعه است توجیه معقول گردد.

۱۳. در این دانشنامه تلاش شده احادیث امام حسین علیه السلام که در کتب مورد اعتماد بزرگان است، آورده شود و از کتاب‌هایی که در آن‌ها شذوذاتی از آن حضرت نقل کرده‌اند، نقل حدیث نشود.

۱۴. بر خلاف دیگر دانشنامه‌ها که مسانید امام حسین علیه السلام و روایاتی که آن حضرت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا حضرت علی علیه السلام یا حضرت زهرا علیها السلام یا امام حسن علیه السلام را نیز در بخش احادیث امام حسین علیه السلام ذکر کرده‌اند قصد ما بر آن است که این روایات که در حقیقت احادیث آن ذوات مقدسه است را به عنوان حدیث امام حسین علیه السلام نقل نکرده و تنها به شرح احادیثی بپردازیم که انشاء خود آن حضرت است تا جمله «قال الامام الحسين علیه السلام» بر آن‌ها صدق نماید.

۱۵. در بخش دعاها سعی و تلاش شده انتساب آن‌ها به حضرت سید الشهداء علیه السلام ثابت و تعیین گردد و در مواردی که انتساب آن‌ها به آن حضرت مورد اختلاف واقع شده به طور مبسوط بحث شده و نظر نهایی در مورد آن داده شود که از آن جمله ذیل دعای عرفه است.

۱۶. در این دانشنامه تلاش شده در هر باب و موضوعی تنها به نکته‌ای از حدیث اشاره شود که مربوط به آن باب و موضوع است و به نکات دیگر آن حدیث در ابواب و موضوعات دیگر با تکرار آن اشاره شده است.

۱۷. نکته قابل توجه این که برخی از ترجمه‌های آیات و روایات از دیگران گرفته شده، ولی در آن‌ها دخل و تصرف و اصلاح نیز صورت گرفته است.

موضوعات کلی دانشنامه

در این دانشنامه موضوعاتی مورد توجه قرار گرفته که ذیل هر کدام از آن‌ها موضوعات جزئی از احادیث حضرت سید الشهداء علیه السلام با چینش منطقی آمده و تلاش می‌شود حتی الامکان هر کدام از موضوعات کلی در یک کتاب مستقل به چاپ رسد و در صورت کم بودن مباحث هر کدام از موضوعات تلاش می‌شود موضوعاتی که با یکدیگر تناسب دارند در یکدیگر تداخل پیدا کرده و ادغام شوند که نمونه آن فقه و اصول، خدا یابی و خداشناسی و... است. اینک به موضوعات کلی این دانشنامه با برخی موضوعات جزئی آن‌ها اشاره می‌کنیم؛ گرچه ممکن تغییراتی در برخی از موضوعات ایجاد شود:

۱. مدخل

در مدخل سعی شده به مباحثی مقدماتی درباره امام حسین علیه السلام اشاره شود که به نوعی با این دانشنامه در ارتباط است از قبیل:

الف) گزارشی تفصیلی از دانشنامه.

ب) امامت امام حسین علیه السلام:

۱. آیه «اولی الامر».

۲. احادیث دوازده امام و خلیفه.

ج) مرجعیت دینی و علمی امام حسین علیه السلام:

۱. آیه «تطهیر».

۲. آیه «اهل الذکر».

۳. آیه «علم الكتاب».
۴. آیه «اعتصام».
۵. آیه «مس الكتاب».
۶. آیه «اوتوا العلم».
۷. آیه «اصطفاء».
۸. حدیث ثقلین.
۹. حدیث سفینه.
۱۰. حدیث امان.
۱۱. سنت امام حسین علیه السلام راهی به سنت نبوی.
۱۲. ضرورت حفظ سنت توسط معصوم.
۱۳. احتیاج اسلام به عصر تطبیق.
۱۴. بررسی ابعاد تاریخی.
۱۵. ضرورت بقاء بعد تبیین.
- (د) فضائل امام حسین علیه السلام:
 ۱. آیه «مودت».
 ۲. آیه «مباهله».
 ۳. آیه «اطعام».
 ۴. آیه پذیرش توبه حضرت آدم علیه السلام.
 ۵. ولایت تکوینی امام حسین علیه السلام.
 ۶. فضایل مشترک با دیگر امامان.
 ۷. فضایل مشترک با اصحاب کساء.
 ۸. فضایل مشترک بین امام حسن و امام حسین علیه السلام.
 ۹. فضایل اختصاصی.
- (ه) منابع علوم امام حسین علیه السلام.

و) ضرورت عمل به روایات امام حسین علیه السلام.

ز) حجیت تفسیر امام حسین علیه السلام.

ح) ادعیه امام حسین علیه السلام.

ط) تحقیقی درباره ذیل دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

ی) بررسی داستان ارینب.

ک) طرق اثبات اعتبار خبر واحد.

۲. معرفت‌شناسی

معرفت‌شناسی علمی است که در آن از حقیقت معرفت انسان و ارزش و عوامل و اسباب و درجات و انواع و آثار و موانع معرفت بحث می‌شود و این علم از علمی است که غربی‌ها در سده‌های اخیر درباره آن بحث کرده و به آن رنگ و چهره علم مستقل داده‌اند.

با مراجعه به روایات اسلامی علی‌الخصوص روایات اهل بیت علیهم السلام و از آن جمله امام حسین علیه السلام پی می‌بریم که به موضوعات این علم به طور گسترده پرداخته شده است و لذا ما نیز در این کتاب به آن‌ها می‌پردازیم و موضوعات آن عبارت است از:

۱. معرفت.

۲. معرفت و معارف الهی.

۳. منابع و ابزار معرفت:

الف) وحی.

ب) الهام.

ج) عقل.

د) حکمت.

ه) تجربه.

و) تاریخ.

- ز) فطرت.
- ح) کشف.
- ط) طبیعت.
- ی) حس.
- ک) هدایت.
- ل) فکر.
- م) بصیرت.
- ن) تزکیه نفس.
- ۴. درجات معرفت:
 - الف) علم.
 - ب) یقین.
- ۵. زمینه‌های معرفت:
 - الف) تقوا.
 - ب) ایمان.
- ۶. انواع معرفت.
- ۷. آثار معرفت.
- ۸. راه معرفت.
- ۹. موانع عملی معرفت:
 - الف) هواپرستی.
 - ب) جهل.
 - ج) شک و شبهه.
 - د) گناه.
 - ه) خیال‌پردازی.
 - و) سفاهت.

ز) گمراهی.

ح) غفلت.

ط) حب دنیا.

۱۰. موانع نظری معرفت:

الف) امکان شناخت حق.

ب) هرمنوتیک.

ج) پلورالیسم دینی (دین).

د) پلورالیسم مذهبی (مذاهب).

۳. ایمان و کفر

یکی از مباحث مطرح در احادیث حضرت سید الشهداء علیه السلام مباحث مربوط به ایمان و اسلام و کفر و نفاق و لوازم آنهاست لذا این گونه مباحث نیز از روایات آن حضرت استخراج شده و به صورت مستقل تحت عناوینی آمده است از قبیل:

۱. اسلام:

الف) موارد لزوم گواهی.

ب) اقسام گواهی.

ج) شریعت اسلام.

د) انواع اسلام.

ه) آثار اسلام.

و) اولین زن مسلمان.

ز) وظایف مسلمانان.

ح) امت اسلام.

ط) از عوامل نابودی اسلام.

ی) از حقوق مسلمانان.

ک) امیر مؤمنان علیه السلام، از شخصیت‌های مؤثر در ظهور اسلام.

- ل) حکم مسلمان.
- م) فرق بین مؤمن و مسلم.
- ن) ویژگی‌های اسلام.
- س) مسلمانان کافرنا.
۲. ایمان:
- الف) حقیقت ایمان.
- ب) مراتب داشتن ایمان.
- ج) موارد ایمان.
- د) لزوم هماهنگی بین ایمان و اسلام.
- ه) آثار ایمان.
- و) آثار ایمان یقینی.
- ز) وظایف مؤمنان.
- ح) نسبت عمل به ایمان.
- ط) ارزش سبقت در ایمان.
- ی) اسباب ایمان.
- ک) از خصوصیات مؤمن.
- ل) ارزش ایمان.
- م) اهل بیت علیهم‌السلام نشانه‌های ایمان.
- ن) مؤمنان واقعی.
- س) نحوه مسابقه مؤمنان.
- ع) از وظایف ما نسبت به مؤمنان.
- ف) از وظایف ما نسبت به ایمان کودکان.
- ص) فرق بین ایمان و یقین.
- ق) اطلاقات عنوان مؤمن.

ر) از شروط نافع بودن ایمان.

۳. کفر:

الف) آثار کفر.

ب) عوامل کفر.

ج) امکان نجات از کفر.

د) مرز بین ایمان و کفر.

ه) انواع کفر.

و) مفسد کفر.

ز) گروه کافران.

ح) امکان کفر بعد از ایمان.

ط) از عقاید کفرآمیز.

ی) صفات کفر.

ک) انواع کافر.

ل) احکام کافر.

م) ویژگی‌های کافران.

۴. تکفیر.

۵. نفاق:

الف) نفاق و منافق.

ب) از نشانه‌های نفاق.

ج) از وظایف ما نسبت به منافقان.

د) از انواع نفاق.

۶. خشونت طلبی.

۴. اثبات وجود خدا

در مباحث اعتقادی اولین موضوعی که مطرح می‌شود بحث از اثبات وجود خداوند متعال است که در روایات منسوب به حضرت سید الشهداء علیه السلام به ادله متعددی بر این موضوع اشاره شده است، از قبیل:

الف) راه کشف و شهود وجدانی.

ب) راه فطرت و روان.

ج) براهین عقلی (علمی و شبه‌فلسفی):

۱. برهان وجوب و امکان.

۲. برهان حدود.

۳. برهان حرکت.

۴. برهان تکامل.

۵. برهان نظم.

۶. برهان هدایت.

۷. برهان امکان فقری.

۸. برهان صدیقین.

۹. برهان علیت (انّی).

۱۰. برهان فسخ و عزم.

۱۱. برهان محدودیت.

۱۲. برهان اضطرار و تسخیر.

۱۳. برهان معجزه.

۵. توحید

مبحث توحید در آیات و روایات از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. از آنجا که در احادیث منسوب به حضرت سید الشهداء علیه السلام به بحث توحید نیز اشاره شده لذا جا دارد این موضوع را به طور جداگانه بحث نماییم.

الف) اهمیت توحید.

ب) انواع توحید.

ج) آثار کلمه توحید.

د) توحید ذاتی.

ه) توحید عملی:

توحید در عبادت.

و) توحید افعالی:

۱. توحید در حاکمیت.

۲. توحید در برکت.

۳. توحید در ربوبیت.

۴. توحید در خالقیت.

ز) وظیفه ما نسبت به توحید.

ح) گروه موحدان.

۶. شرک

مبحث شرک در آیات و روایات از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است به حدی که شرک به خداوند متعال بزرگ‌ترین گناه کبیره به حساب آمده و بدون توبه از آن و رجوع به توحید هرگز این گناه بخشوده نخواهد شد؛ و از طرفی مشاهده می‌شود وهابیان مخالفان خود را به شرک و کفر نسبت داده و حکم به قتل آنان می‌نمایند. از آنجا که در احادیث منسوب به حضرت سید الشهداء علیه السلام به بحث شرک نیز اشاره شده لذا جا دارد این موضوع را به طور جداگانه بحث نماییم.

الف) خدای بی‌شریک.

ب) انواع شرک.

ج) آثار شرک.

د) سزای شرک.

- ه) محال بودن تحقق شرک.
 و) وظایف انسان نسبت به شرک.
 ز) برخی از مشرکان.
 ح) از موارد اختلاف در شرک: (نظام واسطه).
 ط) از موارد اختلاف در شرک: (توسل):
 ۱. جواز توسل.
 ۲. انواع توسل در کلام امام حسین علیه السلام.
 ۳. شرایط توسل در کلام امام حسین علیه السلام.
 ی) از موارد اختلاف در شرک: (استغاثه و استعانت از غیر).
 ک) از موارد اختلاف در شرک: (درخواست شفاعت از ارواح اولیا).
 ل) از موارد اختلاف در شرک: (صدا زدن ارواح اولیا).

۷. صفات ثبوتی خداوند سبحان

در این بخش به برخی از موضوعات مربوط به بحث و صفات ثبوتی ذاتی خداوند متعال خواهیم پرداخت و در هر قسمت به احادیث و سخنان و ادعیه حضرت سید الشهداء علیه السلام استشهد خواهیم کرد. این موضوعات و صفات عبارت‌اند از:

۱. خداشناسی.
۲. علم الهی.
۳. قدرت.
۴. حیات.
۵. سمع.
۶. بصر.
۷. خبرویت.
۸. ادراک.

- ۹ و ۱۰. ازلیت و ابدیت.
۱۱. غناء.
۱۲. لطافت.
۱۳. قیام.
۱۴. الوهیت.
۱۶. بقاء.
۱۵. هیبت.
۱۶. بهاء.
۱۷. جبروت.
۱۸. تعالی.
۲۰. صمدیت.
۲۱. عزت.
۲۲. دوام.
۲۳. کبریایی.
۲۴. مالکیت.
۲۵. عظمت.
۲۶. جلالت.
۲۷. ظهور.
۲۸. حمیدیت.
۲۹. قدوس.
۳۰. حق.
۳۱. سبوح.
۳۲. رفعت.
۳۳. مجد.

۳۴. قَدَم.

۳۵. حضور.

۳۶. قهر.

۳۷. عرفان.

۳۸. حول و قوه.

۳۹. سیادت.

۸. صفات سلبی خداوند سبحان

در این بخش به موضوعات مربوطه و صفات سلبی خداوند متعال خواهیم پرداخت و در هر قسمت به احادیث و سخنان و ادعیه حضرت سید الشهداء علیه السلام استشهداد خواهیم نمود، این موضوعات و صفات سلبی عبارت‌اند از:

۱. صفات سلبی.

۲. مفاسد صفات سلبی.

۳. تنزیه الهی.

۴. مجرد بودن خدا.

۵. نظیر.

۶. شبیه.

۷. فرزند.

۸. سرپرست.

۹. ذلت.

۱۰. ضد.

۱۱. یاور.

۱۲. ولادت.

۱۳. رؤیت.

۱۴. نیاز.

- ۱۵. ادراک.
- ۱۶. حدّ.
- ۱۷. ثناگویی.
- ۱۸. خفاء.
- ۱۹. غیبت.
- ۲۰. مغلوب شدن.
- ۲۱. حجاب.
- ۲۲. غفلت.
- ۲۳. عجز.
- ۲۴. خلف وعده.
- ۲۵. خوف.
- ۲۶. شادی.
- ۲۷. خواب.
- ۲۸. چرت.
- ۲۹. جسم.
- ۳۰. کفو.
- ۳۱. همنام.
- ۳۲. مثال.
- ۳۳. گرفتاری.
- ۳۴. تغییر.
- ۳۵. محل حوادث بودن.
- ۳۶. توصیف.
- ۳۷. عدل.
- ۳۸. حدوث.

- ۳۹. جهت.
- ۴۰. حلول.
- ۴۱. مشاور.
- ۴۲. علت.
- ۴۳. خورد و خوراک.
- ۴۴. نقص.
- ۴۵. استکمال ذاتی.
- ۴۶. فراموشی.
- ۴۷. محکومیت.
- ۴۸. وارث.
- ۴۹. نقص.
- ۵۰. نسیان.
- ۵۱. خواطر.
- ۵۲. هم و غم.
- ۵۳. حزن.
- ۵۴. خوشحالی.
- ۵۵. گریه.
- ۵۶. امید.
- ۵۷. رغبت.
- ۵۸. خستگی.
- ۵۹. گرسنگی.
- ۶۰. سیری.
- ۶۱. ترکیب.
- ۹. صفات خبری

مقصود از صفات خبری صفاتی است که در آیات و روایات به آن‌ها اشاره شده و برای خدای سبحان ثابت گشته است و از آنجا که دیدگاه‌های مختلفی درباره نحوه برخورد با آن‌ها وجود دارد. در روایات امام حسین علیه السلام نیز آمده لذا ما نیز به طور مستقل به آن‌ها می‌پردازیم و موضوعاتی که در احادیث حضرت آمده عبارت‌اند از:

(الف) تأویل از دیدگاه امام حسین علیه السلام.

(ب) مواردی از تأویلات امام حسین علیه السلام:

۱. قرب الهی.

۲. بعد الهی.

۳. علو الهی.

۴. آمدن خدا.

۵. چشم الهی.

۶. وجود خدا در اشیاء.

۷. جدایی خدا از اشیاء.

(ج) صفات خبری در کلام امام حسین علیه السلام:

۱. وجه الهی.

۲. نور وجه خدا.

۳. نور الهی.

۴. عرش الهی.

۵. استیلای خدا بر عرش.

۶. کرسی الهی.

۷. ذات الهی.

۸. کنز الهی.

۹. خزائن الهی.

۱۰. رکن الهی.
۱۱. کنف الهی.
۱۲. درگاه الهی.
۱۳. ایام الهی.
۱۴. رضای الهی.
۱۵. خشم الهی.
۱۶. محبت الهی.
۱۷. سلام الهی.
۱۸. خانه الهی.
۱۹. کلمات الهی.
۲۰. کتابت الهی.
۲۱. حجاب الهی.
۲۲. سمع الهی.
۲۳. بصر الهی.
۲۴. رؤیت الهی.
۲۵. اضلال الهی.
۲۶. مکر الهی.
۲۷. خدعه الهی.
۲۸. خذلان الهی.
۲۹. حضور الهی.
۳۰. استقراض الهی.
۳۱. مراقب الهی.
۳۲. امساک الهی.
۳۳. رأفت الهی.

۳۴. حلم الهی.

۳۵. خلق الهی.

۳۶. سعادت و شقاوت الهی.

۳۷. قضای الهی.

۳۸. اراده و مشیت الهی.

۱۰. اسماء و افعال الهی

در دعا‌های حضرت سید الشهداء علیه السلام در بسیاری از مواقع خداوند متعال با اسماء یا صفت فعل مورد ندا و خطاب قرار گرفته است ما در این بخش آن‌ها را جمع کرده و شرح و توضیح داده‌ایم.

(الف) مباحث کلی اسماء الهی در کلام امام حسین علیه السلام:

۱. ضمائر اسماء الهی.

۲. منزّه بودن اسماء الهی.

۳. از ویژگی‌های اسماء الهی.

۴. حسن درخواست از خدا با اسمای الهی.

۴. انجام افعال الهی با اسماء او.

۵. ترفیع آسمان از سوی خدا با اسماء او.

۶. گسترش زمین از سوی خدا با اسماء او.

۷. استوار شدن کوه‌ها از سوی خدا با اسماء او.

۸. جریان آب‌ها از سوی خدا با اسماء او.

۹. تسخیر ابرها از سوی خدا با اسماء او.

۱۰. تسخیر نجوم از سوی خدا با اسماء او.

۱۱. تسخیر شب و روز از سوی خدا با اسماء او.

۱۲. خلقت عموم موجودات از سوی خدا با اسماء او.

۱۳. اسم اعظم الهی.

۱۴. ارتباط حروف مقطعه قرآن با اسم اعظم الهی.
- ب) مباحث کلی افعال الهی در کلام امام حسین علیه السلام:
 ۱. تناسب هرکدام از افعال الهی با یکدیگر.
 ۲. تأثیر فعل خدا در امور جزئی.
 ۳. گاهی که سبب اقوای از مباشر است.
 ۴. بدیع بودن افعال الهی.
 ۵. حسن صدا زدن خدا به افعالش.
 ۶. دخالت خدا در اسباب.
 ۷. خداوند متعال مرجع حاجات.
 ۸. نظام اسباب و مسببات در عالم.
 ۹. وظیفه توجه کنندگان به اسباب.
 ۱۰. تأثیر صفات ذاتی الهی در افعال او.
 ۱۱. هدفمند بودن افعال الهی.
 ۱۲. از اهداف خلقت عالم.
 ۱۳. هدف از خلقت انسان.
 ۱۴. تجلی فعل الهی با مخلوقات.
 ۱۵. انجام افعال الهی با صفات فعلی.
 ۱۶. جواز انتساب همزمان یک فعل به سبب و مباشر.
 ۱۷. اموری که بر خدا سزاوار است.
 ۱۸. از ویژگی افعال الهی درباره انسان.
- ج) افعال الهی در کلام امام حسین علیه السلام:
 ۱. عطای الهی.
 ۲. صنع الهی.
 ۳. جود الهی.

۴. خلق الہی.
۵. عدل الہی.
۶. ہدایت الہی.
۷. امداد الہی.
۸. نعمت الہی.
۹. رحمت الہی.
۱۰. ربوبیت الہی.
۱۱. لطف الہی.
۱۲. رأفت الہی.
۱۳. احسان الہی.
۱۴. ارزاق الہی.
۱۵. منت الہی.
۱۶. رضایت الہی.
۱۷. توفیق الہی.
۱۸. شکر الہی.
۱۹. ولایت الہی.
۲۰. سلام الہی.
۲۱. عافیت الہی.
۲۲. اطعام الہی.
۲۳. اغنای الہی.
۲۴. ارضای الہی.
۲۵. کفایت الہی.
۲۶. خلافت الہی.
۲۷. وکالت الہی.

- ۲۸. برکت الهی.
- ۲۹. غضب الهی.
- ۳۰. امان الهی.
- ۳۱. فضل الهی.
- ۳۲. کرم الهی.
- ۳۳. قهر الهی.
- ۳۴. عنایت الهی.
- ۳۵. مشیت الهی.
- ۳۶. مغفرت الهی.
- ۳۷. عفو الهی.
- ۳۸. حلم الهی.
- ۳۹. ثواب الهی.
- ۴۰. عطوفت الهی.
- ۴۱. موهبت الهی.
- ۴۲. مکر الهی.
- ۴۳. کفالت الهی.
- ۴۴. نصرت الهی.
- ۴۵. اشراق الهی.
- ۴۶. عزت الهی.
- ۴۷. عقوبت الهی.
- ۴۸. وعده الهی.
- ۴۹. کلام الهی.
- ۵۰. انتقام الهی.
- ۵۱. تطهیر الهی.

- ۵۲. حفاظت الهی.
- ۵۳. تسدید الهی.
- ۵۴. خذلان الهی.
- ۵۵. حرز الهی.
- ۵۶. حول و قوه الهی.
- ۵۷. مراقبت الهی.
- ۵۸. ابتلای الهی.
- ۵۹. کفایت الهی.
- ۶۰. حکمیت الهی.
- ۶۱. کرامت الهی.
- ۶۲. حسنات الهی.
- ۶۳. حراست الهی.
- ۶۴. اهانت الهی.
- ۶۵. امان الهی.
- ۶۶. شأن الهی.
- ۶۷. اضلال الهی.
- ۶۸. امر الهی.
- ۶۹. جباریت الهی.
- ۷۰. نظم الهی.
- ۷۱. سرعت حساب الهی.
- ۷۲. ذاکریت الهی.
- ۷۳. بدیع بودن خلقت الهی.
- ۷۴. قرب الهی.
- ۷۵. شدت عقوبت الهی.

- ۷۶. صدق وعده الهی.
- ۷۷. عظمت و اکرام الهی.
- ۷۸. احاطه الهی.
- ۷۹. غفران الهی.
- ۸۰. انشاء الهی.
- ۸۱. توبه پذیری الهی.
- ۸۲. اعاده الهی.
- ۸۳. ابداء الهی.
- ۸۴. انشاء الهی.
- ۸۵. محافظت الهی.
- ۸۶. پوشش الهی.
- ۸۷. حراست الهی.
- ۸۸. وقایت الهی.
- ۸۹. قاضی الحاجات بودن الهی.
- ۹۰. یاری الهی.
- ۹۱. نجات الهی.
- ۹۲. انس الهی.
- ۹۳. پناه الهی.
- ۹۴. انتقام الهی.
- ۹۵. ستاریت الهی.
- ۹۶. شفای الهی.
- ۹۷. اعزاز الهی.
- ۹۸. نصرت الهی.
- ۹۹. زینت الهی.

- ۱۰۰. فزون بخشی الهی.
- ۱۰۱. اکمال الهی.
- ۱۰۲. مصونیت الهی.
- ۱۰۳. اکرام الهی.
- ۱۰۴. اعلای الهی.
- ۱۰۵. اجابت الهی.
- ۱۰۶. نجات الهی.
- ۱۰۷. بخشش الهی.
- ۱۰۸. جزای الهی.
- ۱۰۹. آزادی بخشی الهی.
- ۱۱۰. دفع بلاى الهی.
- ۱۱۱. خیرات الهی.
- ۱۱۲. مقلب القلوب بودن الهی.
- ۱۱۳. نیکی الهی.
- ۱۱۴. خودنمایی الهی.
- ۱۱۵. فرماندهی الهی.
- ۱۱۶. استیلای الهی.
- ۱۱۷. احیای الهی.
- ۱۱۸. اماتة الهی.
- ۱۱۹. رفیع الدرجات بودن الهی.
- ۱۲۰. غلبه الهی.
- ۱۲۱. شدت برخورد الهی.
- ۱۲۲. نفع الهی.
- ۱۲۳. تزکیه الهی.

- ۱۲۴. رعایت الهی.
- ۱۲۵. کنف الهی.
- ۱۲۶. اراده الهی.
- ۱۲۷. امتحان الهی.
- ۱۲۸. تسهیل الهی.
- ۱۲۹. ابداع الهی.
- ۱۳۰. انشاء الهی.
- ۱۳۱. قضاوت الهی.
- ۱۳۲. سلطه الهی.
- ۱۳۳. حکم الهی.
- ۱۳۴. امساک الهی.
- ۱۳۵. توبه پذیری الهی.
- ۱۳۶. محول الحول بودن الهی.
- ۱۳۷. استقراض الهی.
- ۱۳۸. امحای الهی.
- ۱۳۹. ابقای الهی.
- ۱۴۰. مسبب الاسباب بودن الهی.
- ۱۴۱. برطرف کننده ضرر بودن الهی.
- ۱۴۲. امکان ایجاد و اعدام الهی.
- ۱۴۳. تکریم الهی.
- ۱۴۴. سنت های الهی.
- ۱۴۵. همراهی الهی.
- ۱۴۶. اذن الهی.
- ۱۴۷. بعثت الهی.
- ۱۴۸. اقدار الهی.

۱۱. جبر و اختیار

دربارهٔ عمل انسان نزد متکلمان بحث است که آیا او در عملش مجبور بوده یا مختار است، با مراجعهٔ به احادیث منسوب به امام حسین علیه السلام پی می‌بریم که آن حضرت در این جهت مطالبی فرموده و با جبر و تفویض مخالفت نموده و نظریهٔ «امر بین الامرین» را اثبات نموده است. مباحث آن عبارت‌اند از:

۱. تأثیر امداد الهی در افعال انسان.
۲. نحوهٔ دخالت خدا در خلقت انسان.
۳. نحوهٔ دخالت خدا در شقاوت انسان.
۴. اقدامات الهی در راستای کمال انسان.
۵. مفاسد جبر.
۶. انواع جبر.
۷. جبرهای نیکو.
۸. بطلان جبر.
۹. انتساب عمل به انسان.
۱۰. امور خارج از اختیار انسان.
۱۱. نسبت ارادهٔ خدا به ارادهٔ انسان.
۱۲. علل انتساب عمل انسان به خداوند سبحان.
۱۳. افعالی از انسان که خدا در آن دخالت ندارد.
۱۴. اضطرار انسان.
۱۵. امور تأثیرگذار در قدرت انسان.
۱۶. امور غیر متنافی با اختیار انسان.
۱۷. مجبور نبودن انسان در انجام گناه.
۱۸. مجبور نبودن انسان در انجام طاعت.
۱۹. فرق غلبه و اکراه.

۲۰. حقیقت امر بین الامرین.
۲۱. نحوه قدرت انسان نسبت به مقدرات خود.
۲۲. استطاعت انسان نسبت به اطاعت دستورات خدا.
۲۳. قدرت انسان نسبت به انجام دستورات الهی.
۲۴. نسبت عمل به نیت.
۲۵. جواز انتساب هم‌زمان فعل به سبب و مباشر.
۲۶. امور مقدور انسان.
۲۷. از شواهد نفی جبر.
۲۸. عوامل جبرگرایی.

۱۲. قضا و قدر

از جمله ادله علم امام حسین علیه السلام به شهادت خود این‌که حضرت در سخنان خود علی‌الخصوص اواخر عمرش به موضوع قضا و قدر الهی بسیار تأکید داشته است و گویا موضوع قیام و شهادتش را مصداق بارز آن دو می‌داند و لذا جا دارد به تفصیل آن به طور جداگانه پرداخته شود.

الف) قضای الهی:

۱. حقیقت قضای الهی.
۲. حکم قضای الهی.
۳. موارد قضای الهی.
۴. وظایف ما نسبت به قضای الهی.
۵. ربط قضای الهی با صفات ذات.
۶. اختیار خدا در قضای او.
۷. انواع قضای الهی.
۸. آثار تسلیم در برابر قضا و قدر الهی.
۹. آسیب‌شناسی قضا و قدر.

۱۰. مددهای الهی در مورد قضا و قدر.
 ۱۱. تأثیر قضای الهی در اختیار انسان.
 ۱۲. قضای عمومی الهی.
 ۱۳. مقدمات قضای الهی.
- (ب) قدر الهی:
۱. حقیقت قدر.
 ۲. ویژگی‌های قدر الهی.
 ۳. انواع قدر الهی.
 ۴. وظایف ما نسبت به قدر الهی.
 ۵. تقدیر الهی با اسباب.
 ۶. اختلاف در تقدیر الهی.
 ۷. موارد قدر الهی.
 ۸. تأثیر قدر الهی در اختیار انسان.
 ۹. نزول مقدرات بر انسان.
 ۱۰. آثار اعتقاد به قدر.

۱۳. حقوق الهی

خداوند متعال بر عهدهٔ انسان‌ها حقوقی دارد که در قرآن و روایات به آن‌ها اشاره شده است با مراجعهٔ به احادیث منسوب به امام حسین علیه السلام نیز پی می‌بریم در آن‌ها به مطالبی مربوط به حقوق الهی اشاره شده است از قبیل:

- (الف) حقوق الهی.
- (ب) حقوق اختصاصی الهی.
- (ج) ویژگی‌های حقوق الهی.
- (د) آثار قیام به حقوق الهی.
- (ه) کوتاهی انسان در قیام به حقوق الهی.

- و) عوامل ترک حقوق الهی.
- ز) نمونه‌هایی از حقوق الهی:
 - ۱. حمد و ستایش الهی.
 - ۲. خشیت الهی.
 - ۳. تندی نکردن با خدا.
 - ۴. ثنای الهی.
 - ۵. تواضع به جهت جلال عظمت الهی.
 - ۶. ترک نافرمانی.
 - ۷. شکر الهی.
 - ۸. طاعت الهی.
 - ۹. شمردن نعمت‌های الهی.
 - ۱۰. اخلاص در عمل.
 - ۱۱. ترک گناه.
 - ۱۲. اظهار شرمساری از گناه.
 - ۱۳. تمجید از خدا.
 - ۱۴. یاد نعمت‌های الهی.
 - ۱۵. محبت الهی.
 - ۱۶. امید به خدا.
 - ۱۷. خوف از خدا.
 - ۱۸. اعطای امور خود به خدا.
 - ۱۹. اظهار عبودیت.
 - ۲۰. منت نگذاشتن بر خدا.
 - ۲۱. اعتماد بر حسن انتخاب خدا.
 - ۲۲. احترام به نعمت‌های الهی.

- ۲۳. پرستش.
- ۲۴. تسییح.
- ۲۵. مغفرت از گناه.
- ۲۶. برآوردن حاجات مردم.
- ۲۷. رعایت حقوق الهی.
- ۲۸. سرزنش گناهکار.
- ۲۹. اعتراف به گناه.
- ۳۰. اعتراف به حقارت از سوی گناهکار.
- ۳۱. تقدیس خدا.
- ۳۲. صداقت در بندگی.
- ۳۳. مؤاخذه گناهکار.
- ۳۴. تضرع و زاری.
- ۳۵. تسلیم در برابر مقدرات الهی.
- ۳۶. توصیف خدا به توصیفات قرآن و سنت.
- ۳۷. پاسداری از امور الهی.
- ۳۸. یاد خدا.
- ۳۹. حسن ظن به خدا.
- ۴۰. اقرار به نعمت.
- ۴۱. تنزیه مطلق الهی.
- ۴۲. توسل به فضل الهی.
- ۴۳. جلب رضایت الهی.
- ۴۴. انصاف به خرج دادن.

۱۴. نبوت

در کتب اعتقادی یکی از اصول دین که مطرح می‌شود مبحث نبوت است و مباحث آن به سه قسم تقسیم می‌گردد؛ که در احادیث امام حسین علیه السلام نیز به همگی اشاره شده است از قبیل:

(الف) مباحث نبوت عامه:

۱. ضرورت بعثت.
۲. نبی و رسول
۳. وحی.
۴. نقد نظریه تجربه نبوی.
۵. عصمت.
۶. معجزه.
۷. علم غیب.

(ب) مباحث نبوت خاصه:

۱. نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله.
۲. عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله.
۳. علم غیب پیامبر صلی الله علیه و آله.
۴. مرجعیت دینی رسول خدا صلی الله علیه و آله.
۵. ویژگی‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله.
۶. عظمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله.
۷. وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله.
۸. ارتباط پیامبر صلی الله علیه و آله با اهل بیت خود.
۹. مقامات پیامبر صلی الله علیه و آله.
۱۰. سنت نبوی.
۱۱. همسران پیامبر صلی الله علیه و آله.

۱۲. مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله.
۱۳. شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله.
۱۴. حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله.
۱۵. وظایف ما نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله.
۱۶. حقوق رسول خدا صلی الله علیه و آله.
۱۷. نور پیامبر صلی الله علیه و آله.
۱۸. وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله.
۱۹. دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله.
۲۰. برکات پیامبر صلی الله علیه و آله.
۲۱. معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله.

(ج) انبیا:

۱. وظایف انبیا.
۲. ویژگی‌های انبیا.
۳. تعلیمات انبیا.
۴. امداد الهی به انبیا.
۵. شرایط انبیا.
۶. اقدامات انبیا در راستای هدایت بشر.
۷. عکس‌العمل مردم در راستای هدایت بشر.
۸. وظایف مردم نسبت به دعوت انبیا.
۹. مبارزات انبیا.
۱۰. برکات انبیا.
۱۱. درجات انبیا.
۱۲. حقوق انبیا.
۱۳. ابتلائات انبیا.

۱۴. عقاید انحرافی درباره انبیاء.

۱۵. قرآن

از آنجا که مباحث قرآنی در کلام و احادیث حضرت سید الشهداء علیه السلام بسیار است لذا به طور جدای از مبحث نبوت آورده شده است و مباحث آن عبارت است از:

۱. کتب آسمانی.
۲. قرآن و وحی الهی.
۳. نزول قرآن.
۴. نورانیت قرآن.
۵. ویژگی‌های قرآن.
۶. تلاوت قرآن.
۷. استماع قرآن.
۸. حفظ قرآن.
۹. هدایت‌های قرآن.
۱۰. اخبار قرآنی.
۱۱. ارتباط بین قرآن ناطق و قرآن صامت.
۱۲. وظایف انسان نسبت به قرآن.
۱۳. حروف مقطعه.
۱۴. صفات قرآن.
۱۵. تحریف قرآن.
۱۶. مهجور بودن قرآن.
۱۷. جامعیت قرآن.
۱۸. امور مربوط به قرآن.
۱۹. فهم قرآن.

۲۰. تفسیر آیات قرآن.

۲۱. تطبیق آیات قرآن.

۲۲. تأویل آیات قرآن.

۲۳. حقایق آیات قرآن.

۲۴. شأن نزول آیات قرآن.

۲۵. نام سوره‌ها.

۲۶. ظاهر قرآن.

۲۷. باطن قرآن.

۲۸. اعجاز قرآن.

۱۶. امامت و رهبری

از جمله اصول دین امامت است که بخشی از مباحث مطرح شده در آن مباحث کلی مربوط به امامت امامان است که از آن به امامت عامه تعبیر می‌شود. ما در این بخش مجموعه مباحثی که مربوط به امامت عامه است را از احادیث امام حسین علیه السلام اخذ کرده و شرح داده‌ایم از قبیل:

الف) مباحث امامت:

۱. حقیقت امامت.

۲. منصب امامت.

۳. شروط امامت.

۴. ویژگی‌های امامت.

۵. نشانه‌های امامت.

ب) مباحث امام:

۱. مقام امام.

۲. ضرورت امام.

۳. صفات امام.

۴. عصمت امام.
۵. وظایف امام.
۶. اتمام حجت با امام.
۷. کلام امام.
۸. وظایف مردم نسبت به امام.
۹. آثار امام.
۱۰. علم غیب امام.
۱۱. ولایت امام.
۱۲. علم امام.
۱۳. ارتباط امام با قرآن.
۱۴. حاکمیت امام.
۱۵. ویژگی‌های امام.
۱۶. حقوق امام.
۱۷. آثار دوری از امام.
۱۸. درجات امامان.
۱۹. آثار پیروی از امام.
۲۰. رؤیای امام.
۲۱. معجزه امام.
۲۲. اثبات امامت امام.
۲۳. علم لدنی امام.
۲۴. وصیت بر امام.
۱۷. امامت اهل بیت علیهم‌السلام

بخشی از مباحث امامت مربوط به امامان و جانشینان بعد از رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و اثبات امامت و صفات مربوط به امامت آنان است که از آن به امامت

خاصه تعبیر می‌شود و در این بخش به این موضوعات دربارهٔ دوازده امام معصوم علیهم السلام علی‌الخصوص حضرت علی علیه السلام پرداخته شده و در مورد هر کدام شرح و توضیح داده شده است؛ از قبیل:

الف) امامت اهل بیت علیهم السلام:

۱. اثبات امامت اهل بیت علیهم السلام.
۲. ویژگی‌های امامان از اهل بیت علیهم السلام.
۳. صفات امامان از اهل بیت علیهم السلام.
۴. اهل بیت علیهم السلام بعد از رسول صلی الله علیه و آله.
۵. امامان از ذریهٔ امام حسین علیه السلام.
۶. مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام.
۷. تعداد امامان از اهل بیت علیهم السلام.
۸. وظایف ما نسبت به امامان از اهل بیت علیهم السلام.

ب) امامت حضرت علی علیه السلام:

۱. اثبات امامت حضرت علی علیه السلام.
۲. فضایل حضرت علی علیه السلام.
۳. اهمیت ولایت حضرت علی علیه السلام.
۴. ویژگی‌های حضرت علی علیه السلام.
۵. توطئه‌ها بر ضد حضرت علی علیه السلام.

۱۸. فضائل اهل بیت علیهم السلام

از آنجا که بخشی از احادیث منسوب به حضرت سید الشهداء علیه السلام به فضایل و خصوصیات و ویژگی‌ها و احوال مجموعهٔ اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام اشاره شده لذا به طور جداگانه در بخشی مستقل به آن‌ها پرداخته می‌شود، این موضوعات عبارت‌اند از:

۱. مفهوم اهل بیت علیهم السلام.
۲. خلقت اهل بیت علیهم السلام.
۳. جسم اهل بیت علیهم السلام.
۴. اهل بیت علیهم السلام، علت غایی عالم.
۵. عنایات خدا به اهل بیت علیهم السلام.
۶. هدایت اهل بیت علیهم السلام.
۷. حالات اهل بیت علیهم السلام.
۸. ارتباط اهل بیت علیهم السلام با خدا.
۹. اهل بیت علیهم السلام و قرآن.
۱۰. ویژگی‌های اهل بیت علیهم السلام.
۱۱. خواسته اهل بیت علیهم السلام.
۱۲. معارضان اهل بیت علیهم السلام.
۱۳. نیازمندی‌های اهل بیت علیهم السلام.
۱۴. ارتباط اهل بیت علیهم السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله.
۱۵. اهل بیت علیهم السلام و دنیا.
۱۶. وظایف ما نسبت به اهل بیت علیهم السلام.
۱۷. انجام وظیفه از سوی اهل بیت علیهم السلام.
۱۸. ارتباط اهل بیت علیهم السلام با مردم.
۱۹. مقام اهل بیت علیهم السلام.
۲۰. نسبت اهل بیت علیهم السلام با یکدیگر.
۲۱. ادراکات اهل بیت علیهم السلام.
۲۲. توقعات از اهل بیت علیهم السلام.
۲۳. وظایف اهل بیت علیهم السلام.
۲۴. سیاست اهل بیت علیهم السلام.

- ۲۵. علوم اهل بیت علیهم السلام.
- ۲۶. برکات اهل بیت علیهم السلام.
- ۲۷. اهل بیت علیهم السلام و فرشتگان.
- ۲۸. محبان اهل بیت علیهم السلام.
- ۲۹. محبت اهل بیت علیهم السلام.
- ۳۰. شیعیان اهل بیت علیهم السلام.
- ۳۱. حقانیت اهل بیت علیهم السلام.
- ۳۲. محبوب اهل بیت علیهم السلام.
- ۳۳. برتری اهل بیت علیهم السلام.
- ۳۴. ابتلائات اهل بیت علیهم السلام.
- ۳۵. دشمنان اهل بیت علیهم السلام.
- ۳۶. رجعت اهل بیت علیهم السلام.

۱۹. حقوق اهل بیت علیهم السلام

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بر عهدهٔ انسان‌ها علی‌الخصوص پیروانشان حقوقی دارند که در قرآن و روایات به آن‌ها اشاره شده است همان‌گونه که با مراجعهٔ به روایات منسوب به امام حسین علیه السلام نیز به حقوق اهل بیت علیهم السلام و امور مربوط به آن‌ها اشاراتی شده است از قبیل:

- ۱. حقوق رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مردم.
- ۲. حقوق اهل بیت علیهم السلام بر مردم.
- ۳. حقوق امیر مؤمنان علیه السلام بر مردم.
- ۴. حقوق فاطمهٔ زهرا علیها السلام بر مردم.
- ۵. حقوق امام حسین علیه السلام بر مردم.
- ۶. حقوق وابستگان به رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مردم.
- ۷. حقوق اهل بیت علیهم السلام بر خدا.

۸. دعا به حق اولیا.
 ۹. وظایف دوستان اهل بیت علیهم السلام.
 ۱۰. منکران حقوق اهل بیت علیهم السلام.
 ۱۱. حقوق انسان بر امام خود.
 ۱۲. آثار رعایت حقوق اهل بیت علیهم السلام.
 ۱۳. پاداش ضایع کنندگان حقوق اهل بیت علیهم السلام.
 ۱۴. آثار حقوق اهل بیت علیهم السلام.
۲۰. امام حسین علیه السلام

حضرت سید الشهداء علیه السلام در احادیث و سخنانش مطالبی را درباره خود ذکر کرده که به جهت حجم بالای آن‌ها می‌توان در کتابی به طور مستقل آورده و شرح داد از آن جمله:

۱. تبارشناسی امام حسین علیه السلام.
۲. ویژگی‌های امام حسین علیه السلام.
۳. مظلومیت امام حسین علیه السلام.
۴. ارتباط امام حسین علیه السلام با خدا.
۵. ارتباط امام حسین علیه السلام با اهل بیت علیهم السلام.
۶. امامت امام حسین علیه السلام.
۷. عنایات خداوند متعال به امام حسین علیه السلام.
۸. امام حسین علیه السلام در قرآن.
۹. عزت حسینی.
۱۰. آگاهی امام حسین علیه السلام از شهادت خود.
۱۱. علم امام حسین علیه السلام.
۱۲. برکات امام حسین علیه السلام.
۱۳. وظایف ما نسبت به امام حسین علیه السلام.

۱۴. دشمنان امام حسین علیه السلام.
۱۵. سفارش‌های امام حسین علیه السلام.
۱۶. خواسته‌های امام حسین علیه السلام.
۱۷. قیام امام حسین علیه السلام.
۱۸. رجعت امام حسین علیه السلام.
۱۹. اصحاب امام حسین علیه السلام.
۲۰. امام حسین علیه السلام و صحابه.
۲۱. علم غیب امام حسین علیه السلام.
۲۲. علم لدنی امام حسین علیه السلام.
۲۳. علل و عوامل قیام امام حسین علیه السلام.
۲۴. بینش سیاسی امام حسین علیه السلام.

۲۱. مهدویت

از جمله موضوعات مهمی که مورد توجه امت اسلامی بلکه عموم ادیان الهی بوده و در روایات بسیاری به آن اشاره شده موضوع مهدویت و ظهور حضرت مهدی علیه السلام در آخر الزمان و کیفیت حکومت اوست که در روایات حضرت سید الشهداء علیه السلام نیز به طور گسترده به آن اشاره شده است اینک به برخی از موضوعات آن که در روایات حضرت مورد توجه قرار گرفته اشاره می‌کنیم:

۱. مهدویت.
۲. ولادت حضرت مهدی علیه السلام.
۳. القاب حضرت مهدی علیه السلام.
۴. وجود حضرت مهدی علیه السلام.
۵. ویژگی‌های حضرت مهدی علیه السلام.
۶. قرآن و مهدویت.
۷. غیبت کبرا.

۸. وظایف ما در عصر غیبت کبرا.
 ۹. خالی نبودن زمین از حجت.
 ۱۰. انتظار فرج.
 ۱۱. ظهور حضرت مهدی علیه السلام.
 ۱۲. علائم ظهور.
 ۱۳. عوامل اجتماعی ظهور حضرت مهدی علیه السلام.
 ۱۴. عصر ظهور.
 ۱۵. اقدامات حضرت مهدی علیه السلام در عصر ظهور.
 ۱۶. وضع اقتصادی در عصر ظهور.
 ۱۷. سنت مهدوی.
 ۱۸. رجعت.
- ۲۲. معاد**

از جمله اصول دین اسلام بلکه مجموعه ادیان الهی اصل معاد است و در احادیث امام حسین علیه السلام همانند احادیث دیگر معصومین علیهم السلام و آیات قرآن به طور مبسوط به آن‌ها اشاره شده است و مباحث کلی آن که در روایات حضرت آمده عبارت است از:

الف) مرگ:

۱. وظایف انسان قبل از مرگ.
۲. مرگ.
۳. حقوق اموات.
۴. حقوق بازماندگان اموات.
۵. تجهیز میت.

ب) برزخ:

۱. عالم برزخ.

۲. حیات برزخی.
 ۳. باقی بودن انسان.
 ۴. نیازمندی‌های انسان در قبر.
 ۵. حالات انسان در قبر.
 ۶. تعامل بین دنیا و برزخ.
 ۷. زیارت قبور.
 ۸. علم غیب برزخی.
 ۹. حقوق اولیا در برزخ.
 ۱۰. حالات اولیا در برزخ.
- (ج) معاد:
۱. اشراف الساعة.
 ۲. معاد.
 ۳. عالم آخرت.
 ۴. درجات اخروی.
 ۵. آثار تربیتی اعتقاد به معاد.
 ۶. بازگشت انسان به سوی خدا.
 ۷. تجسم اعمال.
 ۸. شفاعت.
 ۹. حوض کوثر.
 ۱۰. لواء حمد در قیامت.
 ۱۱. حالات مردم در قیامت.
 ۱۲. نامه اعمال.
 ۱۳. پاداش عمل.
 ۱۴. ودیعه‌های نزد خدا.

۱۵. محاسبه اعمال انسان.
 ۱۶. مشهود در قیامت.
 ۱۷. ثواب اعمال.
 ۱۸. الطاف خدا به گناهکاران در قیامت.
 ۱۹. سؤال‌ها در روز قیامت.
 ۲۰. گواهی‌های لازم.
 ۲۱. نیازمندی‌های انسان در قیامت.
 ۲۲. نفخ صور.
 ۲۳. احباط و تکفیر.
 ۲۴. وظایف انسان در قیامت.
 ۲۵. حالات انسان در قیامت.
 ۲۶. عدالت جزایی.
 ۲۷. منادیان در قیامت.
- (د) بهشت:
۱. جایگاه بهشتیان.
 ۲. عوامل بهشتی شدن انسان.
 ۳. نعمت‌های بهشتی.
 ۴. مخلوق بودن بهشت.
 ۵. انواع بهشت.
 ۶. مراتب بهشتیان.
 ۷. درجات بهشت.
- (ه) دوزخ:
۱. عذاب دوزخ.
 ۲. عوامل دوزخی شدن انسان.

۳. عوامل نجات از دوزخ.

۴. خصوصیات دوزخیان.

۵. انواع عذاب.

۶. خزینه دار دوزخ.

۲۳. دعا

بخشی از احادیث حضرت سید الشهداء علیه السلام را مطالب و مباحثی درباره دعا و نفرین و خصوصیات آن دو و مواردی که می توان برای آن ها دعا خواند در بر گرفته است و از آنجا که این بخش از گستردگی بسیاری برخوردار است لذا به طور مستقل به آن پرداخته شده است و موضوعات آن عبارت است از:

۱. مفهوم دعا.

۲. مترادفات دعا.

۳. انگیزه ها برای دعا.

۴. فطری بودن دعا.

۵. آثار دعا.

۶. حسن دعا.

۷. ادب دعا.

۸. شرایط دعا.

۹. انواع دعا.

۱۰. خواسته های انسان در دعا.

۱۱. سکوت انسان از دعا.

۱۲. موارد حسن دعا و مناجات.

۱۳. رعایت نظام اسباب و مسببات در دعا.

۱۴. اوقات مناسب برای دعا.

۱۵. مکان های مناسب برای دعا.

۱۶. وظایف دعاکننده در ابتدای دعا.
۱۷. وظایف دعاکننده در انتهای دعا.
۱۸. عوامل تقرب به خدا در دعا.
۱۹. خداوند متعال، شنوای دعاها.
۲۰. تنوع دعا‌های انسان.
۲۱. نیاز انسان به دعا.
۲۲. حقوق دعاکننده.
۲۳. افراد مستحق دعا.
۲۴. افراد مستحق نفرین.
۲۵. عوامل مؤثر در اجابت دعا.
۲۶. عوامل تأخیر در اجابت دعا.
۲۷. حتمی بودن اجابت دعا.
۲۸. اجابت‌کننده دعا.
۲۹. آثار اجابت دعا.
۳۰. ویژگی‌های اجابت دعا از سوی خداوند متعال.
۳۱. درجات افراد در اجابت دعای آنان.
۳۲. ناکامان از اجابت دعا.
۳۳. اجابت شدگان دعا.
۳۴. حقوق اجابت‌کننده دعا.
۳۵. دعا‌هایی که اجابتش تضمین شده.
۳۶. مربیان انسان در نحوه دعا.
۳۷. آشنایان به دعا.
۳۸. دعا‌های سفارش شده.

۲۴. اخلاق

بخش مهمی از احادیث حضرت سید الشهداء علیه السلام را مباحث اخلاقی در بر

گرفته است از قبیل:

الف) اخلاق نیک:

۱. قناعت.
۲. شکر.
۳. رضا.
۴. ذکر.
۵. سعه صدر.
۶. قرب الهی.
۷. تقوا.
۸. اخلاص.
۹. نور معنوی.
۱۰. بصیرت.
۱۱. تهذیب نفس.
۱۲. صلۀ رحم.
۱۳. عزت.
۱۴. عاقبت به خیری.
۱۵. جود و کرم.
۱۶. حلم و بردباری.
۱۷. ابتلاء.
۱۸. خوف از خدا.
۱۹. توکل.
۲۰. اتقان در عمل.

۲۱. احسان به خلق.
۲۲. محبت الهی.
۲۳. کردار نیک.
۲۴. صداقت.
۲۵. صبر.
۲۶. مراقبه.
۲۷. خشیت از خدا.
۲۸. ورع.
۲۹. حسن ظن.
۳۰. دوستی.
۳۱. زهد.
۳۲. وفق و مدارات.
۳۳. امانت‌داری.
۳۴. حسن خلق.
۳۵. صمت و سکوت.
۳۶. شجاعت.
۳۷. عفو و گذشت.
۳۸. عفت.
۳۹. ایثار.
۴۰. الفت.
۴۱. عبودیت.
۴۲. شرف.
۴۳. تکفل ایتام.
۴۴. هم‌نشینی با نیکان.

- ۴۵. وفای به عهد.
- ۴۶. مروت.
- ۴۷. سلام کردن.
- ۴۸. خیرخواهی و نصیحت.
- ۴۹. حیا.
- ۵۰. عبرت‌آموزی.
- ۵۱. خضوع.
- ۵۲. پناه بردن به خدا.
- ۵۳. تکفل ایتام.
- ۵۴. اجابت خواسته مردم.
- ۵۵. اصلاح ذات البین.
- ۵۶. فضیلت.
- ۵۷. انابه.
- ۵۸. مواسات.
- ۵۹. عمل به علم.
- ۶۰. فتوت و مردانگی.
- ۶۱. تعجیل در کارهای خیر.
- ۶۲. عذرپذیری.
- ۶۳. حفظ آبرو.
- ۶۴. حفظ حرمت مؤمن.
- ۶۵. غنای نفس.
- ۶۶. حراست از نفس و دین.
- ۶۷. اموری که باید از آنها به خدا پناه برد.
- ۶۸. مردم‌داری.

۶۹. آزادی از بند شهوات.
۷۰. تسلیم خدا بودن.
۷۱. اصلاح امور.
۷۲. رغبت در آخرت.
- (ب) اخلاق پست:
 ۱. تکبر.
 ۲. تجری و گستاخی بر خدا.
 ۳. دوری از خدا.
 ۴. حرص.
 ۵. یأس از رحمت الهی.
 ۶. کفران نعمت.
 ۷. خلف وعده.
 ۸. پیروی از شهوات.
 ۹. ظلم.
 ۱۰. خشم و غضب.
 ۱۱. طغیان گری.
 ۱۲. دروغ.
 ۱۳. بخل.
 ۱۴. غیبت.
 ۱۵. حقد و کینه.
 ۱۶. قطع رحم.
 ۱۷. جسارت.
 ۱۸. خیانت.
 ۱۹. دشمنی.

- ۲۰. امن از عذاب الهی.
- ۲۱. تهمت.
- ۲۲. غرور.
- ۲۳. عجب.
- ۲۴. غفلت.
- ۲۵. تملق و چاپلوسی.
- ۲۶. سخن بیجا.
- ۲۷. ستیز.
- ۲۸. هلاکت معنوی.
- ۲۹. صفات رذیله.
- ۳۰. حسد.
- ۳۱. ذلت و خواری.
- ۳۲. چشم‌داشت به مال مردم.
- ۳۳. تحریک دشمنی.
- ۳۴. آرزوهای طول و دراز.
- ۳۵. دنیاطلبی.
- ۳۶. اهل باطل بودن.
- ۳۷. بدزبانی.
- ۳۸. حرام‌خواری.
- ۳۹. شیطان‌پرستی.
- ۴۰. جزع.
- ۴۱. پیروی از هوای نفس.
- ۴۲. غبطه.
- ۴۳. رذالت و پستی.

۴۴. تکلفات بی جا.

۴۵. منت نهادن.

۴۶. سخن چینی.

۴۷. لهو و لعب.

۴۸. فال بد زدن.

۲۵. عرفان

در این بخش به مباحث عرفانی اشاره شده که از احادیث حضرت سید الشهداء علیه السلام از آن جمله دعا‌های حضرت علی رضی الله عنه مخصوص دعای عرفه و ذیل آن استفاده شده است و موضوعات آن عبارت است از:

۱. امکان سلوک.

۲. ضرورت سلوک.

۳. عوامل سلوک.

۴. راهنمای سلوک.

۵. زاد و توشه سلوک.

۶. مقصد سلوک.

۷. موانع سلوک.

۸. مرکب سلوک.

۹. ثمرات سلوک.

۱۰. مدت سلوک.

۱۱. راه‌های سلوک.

۱۲. شرایط سلوک.

۱۳. مقاطع سلوک.

۱۴. کریه‌های سلوک.

۱۵. نیازمندی‌های سلوک.

۱۶. مخالفان سلوک.

۱۷. دعوت به سلوک.

۱۸. وظایف سالکان.

۱۹. مقامات سالکان.

۲۰. سالکان به سوی خدا.

۲۶. شیعه و تشیع

در این بخش به احادیثی از حضرت سید الشهداء علیه السلام پرداخته شده که در آن‌ها سخنی از یاران امام و صفات و ویژگی‌ها و خصوصیات شیعیان اهل بیت علیهم السلام اشاره شده است و موضوعات آن عبارت است از:

۱. شیعیان اهل بیت علیهم السلام.

۲. انواع شیعه.

۳. درجات شیعه.

۴. شیعیان امام حسین علیه السلام.

۵. وظایف شیعه.

۶. ویژگی‌های شیعه.

۷. وضعیت شیعه در عصر غیبت.

۸. مشکلات شیعه در عصر غیبت.

۹. وظایف علما نسبت به شیعه.

۱۰. جایگاه علمای شیعه.

۱۱. ویژگی‌های متکفلان شیعه.

۱۲. فضایل شیعیان.

۱۳. شیعیان کوفه.

۱۴. حقانیت شیعه و نفی پلورالیسم مذهبی.

۱۵. از دشمنان شیعه.

۱۶. شهیدان مدافع حریم اهل بیت علیهم السلام.

۱۷. شیعه در عصر ظهور.

۲۷. حدیث

در این بخش به مطالبی که مربوط به علم حدیث است پرداخته شده است از

قبیل:

۱. وظایف ما نسبت به روایات معصومین علیهم السلام.
۲. انواع خبر.
۳. صحابه و نقل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله.
۴. سماع حدیث.
۵. بطلان نظریه عدالت کل صحابه.
۶. کتابت حدیث.
۷. تحمل حدیث.
۸. صدق و کذب حدیث.
۹. درجات اعتبار حدیث.
۱۰. نظر امام حسین علیه السلام درباره برخی از احادیث.
۱۱. حجیت خبر ثقه.
۱۲. حجیت خبر مستفیض.
۱۳. مسانید امام حسین علیه السلام:
- الف) احادیث امام حسین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله.
- ب) احادیث امام حسین علیه السلام از حضرت علی علیه السلام.
- ج) احادیث امام حسین علیه السلام از فاطمه زهرا علیه السلام.
- د) احادیث امام حسین علیه السلام از امام حسن مجتبی علیه السلام.
- ه) احادیث امام حسین علیه السلام از برخی صحابه.

۲۸. تاریخ

بخشی از احادیث منسوب به حضرت سید الشهداء علیه السلام جنبه تاریخی دارد و لذا به طور جداگانه به آنها پرداخته شده است از قبیل:

(الف) تاریخ انبیاء علیهم السلام:

۱. حضرت آدم علیه السلام.
۲. حضرت نوح علیه السلام.
۳. حضرت ایوب علیه السلام.
۴. حضرت یونس علیه السلام.
۵. حضرت موسی علیه السلام.
۶. حضرت هارون علیه السلام.
۷. حضرت زکریا علیه السلام.
۸. حضرت یحیی علیه السلام.
۹. حضرت داوود علیه السلام.
۱۰. حضرت سلیمان علیه السلام.
۱۱. حضرت یعقوب علیه السلام.
۱۲. حضرت یوسف علیه السلام.
۱۳. حضرت ابراهیم علیه السلام.
۱۴. حضرت اسماعیل علیه السلام.
۱۵. عموم انبیاء علیهم السلام.
۱۶. اقوام انبیاء علیهم السلام.

(ب) تاریخ اهل بیت علیهم السلام:

۱. عموم اهل بیت علیهم السلام.
۲. حضرت زهرا علیه السلام.
۳. امام حسن علیه السلام.

۴. امام حسین علیه السلام.

(ج) تاریخ کربلا:

۱. اصحاب امام حسین علیه السلام.

۲. عبیدالله بن زیاد.

۳. عمر بن سعد.

۴. لشکر عمر بن سعد.

(د) تاریخ صحابه:

۱. خلفا.

۲. عموم صحابه.

(ه) تاریخ بنی امیه:

۱. ابوسفیان.

۲. معاویه.

۳. یزید.

۴. مروان.

۵. عموم بنی امیه.

(و) تاریخ کوفه.

۲۹. اصول فقه

می‌توان از احادیث حضرت سید الشهداء علیه السلام مجموعه‌ای از مباحث اصول فقه را استفاده کرده و در یک بخش آن‌ها را جمع نموده یا در مقدمه مباحث فقه آورد از قبیل:

۱. لزوم عمل به تکلیف.

۲. مکلف بودن انسان.

۳. شرایط تکلیف.

۴. مراتب تکلیف.

۵. انواع تکلیف.
۶. اوامر.
۷. انواع وجوب.
۸. نواهی.
۹. رخصت‌های الهی.
۱۰. فرایض الهی.
۱۱. حکم.
۱۲. از مقدمات حکم.
۱۳. جعل حکم.
۱۴. انواع حکم.
۱۵. احکام الهی.
۱۶. مجرای احکام.
۱۷. تراحم ملاکات.
۱۸. سنن الهی.
۱۹. بدعت و سنت.
۲۰. حجیت سنت نبوی.
۲۱. ضرورت مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام.
۲۲. حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام.
۲۳. حجیت ظواهر.
۲۴. احتیاط و نظریه حق الطاعة.
۲۵. قیاس.
۲۶. عام و خاص.
۲۷. اجماع.
۲۸. عقل.

۲۹. باب تعارض.

۳۰. تقیه.

۳۱. قاعدة الزام.

۳۲. شرط.

۳۳. ظن.

۳۰. فقه

در احادیث امام حسین علیه السلام به مجموعه‌ای از مباحث فقهی اشاره شده که در

کتب فقهی مورد بحث قرار می‌گیرد از قبیل:

۱. طهارت.

۲. نماز.

۳. مساجد.

۴. زکات.

۵. حج.

۶. جهاد.

۷. امر به معروف و نهی از منکر.

۸. مکاسب.

۹. بیع.

۱۰. صلح.

۱۱. ودیعه.

۱۲. امانت.

۱۳. دین.

۱۴. رهن.

۱۵. ضمان.

۱۶. کفالت.

- ۱۷. وکالت.
- ۱۸. اقرار.
- ۱۹. هبه.
- ۲۰. وقف.
- ۲۱. صدقه.
- ۲۲. وصیت.
- ۲۳. قسم.
- ۲۴. عهد.
- ۲۵. صید و ذباحت.
- ۲۶. اطعمه و اشربه.
- ۲۷. غصب.
- ۲۸. احیاء موات.
- ۲۹. سبق و رمایه.
- ۳۰. نکاح.
- ۳۱. طلاق.
- ۳۲. عتق.
- ۳۳. ارث.
- ۳۴. قضاء.
- ۳۵. شهادت.
- ۳۶. حدود.
- ۳۷. قصاص.
- ۳۸. دیات.
- ۳۹. ولایت فقیه.

۳۱. امر به معروف و نهی از منکر

از آنجا که علت اصلی قیام و خروج امام حسین علیه السلام امر به معروف و نهی از منکر است و در سخنان و روایات حضرت این دو موضع علی الخصوص در اواخر عمرش بسیار مورد توجه قرار گرفته لذا جا دارد آن دو را به طور جداگانه مورد بحث و تحلیل قرار دهیم و موضوعات آن که در احادیث منسوب به حضرت آمده عبارت است از:

۱. مفهوم معروف.
۲. مفهوم منکر.
۳. وظایف ما نسبت به معروف.
۴. وظایف ما نسبت به منکر.
۵. ویژگی‌های امر به معروف و نهی از منکر.
۶. اموری که باید به آن‌ها امر کرد.
۷. اموری که باید از آن‌ها نهی کرد.
۸. منکراتی را که باید ناپود نمود.
۹. شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر.
۱۰. امور مؤثر در امر به معروف و نهی از منکر.
۱۱. درجات امر به معروف و نهی از منکر.
۱۲. امر به معروف و نهی از منکر عملی.
۱۳. جابجا شدن معروف و منکر.
۱۴. فوری بودن وجوب امر به معروف و نهی از منکر.
۱۵. سزای تعرض به آمران به معروف و ناهیان از منکر.
۱۶. گاهی که معروف مطابق میل انسان نیست.
۱۷. وظایف مشترک هنگام امر به معروف و نهی از منکر.

۱۸. آثار امر به معروف و نهی از منکر.

۱۹. آثار ترک امر به معروف و نهی از منکر.

۲۰. تقیه.

۳۲. جهاد و شهادت

از آنجا که حضرت سید الشهداء علیه السلام اقدام به جهاد در راه خداوند سبحان به جهت مبارزه با یزید بن معاویه کرده و می دانست در این راه به شهادت خواهد رسید لذا در سخنان و روایات او به این دو موضوع اشارات فراوانی شده که می طلبد به طور جداگانه مورد بحث و بررسی قرار گیرد، موضوعات آن دو که در روایات منسوب به حضرت آمده عبارت اند از:

الف) جهاد:

۱. حکم جهاد.

۲. انواع جهاد.

۳. شروط جهاد.

۴. آفات ترک جهاد.

۵. درجات جهاد.

۶. آثار جهاد.

۷. آداب جهاد.

۸. اعمالی که در حکم جهاد است.

۹. اموری که در حکم جهاد نیست.

۱۰. اموری که می توان به خاطر آنها جهاد را تأخیر انداخت.

۱۱. کسانی که جهاد از آنان برداشته شده.

۱۲. جهاد و پیروزی.

۱۳. غنائم جنگی.

۱۴. کسانی که جهاد با آنان حرام است.

ب) مجاهدان:

۱. انواع مجاهد.
 ۲. وظایف ما نسبت به مجاهدان.
 ۳. از اختیارات فرمانده مجاهدان.
 ۴. از مشکلات مجاهدان.
 ۵. امور دلگرم‌کننده مجاهدان.
 ۶. حقوق مجاهدان.
 ۷. وظایف مجاهدان راه خدا.
 ۸. ویژگی‌های مجاهدان راه خدا.
 ۹. از حقوق غیرمقاتلین.
- ج) کسانی که باید با آنان جهاد کرد:

۱. خروج کنندگان بر امام.
۲. آفات خروج بر امام.
۳. وظایف ما نسبت به خروج کنندگان بر امام.
۴. حکم خروج بر امام.
۵. حکم کشتن امام.
۷. تبعات کشتن امام.
۸. عوامل خروج بر امام.
۹. عوامل کشتن امام.

د) شهادت:

۱. آداب شهادت.
۲. حسن شهادت.
۳. آثار شهادت در راه خدا.
۴. حسن درخواست شهادت از خدا.

۵. ویژگی‌های مرگ با شهادت.

۶. وظایف شهادت‌طلبان.

۷. برتر از شهادت.

۸. درجات شهادت.

۹. منتظران شهادت.

۱۰. نقش زمان و مکان در تأثیر شهادت.

۱۱. گزینشی بودن شهادت.

(د) شهید:

۱. حکم شهید.

۲. حرمت خانواده شهدا.

۳. حرمت خون شهدا.

۴. وظایف ما نسبت به شهیدان.

۵. انواع شهید.

۳۳. اقتصاد

ما در این دانشنامه مباحثی که مربوط به نظام اقتصادی جامعه است به جهت اهمیت آن‌ها و استقلال این موضوع به عنوان علم مستقل از فقه جدا کرده و آن‌ها را به طور ویژه مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد و مباحث آن عبارت است از:

۱. از عوامل فساد اجتماعی (فقر).

۲. از منابع اقتصادی (زکات).

۳. مکاسب.

۴. بیع.

۵. صلح.

۶. دین.

۷. ملکیت در اسلام.
۸. ملکیت خصوصی در اسلام.
۹. آثار ملکیت خصوصی.
۱۰. اسراف.
۱۱. گاهی که گرفتن کمک مالی از مردم جایز است.
۱۲. وظیفه انسان نسبت به اموال خود.
۱۳. احیای موات.
۱۴. از عوامل اقتصاد در کار.
۱۵. اقتصاد در طلب روزی.
۱۶. از عوامل بیکاری.
۱۷. تشویق اسلام به کار.
۱۸. آسیب‌های اقتصادی.
۱۹. ملکیت اعتباری.
۲۰. نحوه ملکیت انسان.
۲۱. عوامل گرسنگی.
۲۲. وضعیت اقتصادی عصر ظهور.
۲۳. فرق مال و ملک.
۲۴. اقتصاد مفید.
۲۵. وسیله بودن اقتصاد.
۲۶. از وظایف ثروتمندان.
۲۷. ناکارآمدی برخی دولت‌ها در اقتصاد.
۳۴. نظام تربیتی

یکی از موضوعاتی که امروزه مورد بحث و بررسی قرار گرفته و به عنوان علم مستقل و تخصصی در جوامع مختلف مطرح است موضوع نظام تربیتی است که

در اسلام و احادیث معصومین علیهم السلام و از آن جمله امام حسین علیه السلام به آن اشارات بسیاری شده است و لذا جا دارد به طور جداگانه مورد بحث و بررسی قرار گیرد. در این موضوع کلی مباحثی مطرح خواهد شد که در احادیث منسوب به حضرت مورد توجه قرار گرفته است از قبیل:

۱. تربیت دینی.
۲. هدایت.
۳. اثر تربیتی عقیده.
۴. اثر تربیتی سخن.
۵. اثر تربیتی عمل.
۶. اقدامات خداوند متعال در راستای تربیت انسان.
۷. اقدامات تربیتی در راستای دفاع از خود.
۸. اقدامات تربیتی در راستای تربیت افراد.
۹. راه‌های تربیت نفس.
۱۰. راه‌های تربیت افراد.
۱۱. نیازمندان به تربیت.
۱۲. ولایت مربی تربیتی.
۱۳. عوامل تربیت.
۱۴. موانع تربیت.
۱۵. امور تربیتی.
۱۶. مقام معلم تربیتی.
۱۷. وظایف مربیان تربیتی.
۱۸. وظایف انسان نسبت به مربی خود.
۱۹. آثار تربیت.
۲۰. آفات تربیت.

۲۱. مربیان انحرافی.

۲۲. افرادی که تربیتشان محال است.

۲۳. تربیت بزرگسال.

۳۵. نظام مدیریتی

در این بخش به سلسله مباحثی که مربوط به مدیریت جامعه بوده و از احادیث حضرت سید الشهداء علیه السلام استخراج شده اشاره گشته و شرح و توضیح داده شده است از قبیل:

الف) مدیریت فرهنگی:

۱. وظایف مسئولان فرهنگی.

۲. روش برخورد با منحرفان.

۳. نیازهای فرهنگی.

۴. موارد برخورد فرهنگی.

۵. راهکارهای صحیح فرهنگی.

۶. مشکلات فرهنگی.

۷. وظایف نمایندگی‌های دینی در ارتش.

۸. راهکارهای برخورد با مخالف.

ب) مدیریت اجرایی:

۱. حسابداری.

۲. وظایف مسئولان در برابر کارگزاران.

۳. حراست.

۴. از اختیارات کارگزاران.

۵. حقوق کارمند.

۶. وظایف مسئولان در برابر مفسد اجتماعی.

۷. وظایف مسئولان در برابر خیرین جامعه.

۸. وظایف مسئولان در برابر حکومت.
۹. وظایف کارگزاران نسبت به رهبر.
۱۰. وظایف مسئولان نسبت به مردم.
۱۱. وظایف مردم نسبت به کارگزاران.
۱۲. آفت‌های کارگزاران.
۱۳. رابطه رهبری با کارگزاران.
۱۴. از سفارش‌های رهبر به نمایندگان.
۱۵. اختیارات نمایندگان.

ج) مدیریت امنیتی:

۱. لزوم برخورد با توطئه‌گران.
۲. نکات امنیتی در راستای محافظت از رهبر.
۳. وظایف نیروهای اطلاعاتی نسبت به دشمن.

د) نظام مدیریتی:

۱. نقش مدیریت در جامعه.
۲. لزوم عمل به وظیفه از سوی مدیران.
۳. سیستم مدیریتی.

ه) مدیریت‌های ناکارآمد:

۱. عوامل ناکارآمدی در مدیریت.
۲. مدیران ناکارآمد.
۳. مشکلات مدیریتی.

۳۶. نظام اجتماعی

در این بخش به روایاتی از حضرت سید الشهداء علیه السلام اشاره شده که مربوط به جامعه‌شناسی و نظام اجتماع بوده و به زوایای مختلفی از نظم اجتماعی بین مردم پرداخته شده است و موضوعات آن عبارت است از:

۱. نقش فرد در جامعه.
۲. تأثیر جامعه در حرکت‌های سیاسی.
۳. جامعه‌شناسی سیاسی.
۴. لزوم تقویت برخی از امور در جامعه.
۵. نشانه‌های نفاق در جامعه.
۶. عوامل رفع جهالت از جامعه.
۷. علل و عوامل مفسد اجتماعی.
۸. وظایف افراد در قبال جامعه.
۹. طبقات اجتماعی.
۱۰. وظایف ما در قبال آسیب‌های اجتماعی.
۱۱. نیازمندی‌های جامعه.
۱۲. انواع جامعه.
۱۳. آفات جامعه فاسد.
۱۴. عوامل بروز هویت اجتماعی.
۱۵. کارکرد اخلاق در جامعه.
۱۶. ضررهای اجتماعی.
۱۷. برکات اجتماعی.
۱۸. اقدامات تأثیرگذار در جامعه.
۱۹. شخصیت‌های اجتماعی.
۲۰. آسیب‌های اجتماعی.
۲۱. مشکلات اجتماعی.
۲۲. وظایف رهبران جامعه.
۲۳. نیازمندی‌های رهبران جامعه.
۲۴. عوامل تأثیرگذار در حوادث اجتماعی.

۲۵. انواع دعوت‌های اجتماعی.
۲۶. مصالح اجتماعی.
۲۷. قواعد اجتماعی.
۲۸. موقعیت‌های اجتماعی.
۲۹. حقوق اجتماعی.
۳۰. عوامل برتری اجتماعی.
۳۱. جریان امور اجتماعی.
۳۲. تأثیر فرد در انحراف اجتماعی.
۳۳. حوادث اجتماعی.
۳۴. سنت‌های اجتماعی.
۳۵. بلاهای اجتماعی.
۳۶. واقعیت‌های اجتماعی.
۳۷. مدیریت اجتماعی.
۳۸. روابط و مناسبات اجتماعی.
۳۹. عوامل بر هم زنده آرامش جامعه.
۴۰. ویژگی‌های جامعه اسلامی.
۴۱. راه‌های رشد جامعه.
۴۲. عوامل علنی شدن فساد در جامعه.
۴۳. تحول اجتماعی.
۴۴. سنت‌های اجتماعی.
۴۵. علل و عوامل انحطاط جوامع.
۴۶. اهمیت رهبری دینی در جامعه.
۴۷. حقوق آحاد جامعه بر یکدیگر.
۴۸. اصول حاکم بر جوامع.

- ۴۹. درگیری‌های اجتماعی.
- ۵۰. ویژگی‌های جوامع منحط.
- ۵۱. راه‌های برون‌رفت از مفاسد اجتماعی.
- ۵۲. جامعه مطلوب.
- ۵۳. شرایط رهبران جامعه.
- ۵۴. ضرورت‌های اجتماعی.
- ۵۵. وظایف افراد در برابر رهبران جامعه.
- ۵۶. عوامل اجتماعی ظهور حضرت مهدی علیه السلام.

۳۷. نظام سیاسی

از آنجا که امام حسین علیه السلام در قیام خود بر ضد حکومت یزید بن معاویه به مطالب مهمی دربارهٔ وظایف حاکمان اسلامی و خصوصیات و ویژگی‌های حاکمان مستبد و ظالم اشاره کرده لذا این‌گونه احادیث در بخش جداگانه‌ای مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و موضوعات آن عبارت است از:

- ۱. حاکمان الهی.
- ۲. انواع حاکمان.
- ۳. ویژگی حاکمان کفر.
- ۴. عهد و پیمان خدا با حکومت‌ها.
- ۵. وظایف حاکمان.
- ۶. ارزش حکومت در اسلام.
- ۷. ویژگی حاکمان غافل.
- ۸. مفاسد حکومت.
- ۹. وظایف مردم نسبت به حاکمان.
- ۱۰. پایه‌های حکومت.
- ۱۱. اهداف حکومت در اسلام.

۱۲. عوامل سست شدن پایه‌های حکومت.

۱۳. عوامل تقویت پایه‌های حکومت.

۱۴. ضرورت حکومت.

۱۵. احزاب.

۱۶. حکومت‌های باطل.

۱۷. شرایط حاکمان.

۱۸. عبادات سیاسی.

۱۹. بدعت‌های سیاسی.

۲۰. آثار حکومت‌های باطل.

۲۱. سفارش‌های سیاسی.

۲۲. تأثیر رهبران در اطرافیان خود.

۲۳. اهمیت رهبری در اسلام.

۲۴. رقابت‌های سیاسی.

۲۵. نقش بیعت در تعیین حاکم.

۲۶. سکوت سیاسی.

۲۷. تهمت‌های سیاسی.

۲۸. شیطنت‌های سیاسی.

۲۹. شئون حاکم.

۳۰. وظایف نمایندگان حاکم.

۳۱. رهبری و مردم.

۳۸. حقوق

بخشی از احادیث منسوب به حضرت سید الشهداء علیه السلام جنبه حقوقی داشته

و به حقوق اقشار مختلف اشاره دارد و موضوعات آن عبارت است از:

۱. حقوق الهی.

۲. حقوق انبیای الهی.
۳. حقوق اهل بیت علیهم السلام.
۴. حقوق امام.
۵. حقوق اولیای الهی.
۶. حقوق مردم بر مردم.
۷. حقوق خانواده.
۸. حقوق حاکم بر رعیت.
۹. حقوق رعیت بر حاکم.
۱۰. حقوق عالم بر جاهل.
۱۱. حقوق جاهل بر عالم.
۱۲. حقوق برادران ایمانی.
۱۳. حقوق شهروندی.
۱۴. حقوق مهاجران.
۱۵. حقوق دشمن.
۱۶. حقوق زن.
۱۷. حقوق شهید.
۱۸. حقوق خیرین.
۱۹. حقوق حیوانات.
۲۰. حقوق دولت.
۲۱. حقوق بشر.
۲۲. حقوق بین الملل.
۲۳. حقوق معنوی.
۲۴. حقوق عابران.
۲۵. حقوق معلولین.

- ۲۶. حقوق مبارزان.
- ۲۷. حقوق مستضعفان.
- ۲۸. حقوق مدافعان حرم.
- ۲۹. حقوق مخالف.
- ۳۰. حقوق فرمانده.
- ۳۱. حقوق سرباز.
- ۳۲. حقوق بندگان.
- ۳۳. حقوق اموات.
- ۳۴. حقوق بزرگان.
- ۳۵. حقوق کارگر.
- ۳۶. حقوق بیمار.
- ۳۷. حقوق انسان بر خود.
- ۳۸. حقوق مهمان.
- ۳۹. حقوق ایتام.
- ۴۰. حقوق مأموم بر امام.
- ۴۱. حقوق کودک.
- ۴۲. حقوق گرفتاران.
- ۴۳. حقوق مشاور.
- ۴۴. حقوق جوان.
- ۴۵. حقوق مجرمان.
- ۴۶. حقوق مستمندان.
- ۴۷. حقوق همسایگان.
- ۴۸. حقوق عشیره.
- ۴۹. غاصبان حقوق مردم.

۵۰. اهمیت حقوق.

۵۱. گاهی که باید از حق خود گذشت.

۵۲. عقوبت ترک حقوق.

۵۳. تساوی حقوق.

۵۴. حقوق خیالی.

۵۵. حقوق ضایع شده.

۵۶. انواع حقوق.

۵۷. گرفتگی بودن حق.

۳۹. پزشکی

بخشی از کلمات و روایات حضرت سید الشهداء علیه السلام مربوط به موضوع طب و مسائل پزشکی و نظام خلقت انسان است که بخش عمده آن‌ها در اوایل دعای عرفه آمده است و ما در این دانشنامه به طور مستقل مجموعه آن‌ها را در یکجا جمع کرده و با روایات پزشکی دیگر و نیز علم پزشکی روز مطابقت داده‌ایم. در این بخش در روایات منسوب به حضرت به موضوعاتی اشاره شده است از قبیل:

۱. صحت و سلامتی.

۲. مرض.

۳. اعضا و جوارح.

۴. اعضا و جوارح ظاهری:

(الف) چشم.

(ب) پیشانی.

(ج) بینی.

(د) گوش.

(ه) لب.

(و) گردن.

- ز) سینه.
- ح) دست.
- ط) انگشتان.
- ی) پوست.
- ک) مو.
- ل) پا.
- م) عضله.
- ۵. اعضا و جوارح باطنی.
- ۶. قوای انسانی.
- ۷. خواب و بیداری.
- ۸. خواص داروها.
- ۹. توصیه‌های پزشکی.
- ۱۰. دعا درمانی.
- ۱۱. آثار قوای انسان.
- ۱۲. آثار اعضا و جوارح ظاهری.
- ۱۳. آثار اعضا و جوارح باطنی.
- ۱۴. انواع بیماری.
- ۱۵. راهکارهای مداوای بیمار.
- ۱۶. دارودرمانی.
- ۱۷. زمانی که باید نزد پزشک رفت.
- ۱۸. از عوامل مؤثر در پیشگیری از بیماری.
- ۱۹. عوامل موروثی.
- ۲۰. عوامل کوتاهی عمر.
- ۲۱. نبود نقص در انسان.

۲۲. وظایف انسان نسبت به خلقت کامل خود.

۴۰. مجردات

در مورد شیطان و فرشته و جن بحث است که آیا این موجودات از مجردات هستند یا از مادیات، فلاسفه آنان را از مجردات ناقص می‌دانند و از آنجا که در روایات اسلامی و ادعیه علی‌الخصوص احادیث منسوب به امام حسین علیه السلام به این سه موجود اشاراتی شده ما نیز در جزئی مستقل به آنها می‌پردازیم. آنان عبارت‌اند از:

۱. مجردات.
۲. شیطان.
۳. فرشته.
۴. جن.

۴۱. اخترشناسی (علم نجوم)

یکی از علوم متداول نزد بشر که سابقه دیرینه داشته و در حال گسترش بوده و تاکنون پیشرفت به سزایی کرده دانش اخترشناسی است و از آنجا که در روایات اسلامی از آن جمله احادیث منسوب به حضرت سید الشهداء علیه السلام نیز این مباحث ورود پیدا کرده لذا جا دارد ما نیز به طور مستقل به آنها بپردازیم و برخی از موضوعات آن که در احادیث حضرت آمده عبارت است از:

۱. عالم.
۲. حدوث عالم.
۳. آسمان.
۴. ستارگان.
۵. خورشید.
۶. ماه.
۷. شهاب‌سنگ.

۸. حوادث روزگار.

۹. عالم مثال.

۴۲. محیط زیست

در روایات امام حسین علیه السلام مطالبی راجع به محیط زیست و عوامل مؤثر در آن اشاره شده است و ما به طور جداگانه به آن‌ها می‌پردازیم و موضوعات آن عبارت است از:

۱. درختان.

۲. کوه.

۳. آب.

۴. ابر.

۵. زمین.

۶. هوا.

۷. باد.

۸. رعد و برق.

۹. باران.

۱۰. دریا.

۱۱. حیوانات.

۴۳. روان‌شناسی

از علوم رایج در دانشگاه‌ها علم روان‌شناسی است که از آن به «علم النفس» تعبیر می‌شود و این علم دارای موضوعاتی است که در این دانشنامه تلاش شده بخشی از آن‌ها از احادیث حضرت سید الشهداء علیه السلام استخراج گشته و توضیح داده شده و با علم روز مطابقت گردد. از جمله مباحث مربوط به آن عبارت است از:

۱. روان انسان.

۲. روان کودک.
۳. حالات موروثی در انسان.
۴. نیازمندی روح و روان.
۵. نهاد انسان.
۶. نفس انسان.
۷. لذت‌های نفس.
۸. وجدان انسان.
۹. حالات غریزی انسان.
۱۰. حالات مثبت روحی و روانی انسان.
۱۱. موانع رشد و کمال نفس.
۱۲. موانع موفقیت انسان.
۱۳. عوامل موفقیت انسان.
۱۴. نیروی حافظه.
۱۵. یقین و آثار آن.
۱۶. خواب و بیداری.
۱۷. آرامش روح و روان.
۱۸. عوامل آرامش روان انسان.
۱۹. حالات منفی روان.
۲۰. وظایف انسان نسبت به روان خود.
۲۱. مددهای الهی به بیماران روانی.
۲۲. بیماری‌های روحی و روانی.
۲۳. تأثیر بیماری روانی در جسم.
۲۴. موانع آرامش روان انسان.
۲۵. تأثیر امور غیبی در اصلاح روح و روان.

- ۲۶. از عوامل بیماری‌های روحی و روانی.
- ۲۷. آثار مثبت برخی از حالات روانی.
- ۲۸. ثبات نداشتن حالات روانی انسان.
- ۲۹. آفات برخی از حالات روانی.
- ۳۰. لزوم تعدیل حالات روانی خود.
- ۳۱. از نشانه‌های شناخت حالات روانی.
- ۳۲. تأثیر حالات روانی.

۴۴. انسان‌شناسی

یکی از علومی که اخیراً به طور مستقل مورد بحث و نظریه‌پردازی درباره آن قرار گرفته موضوع انسان‌شناسی است که کتاب‌های مستقلی نیز در این زمینه تألیف شده است و از آنجا که در احادیث منسوب به حضرت سید الشهداء علیه السلام نیز به موضوعات این علم اشاراتی شده لذا بخش مستقلی را به آن اختصاص داده‌ایم. مباحث آن عبارت‌اند از:

- ۱. حقیقت انسان.
- ۲. نیازمندی‌های انسان.
- ۳. منزلت انسان.
- ۴. ارتباط انسان با خدا.
- ۵. تکامل انسان.
- ۶. عنایات خدا به انسان.
- ۷. اختیار انسان.
- ۸. نیروهای انسان.
- ۹. هدایت انسان.
- ۱۰. موانع رشد انسان.
- ۱۱. تربیت انسان.

۱۲. تمایلات انسان.
۱۳. امتحان انسان.
۱۴. سعادت و شقاوت انسان.
۱۵. زندگی انسان.
۱۶. ارتباط انسان با مردم.
۱۷. ارتباط انسان با خود.
۱۸. بزرگسالی انسان.
۱۹. علم و جهل انسان.
۲۰. ضعف‌های انسان.
۲۱. سرشت انسان.
۲۲. فطرت انسان.
۲۳. طبیعت مشترک انسان.
۲۴. ارتباط خدا با انسان.
۲۵. روح انسان.
۲۶. نفس انسان.
۲۷. تکالیف انسان.
۲۸. خلقت انسان.
۲۹. آزادی انسان.
۳۰. امور تأثیرگذار در روح و جسم انسان.
۳۱. امتیاز انسان.

۴۵. دنیا

از آنجا که حضرت سید الشهداء علیه السلام در بخشی از سخنانش به موضوع دنیا و نحوه تأثیر آن در زندگی دنیوی و اخروی انسان اشاره دارد لذا این‌گونه احادیث را

در بخش مستقلی آورده و آن‌ها را شرح داده و با آیات و روایات دیگر تأیید مضمونی آورده‌ایم و موضوعات آن عبارت است از:

۱. ارزش دنیا.
۲. حقیقت دنیا.
۳. ویژگی‌های دنیا.
۴. زندگی دنیوی اولیا.
۵. دیدگاه اولیای الهی به دنیا.
۶. خوشی‌های دنیا.
۷. آفات دنیا.
۸. موقعیت‌های انسان در دنیا.
۹. وضعیت زندگی انسان در دنیا.
۱۰. حوادث دنیا.
۱۱. انواع زندگی دنیوی.
۱۲. تأمین زندگی انسان در دنیا.
۱۳. مکافات دنیوی.
۱۴. درجات دنیوی.
۱۵. وظایف انسان در دنیا.
۱۶. آثار دنیا و دنیاطلبی.
۱۷. سبک زندگی دنیوی.
۱۸. نیازهای دنیوی انسان در دنیا.
۱۹. تلخی‌های زندگی دنیوی.
۲۰. ویژگی‌های دنیاپرستان.
۲۱. عوامل نجات از شداید دنیوی.
۲۲. اسباب آسایش زندگی دنیوی.

- ۲۳. امکان زندگی خوش دنیوی.
- ۲۴. انسان‌های خیرخواه در دنیا.
- ۲۵. وظایف انسان در شداید.
- ۲۶. فرج بعد از شدت.
- ۲۷. آثار گرفتاری‌های دنیا.
- ۲۸. عوامل اعراض دنیا از انسان.
- ۲۹. عوامل اقبال دنیا بر انسان.
- ۳۰. وظایف انسان هنگام اقبال دنیا بر او.
- ۳۱. آثار دوری از دنیا.
- ۳۲. عوامل بی‌ارزش شدن دنیا.
- ۳۳. نسبت دنیا به آخرت.

۴۶. حقوق کودک

با مشاهده روایات امام حسین علیه السلام پی می‌بریم آن حضرت به حقوق کودک و نوجوان و بزرگسال مطالبی اشاره کرده است که مباحث مربوط به کودک بیشتر است لذا آن را به طور مستقل جدا کرده و مورد بحث و بررسی قرار داده‌ایم و موضوعات آن عبارت است از:

- ۱. آفرینش کودک.
- ۲. مبدأ آفرینش کودک.
- ۳. سلامت خلقت کودک.
- ۴. خواسته‌های نوزاد هنگام گریستن.
- ۵. نیازمندی‌های کودک.
- ۶. عنایات خدا به کودک.
- ۷. انواع مادران کودک.
- ۸. در معرض آسیب بودن کودک.

۹. وظایف مادر نسبت به کودک.
۱۰. ایام شیرخوارگی.
۱۱. خصوصیات شیر مادر.
۱۲. وظایف پرستاران نسبت به کودک.
۱۳. مفهوم گریه کودک.
۱۴. رشد کودک.
۱۵. نعمت فرزندان.
۱۶. نیاز انسان به فرزندان.
۱۷. شعور کودک.
۱۸. فطرت کودک.
۱۹. کرامت کودک.
۲۰. تربیت کودک.
۲۱. ایام کودکی.
۲۲. نوجوانان خوشبخت.
۲۳. مهربانی پدر و مادر به کودک.
۲۴. حالات توحیدی کودک.
۲۵. روان کودک.
۲۶. وظایف ما نسبت به ایمان کودک.
۲۷. عبادات کودک.

۴۷. دشمن شناسی

از آنجا که یکی از وظایف مهم مسلمین در طول تاریخ اسلام دشمن شناسی است و در روایات حضرت سید الشهداء علیه السلام به آن به طور گسترده پرداخته شده لذا ما نیز آن را به طور مستقل مورد بحث و بررسی قرار داده ایم و موضوعات آن عبارت است از:

۱. اصالت نداشتن دشمنی.
۲. وظایف ما در برابر دشمن.
۳. ویژگی‌های دشمنان.
۴. حقوق دشمن.
۵. امور تأثیرگذار در رام شدن دشمن.
۶. تاکتیک‌های مقابله با دشمن.
۷. تاکتیک‌های دشمن.
۸. شرایط مقابله با دشمن.
۹. سزای دشمن.
۱۰. درخواستی که می‌توان از دشمن کرد.
۱۱. انواع دشمن.
۱۲. تأثیر تبلیغات دشمن.
۱۳. مهلت خدا به دشمنان.
۱۴. عوامل تسلط دشمن بر مردم.
۱۵. اهداف دشمن از دشمنی با اولیای الهی.
۱۶. پرچم‌های دشمنی.
۱۷. ویژگی‌های دشمن‌شناسان.

۴۸. ظلم‌ستیزی

یکی از موضوعات مهمی که در روایات منسوب به حضرت سید الشهداء علیه السلام مورد تأکید ویژه قرار گرفته مسئله ظلم‌ستیزی است لذا ما نیز این موضوع را به طور مستقل مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد و موضوعات آن عبارت است از:

الف) ظالم:

۱. مشترکات بین ظالم و مظلوم.
۲. اقدامات ظالمان نسبت به مظلومان.

۳. دل خوشی‌های ظالمان.
 ۴. مسیر ظالمان.
 ۵. پناهگاه‌های ظالمان.
 ۶. معامله خدا با ظالمان.
 ۷. مواقف ظالمان نسبت به خدای سبحان.
 ۸. انواع ظالم.
 ۹. ویژگی‌های ظالمان.
 ۱۰. عکس‌العمل مردم نسبت به ظالمان.
 ۱۱. عوامل نهی از منکر نکردن ظالمان.
 ۱۲. اهداف ظالمان.
 ۱۳. آنان که دست از مبارزه با ظالمان می‌کشند.
 ۱۴. انواع خروج بر حاکمان ظالم.
 ۱۵. شرایط خروج بر حاکمان ظالم.
 ۱۶. یاوران ظالم.
- (ب) مظلوم:
۱. آنان که مورد ظلم واقع می‌شوند.
 ۲. خداوند متعال یاور مظلومان.
 ۳. وظیفه مظلومان.
 ۴. انواع مظلومان.
 ۵. نیازمندی‌های مظلومان.
 ۶. راه نجات مظلومان.
 ۷. یاوران مظلوم.
 ۸. مصالح مظلومان.
 ۹. عکس‌العمل مظلومان نسبت به ظلم ظالمان.

۱۰. وعده‌های خدا به مظلومان.

۱۱. مشکلات مظلومان در حکومت ظالمان.

۱۲. نیازمندی‌های مظلومان.

ج) ظلم:

۱. مراتب ظلم.

۲. عوامل ظلم به مظلومان.

۳. امکان فرج از ظلم ظالمان.

۴. آثار ظلم.

۵. حرمت ظلم.

د) وظایف ما نسبت به ظالمان:

۱. وظیفه ما نسبت به ظلم ظالمان.

۲. وظیفه براندازان حکومت ظالمان.

۳. وظیفه ما نسبت به براندازان حکومت ظالمان.

۴. وظیفه ما نسبت به یاوران ظالم.

ه) مبارزان سیاسی:

۱. موقعیت مبارزان سیاسی.

۲. مشکلات مبارزان سیاسی.

۳. نیازمندی‌های مبارزان سیاسی.

۴. میزان تشخیص قیام‌ها بر ضد ظالمان.

۵. الطاف خدا به قیام‌کنندگان بر ضد ظالمان.

۶. اهداف قیام‌کنندگان بر ضد ظالمان.

۴۹. آداب و روش‌ها

مناظره و گفتگو و بحث با یکدیگر و نیز مشاوره و خطابه و تبلیغ آدابی دارد و لذا هر کدام به عنوان فن مطرح می‌باشند. در احادیث اسلامی علی‌الخصوص

حضرت سید الشهداء علیه السلام به این چند موضوع نیز پرداخته شده است و لذا در این دانشنامه به روایات حضرت در این چند موضوع می‌پردازیم.

(الف) روش مناظره:

۱. آداب مناظره.
۲. انواع پاسخ‌ها به سؤالات.
۳. جدال غیر احسن.
۴. کسانی که نباید با آنان مناظره کرد.
۵. وظایف مناظره کننده.
۶. انواع مناظره کننده.
۷. وقت مناظره.

(ب) روش مشاوره:

۱. وظایف مشاور.
۲. وظایف ما نسبت به مشاور.
۳. حقوق مشاور.
۴. آداب مشاوره.
۵. از وظایف رهبران جامعه.
۶. صفات مشاور.
۷. موارد لزوم استفاده از مشاور.

(ج) روش خطابه:

۱. فن خطابه.
۲. جایگاه خطابه.
۳. روش خطابه.
۴. مواقع خطابه.
۵. انواع خطابه.

۶. آداب خطابه.
۷. انواع خطیب.
۸. وظایف خطیب.
۹. وظایف مردم نسبت به خطیب.
- (د) روش تبلیغ:
 ۱. وظایف مسئولان در برابر مبلغان.
 ۲. وظایف مبلغان.
 ۳. عنایات خدا به مبلغان.
 ۴. ویژگی‌های عالمان غیر مبلغ.
 ۵. مشکلات تبلیغ.
 ۶. روش تبلیغ.
۵۰. گناه شناسی

در آیات و روایات به موضوع گناه و آثار آن و توبه و استغفار و مغفرت الهی اشارات بسیاری شده است و با مراجعه به روایات امام حسین علیه السلام پی می‌بریم به طور گسترده به این موضوعات اشاره شده است از قبیل:

الف) گناه:

۱. مفسد گناه.
۲. نیاز انسان در دوری از گناه.
۳. آثار وضعی گناه.
۴. امکان جبران گناه.
۵. آثار ترک گناه.
۶. انواع گناه.
۷. مجبور نبودن انسان در انجام گناه.
۸. اقاله از گناه.

۹. آثار اعتراف به گناه.
 ۱۰. مشارکت در گناه.
 ۱۱. لزوم اعتراف به گناه.
 ۱۲. اهتمام بر گناه.
 ۱۳. عوامل بخشش از گناه.
 ۱۴. زمان تدارک گناه.
 ۱۵. عوامل انجام گناه.
 ۱۶. فرق بین خطا و گناه.
 ۱۷. بی ضرر بودن گناه بر خداوند سبحان.
 ۱۸. وظایف انسان نسبت به گناه.
 ۱۹. درجات قبیح گناه.
 ۲۰. افراد پاک از گناه.
 ۲۱. گناهایی که بخشیده نمی شود.
 ۲۲. عفو خدا از گناهان.
 ۲۳. عوامل دوری از گناه.
 ۲۴. استغفار.
 ۲۵. عذر بدتر از گناه.
 ۲۶. توبه از گناه.
 ۲۷. مغفرت الهی.
 ۲۸. ستار العیوب بودن خدا.
 ۲۹. عوامل مغفرت الهی.
 ۳۰. کفاره گناهان.
- ب) گناهکار:
۱. خطای گناهکار.

۲. وظایف گناهکار.
۳. حقوق خدا بر گناهکار.
۴. الطاف خدا به گناهکاران.
۵. افراد گناهکار.
۶. صفات گناهکار.
۷. وظایف ما نسبت به گناهکار.
۸. خداوند متعال، ناظر بر گناهکار.
۹. اتمام حجت بر گناهکار.
۱۰. گناهکارانی که عذاب نمی‌شوند.
۱۱. انواع گناهکار.
۱۲. اشتباه گناهکار.

۵۱. مدیریت نظامی

امروزه امور نظامی از فنون بسیار مهمی است که در دانشگاه‌ها به طور تخصصی مورد بحث و بررسی قرار داده شده و به فرماندهان و نیروهای تحت فرمان آنان تعلیم داده می‌شود. با مراجعه به احادیث منسوب به امام حسین علیه السلام می‌توان پی به بسیاری از این فنون نظامی و وظایف فرماندهان و لشکریان برد از قبیل:

۱. وظایف فرمانده کل قوا.
۲. وظایف فرماندهان لشکر.
۳. وظایف آحاد لشکر.
۴. وظایف حکومت در برابر نظامیان.
۵. وظایف مردم در زمان بروز جنگ.
۶. وظایف لشکر اسلام در برابر دشمن.
۷. امور تأثیرگذار در روحیه لشکر.

۸. آثار جنگ.
۹. دشمنانی که باید با آنان جنگید.
۱۰. نشانه‌های آمادگی نبرد.
۱۱. نشانه‌های عدم آمادگی نبرد.
۱۲. انواع جنگ.
۱۳. خصوصیات لشکر دشمن.
۱۴. امور تأثیرگذار در وضعیت لشکر.
۱۵. مصالح نظامی.
۱۶. تاکتیک‌های نظامی.
۱۷. حقوق جنگ.
۱۸. اختیارات نظامی.
۱۹. اصول نبرد.
۲۰. مردان پیروز جنگ.
۲۱. حقوق دشمنان.
۲۲. شروط مبارزه با دشمن.
۲۳. زمان امتحان نیروها.
۲۴. امور تأثیرگذار در تأخیر افتادن جنگ.
۲۵. انگیزه‌های نبرد با دشمن.
۲۶. تبلیغات جنگ.
۲۷. حقوق سرباز.
۲۸. زمان جنگ.
۲۹. مقام سرباز فداکار.

۵۲. نظام خانواده

از جمله اموری که نظام‌مندی آن باعث نظم در اجتماع خواهد شد، نظام خانواده است و جامعه‌ای موفق خواهد بود که خانواده در آن از نظام ویژه‌ای برخوردار باشد. با مراجعه به احادیث منسوب به امام حسین علیه السلام پی به موضوعاتی می‌بریم که در نظام خانواده تأثیر بسزایی دارد، از قبیل:

۱. مشترکات بین زن و مرد.
۲. مسائل خانواده.
۳. انواع خانواده.
۴. وظایف انسان نسبت به خانواده.
۵. مشکلات خانوادگی.
۶. حرمت خانوادگی.
۷. آداب اسلامی خانوادگی.
۸. مصیبت‌های خانوادگی.
۹. نسبت فرزند به خانواده.
۱۰. وظایف انسان نسبت به خانواده‌ها.
۱۱. وظایف اولاد.
۱۲. انواع اولاد.
۱۳. ارزش اولاد.
۱۴. اقدامات خدا در راستای حفظ ذریه انسان.
۱۵. انواع نسب.
۱۶. انواع برادر.
۱۷. وظایف شوهر نسبت به همسر.
۱۸. وظایف انسان هنگام ازدواج.
۱۹. وظایف انسان نسبت به فرزند.

- ۲۰. وظایف انسان نسبت به خویشاوندان.
- ۲۱. از اختیارات زن.
- ۲۲. نسبت زن به همسر خود.
- ۲۳. ویژگی‌های زن.
- ۲۴. حقوق زنان.
- ۲۵. تساوی حقوق زنان.
- ۲۶. حقوق پدر.
- ۲۷. حقوق مادر.
- ۲۸. حقوق مرد بر زن.
- ۲۹. حقوق پدر و مادر بر فرزند.
- ۳۰. خویشاوندان نسبی و سببی.
- ۳۱. شباهت‌های خویشاوندی.
- ۳۲. نعمت فرزند سالم.
- ۳۳. آثار خدمت به پدر.
- ۳۴. جبر ژنتیک.
- ۳۵. قضاوت‌های بی‌مورد در مورد مردان.

۵۳. بیداری اسلامی

یکی از مباحث و موضوعاتی که بعد از حرکت‌ها و قیام‌های پدید آمده در دو دههٔ اخیر مطرح شد، بحث از بیداری اسلامی است، گرچه بسیاری از این قیام‌ها ناموفق بوده و عاقبت خوبی نداشت و علت آن این بود که به خوبی مدیریت نشده و از اصول و مبانی مستحکمی برخوردار نبود، در حالی که با تأمل در قیام حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و سخنان آن حضرت پی می‌بریم ایشان به جهت رعایت اموری به پیروزی واقعی گرچه در گذر زمان رسید و لذا می‌توان این امور را در عواملی خلاصه نمود:

۱. دعوت.
۲. وادار کردن به تعقل و تفکر.
۳. ترغیب به آزاداندیشی.
۴. نفی خشونت.
۵. اعتماد بر نیروهای خودی.
۶. تکیه کردن بر جوانان.
۷. گفتگو.
۸. حسن ظن به افراد.
۹. روحیه شهادت طلبی.
۱۰. خیرخواهی.
۱۱. حرکت معکوس.
۱۲. استفاده از خطابه.
۱۳. امر به معروف و نهی از منکر.
۱۴. عنصر مظلومیت.
۱۵. شفاف سازی.
۱۶. موقعیت شناسی.
۱۷. حرکت در مسیر شرع.
۱۸. دشمن شناسی.
۱۹. معرفی خوب دشمن.
۲۰. حرکت در مسیر اولیا.
۲۱. دفاع به جای تهاجم.
۲۲. به کارگیری نیروهای بانگیزه.
۲۳. استفاده از اقشار و طبقات مختلف.
۲۴. اخلاص.

۲۵. سازمان‌دهی شده عمل کردن.
۲۶. پافشاری بر مواضع اصولی اسلام.
۲۷. ظلم‌ستیزی.
۲۸. تبیین مواضع اصولی خود.
۲۹. آینده‌نگری.
۳۰. دفاع از حرکت اصلاحی خود.
۳۱. عدم تمایل به ظالمان.
۳۲. معرفی جایگاه خود.
۳۳. نبود اکراه در یارگیری.
۳۴. دفاع از یاران باوفا.
۳۵. جامعه‌شناسی.
۳۶. اتمام حجت بر مخالف.
۳۷. امتحان نیروها.
۳۸. روحیه دادن به نیروها.
۳۹. داشتن روحیه انعطاف‌پذیر.
۴۰. استفاده نکردن از روش‌های غیرعادی.
۴۱. عمل به وظیفه.
۴۲. تحریک احساسات.
۴۳. نه‌راسیدن از مرگ در راستای اهداف.
۴۴. عزت طلبی.

امامت امام حسين عليه السلام

۱. آیه «اولی الامر»

از جمله آیاتی که می‌توان بر ولایت و امامت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام و از آن جمله امام حسین علیه‌السلام استدلال نمود، آیه «اولی الامر» است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید.

از آنجا که از این آیه، تأییدی بر امامت اهل بیت علیهم‌السلام و از آن جمله امام حسین علیه‌السلام استفاده می‌شود، به‌طور مختصر به بحث از آن می‌پردازیم.

معانی مفردات آیه

قبل از ورود در اصل بحث، به معانی مفردات آیه می‌پردازیم:

الف) معنای اطاعت خداوند

مقصود از اطاعت خداوند، همان متابعت از احکامی است که بر قلب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به عنوان وحی نازل شده و حکم و خطاب آن‌ها به عموم مکلفین است. پس اطاعت خداوند؛ یعنی اطاعت کلام خدا که در قرآن کریم بیان شده است.

ب) معنای اطاعت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

اطاعت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر سه نوع است:

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

۱. اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله در اموری از تفصیل و توضیح احکام که به او وحی شده، ولی در قرآن موجود نیست؛ زیرا آنچه در قرآن آمده، اصول کلی احکام است و احتیاج به بیان نبوی دارد؛ لذا قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۱

و ما قرآن را به سوی تو فرستادیم تا برای مردم آنچه به سویشان فرستاده شده تبیین کنی.

۲. اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به اموری که تشریحش به آن حضرت واگذار شده است؛ زیرا مطابق برخی از ادله، تشریح برخی از احکام به خود حضرت واگذار شده، همان‌گونه که در مورد نمازهای دو رکعتی وارد شده که پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنها اضافه نموده است.

شیخ صدوق نقل می‌کند:

وَقَالَ زُرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: كَانَ الَّذِي فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْعِبَادِ عَشْرَ رَكَعَاتٍ وَفِيهِنَّ الْقِرَاءَةُ وَلَيْسَ فِيهِنَّ وَهْمٌ - يَعْنِي سَهْوٌ - فَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سَبْعًا وَفِيهِنَّ السَّهْوُ، وَلَيْسَ فِيهِنَّ الْقِرَاءَةُ، فَمَنْ شَكَّ فِي الْأَوَّلَتَيْنِ أَعَادَ حَتَّى يَحْفَظَ وَيَكُونَ عَلَى يَقِينٍ، وَمَنْ شَكَّ فِي الْأَخِيرَتَيْنِ عَمِلَ بِالْوَهْمِ.^۲

زرارة بن اعین گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: نمازی که خداوند عزوجل بر بندگان واجب فرموده ده رکعت بود که در آن ده رکعت حمد خوانده می‌شود و وهم - یعنی شک - در آن راه ندارد، پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله هفت رکعت دیگر بر آن ده رکعت افزود که شک در آنها ممکن است واقع شود و موجب بطلان نماز نیست البته به استثناء نماز مغرب و در این هفت رکعت قرائت واجب نیست و هر کس در دو رکعت اول

۱. سوره نحل، آیه ۴۴.

۲. محمد بن علی ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۱-۲۰۲، حدیث ۶۰۵.

نماز شک کند آن را دوباره بخواند تا نماز خود را حفظ کند و نسبت به دو رکعتی که می‌خواند یقین داشته باشد و کسی که در دو رکعت آخر شک کند برابر مقررات مربوط به شک‌ها عمل نماید.

۳. اطاعت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آرای شخصی و اموری که مربوط به اجتماع مسلمین است. اموری که مربوط به وظایف والی و حاکم اسلامی برای تثبیت حکومت اسلامی است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾

و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خداوند و پیامبرش امری را مقرر دارند، آنان را در کارشان اختیار [و چون و چرایی] باشد و هرکس از [امر] خداوند و پیامبر او سرپیچی کند، در گمراهی آشکاری افتاده است.

بر عموم مسلمانان است که از دستورات پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در هر سه مورد اطاعت کنند و اطاعت از او را در حقیقت، اطاعت خدا بدانند.

ج) معنای اطاعت اولی الأمر

«اولی الأمر» همان ائمه معصومین از اهل بیت‌اند که این مطلب را به حول و قوه الهی به اثبات خواهیم رساند. فعلاً بحث در این است که حیطه اطاعت «اولی الأمر» تا کجاست؟ و در چه اموری باید آن‌ها را اطاعت نمود؟

۱. نظر برخی از علما بر آن است که امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام حق تشریح ندارند و تنها کاری که در بُعد احکام دارند، همان تبیین و توضیح احکام شرع است که از ناحیه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذکر شده و احتیاج به توسعه و تبیین و تطبیق صحیح دارد و بر مردم است که به بیانات آن بزرگواران گوش فرا داده و به آن‌ها عمل کنند.

عبدالله بن عجلان از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ نقل کرده که فرمود:

هِيَ فِي عَلِيٍّ وَفِي الْأَئِمَّةِ، جَعَلَهُمُ اللَّهُ مَوَاضِعَ الْأَنْبِيَاءِ، غَيْرَ أَنَّهُمْ لَا يُحِلُّونَ شَيْئًا، وَلَا يُحَرِّمُونَهُ^۱.

آیه درباره علی و امامان نازل شده، خداوند آنان را در جایگاه‌های انبیا قرار داده است، جز آن که چیزی را حلال نکرده و چیزی را نیز حرام نمی‌کنند.

۲. مورد دیگر از مواردی که باید به دستورات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام گوش فرا داده و به آن عمل نماییم، دستوراتی است که مربوط به نظام اسلامی و حفظ شئون مملکت اسلامی است و لذا اگر در موردی، حکمی از این نوع احکام ولایی صادر کردند - چه در زمان حاکمیتشان باشد یا خیر - بر عموم مسلمین است که از آن اطاعت نمایند.

اقوال در «اولی الامر»

در این که مقصود از «اولی الامر» در آیه مورد نظر کیست؟ اقوالی ذکر شده که اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. امیران رسول خدا صلی الله علیه و آله؛

۲. مطلق امیران؛

۳. اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله؛

۴. مهاجرین و انصار؛

۵. صحابه و تابعین؛

۶. عموم علما؛

۷. فرماندهان لشکر؛

۱. محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۵۲، حدیث ۱۷۳.

۸. امامان از اهل بیت علیهم السلام؛

۹. خصوص از اهل بیت علیهم السلام؛

۱۰. خلفای چهارگانه؛

۱۱. ابوبکر و عمر؛

۱۲. هر کس که متولی امور مسلمین از راه صحیح باشد؛

۱۳. امیران به حق؛

۱۴. علمای متدین؛

۱۵. اجماع؛

۱۶. امام معصوم.^۱

ما در ادامه از راه اثبات عصمت «اولی الامر»، خصوص قول اخیر را اثبات می‌نماییم.

عصمت «اولی الامر»

با تأملی در آیه «اولی الامر» به دست می‌آید که مقصود از اولی الامر در آیه، کسانی هستند که از عصمت برخوردارند.

فخر رازی می‌نویسد:

أمر بطاعة أولي الأمر على سبيل الجزم في هذه الآية ومن أمر الله بطاعته على سبيل الجزم والقطع لا بد وأن يكون معصوماً عن الخطأ، إذ لو لم يكن معصوماً عن الخطأ كان بتقدير إقدامه على الخطأ يكون قد أمر الله بمتابعته، فيكون ذلك أمراً بفعل ذلك الخطأ والخطأ لكونه خطأ منه عنه، فهذا يفضي إلى اجتماع الأمر والنهي في الفعل الواحد بالاعتبار الواحد، وإنه محال، فثبت أن الله تعالى أمر بطاعة أولي الأمر على سبيل الجزم، وثبت أن كل من أمر الله بطاعته على

۱. محمد بن يوسف ابو حيان، البحر المحيط في التفسير، ج ۳، ص ۶۸۶-۶۸۷.

سبیل الجزم وجب أن يكون معصوماً عن الخطأ، فثبت قطعاً أن أولي الأمر المذكور في هذه الآية لا بد وأن يكون معصوماً.^۱

خدای تعالی در این آیه، به طور جزم و قطع، امر به اطاعت اولی الامر نموده است و هرکس که این چنین امری برای او شده، باید از هر خطا و اشتباهی معصوم باشد؛ زیرا در غیر این صورت، برفرض اقدامش بر اشتباه و خطا، لازم می آید که خداوند امر به اطاعت او کرده باشد که همان کار خطایی است و خطا از آن جهت که خطاست، مورد نهی است. نتیجه این که در صورت عدم عصمت اولی الامر در آیه فوق، لازم می آید که امر و نهی در یک فعل و به یک اعتبار با یکدیگر جمع شود که این به طور حتم محال است. پس ثابت شد که خداوند متعال به طور جزم به اطاعت اولی الامر فرمان داده و نیز ثابت شد که هرکس از جانب خداوند متعال به طور جزم فرمان به اطاعتش داده شده باید معصوم از خطا باشد. پس باید مقصود از «اولی الامر» در آیه، افراد معصوم از خطا و اشتباه باشند.

فخر رازی گرچه تا اینجا با شیعه امامی همراهی کرده و «اولی الامر» را بر افراد معصوم منطبق ساخته است؛ ولی هنگام تعیین مصداق «اولی الامر» دچار اشتباه شده و آن را بر اهل حلّ و عقد از امت منطبق کرده است.^۲

تفسیر قرآن کریم به روایات

همان گونه که قرآن می تواند برخی از آیاتش، برخی دیگر را تفسیر کند، روایات نیز می توانند آیات قرآن را تفسیر و تبیین نمایند، لذا خداوند متعال می فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۳

۱. محمد بن عمر فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۱۳.

۲. همان، ج ۱۰، ص ۱۱۳.

۳. سوره نحل، آیه ۴۴.

و ما قرآن را به سوی تو فرستادیم تا برای مردم آنچه به سويشان فرستاده شده تبیین کنی.

در مورد «اولی الامر» روایاتی وجود دارد که می‌تواند مصداق آن را تبیین کند. اینک به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم:

۱. احادیث دوازده خلیفه

بخاری به سند خود از جابر بن سمره نقل کرده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا»، فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقَالَ أَبِي: إِنَّهُ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ».^۱

«دوازده امیر خواهد بود». آنگاه سخنی گفت که من آن را نشنیدم. پدرم گفت: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «همه آنان از قریش‌اند».

کلمه «امیر» از مادّه امر و امارت است و این روایت می‌تواند در محدوده تعیین تعداد «اولی الامر»، کمک‌کار ما باشد که عدد آن‌ها دوازده نفر است.

۲. حدیث اطاعت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در اطاعت علی عَلَيْهِ السَّلَام

حاکم نیشابوری به سند صحیح از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده که فرمود:

مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ عَصَى عَلِيًّا فَقَدْ عَصَانِي.^۲

هرکس مرا اطاعت کند به طور حتم خدا را اطاعت کرده و هرکس مرا نافرمانی کند به طور حتم خدا را نافرمانی کرده است و هرکس علی عَلَيْهِ السَّلَام را اطاعت کند به طور حتم مرا اطاعت کرده و هرکس علی عَلَيْهِ السَّلَام را نافرمانی کند به طور حتم مرا نافرمانی کرده است.

۱. محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح البخاری، ج ۹، ص ۸۱، حدیث ۷۲۲۲.

۲. محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۰، حدیث ۴۶۱۷.

در این حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت حضرت علی علیه السلام را ملازم با اطاعت خود و اطاعت خودش را ملازم با اطاعت خدا معرفی کرده و در نتیجه، این همان معنایی است که قرآن در آیه مورد نظر به آن اشاره کرده است.

۳. حدیث ثقلین

ترمذی به سند خود از جابر بن عبدالله نقل می‌کند:

رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فِي حَجَّتِهِ يَوْمَ عَرَفَةَ، وَهُوَ عَلَى نَاقَتِهِ الْقِصْوَاءِ يَخْطُبُ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي»^۱.

در حجة الوداع، روز عرفه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که بر شترش به نام قِصْوَاءِ سوار بود و خطبه می‌خواند. شنیدم که حضرت می‌فرمود: «ای مردم! در میان شما چیزی می‌گذارم که اگر به آن تمسک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم؛ اهل بیتم».

در این حدیث نیز به لزوم تمسک و اطاعت از عترت پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره شده است.

بررسی احادیث شیعه

احادیث شیعه امامی درباره مصداق «اولی الامر» با تواتر اجمالی و برخی نیز با سند صحیح بر تطبیق آن بر اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد. پیام این احادیث، همسو با دلالت آیات قرآن است، از این رو، این احادیث تلقی به قبول شده‌اند و با این‌که این احادیث درباره این آیه متنوع‌اند، لیکن هیچ تعارضی در میان آن‌ها نیست. جابر می‌گوید:

لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَمَنْ

۱. محمد بن عیسی ترمذی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۶۲، حدیث ۳۷۸۶.

أُولُو الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ، وَأَيْمَةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي، أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ، وَسَتَدْرِكُهُ يَا جَابِرُ، فَإِذَا لَقِيْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ، ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيٌّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ سَمِيئِي وَكَيْبِي حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَبَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ؛ ذَلِكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا...^۱

چون خداوند آیه **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾** را بر پیامبرش محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل کرد، گفتیم: ای رسول خدا! خدا و رسولش را شناختیم، اولی الامری که خداوند اطاعتشان را با اطاعت خود مقرون کرده، چه کسانی هستند؟ فرمود: «ای جابر! آنان جانشینان من و پیشوایان مسلمین پس از من هستند. نخستین آنان علی بن ابی طالب است، سپس حسن، بعد حسین، پس علی بن حسین و محمد بن علی است که در تورات به نام باقر معروف است. تو ای جابر! وی را خواهی دید و چون او را ملاقات کردی، سلام من را به وی برسان. سپس صادق جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد و حسن بن علی است. سپس آن کسی که همنام و هم‌کنیه من، حجت خدا در زمین و بقیه الله در بین بندگان است. وی فرزند حسن بن علی است. او کسی است که خداوند بلندمرتبه، خاوران و باختران را به دست او می‌گشاید...».

۱. محمد بن علی ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۵۳، حدیث ۳.

در خطبه‌ای از امام حسن علیه السلام نیز پس از بیعت مردم با ایشان چنین روایت شده:

فَأَطِيعُونَا فَإِنَّ طَاعَتَنَا مَفْرُوضَةٌ إِذْ كَانَتْ بِطَاعَةِ اللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ) وَرَسُولِهِ مَفْرُوضَةً، قَالَ (عَزَّ وَجَلَّ): ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱.

پس ما را اطاعت کنید، اطاعت از ما واجب است، چون به اطاعت خدا و رسولش مقرون شده. خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: «ای مؤمنان! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر را و اولی الامر از خودتان را».

امام باقر علیه السلام در حدیثی فرمود:

إِنَّا عَلَىٰ خَاصَّةٍ، أَمَرَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِطَاعَتِنَا.^۲
خداوند تنها ما را اراده کرده و به تمام مؤمنان تا روز قیامت به اطاعت ما دستور داده است.

و نیز امام باقر علیه السلام ضمن آن‌که «اولی الامر» را به اهل بیت پیامبر علیهم السلام تفسیر می‌کند و اطاعت آن‌ها را با اطاعت خدا یکسان می‌شمارد، می‌فرماید:

وَهُمُ الْمُعْصُومُونَ الْمُطَهَّرُونَ الَّذِينَ لَا يُذْنِبُونَ وَلَا يَعْصُونَ ... وَلَا يُفَارِقُونَ الْقُرْآنَ وَلَا يُفَارِقُهُمْ.^۳

آنان معصومان پاک‌اند که مرتکب گناه نمی‌شوند و معصیت نمی‌کنند... از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن از آنان جدا نمی‌شود.

امام رضا علیه السلام در تفسیر «اولی الامر» در آیه فرمود:

الْأئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ علیها السلام إِلَىٰ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ.^۱

۱. محمد بن حسن طوسی، *الأمالي*، ص ۱۲۱، حدیث ۱۸۸.
۲. محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۲۷۶، حدیث ۱.
۳. محمد بن علی ابن بابویه، *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۱۲۴، حدیث ۱.

اولی الامر، پیشوایان اند از فرزندان علی و فاطمه علیهم السلام تا روز قیامت.

«اولی الامر» در روایات اهل سنت

مطابق برخی از روایات اهل سنت نیز مراد از «اولی الامر» در آیه مورد بحث امامان از اهل بیت عصمت و طهارت اند:

حاکم حسکانی با سند خود از امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که

فرمود:

شُرَكَائِي الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَبِي وَأَنْزَلَ فِيهِمْ: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ الْآيَةَ، فَإِنْ خِفْتُمْ تَنَازَعًا فِي أَمْرٍ فَارْجِعُوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ وَأُولِي الْأَمْرِ. قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ مَنْ هُمْ؟ قَالَ: أَنْتَ وَأَوْلَهُمْ.^۲

شریکان من کسانی هستند که خداوند اطاعت آنان را با اطاعت خویش و من مقرون ساخت و درباره آنان چنین نازل کرد: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ و اگر از نزاع در امری ترسیدید آن را به خدا و رسول و اولی الامر ارجاع دهید. گفتم: ای پیامبر خدا! آنان چه کسانی اند؟ فرمود: تو نخستین آنان هستی.

حموی نیز به سند خود در ضمن حدیثی طولانی نقل می‌کند که امام

علی علیه السلام خطاب به برخی از صحابه فرمود:

فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهُ أَنْتَعْلَمُونَ حَيْثُ نَزَلَتْ: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ ... قَالَ النَّاسُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ خَاصَّةٌ فِي بَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ أَمْ عَامَّةٌ لِجَمِيعِهِمْ؟ فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيَّهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

۱. ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۲۲، حدیث ۸.

۲. عبید الله بن عبد الله حسکانی، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۱۸۹، حدیث

وَسَلَّمَ) أَنْ يُعَلِّمَهُمْ وِلَاةَ أَمْرِهِمْ وَأَنْ يُفَسِّرَ لَهُمْ مِنَ الْوَلَايَةِ مَا فَسَّرَ لَهُمْ
مِنْ صَلَاتِهِمْ وَزَكَاتِهِمْ وَحَجِّهِمْ. فَيُنْصِبُنِي لِلنَّاسِ بِغَدِيرِ خُمٍّ ...^۱

... شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید هنگامی که آیه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ نازل شد ... مردم گفتند: ای رسول خدا! آیا (اولی الامر و...) افراد خاص و برخی از مؤمنان اند یا شامل همه آنان می‌شود؟ پس خداوند عزوجل به پیامبرش دستور داد والیان امر را به مردم بیاموزد و برای ایشان همان‌گونه که نماز و زکات و حج را تفسیر کرده، ولایت را تفسیر کند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله من را در غدیر خم برای مردم منصوب کرد...

۱. ابراهیم بن محمد حموی جوینی، *فرائد السمطين*، ج ۱، ص ۳۱۴-۳۱۵، حدیث ۲۵۰.

۲. احادیث دوازده امام و خلیفه

از جمله احادیث متواتر و صحیح نزد فریقین شیعه و اهل سنت، روایات دوازده امام و خلیفه است، روایاتی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن‌ها امامان و خلفای به حق بعد از خود را دوازده نفر تعیین کرده است که امام حسین علیه السلام نیز در بین آن‌هاست.

الف) احادیث از طرق اهل سنت

احادیث دوازده خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله را اهل سنت در صحاح و مسانید با سندهای صحیح از جابر بن سمره و دیگران نقل کرده‌اند. این احادیث به حدی مورد توجه فرقه‌های اسلامی قرار گرفته که جای هیچ شک و شبهه‌ای را در آن‌ها باقی نگذاشته است. در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. بخاری به سند خود از جابر بن سمره نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا»، فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقَالَ أَبِي: إِنَّهُ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»^۱.

«دوازده امیر خواهد بود». آنگاه سخنی گفت که من آن را نشنیدم. پدرم گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همه آنان از قریش‌اند».

۲. مسلم به سندش از جابر بن سمره نقل کرده که گفت:

دَخَلْتُ مَعَ أَبِي عَلِيٍّ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمُضِيَ فِيهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً». قَالَ: ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلَامٍ حَفِيٍّ عَلَيَّ. قَالَ: فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»^۲.

۱. بخاری، صحیح البخاری، ج ۹، ص ۸۱، حدیث ۷۲۲۲.

۲. مسلم بن حجاج قشیری نيسابوری، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۵۲، حدیث ۱۸۲۱.

با پدرم بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدیم، شنیدیم که می‌گوید: «این امر منقضی نمی‌شود تا آن‌که دوازده خلیفه در میان آنان بگذرد». آنگاه تکلم به کلامی نمود که بر من مخفی گشت. از پدرم سؤال کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله چه گفت؟ پدرم در جواب گفت: «همه آن‌ها از قریش‌اند».

۳. همچنین مسلم از جابر بن سمره نقل کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که می‌فرمود:

«لَا يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَا ضِيَاءَ مَا وَلِيَهُمْ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا»، ثُمَّ تَكَلَّمَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بِكَلِمَةٍ خَفِيَّتْ عَلَيَّ، فَسَأَلْتُ أَبِي: مَاذَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)؟ فَقَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ».^۱

«دائماً امر مردم گذرا است تا آن‌که دوازده مرد، متولی آنان گردند». آنگاه تکلم به کلمه‌ای کرد که بر من مخفی شد. از پدرم سؤال کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله چه فرمود؟ گفت: «همه آن‌ها از قریش‌اند».

۴. همچنین از جابر بن سمره نقل می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که فرمود:

«لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيْزًا إِلَىٰ اِثْنَيْ عَشَرَ خَلِيْفَةً»، ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً لَمْ أَفْهَمْهَا، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ فَقَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ».^۲

«همیشه اسلام عزیز است تا دوازده خلیفه بر آن‌ها حاکم شود». آنگاه کلمه‌ای گفت که من آن را نفهمیدم، به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: «همه آن‌ها از قریش‌اند».

۵. همچنین از جابر بن سمره نقل کرده که فرمود:

۱. همان، ج ۳، ص ۱۴۵۲، حدیث ۱۸۲۱.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۴۵۳، حدیث ۱۸۲۱.

انطَلَقْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَمَعِيَ أَبِي، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا مَنِيعًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً»، فَقَالَ كَلِمَةً صَمْنِيهَا النَّاسُ، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»^۱.
 با پدرم خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدیم، شنیدیم که می فرماید: «همیشه این دین نفوذناپذیر و پابرجاست تا دوازده خلیفه بیاید.»
 آنگاه سخنی گفت که مردم مرا با سر و صدا از گوش دادن به آن بازداشتند، به پدرم عرض کردم: حضرت چه فرمود؟ گفت: «همه آنان از قریش اند.»

۶. عامر بن سعد بن ابی وقاص می گوید:

كَتَبْتُ إِلَى جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ مَعَ غُلَامِي نَافِعٍ: أَنْ أَخْبِرَنِي بِشَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ). قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيَّ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) يَوْمَ جُمُعَةٍ، عَشِيَّةَ رَجْمِ الْأَسْلَمِيِّ، يَقُولُ: «لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»^۲.

با غلامم نافع به جابر بن سمره نوشتم که خبر ده مرا به چیزی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ای. برایم نوشت: در روز جمعه، شبی که اسلمی رجم شد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که فرمود: «همیشه دین قائم است تا قیام قیامت تا این که دوازده خلیفه بر شما حکومت کنند که همه آنان از قریش اند.»

۷. طبرانی از جابر بن سمره نقل کرده که گفت:

كُنْتُ مَعَ أَبِي عِنْدَ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فَقَالَ: «يَكُونُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَا عَشَرَ قَيْمًا لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَدَلَهُمْ»، ثُمَّ هَمَسَ رَسُولُ اللَّهِ

۱. همان، ج ۳، ص ۱۴۵۳، حدیث ۱۸۲۱.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۴۵۳، حدیث ۱۸۲۲.

(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بِكَلِمَةٍ لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا الْكَلِمَةُ الَّتِي هَمَسَ بِهَا النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ».^۱

با پدرم نزد پیامبر بودم که فرمود: «برای این امت دوازده قیم است، خذلان مردم نیز به آن‌ها ضرر نمی‌رساند». آنگاه آهسته سخنی گفت که من آن را نشنیدم. به پدرم گفتم: این سخنی که پیامبر آهسته فرمود، چه بود؟ گفت: «همه آنان از قریش‌اند».

۸. همچنین جابر بن سمره نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در حجة الوداع فرمود:

لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ ظَاهِرًا عَلَيَّ مَنْ نَاوَأَهُ لَا يَصْرَهُ مُخَالِفٌ وَلَا مَفَارِقٌ حَتَّى يَمْضِيَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً مِنْ قُرَيْشٍ.^۲

همیشه این دین، غلبه کننده بر مخالفین خود است و مخالف و جداشونده به آن ضرر نمی‌رساند تا آن‌که دوازده حاکم که همه از قریش هستند بگذرند.

۹. احمد بن حنبل نیز از جابر بن سمره نقل کرده که گفت:

خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بِعَرَفَاتٍ، فَقَالَ: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ عَزِيزًا مَنِيعًا ظَاهِرًا عَلَيَّ مَنْ نَاوَأَهُ حَتَّى يَمْلِكَ اثْنَا عَشَرَ كُلُّهُمْ»، قَالَ: فَلَمْ أَفْهَمْ مَا بَعْدُ، قَالَ: فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا بَعْدَ كُلُّهُمْ؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ».^۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله در عرفات خطبه‌ای برای ما ایراد کرده و فرمود: «این دین همیشه نفوذناپذیر و پابرجا و بر دشمنانش غالب است تا دوازده نفر همگی به حکومت برسند». او گفت: سخن بعد از آن را نفهمیدم.

۱. سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۹۶، حدیث ۱۷۹۴.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۹۶، حدیث ۱۷۹۶.

۳. احمد بن محمد ابن حنبل، مسند الإمام احمد بن حنبل، ج ۳۴، ص ۴۴۹، حدیث ۲۰۸۸۰.

به پدرم گفتم: بعد از «همگی» چه فرمود؟ گفت: فرمود: «همه آنان از قریش اند».

۱۰. همچنین از جابر بن سمره نقل کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای ما در عرفات و بنا بر نقلی دیگر در مِنا، خطبه‌ای خواند و فرمود:

«لَنْ يَزَالَ هَذَا الْأَمْرُ عَزِيزاً ظَاهِراً حَتَّى يَمْلِكَ اثْنَا عَشَرَ كَلْبَهُمْ»، ثُمَّ لَعَطَ الْقَوْمَ، وَتَكَلَّمُوا، فَلَمْ أَفْهَمْ قَوْلَهُ بَعْدَ «كَلْبَهُمْ»، فَقُلْتُ لِأَبِي: يَا أَبَتَاهُ مَا بَعْدَ «كَلْبَهُمْ»؟ قَالَ: «كَلْبَهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»^۱.

«همیشه این امر نفوذناپذیر و غالب است تا آن که دوازده نفر همگی به حکومت برسند» در این هنگام مردم سر و صدا کرده و هیاهو نمودند؛ لذا نفهمیدم که بعد از «همگی» چه فرمود؟! از پدرم پرسیدم که بعد از «همگی» چه فرمود؟ گفت: «همه آنان از قریش اند».

۱۱. همچنین به سندش از جابر بن سمره از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده که فرمود:

«لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزاً مَنِيعاً، يُنْصَرُونَ عَلَيَّ مِنْ نَاوَأْهُمْ عَلَيْهِ إِلَيَّ اثْنِي عَشَرَ خَلِيفَةً»، قَالَ: فَجَعَلَ النَّاسُ يَقُومُونَ وَيَقْعُدُونَ^۲.

«این دین نفوذناپذیر و پابرجا و بر دشمنانش غالب است تا دوازده خلیفه بیایند». آنگاه مردم شروع به بلند شدن و نشستن کردند.

ب) احادیث از طرق شیعه

همین مضمون با اختلافی جزئی در مصادر شیعه نیز به چشم می‌خورد که در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. شیخ صدوق به سندش از عبدالله بن عباس نقل کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

فرمود:

۱. همان، ج ۳۴، ص ۴۷۶، حدیث ۲۰۹۳۷.

۲. همان، ج ۳۴، ص ۴۷۷، حدیث ۲۰۹۳۹.

أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ، وَعَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَإِنَّ أَوْصِيَاءِي
بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، أَوْلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ.^۱

من سید انبیا و علی بن ابی طالب سید اوصیا است و همانا اوصیایم
بعد از من دوازده نفرند: اول آنها علی بن ابی طالب و آخر آنها قائم
است.

۲. شخصی اعرابی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد:

... فَأَخْبِرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ يَكُونُ بَعْدَكَ نَبِيٌّ؟ قَالَ: لَا، أَنَا خَاتِمُ
النَّبِيِّينَ، وَلَكِنْ يَكُونُ بَعْدِي أُمَّةٌ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ كَعَدَدِ نُجَبَاءِ
بَنِي إِسْرَائِيلَ...^۲

... مرا باخبر کن، ای رسول خدا! آیا بعد از شما پیامبری خواهد بود؟
حضرت فرمود: خیر، من خاتم انبیاء هستم، لکن بعد از من امامانی از
ذریه من خواهند بود که قیام‌کننده به قسط‌اند، عدد آنها به تعداد
نقیبان بنی اسرائیل (دوازده نفر) است...

۳. حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: الْأُمَّةُ بَعْدِي عَدَدَ نُجَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.^۳
از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: امامان بعد از من به تعداد
نقیبان بنی اسرائیل (دوازده نفر) هستند.

۴. امام علی علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی چنین فرمود:

... فَإِنَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا هَادِينَ مَهْدِيِّينَ لَا يَضُرُّهُمْ خِدْلَانُ
مَنْ خَدَلَهُمْ.^۴

۱. ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۸۰، حدیث ۲۹.

۲. علی بن محمد خزاز رازی، کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر، ص ۱۷۳.

۳. همان، ص ۱۹۷.

۴. ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۹۸، حدیث ۵.

... همانا برای این امت دوازده امام هدایت‌گر هدایت‌شده است کسی که درصدد خواری آن‌ها باشد به آنان ضرر نمی‌رساند.

۵. اصبح بن نباته می‌گوید:

سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ: الْأَئِمَّةُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اثْنَا عَشَرَ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ أَخِي الْحُسَيْنِ، وَمِنْهُمْ مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةِ.^۱

از حسن بن علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «امامان بعد از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دوازده نفرند، نه نفر آن‌ها از صلب برادرم حسین است و از جمله آن‌هاست مهدی این امت.»

۶. امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ مِنْ نُورِ عَظْمَتِهِ، فَأَقَامَهُمْ أَشْبَاحًا فِي ضِيَاءِ نُورِهِ يَعْْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ، يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَيُقَدِّسُونَهُ وَهُمْ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.^۲

همانا خداوند محمد و علی و یازده نفر از اولاد او را از نور عظمت خود خلق نمود. آنان را در شبه‌هایی در پرتو نور خود قرار داد که خدا را قبل از خلقت خلق، عبادت می‌کردند. او را تسبیح گفته و تقدیس می‌نمودند و آنان‌اند امامان از اولاد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

۷. زراره می‌گوید:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ: نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْهُمْ حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ ثُمَّ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ علیه السلام.^۳

از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «ما دوازده امامیم که از جمله آن‌ها حسن و حسین است، سپس امامان از اولاد حسین علیه السلام.»

۱. خزاز رازی، کفایة الأئمة فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۲۲۳.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۰-۵۳۱، حدیث ۶.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۳۳، حدیث ۱۶.

۸. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا^۱

از ما است دوازده مهدی.

نتیجه

در این احادیث به امامت دوازده امام و خلیفه بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشاره شده که باید آن را بر امامان دوازده‌گانه از اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام و از آن جمله امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام، حمل نماییم.

قندوزی حنفی در این باره می‌نویسد:

قال بعض المحققين: إنّ الأحاديث الدالة على كون الخلفاء بعده صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اثنا عشر قد اشتهرت من طرق كثيرة، فبشرح الزمان وتعريف الكون والمكان، علم أنّ مراد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ من حديثه هذا الأئمة الاثنا عشر من أهل بيته وعترته، إذ لا يمكن أن يحمل هذا الحديث على الخلفاء بعده من أصحابه، لقلّتهم عن اثني عشر، ولا يمكن أن يحمله على الملوك الأموية لزيادتهم على اثني عشر، ولظلمهم الفاحش إلا عمر بن عبد العزيز، ولكونهم غير بني هاشم؛ لأنّ النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال: «كلّهم من بني هاشم» في رواية عبد الملك عن جابر، وإخفاء صوته صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ في هذا القول يرجح هذه الرواية؛ لأنّهم لا يحسنون خلافة بني هاشم، ولا يمكن أن يحمله على الملوك العباسية لزيادتهم على العدد المذكور، ولقلّة رعايتهم الآية ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ وحديث الكساء، فلا بدّ من أن يحمل هذا الحديث على الأئمة الاثني عشر من أهل بيته وعترته صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ لأنّهم كانوا أعلم أهل زمانهم وأجلّهم وأورعهم وأتقاهم، وأعلاهم نسباً، وأفضلهم حسباً، وأكرمهم عند الله، وكان

۱. ابن بابويه، کمال الدین وتمام النعمة، ج ۲، ص ۳۳۸-۳۳۹، حدیث ۱۴.

علومهم عن آبائهم متصلاً بجدّهم صلی الله علیه و آله وبالوراثة واللدنية، کذا عرفهم أهل العلم والتحقیق وأهل الكشف والتوفیق.

ویؤید هذا المعنى، أي أنّ مراد النبي صلی الله علیه و آله الأئمة الاثنا عشر من أهل بيته ويشهده ويرجحه حديث الثقلين، والأحاديث المتكثرة المذكورة في هذا الكتاب وغيرها.^۱

بعضی از محققان گفته‌اند: احادیثی که جانشینان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله را دوازده نفر می‌دانند از راه‌های زیاد مشهور شده‌اند و به شرح زمان و تعریف کون و مکان دانسته شده که منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله از امامان دوازده‌گانه، اهل بیت و عترت اوست؛ زیرا امکان ندارد این حدیث را بر خلفای بعد از او که تعدادشان کمتر از دوازده نفر است حمل کرد و نیز ممکن نیست بر حاکمان بنی‌امیه حمل شود؛ چرا که آن‌ها زیاده بر دوازده نفرند و ظلم آنان نیز زیاد بود؛ مگر عمر بن عبدالعزیز، به علاوه، آنان از غیر بنی‌هاشم می‌باشند و حال آن‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی که عبدالملک آن را از جابر روایت نموده است، فرمود: «آن دوازده نفر از بنی‌هاشم هستند» و مخفی کردن صدای رسول خدا صلی الله علیه و آله با همه‌مۀ صحابه (وقتی که آن حضرت می‌خواست نسب امامان را اعلام فرماید) موجب ترجیح این روایت است؛ زیرا آنان خلافت بنی‌هاشم را خوش نداشتند.

و نیز ممکن نیست بر حاکمان عباسی حمل گردند چرا که اولاً: عدد آنان از عدد مذکور در این روایات زیادتر است و ثانیاً: به دلیل کم‌توجهی آنان به آیه مودت که در آن خداوند به رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب می‌کند: «ای پیامبر بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم

۱. سلیمان بن ابراهیم قندوزی، *ینابیح المودة لدوي القری، ج ۳، ص ۲۹۲-۲۹۳*.

درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم» و نیز به حدیث کساء؛ لذا باید این حدیث (حدیث اثنا عشر) بر دوازده امام که از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و عترت او شمرده می‌شوند، حمل گردد زیرا آنان عالم‌ترین و برترین و باورع‌ترین و باتقواترین افراد زمان خود بوده و عالی‌تر از نظر نسب و برترین از منظر حسب و گرامی‌ترین نزد خداوند بوده‌اند و علومشان از پدرانشان متصل به جدشان صلی الله علیه و آله از طریق وراثت و الهی بوده است و این‌چنین اهل علم و تحقیق و اهل کشف و توفیق آنان را می‌شناختند.

و آنچه این معنا را تأیید می‌کند و شاهد بر آن است - یعنی این‌که مراد پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه اثنا عشر از اهل بیت ایشان بوده است - حدیث ثقلین (مبنی بر این‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از خود دو چیز گران‌بها باقی گذاردند که عبارت باشد از قرآن و اهل بیت علیهم السلام) و نیز احادیث فراوان دیگری است که در همین کتاب و کتاب دیگر مطرح شده است.

۳. نصوص بر تعیین دوازده امام

در بسیاری از روایات نام دوازده امام به طور کامل ذکر شده است و ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

حموی به سندش از ابن عباس نقل می‌کند:

قَدِمَ يَهُودِيٌّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) يُقَالُ لَهُ: نَعْتَلُ،
فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ أَشْيَاءَ تَلَجَّلَجُ فِي صَدْرِي مُنْذُ حِينِ
فَإِنْ أَجَبْتَنِي عَنْهَا أَسَلَمْتُ عَلَى يَدِكَ. قَالَ: سَلْ يَا أَبَا عَمَّارَةَ.

... فَأَخْبَرَنِي عَنْ وَصِيِّكَ مَنْ هُوَ؟ فَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَلَهُ وَصِيٌّ وَإِنَّ نَبِيَّنا
مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ أَوْصَى إِلَيَّ يُوشَعَ بْنَ نُونٍ.

فَقَالَ: نَعَمْ إِنَّ وَصِيَّيَّ وَالْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام وَبَعْدَهُ
سِبْطَايَ: الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ يَتْلُوهُ تِسْعَةَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أُمَّةٌ
أَبْرَارٌ.

قَالَ يَا مُحَمَّدُ فَسَمِّهِمْ لِي. قَالَ: نَعَمْ إِذَا مَضَى الْحُسَيْنُ فَابْنُهُ عَلِيٌّ، فَإِذَا
مَضَى عَلِيُّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ، فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ جَعْفَرٌ، فَإِذَا مَضَى
جَعْفَرٌ فَابْنُهُ مُوسَى، فَإِذَا مَضَى مُوسَى فَابْنُهُ عَلِيُّ، فَإِذَا مَضَى عَلِيُّ فَابْنُهُ
مُحَمَّدٌ، ثُمَّ ابْنُهُ عَلِيُّ، ثُمَّ ابْنُهُ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُجَّةُ ابْنُ الْحَسَنِ، فَهَذِهِ اثْنَا
عَشَرَ أُمَّةً عَدَدِ نُبُوءَاتِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.^۱

شخصی یهودی به نام نعتل خدمت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شرفیاب شد و
عرض کرد: ای محمد! از تو دربارهٔ اموری سؤال می‌کنم که در سینه‌ام
از مدت‌ها نهفته است، اگر به آنها جواب دهی به دست تو ایمان
خواهم آورد. حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: سؤال کن ای ابوعمار.

۱. حموی جوینی، فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۳۳-۱۳۴، حدیث ۴۳۱.

... خبر ده مرا از وصی‌ات که چه کسی است؟ زیرا هیچ پیامبری نیست، جز آن‌که برای او وصی‌ای است و همانا نبی ما موسی بن عمران به یوشع بن نون وصیت کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا وصی و جانشین بعد از من علی بن ابی طالب علیه السلام است و بعد از او دو سبطم حسن و سپس حسین‌اند و بعد از این دو، نه امام پیاپی از صلب حسین، امام نیکوکردار خواهند بود.»

او عرض کرد: ای محمد! نام آن‌ها را برای من بازگو کن. حضرت فرمود: «بعد از حسین فرزندش علی و بعد از او فرزندش محمد و سپس فرزندش جعفر و بعد از آن فرزندش موسی، آنگاه فرزندش علی و بعد از او فرزندش محمد و بعد از او فرزندش علی و بعد از علی فرزندش حسن و بعد از حسن فرزندش حجت، محمد مهدی امام خواهند بود. اینان‌اند دوازده امام به تعداد نقیبان بنی اسرائیل.»

کلینی به سندش از ابوهاشم داود بن قاسم جعفری از ابوجعفر دوم (امام جواد علیه السلام) نقل کرده که فرمود:

أَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَمَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام وَهُوَ مُتَكِيٌّ عَلَى يَدِ سَلْمَانَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَجَلَسَ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ وَاللِّبَاسِ فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَرَدَّ علیه السلام فَجَلَسَ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَسَأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِهِنَّ عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ رَكِبُوا مِنْ أَمْرِكَ مَا قُضِيَ عَلَيْهِمْ وَأَنْ لَيْسُوا بِمَأْمُونِينَ فِي دُنْيَاهُمْ وَآخِرَتِهِمْ، وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى عَلِمْتُ أَنَّكَ وَهُمْ شَرَعٌ سَوَاءٌ. فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: سَلْنِي عَمَّا بَدَا لَكَ، قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَيُنْسَى؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُشْبِهُ وَلَدَهُ الْأَعْمَامَ وَالْأَخْوَالَ؟ فَالْتَفَتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِلَى الْحَسَنِ فَقَالَ:

يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَحِبَّهُ، قَالَ: فَأَجَابَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ الرَّجُلُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِذَلِكَ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ. وَأَشَارَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ. وَأَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَأَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَصِيُّ أَخِيهِ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ بَعْدَهُ، وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ، وَأَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَأَشْهَدُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ، وَأَشْهَدُ عَلَى مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُوسَى، وَأَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى، وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَأَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَأَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ لَا يُكْنَى وَلَا يُسَمَّى حَتَّى يَظْهَرَ أَمْرُهُ فَيَمْلَأَهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتَّ جُورًا، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، ثُمَّ قَامَ فَمَضَى، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ انْتَبِعْهُ فَانظُرْ أَيَّنَ يَفْصِدُ، فَخَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجًا مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَا دَرَيْتُ أَيَّنَ أَخَذَ مِنْ أَرْضِ اللَّهِ، فَرَجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَمْتُهُ، فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَتَعْرِفُهُ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ، قَالَ: هُوَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ^١.

اميرالمؤمنين عليه السلام آمد و حسن بن علي عليه السلام همراهم بود و به دست سلمان تکیه داده بود و به مسجد الحرام درآمد و برنشست، به ناگاه مردی خوش قواره و خوش لباس آمد و بر امیرالمؤمنین عليه السلام سلام داد و

١. کلینی، الکافی، ج ١، ص ٥٢٥-٥٢٦، حدیث ١.

آن حضرت جواب سلام او را داد و خدمت حضرت نشست، سپس گفت: ای امیرالمؤمنین، من از تو سه مسئله می‌پرسم، اگر پاسخ آن‌ها را به من دادی می‌دانم که این مردم در کار تو مرتکب خلافی شدند که مسئول آن هستند، در دنیا و آخرت خود آسوده نیستند، وگرنه می‌دانم که تو با آن‌ها برابری و امتیاز نداری. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر چه می‌خواهی از من بپرس.

آن مرد عرض کرد: به من بگو: مردی که می‌خواهد، روحش به کجا می‌رود؟ یادآوری و فراموشی چگونه به مرد رخ می‌دهند؟ چگونه فرزند به عموها و یا دایی‌های خود، مانند می‌شود؟

امیرالمؤمنین علیه السلام رو به حسن کرد و فرمود: ای ابا محمد، پاسخ او را بده، امام حسن علیه السلام پاسخش را داد، آن مرد گفت:

من گواهم که نیست شایسته پرستشی جز خدا و همیشه به آن گواهی می‌دادم.

و گواهم که محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و همیشه بدان گواه بوده‌ام.

و گواهم که تو وصی رسول خدایی و قائم به حجت او هستی - و اشاره به امیرالمؤمنین علیه السلام کرد - و همیشه بدان گواه بوده‌ام.

و گواهم که تو هم وصی او هستی و قائم به حجت او - و اشاره به حسن علیه السلام کرد ..

و گواهم که: حسین بن علی علیه السلام وصی برادر خود و قائم به حجت او است بعد از او.

و گواهم بر علی بن الحسین علیه السلام که او قائم به امامت حسین علیه السلام است پس از او.

و گواهم بر محمد بن علی علیه السلام که او است قائم به کار امامت علی بن الحسین علیه السلام.

و گواهم بر جعفر بن محمد علیه السلام که او است قائم به کار امامت محمد علیه السلام.

و گواهم بر موسی علیه السلام که او است قائم به کار امامت جعفر بن محمد علیه السلام.

و گواهم بر علی بن موسی علیه السلام که او است قائم به کار امامت موسی بن جعفر علیه السلام.

و گواهم بر محمد بن علی علیه السلام که او است قائم به امامت علی بن موسی علیه السلام.

و گواهم بر حسن بن علی علیه السلام که او است قائم به کار امامت علی بن محمد علیه السلام.

و گواهم بر حسن بن علی علیه السلام که او است قائم به کار امامت علی بن محمد علیه السلام.

و گواهم به مردی که فرزند حسن است و به کنیه و نام تعبیر نشود تا امر امامت او پدیدار گردد و پر کند آن را از عدالت چنانچه پر شده است از ستم و خلاف، درود بر تو ای امیرالمؤمنین و رحمت و برکات خدا، سپس برخاست و رفت، امیرالمؤمنین فرمود: ای ابا محمد دنبالش برو ببین کجا می‌رود، حسن بن علی علیه السلام بیرون شد و پس از آن گفت: نشد جز این‌که پای خود را از مسجد بیرون نهاد و من ندانستم به کجای زمین خدا رفت و برگشتم نزد امیرالمؤمنین و به او آگاهی دادم، فرمود: ای ابا محمد، او را می‌شناسی؟ گفتم: خدا و رسولش و امیرالمؤمنین دانانترند، فرمود: او خضر علیه السلام بود.

و نیز کلینی به سندش از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

قَالَ أَبِي لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ: إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَمَتَى يَخْفُ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُوَ بِكَ فَأَسْأَلَكَ عَنْهَا؟ فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ: أَيَّ الْأَوْقَاتِ أَحَبِّتَهُ،

فَخَلَا بِهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فَقَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللُّوحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ عليها السلام بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَمَا أَخْبَرْتِكَ بِهِ أُمِّي أَنَّهُ فِي ذَلِكَ اللُّوحِ مَكْتُوبٌ؟ فَقَالَ جَابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ عليها السلام فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَهَنَيْتُهَا بِوِلَادَةِ الْحُسَيْنِ وَرَأَيْتُ فِي يَدَيْهَا لَوْحًا أَخْضَرَ، ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمْرِدٍ وَرَأَيْتُ فِيهِ كِتَابًا أَبْيَضَ، شَبِهَ لَوْنَ الشَّمْسِ، فَقُلْتُ لَهَا: يَا أُمِّي يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَا هَذَا اللُّوحُ؟ فَقَالَتْ: هَذَا لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله فِيهِ اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَعْلِي وَاسْمُ ابْنَتِي وَاسْمُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي وَأَعْطَانِيهِ أَبِي لِيُبَشِّرَنِي بِذَلِكَ، قَالَ جَابِرٌ: فَأَعْطَيْتَنِيهِ أُمُّكَ فَاطِمَةُ عليها السلام فَقَرَأْتُهُ وَأَسْتَنْسِخْتُهُ، فَقَالَ لَهُ أَبِي: فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَمَسَى مَعَهُ أَبِي إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً مِنْ رَقٍّ، فَقَالَ: يَا جَابِرُ انظُرْ فِي كِتَابِكَ لِأَقْرَأَ [أَنَا] عَلَيْكَ، فَنَظَرَ جَابِرٌ فِي نُسْخَتِهِ فَقَرَأَهُ أَبِي فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفًا، فَقَالَ جَابِرٌ: فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللُّوحِ مَكْتُوبًا:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَنُورِهِ وَسَفِيرِهِ وَحِجَابِهِ وَدَلِيلِهِ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، عَظَّمَ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي وَاشْكُرْ نِعْمَائِي وَلَا تَجْحَدْ آلَائِي، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَمُدْبِلُ الْمَظْلُومِينَ وَدَيَّانُ الدِّينِ، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي، عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ وَعَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيًّا فَكُفِّمْتَ أَيَّامَهُ وَانْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا وَإِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَقَضَلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَأَكْرَمْتُكَ بِشَبْلِيكَ وَسَبَطْتُكَ حَسَنٍ وَحُسَيْنٍ، فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ وَجَعَلْتُ حُسَيْنًا خَازِنَ وَحْيِي وَأَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ وَخَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ

اسْتَشْهِدَ وَأَرْفَعُ الشُّهَدَاءَ دَرَجَةً، جَعَلْتُ كَلِمَتِي النَّامَةَ مَعَهُ وَحُجَّتِي
 الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ، بَعَثْتَهُ أُثَيْبُ وَأَعَاقِبُ، أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَرَبُّ
 أَوْلِيَائِي الْمَاضِينَ وَابْنُهُ شَبَهُ جَدَّهُ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدَ الْبَاقِرِ عَلَمِي وَالْمَعْدِنِ
 لِحِكْمَتِي سَيِّهْلِكُ الْمُزْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ الرَّادِّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ، حَقَّ
 الْقَوْلُ مِنِّي لَأَكْرِمَنَّ مَثْوَى جَعْفَرٍ وَلَا سُرَّتُهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَأَنْصَارِهِ وَأَوْلِيَائِهِ،
 أُتِيحَتْ بَعْدَهُ مُوسَى فِتْنَةً عَمِيَاءَ حُنْدِسٍ؛ لِأَنَّ حَيْطَ فَرَضِي لَا يَنْقَطِعُ
 وَحُجَّتِي لَا تَحْفَى وَأَنَّ أَوْلِيَائِي يُسْقَوْنَ بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى، مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا
 مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي وَمَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ، وَيَلُّ
 لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ مُوسَى عَبْدِي وَحَبِيبِي وَخَيْرَتِي
 فِي عَلِيٍّ وَلِيِّي وَنَاصِرِي وَمَنْ أَصْحَ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ الشُّبُوهِ وَأَمْتَحِنُهُ بِالْأَصْطِلَاعِ
 بِهَا يَقْتُلُهُ عِفْرِيثُ مُسْتَكْبِرٌ يُدْفَنُ فِي الْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ
 إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لِأَسْرَنَّهُ بِمُحَمَّدِ ابْنِهِ وَخَلِيفَتِهِ مِنْ
 بَعْدِهِ وَوَارِثِ عِلْمِهِ، فَهُوَ مَعْدِنٌ عِلْمِي وَمَوْضِعٌ سِرِّي وَحُجَّتِي عَلَيَّ خَلْقِي
 لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ إِلَّا جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَسَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ
 بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ، وَأَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَلِيِّي وَنَاصِرِي
 وَالشَّاهِدِ فِي خَلْقِي وَأَمِينِي عَلَيَّ وَحَيِّي، أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي
 وَالْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ، وَأُكْمِلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ «محمّد» رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ،
 عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَبِهَاءُ عَيْسَى وَصَبْرُ أَيُّوبَ فَيَدُلُّ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ
 وَتَتَهَادَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا تَتَهَادَى رُؤُوسُ التُّرْكِ وَالذَّلِيلِمَ فَيَقْتُلُونَ وَيَحْرَقُونَ
 وَيَكُونُونَ خَائِفِينَ، مَرْغُوبِينَ، وَجَلِيلِينَ، تُصْبَغُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَيَفْسُو
 الْوَيْلُ وَالرَّثَّةُ فِي نِسَائِهِمْ أَوْلَيْكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ

حَنْدِسٍ وَبِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ وَأَدْفَعُ الْأَصَارَ وَالْأَعْلَالَ أَوْلِيكَ عَلَيْهِمْ
صَلَوَاتُ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأَوْلِيكَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ^۱

پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: من با تو کاری دارم، چه وقت
برایت آسان‌تر است که تو را تنها ببینم و از تو سؤال کنم؟ جابر گفت:
هر وقت شما بخواهی، پس روزی با او در خلوت نشست و به او فرمود:
درباره لوحی که آن را در دست مادرم فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله
دیدهای و آنچه مادرم به تو فرمود که در آن لوح نوشته بود، به من خبر
ده.

جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که من در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله
خدمت مادرت فاطمه علیها السلام رفتم و او را به ولادت حسین علیه السلام تبریک
گفتم، در دستش لوح سبزی دیدم که گمان کردم از زمرد است و
مکتوبی سفید در آن دیدم که چون رنگ خورشید (درخشان) بود.

به او عرض کردم: دختر پیامبر! پدر و مادرم قربانت، این لوح چیست؟
فرمود: لوحی است که خدا آن را به رسولش صلی الله علیه و آله اهدا فرمود، اسم پدرم
و اسم شوهرم و اسم دو پسر و اسم اوصیاء از فرزندانم در آن نوشته
است و پدرم آن را به عنوان مزدگانی به من عطا فرموده.

جابر گوید: سپس مادرت فاطمه علیها السلام آن را به من داد. من آن را خواندم
و رونویسی کردم. پدرم به او گفت: ای جابر! آن را بر من عرضه
می‌داری؟ عرض کرد: آری. آنگاه پدرم همراه جابر به منزل او رفت، جابر
ورق صحیفه‌ای بیرون آورد. پدرم فرمود: ای جابر، تو در نوشته‌ات نگاه
کن تا من برایت بخوانم، جابر در نسخه خود نگریست و پدرم قرائت
کرد، حتی حرفی با حرفی اختلاف نداشت.

۱. همان، ج ۱، ص ۵۲۷-۵۲۸، حدیث ۳.

آنگاه جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که این‌گونه در آن لوح نوشته دیدم:

به نام خدای بخشاینده مهربان. این نامه از جانب خداوند عزیز حکیم است برای محمد پیامبر او و نور و سفیر و دربان (واسطهٔ میان خالق و مخلوق) و دلیل او که روح الامین (جبرئیل) از نزد پروردگار جهان بر او نازل شود.

ای محمد اسماء مرا بزرگ شمار و نعمت‌های مرا سپاس گزار و الطاف مرا انکار مدار.

همانا منم خدائی که جز من شایان پرستشی نیست، منم شکننده جباران و دولت رساننده به مظلومان و جزا دهنده روز رستاخیز، همانا منم خدایی که جز من شایان پرستشی نیست، هر که جز فضل مرا امیدوار باشد (به این‌که خود را مستحق ثواب من داند) و از غیر عدالت من بترسد، (به این‌که کیفر مرا ستم انگارد) او را عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را نکرده باشم، پس تنها مرا پرستش کن و تنها بر من توکل نما.

من هیچ پیامبری را مبعوث نساختم که دوران‌ش کامل شود و مدت‌ش تمام گردد، جز این‌که برای او وصی و جانشینی مقرر کردم و من تو را بر پیامبران برتری دادم و وصی تو را بر اوصیاء دیگر و تو را به دو شیرزاده و دو نوه‌ات حسن و حسین گرامی داشتم و حسن را بعد از سپری شدن روزگار پدرش کانون علم خود قرار دادم و حسین را خزانه‌دار وحی خود ساختم و او را به شهادت گرامی داشتم و پایان کارش را به سعادت رسانیدم، او برترین شهادت و مقامش از همهٔ آن‌ها عالی‌تر است. کلمه تامه (معارف و حجج) خود را همراه او و حجت رسای خود (براهین قطعی امامت) را نزد او قرار دادم، به سبب

عترت او پاداش و کیفر دهم.

نخستین آن‌ها سرور عابدان و زینت اولیاء گذشته من است.

و پسر او که مانند جد محمود (پسندیده) خود محمد است، او شکافنده علم من و کانون حکمت من است.

و جعفر است که شک‌کنندگان درباره او هلاک می‌شوند، هر که او را نپذیرد (خود او را به امامت نپذیرد یا سخنش را به اطاعت) مرا نپذیرفته، سخن و وعده پابرجای من است که: مقام جعفر را گرامی دارم و او را نسبت به پیروان و یاران و دوستانش مسرور سازم.

پس از او موسی است که (در زمان او) آشوبی سخت و گیج‌کننده فراگیرد، زیرا رشته وجوب اطاعت من منقطع نگردد و حجت من پنهان نشود و همانا اولیاء من با جامی سرشار سیر آب شوند. هر کس یکی از آن‌ها را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده و آن‌که یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد، بر من دروغ بسته است.

پس از گذشتن دوران بنده و دوست و برگزیده‌ام موسی، وای بر دروغ‌بندان و منکرین علی (امام هشتم علیه السلام) و دوست و یاور من و کسی که بارهای سنگین نبوت را بدوش او گذارم و به وسیله انجام دادن آن‌ها امتحانش کنم (گویا اشاره به پذیرفتن امر دشوار ولایت‌عهدی است) او را مردی پلید و گردنکش (مأمون) می‌کشد و در شهری که (طوس) بنده صالح (ذوالقرنین) آن را ساخته است، پهلوی بدترین مخلوقم (هارون) به خاک سپرده می‌شود، فرمان و وعده من ثابت شده که:

او را به وجود پسرش و جانشین و وارث علمش محمد مسرور سازم، او کانون علم من و محل راز من و حجت من بر خلقم است، هر بنده‌ای به او ایمان آورد، بهشت را جایگاهش سازم و شفاعت او را نسبت به

هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوار دوزخ باشند بپذیرم.
 و عاقبت کار پسرش علی را که دوست و یاور من و گواه در میان
 مخلوق من و امین وحی من است به سعادت رسانم.
 از او به وجود آورم دعوت‌کننده به سوی راهم و خزانه‌دار علمم حسن
 (امام عسکری علیه السلام) را.

و این رشته را به وجود پسر او «م ح م د» که رحمت برای جهانیان
 است کامل کنم، او کمال موسی و رونق عیسی و صبر ایوب دارد. در
 زمان (غیبت) او دوستانم خوار گردند و (ستمگران) سرهای آنها را
 برای یکدیگر هدیه فرستند، چنان‌که سرهای ترک و دیلم (کفار) را به
 هدیه فرستند، ایشان را بکشند و بسوزانند و آنها ترسان و بیمناک و
 هراسان باشند، زمین از خونشان رنگین گردد و ناله و واویلا در میان
 زنانشان بلند شود، آنها دوستان حقیقی من هستند. به وسیله آنها
 هر آشوب سخت و تاریک را بزدایم و از برکت آنها شبهات و
 مصیبت‌ها و زنجیرها را بردارم، درودها و رحمت پروردگارش بر آنها
 باد و تنها ایشان‌اند، هدایت‌شدگان.

۴. نصوص بر امامت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ

در برخی از روایات به طور خاص بر امامت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ تصریح شده است که ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.
شیخ مفید می‌نویسد:

وقد صرّح رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بالنص على إمامته وإمامة أخيه من قبله بقوله: «ابْنَايَ هَذَانِ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا».

ودلت وصية الحسن عَلَيْهِ السَّلَامُ إليه على إمامته كما دلت وصية أمير المؤمنين إلى الحسن على إمامته بحسب ما دلت وصية رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إلى أمير المؤمنين على إمامته من بعده.^۱

و همانا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تصریح به امامت او و امامت برادرش (حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ) قبل از او فرموده بود به گفتارش که فرمود: «این دو فرزند من دو امام هستند بپا خیزند (و جنگ کنند) یا بنشینند (و دست از حق خود بازداشته و صلح کنند)».

و وصیت حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ به آن حضرت نیز دلالت بر امامت او کند، چنانچه وصیت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ دلالت بر امامت حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ کند، همچنان که وصیت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیرالمؤمنین نشانه امامت آن حضرت پس از رسول خدا است.

کلینی به سندش از سلیم بن قیس نقل کرده که گفت:

شَهِدْتُ وَصِيَّةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَشْهَدَ عَلَيَّ وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمُحَمَّدًا وَجَمِيعَ وُلْدِهِ وَرُؤَسَاءِ شَيْعَتِهِ وَأَهْلَ بَيْتِهِ، ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَالسَّلَاحَ وَقَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بُنَيَّ

۱. محمد بن محمد مفید، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۳۰.

أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ أُوصِيَ إِلَيْكَ وَأَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كُتْبِي وَسِلَاحِي
 كَمَا أَوْصَى إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَدَفَعَ إِلَيَّ كُتْبَهُ وَسِلَاحَهُ، وَأَمَرَنِي أَنْ
 أَمْرَكَ إِذَا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَيَّ أَيْ أَمْرَكَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام، ثُمَّ أَقْبَلَ
 عَلَيَّ ابْنَهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام فَقَالَ: وَأَمْرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَيَّ
 ابْنِكَ هَذَا، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ:
 وَأَمْرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَيَّ ابْنِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَأَقْرَبُهُ مِنْ
 رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَنِّي السَّلَامُ.^۱

زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام به پسرش حسن علیه السلام وصیت می فرمود، حاضر بودم. علی علیه السلام، حسین علیه السلام و محمد [بن حنفیه] و سایر فرزندان را با رؤسای شیعه و اهل بیتش گواه گرفت، سپس کتاب و سلاح امامت را به او تحویل داد و فرمود: پسر عزیزم! رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرا امر فرمود که به تو وصیت کنم و کتب و سلاح را به تو سپارم، چنان که پیامبر به من وصیت فرمود و کتب و سلاحش را به من سپرد و باز مرا امر کرد که به تو امر کنم، چون مرگت فرا رسد، آن ها را به برادرت حسین علیه السلام بسپاری، سپس به پسرش حسین علیه السلام متوجه شد و فرمود: و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به تو امر فرموده که آن ها را به این پسر بسپاری، سپس دست علی بن الحسین علیه السلام را گرفت و فرمود: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به تو امر فرموده است که آن ها را به پسر محمد بن علی بسپاری و از جانب پیامبر و من به او سلام رسانی.

و نیز کلینی به سندش از محمد بن مسلم نقل کرده که گفت:

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۹۷-۲۹۸، حدیث ۱.

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ: لَمَّا حَضَرَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام الْوَفَاةَ قَالَ لِلْحُسَيْنِ علیه السلام: يَا أَخِي إِنِّي أَوْصِيكَ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظْهَا، إِذَا أَنَا مِثُّ فَهَيْئَتِي...^۱

شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: چون وفات حسن بن علی علیه السلام نزدیک شد، به حسین علیه السلام فرمود: برادرم! به تو وصیتی می کنم، آن را حفظ کن، چون من مردم، جنازه ام را (با غسل و کفن و حنوط) آماده دفن کن...

و نیز کلینی به سندش از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

لَمَّا حَضَرَتِ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام الْوَفَاةَ، قَالَ: يَا قَنْبَرُ انظُرْ هَلْ تَرَى مِنْ وَّرَاءِ بَابِكَ مُؤْمِنًا مِنْ غَيْرِ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام? فَقَالَ: اللَّهُ تَعَالَى وَرَسُولُهُ وَأَبْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، قَالَ: ادْعُ لِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، فَأَتَيْتُهُ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ، قَالَ: هَلْ حَدَّثَ إِلَّا خَيْرٌ؟ قُلْتُ: أَحَبُّ أَبَا مُحَمَّدٍ فَعَجَّلَ عَلَيَّ شِسْعَ نَعْلِهِ، فَلَمْ يُسَوِّهِ وَخَرَجَ مَعِيَ يَعْذُو، فَلَمَّا قَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ سَلَّمَ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام: اجْلِسْ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِثْلَكَ يَغِيبُ عَنْ سَمَاعِ كَلَامٍ يَحْيَى بِهِ الْأَمْوَاتُ، وَيَمُوتُ بِهِ الْأَحْيَاءُ ...

یا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام بَعْدَ وَفَاةِ نَفْسِي، وَمُفَارَقَةِ رُوحِي جِسْمِي، إِمَامٌ مِنْ بَعْدِي، وَعِنْدَ اللَّهِ جَلَّ اسْمُهُ فِي الْكِتَابِ، وَرِاثَةٌ مِنَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَصَافَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِي وَرِاثَةِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ فَعَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ خَيْرَةٌ خَلَقَهُ، فَاصْطَفَى مِنْكُمْ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله وَاخْتَارَ مُحَمَّدٌ عَلِيًّا علیه السلام وَاخْتَارَنِي عَلِيُّ علیه السلام بِالْإِمَامَةِ وَاخْتَرْتُ أَنَا الْحُسَيْنَ علیه السلام، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ: أَنْتَ إِمَامٌ وَأَنْتَ وَسِيْلَتِي إِلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ...^۲

۱. همان، ج ۱، ص ۳۰۰، حدیث ۱.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۰۰-۳۰۱، حدیث ۲.

چون وفات حسن بن علی علیه السلام فرا رسید به قنبر فرمود: ای قنبر! بین پشت درب، مؤمنی از غیر آل محمد علیهم السلام هست؟ عرض کرد: خدای تعالی و پیامبر و پسر پیامبرش آن را از من بهتر می دانند. فرمود: محمد بن علی را (که مادرش حنفیه است) نزد من آور. قنبر گوید: من نزدش رفتم، چون وارد شدم، گفت: امیدوارم جز خیر پیش نیامده باشد. عرض کردم: ابامحمد را اجابت کن (که ترا می خواند) او با شتاب بدون این که بند کفش خود را ببندد با من دوید، چون مقابل امام رسید سلام کرد. حسن بن علی علیه السلام به او فرمود: بنشین که مانند تو شخصی نباید از شنیدن سخنی که سبب زنده شدن مردگان و مردن زنده ها می شود، غایب باشد...

ای محمد بن علی! نمی دانی که حسین بن علی علیه السلام بعد از وفات من و بعد از جدایی روحم از پیکرم، امام پس از من است و نزد خدای - جل اسمه - امامت به نام او در کتاب (لوح محفوظ یا قرآن یا وصیت نامه) ثبت است، امامت او از راه وراثت پیامبر صلی الله علیه و آله است که خدای عزوجل آن وراثت را به وراثت از پدر و مادرش هم افزوده است، خدا دانست که شما خانواده بهترین خلق او هستید، لذا محمد صلی الله علیه و آله را از میان شما برگزید و محمد، علی علیه السلام را انتخاب کرد و علی علیه السلام مرا به امامت برگزید و من حسین علیه السلام را برگزیدم.

محمد بن علی عرض کرد: تو امام و واسطه میان من و محمد صلی الله علیه و آله هستی...

مرجعیت دینی و علمی

امام حسین علیه السلام

۱. آیه «تطهیر»

از جمله آیاتی که دلالت بر عصمت حضرت امام حسین علیه السلام داشته و در نتیجه، ایشان را مرجع دینی مردم معرفی کرده و سنت او را حجت می‌داند، آیه تطهیر است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱

خداوند چنین می‌خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خاندان نبوت دور کند و شما را از هر عیب، کاملاً پاک و منزه گرداند.

اینک به روایات شأن نزول این آیه اشاره می‌کنیم:

۱. مسلم به سند خود از عایشه نقل می‌کند:

خَرَجَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) عَدَاةً وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مَرَحَلٌ، مِنْ شَعْرِ
أَسْوَدَ، فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ، ثُمَّ
جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا، ثُمَّ جَاءَ عَلِيُّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ
لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله صبحگاهی از حجره خارج شد، در حالی که بر روی دوش او عبایی بافته شده از موی سیاه بود. حسن بن علی بر او وارد شد، او را داخل آن (عبا) کرد؛ آنگاه حسین وارد شد، او نیز با او داخل شد. سپس فاطمه وارد شد، او را نیز داخل آن کرد، بعد علی وارد شد و او را

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. قشیری نيسابوری، صحيح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳، حديث ۲۴۲۴.

نیز در آن داخل نمود؛ آنگاه این آیه را تلاوت کرد: «خداوند چنین می‌خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خاندان نبوت دور کند و شما را از هر عیب، کاملاً پاک و منزّه گرداند».

۲. ترمذی به سند خود از ام سلمه نقل می‌کند:

أَنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) جَلَلَ عَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ كِسَاءً، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي، أَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً»^۱.

پیامبر صلی الله علیه و آله روی حسن، حسین، علی و فاطمه پارچه‌ای کشید، آنگاه عرض کرد: «بار خدایا! اینان اهل بیت و خواص من هستند، رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاکشان گردان».

۳. همچنین از عمر بن ابی سلمه (ربیب پیامبر صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند:

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ ﴿۱۳﴾ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ، فَدَعَا فَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَجَلَّلَهُمْ بِكِسَاءٍ، وَعَلِيٌّ خَلْفَ ظَهْرِهِ فَجَلَّلَهُ بِكِسَاءٍ ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً». قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: وَأَنَا مَعَهُمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، قَالَ: «أَنْتِ عَلَى مَكَانِكَ وَأَنْتِ عَلَى خَيْرٍ»^۲.

هنگامی که آیه تطهیر در خانه ام سلمه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را دعوت نمود و روی آنان کسایی کشید و علی نیز پشت سرش بود؛ پس کساء را روی او هم کشید. سپس عرض کرد: «بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند. رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاکشان گردان».

۱. ترمذی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۹۹، حدیث ۳۸۷۱.

۲. همان، ج ۵، ص ۳۵۱، حدیث ۳۲۰۵.

کرد: «ای رسول خدا! آیا من هم با آنانم؟» حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «تو در جایگاه خود هستی، تو بر خیری».

۴. همچنین به سند خود از انس بن مالک نقل می‌کند:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) كَانَ يَمُرُّ بِبَابِ فَاطِمَةَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ إِذَا خَرَجَ إِلَى صَلَاةِ الْفَجْرِ يَقُولُ: «الصَّلَاةُ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ» ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

رسول خدا صلی الله علیه و آله تا شش ماه هنگام رفتن به نماز صبح، مرتب بر درب خانه فاطمه علیها السلام گذر می‌کرد و می‌فرمود: نماز، ای اهل بیت! «خداوند چنین می‌خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خاندان نبوت دور کند و شما را از هر عیب، کاملاً پاک و منزّه گرداند».

۵. احمد بن حنبل به سندش از ام سلمه نقل می‌کند:

أَنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) كَانَ فِي بَيْتِهَا، فَأَتَتْهُ فَاطِمَةُ بِبُرْمَةٍ، فِيهَا خَزِيرَةٌ، فَدَخَلَتْ بِهَا عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهَا: «ادْعِي زَوْجَكَ وَابْنَيْكَ». قَالَتْ: فَجَاءَ عَلِيٌّ، وَالْحُسَيْنُ، وَالْحَسَنُ، فَدَخَلُوا عَلَيْهِ، فَجَلَسُوا يَأْكُلُونَ مِنْ تِلْكَ الْخَزِيرَةِ، وَهُوَ عَلَى مَنَامَةٍ لَهُ عَلَى دُكَّانٍ تَحْتَهُ كِسَاءٌ خَيْبَرِيٌّ. قَالَتْ: وَأَنَا أَصَلِّي فِي الْحُجْرَةِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾. قَالَتْ: فَأَخَذَ فَضَلَ الْكِسَاءِ، فَعَشَّاهُمْ بِهِ، ثُمَّ أَخْرَجَ يَدَهُ، فَأَلَوَى بِهَا إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي، فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ، وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا، اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي، فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ، وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا».

قَالَتْ: فَأَذَخَلْتُ رَأْسِي الْبَيْتَ، فَقُلْتُ: وَأَنَا مَعَكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ:
«إِنَّكَ إِلَيَّ خَيْرٌ، إِنَّكَ إِلَيَّ خَيْرٌ»^۱.

پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه او بود که فاطمه قابلمه‌ای آورد که در آن آب‌گوشت بود و با آن نزد پیامبر رسید. پیامبر به او فرمود: «همسر و دو پسر را فرابخوان». ام سلمه می‌گوید: علی، حسن و حسین آمدند و بر پیامبر وارد شدند. آن‌ها نشستند و از آن آب‌گوشت خوردند و این در حالی بود که پیامبر بر بسترش نشسته بود. این بستر بر سکویی بود و عبایی خیبری زیرش قرار داشت. ام سلمه گفت: من در اتاق نماز می‌خواندم که این آیه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ نازل شد. او گفت: پس پیامبر باقیمانده این عبا را گرفت و آن‌ها را با آن پوشاند. سپس دستش را بیرون آورد و با آن به آسمان اشاره کرد و فرمود: «بار خدایا! اینان اهل بیت و خواص من هستند. پس هرگونه پلیدی را از آن‌ها دور کن و کاملاً پاکشان گردان! بار خدایا! اینان اهل بیت و خواص من هستند. پس هرگونه پلیدی را از آن‌ها دور کن و کاملاً پاکشان گردان!».

او گفت: من سرم را به درون خانه بردم و گفتم: آیا من هم با شما هستم، ای رسول خدا؟ فرمود: «تو به سوی خیر روانی. تو به سوی خیر روانی».

۱. ابن حنبل، مسند الإمام احمد/ احمد بن حنبل، ج ۴۴، ص ۱۱۸-۱۱۹، حدیث ۲۶۵۰۸.

۲. آیه «اهل الذکر»

یکی از آیات قابل تطبیق بر اهل بیت عصمت و طهارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از آن جمله امام حسین علیه السلام، آیه «اهل الذکر» است. خداوند متعال می فرماید:

﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

اگر نمی دانید، از آگاهان بپرسید!

مقصود از اهل ذکر کیست؟ آیا علمای اهل کتاب است یا اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ و چگونه این آیه دلالت بر امامت و مرجعیت اهل بیت علیهم السلام و از آن جمله امام حسین علیه السلام دارد؟ اینها سؤالاتی است که در این بحث مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

مصدق اهل ذکر در روایات اهل بیت علیهم السلام

با مراجعه به روایات اهل بیت علیهم السلام پی خواهیم برد که مقصود از «اهل الذکر» در آیه و مصداق آن در این امت، اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از آن جمله امام حسین علیه السلام است. افرادی که بر عموم امت اسلامی لازم است به در خانه آنان آمده و مسائل خود را از آنان سؤال کرده و به آنها عمل کنند.

اینک به برخی از روایات اشاره می کنیم:

۱. کلینی به سندش از امام صادق علیه السلام درباره آیه ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا

تَعْلَمُونَ﴾ نقل کرده که فرمود:

الذِّكْرُ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله وَنَحْنُ أَهْلُهُ الْمَسْئُولُونَ. قَالَ: قُلْتُ: قَوْلُهُ: ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ

لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ﴾^۲. قَالَ: إِيَّانَا عَنِّي وَنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَنَحْنُ

الْمَسْئُولُونَ.^۳

۱. سوره نحل، آیه ۴۳؛ سوره انبیاء، آیه ۷.

۲. سوره زخرف، آیه ۴۴.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۱۰، حدیث ۲.

«ذکر، محمد صلی الله علیه و آله است و ما اهل او هستیم که مورد سؤال واقع شده‌ایم». راوی می‌گوید: عرض کردم: مقصود از قول خداوند: «و این مایه یادآوری (و عظمت) تو و قوم تو است و به زودی سؤال خواهید شد» چیست؟ حضرت فرمود: «تنها ما را قصد کرده است و ما اهل ذکریم و ما مورد سؤال واقع می‌شویم».

۲. همچنین به سندش از وشاء نقل کرده که گفت:

سَأَلْتُ الرَّضَاءَ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ ﴿فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْمُونَ﴾. فَقَالَ: نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَنَحْنُ الْمَسْؤُولُونَ^۱.

از امام رضا علیه السلام سؤال کرده، به او عرض کردم: فدایت گردم مقصود از آیه ﴿فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْمُونَ﴾ چیست؟ حضرت فرمود: «ما اهل ذکریم و ما مورد سؤال قرار گرفته‌ایم».

۳. شیخ صدوق به سندش از ریان بن صلت نقل کرده که امام رضا علیه السلام در

مجلسی ضمن سخنانش فرمود:

... فَتَحْنُ أَهْلَ الذِّكْرِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: ﴿فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْمُونَ﴾. فَقَالَتِ الْعُلَمَاءُ: إِنَّمَا عَنَى بِذَلِكَ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى.

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: سُبْحَانَ اللَّهِ! وَهَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ؟ إِذَا يَدْعُونَا إِلَى دِينِهِمْ، وَيَقُولُونَ: إِنَّهُ أَفْضَلُ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: فَهَلْ عِنْدَكَ فِي ذَلِكَ شَرْحٌ بِخِلَافِ مَا قَالُوا، يَا أَبَا الْحَسَنِ؟

فَقَالَ عليه السلام: نَعَمْ، الذِّكْرُ رَسُولُ اللَّهِ وَنَحْنُ أَهْلُهُ، وَذَلِكَ بَيْنَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَيْثُ يَقُولُ فِي سُورَةِ الطَّلَاقِ: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ ءَامَنُوا

۱. همان، ج ۱، ص ۲۱۰، حدیث ۳.

قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا ﴿١﴾ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ ﴿٢﴾، فَالذِّكْرُ رَسُولٌ
اللَّهُ وَنَحْنُ أَهْلُهُ. ٢

... ما اهل ذکریم که خداوند متعال در کتابش فرمود: «اگر نمی دانید، از آگاهان بپرسید!». علمای مجلس عرض کردند: مقصود خداوند از «اهل ذکر»، یهود و نصارا هستند.

حضرت علیه السلام فرمود: «سبحان الله! آیا چنین احتمالی جایز است؟ در این صورت آنان ما را به دین خود دعوت می کنند و می گویند: دینشان از دین اسلام افضل است».

مأمون به امام گفت: ای ابوالحسن! آیا نزد شما، شرحی برای آیه است که دلالت بر خلاف آنچه علما می گویند، داشته باشد؟

حضرت فرمود: «آری! ذکر، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ما اهل ذکریم و این مطلب در کتاب خداوند آشکار است، آنجا که در سوره طلاق می فرماید: (پس ای خردمندان مؤمن! از خدا پروا کنید. به راستی خدا به سوی شما وسیله تذکر نازل کرده است. [و آن] پیامبری [است] که آیات روشن خدا را بر شما می خواند). پس ذکر، رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و ما اهل ذکریم».

۴. کلینی به سندش از عبدالحمید بن ابی دیلم و او از امام صادق علیه السلام نقل کرده که درباره قول خداوند: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ فرمود:

الْكِتَابُ هُوَ الذِّكْرُ، وَأَهْلُهُ آلُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله، أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِسُؤَالِهِمْ، وَلَمْ يُؤْمَرُوا بِسُؤَالِ الْجُهَّالِ، وَسَمَّى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْقُرْآنَ ذِكْرًا، فَقَالَ تَبَارَكَ

۱. سوره طلاق، آیه ۱۰-۱۱.

۲. محمد بن علی ابن بابویه، *الأمالی*، ص ۶۲۴-۶۲۵.

وَتَعَالَى: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَنْفَكُرُونَ﴾ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾^۱.
 کتاب (قرآن) همان ذکر است و اهل آن آل محمد علیهم السلام هستند.
 خداوند - عزوجل - امر به سؤال از آنان نموده است و به سؤال از جهال
 امر ننموده است و خداوند - عزوجل - قرآن را «ذکر» نامیده، آنجا که
 فرمود: «و قرآن را [هم] به سوی تو نازل کردیم به خاطر این که برای
 مردم آنچه را که برای [هدایتشان] به سویشان نازل شده بیان کنی و
 برای این که [در پیامبری تو و آنچه را به حق نازل شده] بیندیشند»؛ و
 نیز فرمود: «و این مایه یادآوری (و عظمت) تو و قوم تو است و به
 زودی سؤال خواهید شد».

مصادیق «ذکر» در قرآن کریم

در قرآن کریم، کلمه «ذکر» بر مصادیق متعددی به کار رفته، از آن جمله:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

خداوند متعال می فرماید:

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ ءَامَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا﴾ ﴿رَسُولًا يَنْتَلُوا عَلَيْهِكُمْ﴾
 ءَايَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ^۲.

پس ای خردمندان مؤمن! از خدا پروا کنید. به راستی خدا به سوی
 شما وسیله تذکر نازل کرده است. [و آن] پیامبری [است] که آیات
 روشن خدا را بر شما می خواند.

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۹۵، حدیث ۳.

۲. سوره طلاق، آیه ۱۰-۱۱.

۲. قرآن کریم

خداوند می فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۱

و ما قرآن را به سوی تو فرستادیم تا برای مردم آنچه به سويشان فرستاده شده تبیین کنی.

و نیز می فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۲

همانا ما قرآن را نازل کردیم و یقیناً ما نگهدارنده آن [از تحریف و زوال] هستیم.

معنای «ذکر» یکی است و اختلاف فقط در مصداق آن است؛ زیرا هر کدام از رسول و قرآن، زمینه ساز یاد خداوند متعال اند و مردم را برای توجه به خدا آماده می سازند. به تعبیر دیگر، کتاب صامت و کتاب ناطق، هر دو یادآور خدایند. اگر انسان قرآن بخواند یا عملکرد پیامبر صلی الله علیه و آله را ببیند و چشم به روی پیامبر صلی الله علیه و آله بیندازد، به یاد خدا می افتد و اهل بیت رسول خدا علیهم السلام نیز چون دارای اهلیت با قرآن اند، انسان را به یاد خدا می اندازند و لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنان را در حدیث معروف «ثقلین» مقارن با کتاب خدا قرار داده و از جدا نشدن و عدم افتراق این دو از یکدیگر خبر داده است. پس تفسیر روایات به رسول گرامی صلی الله علیه و آله منافاتی با تفسیر برخی دیگر به قرآن ندارد؛ زیرا این دو تفسیر به یک معنا بازگشت دارند.

تفسیر آیه

ظاهر خطاب در ﴿فَسَلُّوا﴾^۳ پیامبر صلی الله علیه و آله و قوم ایشان است؛ و برخی نیز می گویند: خطاب در این جمله به مشرکان است.

۱. سوره نحل، آیه ۴۴.

۲. سوره حجر، آیه ۹.

کلمه «ذکر» به معنای حفظ مفهوم شیء یا استحضار آن در ذهن است.
راغب اصفهانی می‌نویسد:

الدُّكْرُ: تارة يقال ويراد به هيئة للنفس بها يمكن للإنسان أن يحفظ ما يقتنيه من المعرفة، وهو كالحفظ إلا أنَّ الحفظ يقال اعتباراً بإحرازه، والدُّكْرُ يقال اعتباراً باستحضاره، وتارة يقال لحضور الشيء القلب أو القول، ولذلك قيل: الدُّكْرُ ذكران: ذكر بالقلب وذكر باللسان. وكلٌّ واحد منهما ضربان: ذكر عن نسيان وذكر لا عن نسيان بل عن إدامة الحفظ.^۱

(ذکر) گاهی گفته می‌شود و از آن ارادهٔ هیئتی برای نفس می‌شود که توسط آن، انسان می‌تواند معارفی را که به دست آورده، حفظ کند. ذکر به این معنا همانند کلمه (حفظ) است، جز آن‌که (حفظ) به اعتبار احراز معرفت اطلاق می‌شود و کلمه (ذکر) به لحاظ استحضار آن به کار می‌رود.

و گاهی نیز کلمه «ذکر» به حضور چیزی در قلب یا گفتار (دل و زبان) گفته می‌شود و به همین جهت است که گفته شده: ذکر بر دو نوع است: ذکر به قلب و ذکر به زبان و هر کدام از آن‌ها نیز بر دو نوع است: ذکری که بعد از نسیان ناشی شده و ذکری که بدون نسیان پدید آمده و در ادامه حفظ است.

اصل در «ذکر» آن است که در مورد دل و قلب به کار رود و اگر این کلمه در مورد لفظ نیز به کار می‌رود، به اعتبار آن است که انسان از لفظ، به معنا پی می‌برد و به همین جهت قرآن کریم لفظ «ذکر» را برای کتاب‌های آسمانی و خصوصاً قرآن کریم به کار برده و از آنجا که اهل یک چیز آشناتر به حال آن و

۱. حسین بن محمد راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۲۸.

بیناتر به اخبار آن هستند؛ لذا کسی که می‌خواهد از آن چیز مطلع شود، باید به اهل آن رجوع کند.

تنزیل و تطبیق آیه

در این‌که مراد از ﴿أَهْلَ الذِّكْرِ﴾ در آیه مورد بحث کیست؟ اقوال مختلفی وجود دارد:

۱. برخی می‌گویند: مراد از «اهل الذکر» کسانی هستند که به اخبار پیشینیان از امت‌ها اطلاع دارند؛ چه مؤمن‌اند یا کافر.

ولی این احتمال خلاف ظاهر بوده و مجاز است؛ زیرا استعمال کلمه «ذکر» در «علم» خلاف ظاهر لفظ است و این معنا احتیاج به قرینه قطعی دارد که در مورد آیه وجود ندارد، خصوصاً آن‌که در قرآن کریم، این کلمه در این معنا به کار نرفته است.

۲. احتمال دوم آن است که مقصود از «اهل الذکر» در این آیه، خصوص اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و در رأس آنان امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام است؛ زیرا آن حضرت علیه السلام مردی صادق و مورد وثوق نزد صحابه بوده و به جهت ولادتش در کعبه، از قداست و احترام ویژه‌ای نزد عام و خاص و حتی مشرکان برخوردار بوده است.

۳. برخی نیز مقصود از «اهل الذکر» را اهل قرآن معنا کرده‌اند.

این احتمال نیز صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا با مقام احتجاج در آیه سازگاری ندارد، به جهت این‌که مخالفان و مشرکان، حتی نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله را قبول نداشته‌اند، حال چگونه از پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله ادعای نبوت آن حضرت را بپذیرند.

۴. قول دیگری است که بین تنزیل آیه و تطبیق آن در هر زمان و مکان، جمع کرده‌اند. این قول می‌گوید: آیه اشاره به یک اصل عام عقلایی دارد و آن وجوب رجوع جاهل به عالم و اهل خبره است، گرچه تنزیل آن، امر به رجوع به مطلق صاحبان کتاب‌های آسمانی است. به تعبیر دیگر: نزول آیه در مورد امر کفار و

مشرکان و مخالفان رسول گرامی صلی الله علیه و آله است؛ به این معنا که باید به صاحبان کتاب‌های آسمانی رجوع کرده تا از نبوت آنان آگاهی یابند؛ ولی این آیه در هر زمان و مکان و عصری، تطبیقی نیز دارد؛ زیرا گفته شده: شأن نزول و مورد آیه، مخصّص اصل مطلب و حکم نیست و تطبیق آن، این است که: هر شخص جاهل به معارف الهی، در هر عصر و زمانی باید به اهل ذکر مراجعه کند که در این عصر و زمان، اهل بیت پیامبر اکرم علیهم السلام مصداق واقعی آن می‌باشند.

شاهد این معنا، نقل روایتی است که طبرانی به سندش از جابر، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

لَا يَنْبَغِي لِلْعَالَمِ أَنْ يَسْكُتَ عَلَى عِلْمِهِ، وَلَا يَنْبَغِي لِلْجَاهِلِ أَنْ يَسْكُتَ عَلَى جَهْلِهِ، قَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱.
 برای شخص عالم سزاوار نیست که بر علمش ساکت بماند و نیز برای جاهل سزاوار نیست که بر جهلش سکوت کند؛ زیرا خداوند فرموده:
 «اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید!».

اهل بیت علیهم السلام حاملان حقایق قرآن

با بررسی آیات قرآن کریم و جمع بین برخی از آیات و نیز به کمک روایات پی می‌بریم که اهل بیت عصمت و طهارت پیامبر اکرم علیه السلام حاملان واقعی قرآن و حقایق آن هستند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۳﴾﴾^۲.

که یقیناً این قرآن، قرآنی است ارجمند و باارزش؛ [که] در کتابی مصون از هر گونه تحریف و دگرگونی [به نام لوح محفوظ جای دارد].

۱. سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الأوسط، ج ۵، ص ۲۹۸، حدیث ۵۳۶۵.

۲. سوره واقعه، آیه ۷۷-۷۹.

جز پاک‌شدگان [از هر نوع آلودگی] به [حقایق و اسرار و لطایف] آن دسترسی ندارند.

در این آیه، اشاره به کبرای کلی شده و آن این‌که به حقیقت و روح قرآن، جز کسی که از هر عیب و نقص و گناهی پاک است، نمی‌تواند برسد. در آیه تطهیر نیز، به صغرا و مصداق پاکانی که به روح قرآن رسیده‌اند، اشاره کرده، آنجا که می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱.

خداوند چنین می‌خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خاندان نبوت دور کند و شما را از هر عیب، کاملاً پاک و منزّه گرداند.

و با مراجعه به روایات نبوی پی می‌بریم که مراد از «اهل البیت» در این آیه، پنج تن آل عبا هستند، گرچه حصر در آیه اضافی است؛ یعنی می‌خواهد همسران و بقیه اصحاب را خارج کند و لذا مانعی ندارد که آیه شامل بقیه امامان معصوم نیز گردد.

مسلم به سند خود از عایشه نقل می‌کند:

خَرَجَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) عِدَاةً وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مَرَحَلٌ، مِنْ شَعْرٍ أَسْوَدَ، فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ، ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا، ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌُّّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۲.

پیامبر صلی الله علیه و آله صبحگاهی از حجره خارج شد، در حالی که بر روی دوش او عبایی بافته شده از موی سیاه بود. حسن بن علی بر او وارد شد، او را داخل آن (عبا) کرد؛ آنگاه حسین وارد شد، او نیز با او داخل شد. سپس فاطمه وارد شد، او را نیز داخل آن کرد، بعد علی وارد شد و او را

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. قشیری نیسابوری، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳، حدیث ۲۴۲۴.

نیز در آن داخل نمود؛ آنگاه این آیه را تلاوت کرد: «خداوند چنین می‌خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خاندان نبوت دور کند و شما را از هر عیب، کاملاً پاک و منزّه گرداند».

«اهل الذکر» در حدیث اهل سنت

حاکم حسکانی به سندش از حارث نقل کرده که گفت:

سَأَلْتُ عَلِيًّا عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ: ﴿فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾ فَقَالَ: وَاللَّهِ إِنَّا لَنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ، نَحْنُ أَهْلُ الْعِلْمِ، وَنَحْنُ مَعْدِنُ التَّأْوِيلِ وَالتَّنْزِيلِ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا.^۱

از علی علیه السلام درباره آیه **﴿فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾** سؤال کردم، فرمود: «به خدا سوگند! به طور حتم تنها ما اهل ذکریم، ما اهل علم بوده و ما معدن تأویل و تنزیلیم و به طور حتم از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می‌فرمود: من شهر علم هستم و علی دروازه آن است، پس هرکس اراده علم کند، باید از دروازه آن بیاید».

نتیجه

امام حسین علیه السلام مصداق آیه «اهل الذکر» است که همگی مسئول به سؤال از او هستیم.

۱. حسکانی، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۴۳۲، حدیث ۴۵۹.

۳. آیه «علم الكتاب»

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا ۚ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۱

کافران می‌گویند: تو فرستاده [خدا] نیستی. بگو: کافی است که خدا [با آیات محکم و استوار قرآنش] و کسی [چون امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب] که دانش کتاب نزد اوست، میان من و شما [نسبت به پیامبری‌ام] گواه باشند.

این آیه، یکی از آیاتی است که با جمع شواهد و قراین از آیات دیگر و روایات، می‌توان بر فضیلتی بزرگ از فضایل اهل بیت علیهم السلام و مرجعیت دینی و امامت آنان و از آن جمله امام حسین علیه السلام استدلال کرد که به بررسی آیه فوق می‌پردازیم:

از آیه «علم الكتاب» نکاتی چند که قابل توجه و درخور تأمل است، به دست می‌آید. اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. از آنجا که ﴿عِنْدَهُ﴾ ظرف است و خبر برای ﴿عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ و حقّ خبر تأخیر از مبتدا است؛ ولی در اینجا مقدم شده، لذا مطابق قانون «تقديم ما حقه التأخير يفيد الحصر؛ تقديم آنچه حقیقش تأخیر است، افاده حصر می‌کند»، از این جمله آیه استفاده می‌شود که علم به تمام کتاب تنها نزد برخی از افراد است.

۲. ضمیمه شدن شهادت و گواهی افراد دیگری که علم کتاب نزد آنان است، به خداوند به جهت تکمیل گواهی خداوند نیست؛ زیرا در شهادت و گواهی خداوند نقصی نیست تا احتیاج به ضمیمه داشته باشد؛ بلکه هر کدام از گواهی‌ها دلیل تام و مستقلاً بر اثبات نبوت و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ و نیز مورد آیه از

۱. سوره رعد، آیه ۴۳.

قبیل ضمیمه کردن دلیل ظنی به دلیل علمی نیست؛ زیرا در مورد آیه، جای تمسک به دلیل ظنی نیست، بلکه از قبیل تمسک به دو دلیل قطعی و علمی معتبر و یقین آور است؛ یکی شهادت و گواهی خداوند و دیگری گواهی کسانی که نزدشان علم کتاب است و معمولاً تعدّد، دلالت بر مغایرت دارد.

۳. ظاهر این است که «الف و لام» در ﴿عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ برای عهد است و به قرآن بازمی‌گردد؛ قرآنی که تبیان هر شیء است، یا به لوح محفوظ برمی‌گردد که در آن هر چیزی نوشته شده و قرآن موجود تنزّل یافته اوست.

۴. نوع گواهی خداوند متعال با گواهی انسان فرق می‌کند؛ گواهی خداوند بر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله فعلی است، نه ایجاد سخن و کلام در خارج؛ بلکه گواهی خداوند با اظهار معجزاتی است که به دست پیامبر صلی الله علیه و آله برای تصدیق مدّعی او انجام می‌گیرد، کاری که خرق عادت بوده و عملی خدایی است؛ و اما گواهی کسانی که دارای علم کتاب‌اند، به دو نحو است: یکی قولی که با اقرار به زبان است که انجام می‌گیرد و دیگری فعلی که با متابعت و پذیرش دستورات ایشان به وقوع می‌پیوندد.

۵. مقصود از ﴿عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ تنها علم به ظواهر قرآن نیست؛ زیرا این‌گونه علم با عدم عصمت و متابعت هوای نفس نیز سازگاری دارد و به همین جهت است که گواهی این‌گونه افراد، مفید علم و یقین نیست؛ بلکه مراد از علم به کتاب، علم به ظاهر و باطن و تنزیل و خفایا و اسرار به ودیعه گذاشته شده در قرآن است، اموری که موهبتی بوده و با اکتساب به دست نمی‌آید و کسی به جز معصوم و مطهر از گناه و خطا و اشتباه عمدی و سهوی، نمی‌تواند آن را دارا باشد و این‌گونه افراد هستند که گواهی‌شان مفید علم و مقبول عقل است و لذا می‌تواند گواهی آنان در ردیف گواهی خداوند قرار گیرد.

۶. در علم اصول مطرح شده که مصدر مضاف (مثل علم)، مفید عموم و استغراق است، خصوصاً آن که مصدر، اضافه به مفرد محلی به الف و لام «الکتاب» شده است.

۷. سوره رعد - به تصریح نیشابوری از سعید بن جبیر^۱ و بغوی در «معالم التنزیل»^۲ - مکی است. خصوصاً آن که آیات این سوره درصدد احتجاج در امر توحید و رسالت و رسول است؛ احتجاج با کسانی که منکر آیات خدا بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله را مسخره می کردند و اینها شاهد نزول آیه در مکه است.

۸. با تأمل در نکاتی که ذکر شد، روشن می شود که مراد از ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ﴾ عبدالله بن سلام و نظایر او از اهل کتاب نیستند؛ زیرا:

اولاً: همان گونه که اشاره شد، ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ﴾ کسانی باید باشند که گواهی شان به طور مستقل در ردیف شهادت خداوند بوده و مفید علم و یقین باشد و این در صورتی است که عصمت و طهارت آنان ثابت بوده و عالم به ظاهر و باطن کتاب باشند و می دانیم که عبدالله بن سلام و نظایر او از علمای یهود هرگز به این مقام نرسیده اند و گرنه بر شریعت حضرت موسی علیه السلام باقی نمی ماندند؛ زیرا بقای آنان بر این شریعت یا از روی معاندت با حق بوده و یا به جهت جهالت که هر دو صورت با مقام عصمت منافات دارد.

ثانیاً: اضافه «علم» به «الکتاب» مفید استغراق و عموم است و مراد از آن، علم به تمام قرآن است؛ و اگر مراد از آن، علم به بعض قرآن بود، با «من» به کار می رفت، همان گونه که در جای دیگر در مورد آصف بن برخیا چنین آمده است:

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ﴾^۳

۱. حسن بن محمد نظام الاعرج نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۱۶۷.

۲. حسین بن مسعود بغوی، تفسیر البغوی المسمی معالم التنزیل، ج ۳، ص ۵.

۳. سوره نمل، آیه ۴۰.

کسی که دانشی از کتاب [لوح محفوظ] نزد او بود گفت.
و علم به تمام کتاب نزد سایر انبیاء علیهم السلام نبوده تا چه رسد به علمای اهل کتاب
از یهود و نصارا.

ثالثاً: سوره رعد تمام آیاتش مکی است؛ ولی عبدالله بن سلام و سایر علمای
اهل کتاب که اسلام آوردند در مدینه بوده و اسلامشان بعد از هجرت بوده است و
لذا سعید بن جبیر می‌گوید:

كيف تكون هذه الآية نزلت في عبد الله بن سلام والسورة كلها مكية.^۱
چگونه این آیه درباره عبدالله بن سلام است، در حالی که کل سوره
مکی است.

در نتیجه امکان ندارد که آیه مورد بحث درباره عبدالله بن سلام و اهل کتاب
باشد؛ بلکه مقصود از آن، اهل بیت عصمت و طهارت پیامبر اکرم علیه السلام و در رأس
آنان علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام است و اگر در برخی از روایات، شأن
نزولش منحصر به حضرت علی علیه السلام شده، به جهت آن است که امثال عبدالله بن
سلام را خارج کند و به عبارت دیگر: حصر در روایت، اضافی است نه حقیقی.

مرجعیت دینی و امامت امام حسین علیه السلام

مرجعیت دینی و امامت اهل بیت علیهم السلام از جمله امام حسین علیه السلام را، با ذکر چند
مقدمه و اضافه آن‌ها به آیه «علم الكتاب» می‌توان به اثبات رسانید:

مقدمه اول

در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۳﴾﴾^۲

که یقیناً این قرآن، قرآنی است ارجمند و باارزش؛ [که] در کتابی

۱. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۴۱۹.

۲. سوره واقعه، آیه ۷۷-۷۹.

مصون از هر گونه تحریف و دگرگونی [به نام لوح محفوظ جای دارد].
جز پاک‌شدگان [از هر نوع آلودگی] به [حقایق و اسرار و لطایف] آن
دسترسی ندارند.

در ﴿لَا يَمَسُّهُ﴾ دو احتمال است: یکی مسّ ظاهری با اعضای بدن؛ و
دیگری، مسّ باطنی. همان‌گونه که در ﴿الْمُطَهَّرُونَ﴾ نیز دو احتمال است: یکی
طهارت ظاهری با اعضای بدن و دیگری، طهارت باطنی با قلب.

مقدمه دوم

در این‌که مطهّران چه کسانی‌اند؟ باز به قرآن مراجعه می‌کنیم، خداوند متعال
می‌فرماید:

﴿تَمَّأْتُمْ لِيذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱
خداوند چنین می‌خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خاندان نبوت
دور کند و شما را از هر عیب، کاملاً پاک و منزّه گرداند.

در این آیه شریفه، مصداق مطهّران، مشخص و معین شده است؛ آنان
کسانی جز اهل بیت پیامبر علیهم السلام نیستند.

مقدمه سوم

در تشخیص مصداق اهل بیت باید به روایات مراجعه کرد؛ زیرا قرآن
می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۲
و ما قرآن را به سوی تو فرستادیم تا برای مردم آنچه به سویشان
فرستاده شده تبیین کنی.

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. سوره نحل، آیه ۴۴.

مقدمه چهارم

با مراجعه به روایات فریقین شیعه و سنی پی می‌بریم که مقصود از اهل بیت در آیه تطهیر، پیامبر اکرم، علی، فاطمه، حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَام می‌باشند. اگرچه حصر در آیه اضافی است در مقابل همسران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بقیه صحابه تا آن‌ها از شمول آیه خارج گردند؛ در نتیجه، آیه تطهیر شامل بقیه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام از دوازده امام نیز می‌شود.

از مجموع این مقدمات استفاده می‌شود که اهل بیت عصمت و طهارت عَلَيْهِمُ السَّلَام مرجع دینی مردم بوده و بر مردم امامت دارند و بیانات آنان در ذیل آیات، حجّت است.

مقصود از «من عنده علم الکتاب»

با قطع نظر از ظاهر آیه که ظهور در افراد معصوم دارد، با مراجعه به روایات تفسیری اهل سنت و شیعه که در ذیل آیه مورد بحث وارد شده نیز پی می‌بریم که مقصود از ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ اهل بیت عصمت و طهارت عَلَيْهِمُ السَّلَام و در رأس آنان علی بن ابی‌طالب عَلَيْهِ السَّلَام است.

اینک برخی از روایات شیعه و اهل سنت را در این زمینه، مورد بررسی قرار می‌دهیم:

کلینی به سند صحیح از برید بن معاویه نقل کرده که گفت:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام: ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾. قَالَ: إِيَّانَا عَنِّي وَعَلِيٍّ أَوْلُنَا وَأَفْضَلُنَا وَخَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ!

از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام درباره آیه ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ سؤال کردم؟ حضرت فرمود: «تنها ما را قصد

کرده و علی اوّل و افضل ما و بهترین ما بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله است.»

حاکم حسکانی به سندش از ابوسعید خدری نقل کرده که گفت:

سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ﴾.

قَالَ: ذَاكَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ!

از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره قول خداوند متعال: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ

الْكِتَابِ﴾، سؤال کردم، حضرت فرمود: «آن، برادرم علی بن

ابی طالب علیه السلام است.»

۴. آیه «اعتصام»

از جمله آیاتی که دلالت بر عصمت و مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام و ولایت آن بزرگواران، از جمله امام حسین علیه السلام دارد، آیه «اعتصام» است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۱

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.

مفهوم «اعتصام»

فیومی می‌گوید:

عصمه الله من المكروه (يعصمه) من باب ضرب: حفظه ووقاه، و
(اعتصمت) بالله: امتنعت به.^۲

«عصمه الله من المكروه يعصمه» از باب «ضرب» به معنای حفظ کرد و نگاه داشت او را، آمده است و «اعتصمت بالله»؛ یعنی توسط خدا امتناع نمودم.

ابن فارس می‌گوید:

واعتصم العبد بالله تعالى: إذا امتنع.^۳

بنده به خدای متعال چنگ زد، آنگاه که امتناع نمود.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲. احمد بن محمد فیومی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، ص ۴۱۴.

۳. احمد بن فارس ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۳۳۱.

معنای چنگ زدن به خدا یا ریسمان خداوند، آن است که انسان خود را حفظ کرده و نفس خود را از بلاها و دشمنان به وسیله پناه بردن به خداوند متعال و ریسمان او حفظ کرده و از گزند عقوبات دنیا و آخرت مصون دارد.

مقصود از «حبل الله»

خداوند متعال در سوره آل عمران می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هَدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱

و هرکس به خدا تمسک جوید، قطعاً به راه راست هدایت شده است. در این آیه، امر به اعتصام و چنگ زدن به خداوند متعال و ذیل عنایت او شده؛ خداوندی که در پیروی از دستورات او سعادت و کمال بشر تضمین شده است.

در آیه مورد بحث، خداوند متعال امر به تمسک و اعتصام به حبل و ریسمان الهی کرده است. با جمع بین این آیه و آیه قبل استفاده می‌شود که حبل و ریسمان خدا باید سنخیتی با خداوند داشته باشد تا با اعتصام و چنگ زدن به او، در حقیقت انسان به خداوند چنگ زده باشد و آن غیر از معصوم کسی دیگر نیست.

کسانی که تمسک به آنان واجب است

با مراجعه به آیات و روایات معتبر پی می‌بریم که اعتصام به چه چیزی و چه کسانی واجب است:

۱. خداوند متعال

در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هَدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۱.

و هرکس به خدا تمسک جوید، قطعاً به راه راست هدایت شده است.

و نیز می فرماید:

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ
مَعَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲

مگر کسانی که توبه کردند و [عمل خود را] اصلاح نمودند و به خدا تمسک جستند و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند که [در نتیجه] آنان با مؤمنان خواهند بود.

و نیز می فرماید:

﴿فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ﴾^۳

پس نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و به خدا تمسک جوید. او سرپرست و یاور شماست.

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

خداوند متعال می فرماید:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^۴

هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است.

و نیز می فرماید:

﴿وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۵

آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بگیرید و از آنچه شما را نهی کرد، باز ایستید.

۳. قرآن کریم

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۱.

۲. سوره نساء، آیه ۱۴۶.

۳. سوره حج، آیه ۷۸.

۴. سوره نساء، آیه ۸۰.

۵. سوره حشر، آیه ۷.

ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعِترَتِي، كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْحَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ...^۱

همانا من در بین شما دو چیز گران بها خواهم گذارد: کتاب خدای عزوجل و عترتم. کتاب خدا، ریسمان کشیده شده از آسمان به طرف زمین و عترتم اهل بیتم، همانا لطیف آگاه به من خبر داده که هرگز این دو از یکدیگر جدا نمی گردند تا در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند...

و به نص قرآن کریم، خود قرآن نیز از مقام عصمت برخوردار بوده و از هنگام نزول آن توسط جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و از پیامبر به مردم، از عصمت و مصونیت برخوردار است، لذا هیچ گونه اشتباه و خطایی در آن راه ندارد و به طور حتم و یقین می توان گفت: قرآن کلام خدا است. خداوند متعال درباره قرآن کریم می فرماید:

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۲

هیچ باطلی از پیش رو و پشت سرش به سویش نمی آید، نازل شده از سوی حکیم و ستوده است.

۴. اهل بیت پیامبر علیهم السلام

و نیز از جمله کسانی که تمسک و اعتصام و پیروی از آنان واجب است، اهل بیت پیامبر اکرم علیهم السلام می باشند که تمسک و اعتصام به آنان در راستای اعتصام به خداوند بوده و در حقیقت پیروی از حق و حقیقت است.

این مطلب را از چند طریق می توان اثبات نمود:

(الف) حدیث ثقلین:

۱. ابن حنبل، مسند الإمام/احمد بن حنبل، ج ۱۷، ص ۲۱۱-۲۱۲، حدیث ۱۱۱۳۱.

۲. سوره فصلت، آیه ۴۲.

در عموم احادیث «ثقلین»، امر به تمسک و متابعت از کتاب خدا و اهل بیت علیهم السلام شده است. تمسکی که عبارت است از همان اعتصام و چنگ زدن. پس اعتصام به «حبل الله» در حقیقت، همان چنگ زدن به کتاب خدا و عترت پیامبر است؛ عترتی که ادامه‌دهنده راه پیامبر صلی الله علیه و آله و بیان‌کننده سنت او است. به همین جهت است که مشاهده می‌کنیم در برخی از مضامین حدیث ثقلین، از تعبیر «اعتصام» استفاده شده است:

جابر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي إِنْ اِعْتَصَمْتُمْ بِهِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۱

من میان شما چیزهایی را به ودیعت گذاردم که اگر به آن‌ها چنگ زنید، هرگز گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا و عترتم اهل بیتم.

(ب) ادله عصمت:

با مراجعه به قرآن کریم و روایات، پی به وجود مقام عصمت برای اهل بیت پیامبر علیهم السلام خواهیم برد و این مطلب را از ادله‌ای همچون آیه تطهیر می‌توان استفاده کرد که در جای خود به طور تفصیل مورد بحث و بررسی قرار داده‌ایم.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۲.

خداوند چنین می‌خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خاندان نبوت دور کند و شما را از هر عیب، کاملاً پاک و منزّه گرداند.

(ج) تمسک به حبل عترت:

طبرسی از ابوسعید خدری نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱. عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی، جامع الأحادیث، ج ۴، ص ۸۲، حدیث ۱۰۳۱۷.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ حَبْلَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي،
أَحَدَهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ،
وَعِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي أَلَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱

ای مردم! همانا من میان شما دو ریسمان گذاردم که اگر به آن دو تمسک کنید، هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد که یکی بزرگ‌تر از دیگری است: کتاب خدا، ریسمان کشیده شده از آسمان به طرف زمین و عترتم اهل بیتم و آگاه باشید! این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر من کنار حوض وارد شوند.

«حبل الله» در روایات اهل بیت علیهم السلام

با مراجعه به روایات اهل بیت علیهم السلام پی می‌بریم آنان «حبل الله» را بر خود تطبیق کرده‌اند:

۱. شیخ طوسی به سندش از امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خداوند:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾ نقل کرده که فرمود:

نَحْنُ الْحَبْلُ.^۲

ما ریسمان خداییم.

۲. از جابر نقل شده که امام باقر علیه السلام فرمود:

أَلْ مُحَمَّدٍ عليه السلام هُمْ حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي أُمِرْنَا بِالْأَعْتِصَامِ بِهِ، فَقَالَ:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾.^۳

آل محمد علیهم السلام همان ریسمان خداوند هستند که ما مأمور به چنگ زدن به آنان شده‌ایم. خداوند فرمود: «و همگی به ریسمان خدا چنگ

۱. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۸۰۵.

۲. طوسی، الأمالی، ص ۲۷۲، حدیث ۵۱۰.

۳. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۹۴، حدیث ۱۲۳.

زنید و پراکنده نشوید».

«حبل الله» در روایات اهل سنت

ثعلبی در تفسیرش از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

نَحْنُ حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾!

ما ریسمان خداییم که خداوند درباره آن فرمود: «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید».

۱. احمد بن محمد ثعلبی، *الكشف و البيان عن تفسير القرآن*، ج ۳، ص ۱۶۳.

۵. آیه «مس کتاب»

با جمع بین برخی آیات قرآنی پی می‌بریم که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از جمله امام حسین علیه السلام، حقیقت قرآن را مس کرده و از آن آگاهی دارند و لذا چنین کسانی، اقوال و بیاناتشان در شرح و توضیح و تفسیر قرآن برای همه حجّت است. اینک این موضوع را به اثبات می‌رسانیم:

کبرای قیاس

خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۳﴾﴾^۱

که یقیناً این قرآن، قرآنی است ارجمند و باارزش؛ [که] در کتابی مصون از هر گونه تحریف و دگرگونی [به نام لوح محفوظ جای دارد].
جز پاک‌شدگان [از هر نوع آلودگی] به [حقایق و اسرار و لطایف] آن دسترسی ندارند.

در جمله ﴿لَا يَمْسُهُ﴾ دو احتمال است:

۱. جمله ناهیه باشد؛ به این معنا که: نباید قرآن را به جز افراد با طهارت مس کنند.

۲. جمله نافییه باشد؛ به این معنا که: حقیقت قرآن را به جز افرادی که طهارت نفسانی دارند، درک نمی‌کنند.

در قرآن کریم، کلمه «مس»؛ به هر دو معنای مسّ ظاهری و مسّ باطنی به کار رفته و نیز طهارت به هر دو معنای طهارت ظاهری و طهارت باطنی به کار برده شده است.

۱. سوره واقعه، آیه ۷۷-۷۹.

الف) مسّ ظاهری

خداوند متعال می فرماید:

﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَقَرَّبُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾^۱

اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی یا تعیین مهر، [به عللی] طلاق دهید، گناهی بر شما نیست.

ب) مسّ باطنی

خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ﴾^۲

پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد [خدا و پاداش و کیفر او] می افتند و [در پرتو یاد او، راه حق را می بینند و] ناگهان بینا می گردند.

ج) طهارت ظاهری

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَتِيَابَكَ فَطَهِّرْ﴾^۳

و لباست را پاک کن.

د) طهارت باطنی

خداوند می فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءٍ الْعَالَمِينَ﴾^۴

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۶.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

۳. سوره مدثر، آیه ۴.

۴. سوره آل عمران، آیه ۴۲.

و [به یاد آورید] هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته؛ و بر تمام زنان جهان، برتری داده است.

صغرای قیاس

از برخی آیات استفاده می‌شود که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام مصداق واقعی «مطهرون» در قرآن‌اند؛

خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱.

خداوند چنین می‌خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خاندان نبوت دور کند و شما را از هر عیب، کاملاً پاک و منزّه گرداند.

نتیجه این‌که: بیانات اهل بیت علیهم السلام از جمله امام حسین علیه السلام در ذیل آیات قرآن

کریم برای ما حجّت است.

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۶. آیه «اوتوا العلم»

خداوند می فرماید:

﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾^۱

ولی این آیات روشنی است که در سینه دانشوران جای دارد.

در این که مراد از «العلم» چیست، دو احتمال است:

الف) مراد علم کتاب است

در این صورت، این آیه با ضمیمه به چند آیه دیگر به نتیجه می رسد:

۱. خداوند می فرماید:

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا ۚ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۲

کافران می گویند: تو فرستاده [خدا] نیستی. بگو: کافی است که خدا [با آیات محکم و استوار قرآنش] و کسی [چون امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب] که دانش کتاب نزد اوست، میان من و شما [نسبت به پیامبری ام] گواه باشند.

۲. همچنین می فرماید:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۳﴾﴾

که یقیناً این قرآن، قرآنی است ارجمند و باارزش؛ [که] در کتابی مصون از هر گونه تحریف و دگرگونی [به نام لوح محفوظ جای دارد].
جز پاک شدگان [از هر نوع آلودگی] به [حقایق و اسرار و لطایف] آن

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۹.

۲. سوره رعد، آیه ۴۳.

۳. سوره واقعه، آیه ۷۷-۷۹.

دسترسی ندارند.

۳. همچنین می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱.

خداوند چنین می‌خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خاندان نبوت دور کند و شما را از هر عیب، کاملاً پاک و منزّه گرداند.

نتیجه این‌که: آیات بینات قرآن در سینه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است.

(ب) مراد علم الیقین باشد

با این احتمال نیز، به ضمیمه چند آیه می‌توان به نتیجه رسید:

۱. آیه عصمت امام؛

خداوند می‌فرماید:

﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۲.

پیمان من، به ستم‌کاران نمی‌رسد.

و نیز می‌فرماید:

﴿... وَأُولَى الْأَمْرِ مِنكُمْ﴾^۳.

... و اولو الأمر [اوصیای پیامبر] را.

۲. منشأ عصمت، علم به حقایق امور است؛

خداوند می‌فرماید:

﴿قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ

إِلَيْهِنَّ وَآكُنَّ مِنَ الْبَاهِلِينَ﴾^۴.

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۳. سوره نساء، آیه ۵۹.

۴. سوره یوسف، آیه ۳۳.

[یوسف] گفت: «پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از آنچه این‌ها مرا به سوی آن می‌خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آن‌ها را از من بازگردانی، به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود!»
نتیجه این‌که: در سینه امامان معصوم علیهم السلام از جمله امام حسین علیه السلام، حقیقت قرآن وجود دارد و هرکس حقیقت قرآن نزد اوست، بیاناتش در تفسیر قرآن حجّت است.

۷. آیه «اصطفاء»

دلالت این آیه را بر مرجعیت دینی امام حسین علیه السلام، با ذکر چند آیه در کنار هم به اثبات می‌رسانیم:

(الف) خداوند می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾^۱

سپس این کتاب [آسمانی] را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم.

(ب) و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۳﴾﴾

که یقیناً این قرآن، قرآنی است ارجمند و باارزش؛ [که] در کتابی مصون از هر گونه تحریف و دگرگونی [به نام لوح محفوظ جای دارد].
جز پاک‌شدگان [از هر نوع آلودگی] به [حقایق و اسرار و لطایف] آن دسترسی ندارند.

(ج) و فرمود:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۳

خداوند چنین می‌خواهد که هر رجز و پلیدی را از شما خاندان نبوت دور کند و شما را از هر عیب، کاملاً پاک و منزّه گرداند.

نتیجه این‌که: اهل بیت عصمت و طهارت از جمله امام حسین علیه السلام، وارث

کتاب خدا هستند و لذا بیانات آنان در ذیل آیات قرآن برای ما حجت است.

۱. سوره فاطر، آیه ۳۲.

۲. سوره واقعه، آیه ۷۷-۷۹.

۳. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۸. حدیث ثقلین

حدیث ثقلین با مضامین مختلف در صحیح‌ترین کتاب‌های حدیثی اهل سنت وارد شده است. اینک به نقل برخی از آن‌ها می‌پردازیم:

۱. مسلم به سند خود از زید بن ارقم نقل می‌کند:

قَامَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) يَوْمًا فِينَا خَطِيبًا بِمَاءٍ يُدْعَى خُمًّا بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَوَعظَ وَذَكَرَ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأُحِيبَ، وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ: أَوْلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ» فَحَتَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَرَعَبَ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «وَأَهْلُ بَيْتِي، أَدْكَرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَدْكَرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي»^۱.

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله کنار برکه آبی به نام خم، بین مکه و مدینه، در میان ما ایستاد و برای جمعیت خطبه‌ای ایراد فرمود، در آن خطبه بعد از حمد و ثنای الهی و موعظه و تذکر فرمود: آگاه باشید ای مردم! همانا من بشری هستم که نزدیک است بیک الهی جان مرا گرفته و اجابت دعوت حقّ نماید. من در میان شما دو چیز گران‌بها می‌گذارم: اوّل آن‌ها، کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، کتاب خدا را گرفته و به آن تمسک کنید. پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش زیادی برای کتاب خدا فرمود و مردم را بر عمل به آن تشویق نمود. سپس فرمود: اهل‌بیتم، شما را سفارش می‌کنم در حقّ اهل‌بیتم و این جمله را سه بار تکرار نمود.

۱. قشیری نیسابوری، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۳، حدیث ۲۴۰۸.

۲. احمد بن حنبل به سند خود از زید بن ثابت نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابُ اللَّهِ، حَبْلُ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ، أَوْ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ
يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱

همانا من در میان شما دو جانشین قرار می‌دهم: کتاب خدا، ریسمان کشیده شده، مابین آسمان و زمین، یا مابین آسمان به طرف زمین و عترتم (اهل بیتم)، این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

۳. ترمذی به سند خود از جابر بن عبد الله نقل می‌کند:

رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فِي حَجَّتِهِ يَوْمَ عَرَفَةَ، وَهُوَ عَلَى
نَاقَتِهِ الْقِصْوَاءِ يَخْطُبُ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ
فِيكُمْ مَا إِنْ أَحَدْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي».^۲

در حجة الوداع، روز عرفه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که بر شترش به نام قِصوَاء سوار بود و خطبه می‌خواند. شنیدم که حضرت می‌فرمود: «ای مردم! در میان شما چیزی می‌گذارم که اگر به آن تمسک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم؛ اهل بیتم».

۴. حاکم نیشابوری به سند خود از ابن واثله، از زید بن ارقم نقل می‌کند:

نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ عِنْدَ شَجَرَاتِ
خَمْسِ دَوْحَاتِ عِظَامٍ، فَكَانَسَ النَّاسُ مَا تَحْتَ الشَّجَرَاتِ، ثُمَّ رَاحَ رَسُولُ
اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) عَشِيَّةَ فَصَلَّى، ثُمَّ قَامَ خَطِيبًا، فَحَمِدَ اللَّهَ
وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَذَكَرَ وَوَعَّظَ، فَقَالَ: مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ: ثُمَّ قَالَ: «أَيُّهَا

۱. ابن حنبل، مسند الإمام احمد بن حنبل، ج ۳۵، ص ۴۵۶، حدیث ۲۱۵۷۸.

۲. ترمذی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۶۲، حدیث ۳۷۸۶.

النَّاسُ، إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَصِلُوا إِنْ اتَّبَعْتُمُوهُمَا، وَهُمَا: كِتَابُ اللَّهِ، وَأَهْلُ بَيْتِي عِزَّتِي»، ثُمَّ قَالَ: «أَتَعْلَمُونَ أَيَّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، قَالُوا: نَعَمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ»^۱.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بین مکه و مدینه، کنار پنج درخت پهن و بزرگ فرود آمد. مردم زیر درختان را جاروب نمودند، سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شبانگاه حرکت کرده و نماز خوانده و سپس ایستاده به ایراد خطبه پرداخت، بعد از حمد و ثنای الهی و تذکر و وعظ و بیان آنچه خداوند از او خواست بگوید، فرمود: «ای مردم! همانا من در میان شما دو چیز می‌گذارم که اگر از آن دو پیروی کنید، هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و اهل بیتم عترتم. سپس فرمود: آیا می‌دانید که من به مؤمنین از خود آنان سزاوارترم؟ این جمله را تکرار کرد. همگی گفتند: آری. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست».

نتیجه

از آنجا که امام حسین علیه السلام، از جمله عترت پیامبر و اهل بیت او علیهم السلام است و به پیروی از او سفارش شده، در نتیجه آن حضرت همانند دیگر امامان، مرجع دینی مردم بوده و سنت او همانند سنت نبوی، حجت است.

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۸، حدیث ۴۵۷۷.

۹. حدیث سفینه

«حدیث سفینه» را جماعت بسیاری از اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل

کرده‌اند:

۱. حاکم نیشابوری به سند خود از حنش کنانی نقل می‌کند:

سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ، يَقُولُ وَهُوَ آخِذٌ بِبَابِ الْكَعْبَةِ: أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَنِي فَأَنَا
مَنْ عَرَفْتُمْ، وَمَنْ أَنْكَرَنِي فَأَنَا أَبُو ذَرٍّ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ) يَقُولُ: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ
تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»^۱.

از ابوذر، در حالی که درب کعبه را گرفته بود، شنیدم که گفت: ای مردم! هرکس مرا می‌شناسد پس من همان کسی هستم که مرا می‌شناسید و هر کس مرا نمی‌شناسد من ابوذر. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»^۱.

۲. طبرانی نیز به سندش از حنش بن معتمر از ابوذر نقل کرده که گفت:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) يَقُولُ: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي
فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ، وَمَثَلُ
بَابِ حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۲.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ»^۲.

۱. همان، ج ۲، ص ۳۷۳، حدیث ۳۳۱۲.

۲. سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۲۴۰، حدیث ۳۹۱.

شما همانند کشتی نوح است، هر کس سوار آن شد نجات یافت و هرکس از آن تخلف کرد هلاک شد و همانند باب حطّه در میان بنی اسرائیل است».

۳. ابن اثیر جزری در ماده «زخخ» این حدیث را این گونه نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زُخَّ بِهِ فِي النَّارِ.^۱
مثل اهل بیتم همانند کشتی نوح است. هرکس از آن تخلف کند به آتش افکنده خواهد شد.

نتیجه

از آنجا که امام حسین علیه السلام از جمله اهل بیت پیامبر و عترت او علیهم السلام است و به پیروی از او سفارش شده، استفاده می شود که راه نجات از هلاکت متابعت از اوست و در نتیجه می توان حجیت سنت امام حسین علیه السلام را اثبات نمود.

۱. مبارک بن محمد ابن اثیر، *النهاية في غريب الحديث والأثر*، ج ۲، ص ۲۹۸.

۱۰. حدیث امان

۱. حاکم نیشابوری به سند صحیح از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمود:

النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْعَرَقِ، وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ
الْإِخْتِلَافِ، فَإِذَا خَالَفَتْهَا قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَبِ اخْتَلَفُوا فَصَارُوا حِزْبَ إِبْلِيسَ.^۱
ستارگان وسیله ایمنی برای اهل زمین از غرق شدن هستند و اهل بیت
من وسیله ایمنی برای امت من از اختلاف اند. پس هرگاه قبیله‌ای از
عرب با آن‌ها مخالفت کند، بین خود آن‌ها اختلاف افتاده و حزب
شیطان خواهند شد.

۲. همچنین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْعَرَقِ، وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ
الْإِخْتِلَافِ. أَيِ الْمُؤَدِّي لِاسْتِئْصَالِ الْأُمَّةِ. فَإِذَا خَالَفَتْهَا قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَبِ
اخْتَلَفُوا فَصَارُوا حِزْبَ إِبْلِيسَ.^۲

ستارگان وسیله ایمنی برای اهل زمین از غرق شدن هستند و اهل بیت
من امان برای امت من از اختلاف - یعنی وسیله نابودی امت - می‌باشند و
چون قبیله‌ای از عرب با آنان مخالفت کند، بین آنان اختلاف افتاده و
جزو حزب شیطان درخواهند آمد.

۳. احمد بن حنبل به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، إِذَا ذَهَبَتِ النُّجُومُ ذَهَبَ أَهْلُ السَّمَاءِ، وَأَهْلُ
بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي ذَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ.^۳

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۲، حدیث ۴۷۱۵.

۲. احمد بن محمد ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۷۵.

۳. احمد بن محمد ابن حنبل، فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۶۷۱، حدیث ۱۱۴۵.

ستارگان مایهٔ امنیت و آسایش اهالی آسمان هستند؛ اگر ستارگان از آسمان بروند اهل آسمان نیز از بین می‌روند و اهل بیت من نیز مایه امنیت و نجات اهل زمین‌اند و چون اهل بیت من نباشند اهل زمین از بین می‌روند.

این حدیث به مضامین دیگر، ولی قریب المعنی نقل شده است.

نتیجه

اگر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و از آن جمله امام حسین علیه السلام موجب امان امت از اختلاف می‌باشند، در نتیجه آنان مرجع دینی امت بوده و سنتشان حجت است.

۱۱. سنت امام حسین علیه السلام راهی به سنت نبوی

این مطلب را با ذکر مقدماتی بیان خواهیم کرد:

مقدمه اول: منابع تشریح و استنباط

بعد از ایمان به خدا، رسول و روز قیامت، شاید مهم‌ترین سؤال این باشد که از چه منبعی باید دین خدا را در اصول و فروع، فراگرفت؟ خداوند متعال بندگان خود را مکلف به اطاعت از دستورات خود نموده است و احکام و قوانین را وضع کرده که سعادت دنیا و آخرت آنان را تضمین نماید. اما این احکام و قوانین نیازمند منبع معتبر و مطمئنی است تا پشتوانه آن‌ها قرار گیرد؛ بنابراین سرچشمه‌های استنباط و تشریح از مسائل بسیار مهمی است که در هر دین و مذهبی باید مورد توجه قرار گیرد. اصولاً در اغلب حالات، مشکل عمده در مذاهب و آرای فقهی و عقیدتی، اختلافات در مصادر و منابعی است که علما در شناخت دین خدا به آن مراجعه می‌کنند و لذا بحث از منابع و مصادر از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

مقدمه دوم: کتاب و سنت نبوی دو منبع تشریح

قرآن و سنت نبوی و به تعبیری کلی‌تر، کتاب‌های آسمانی و سنت پیامبران، دو منبع مهم و اساسی از منابع تشریح و استنباط دین و احکام الهی در ادیان است. مصدر و منبع اول برای احکام خدا نزد همهٔ مسلمانان قرآن کریم است و بعد از آن، دومین مصدر و منبع، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله - قول، فعل و تقریر ایشان - است که راهگشای مردم به سوی حقیقت قرآن کریم است. سنت؛ منبعی است که عهده‌دار شرح و تفصیل مجملات و متشابهاات قرآن است، اموری که در قرآن به صورت کلی بیان شده، شرح و تفصیل آن بر عهده سنت است.

مقدمه سوم: موانع در راه سنت نبوی

سنت نبوی از جایگاه ویژه‌ای در استنباط و تشریح برخوردار است، ولی راه رسیدن به آن با مشکلات و عقبه‌های فراوانی همراه است. شاید بتوان گفت این مشکلات از مهم‌ترین گرفتاری‌هایی بوده که مسلمانان و به طور کلی فرهنگ اسلام به آن‌ها مبتلا گشته است؛ زیرا اگر راه رسیدن به حدیث پیامبر برای مسلمانان میسر و آسان بود، این همه اختلافات در فروع و اصول دین و این‌گونه انحرافات در تاریخ و فرهنگ غنی اسلام پدید نمی‌آمد. اینک به برخی از این مشکلات که مربوط به سنت نبوی است اشاره می‌کنیم:

۱. اهتمام نداشتن صحابه به ضبط حدیث

با مراجعه به تاریخ صحابه روشن می‌گردد که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله چندان اهمیتی به سؤال از پیامبر صلی الله علیه و آله و ضبط حدیث نداشتند که این خود معلول عواملی است:

الف) عامل سیاسی؛

از آنجا که قریش برای بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله برنامه‌ریزی می‌کردند، از ابتدا درصدد برآمدند که مانع کتابت و نشر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله - از هر طریق ممکن - شوند.

عبداللہ بن عمرو می‌گوید:

كُنْتُ أَكْتُبُ كُلَّ شَيْءٍ أَسْمَعُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) أُرِيدُ حِفْظَهُ، فَنهَتَنِي قُرَيْشٌ، وَقَالُوا: أَتَكْتُبُ كُلَّ شَيْءٍ تَسْمَعُهُ وَرَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بَشَرٌ يَتَكَلَّمُ فِي الغَضَبِ وَالرَّضَا؟! فَأَمَسَكْتُ عَنِ الْكِتَابِ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)

وَسَلَّمَ)، فَأَوْمَأَ بِأَصْبُعِهِ إِلَىٰ فِيهِ، فَقَالَ: «اَكْتُبْ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ إِلَّا حَقٌّ»^۱.

من هر چه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله می شنیدم، می نوشتم تا آن را حفظ کنم. قریش مرا از این کار نهی کرد، آنان گفتند که تو هر چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله می شنوی، می نویسی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله بشری است که در حال غضب و رضا سخن می گوید. من از نوشتن حدیث دست کشیدم و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده و موضوع را بر آن حضرت بازگو کردم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با انگشت مبارک به دهان خود اشاره کرده و فرمود: بنویس، قسم به کسی که جانم به دست اوست، از این دهان به غیر از حق چیز دیگری خارج نمی شود.

(ب) اشتغال به امر معاش؛

زندگی در مدینه بسیار سخت بود، مردم با سختی و زحمت فراوان مخارج خود را به دست می آوردند، لذا تنها برخی از مردم که کار کمتری داشتند، دائماً یا بیشتر اوقات با پیامبر صلی الله علیه و آله به سر می بردند و از محضر آن حضرت بهره مند می شدند و بقیه، یا از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله بی خبر بودند و یا توسط کسانی که خدمت حضرت صلی الله علیه و آله مشرف می شدند، استفاده می بردند.

(ج) سؤال نکردن از پیامبر صلی الله علیه و آله؛

صحابه عادت نداشتند که از پیامبر صلی الله علیه و آله در امور دین سؤال کنند و گروهی تنها به انتظار می نشستند تا شخصی اعرابی و بادیه نشین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شود و در امور دین سؤالی کند تا آنان نیز از جواب پیامبر صلی الله علیه و آله بهره مند شوند.

۱. سلیمان بن اشعث ابو داود سجستانی، سنن ابی داود، ج ۳، ص ۳۱۸، حدیث ۳۶۴۶؛ عبدالله بن عبدالرحمن دارمی، سنن الدارمی، ج ۱، ص ۴۲۹، حدیث ۵۰۱؛ ابن حنبل، مسند الإمام احمد بن حنبل، ج ۱۱، ص ۵۷-۵۸، حدیث ۶۵۱۰.

انس بن مالک می گوید:

كُنَّا قَدْ نُهَيْتَنَا أَنْ نَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) عَنْ شَيْءٍ،
فَكَانَ يُعْجِبُنَا أَنْ يَجِيءَ الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ الْعَاقِلُ، فَيَسْأَلُهُ وَنَحْنُ
نَسْمَعُ.^۱

ما از سؤال کردن از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد تمام امور نهی شده بودیم،
لذا دوست داشتیم شخص عاقلی از اهل بادیه بیاید و از حضرت
سؤال کند و ما بشنویم.

(د) نبود آینده نگری؛

صحابه اهتمام چندانی به سؤال و حفظ حدیث نمی دادند؛ زیرا غالب آنان
گمان نداشتند که بعد از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بسیاری از کشورها فتح می شود و اسلام و
مسلمانان به سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ احتیاج فراوان پیدا می کنند.

۲. منع تدوین و کتابت و نشر حدیث

مشکل زمانی مضاعف و دوچندان شد که بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بزرگان
مدرسه خلفا و در رأس آنان، ابوبکر و عمر از نشر و تدوین و کتابت حدیث
جلوگیری کردند، همان حدیث های اندکی هم که میان صحابه بود و برخی نیز
مکتوب شده بود، نه تنها از نشر و تدوین و نقل آن جلوگیری شد، بلکه به امر
خلیفه به آتش کشیده شد.

ابن عباس می گوید:

لَمَّا اشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَجَعُهُ قَالَ: «اُنْتُونِي بِكِتَابٍ
أَكْتُبَ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ»، قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ) غَلَبَهُ الْوَجَعُ، وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حَسْبُنَا، فَاحْتَلَفُوا، وَكثُرَ اللَّغَطُ،
قَالَ: «قَوْمُوا عَنِّي، وَلَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ».^۲

۱. ابن حنبل، مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۱۹، ص ۴۴۱، حدیث ۱۲۴۵۷.

۲. بخاری، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۳۴، حدیث ۱۱۴.

هنگامی که بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله تشدید شد، فرمود: «صحیفه‌ای بیاورید تا در آن مطالبی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید». عمر گفت: بیماری بر پیامبر صلی الله علیه و آله غلبه کرده، کتاب خدا نزد ما بس است. پس اختلاف شده و نزاع بالا گرفت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از نزد من برخیزید و نزد من نزاع سزاوار نیست».

شمس الدین ذهبی نقل می‌کند:

إِنَّ الصَّدِيقَ جَمَعَ النَّاسَ بَعْدَ وَاةِ نَبِيِّهِمْ فَقَالَ: إِنَّكُمْ تَحَدِّثُونَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) أَحَادِيثَ تَخْتَلِفُونَ فِيهَا وَالنَّاسُ بَعْدَكُمْ أَشَدَّ اخْتِلَافًا فَلَا تَحَدِّثُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا، فَمَنْ سَأَلَكُمْ فَقُولُوا: بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ فَاسْتَحْلُوا حِلَالَهُ وَحَرِّمُوا حَرَامَهُ.^۱

ابوبکر بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را جمع کرد و به آنان گفت: شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله احادیث مختلف نقل می‌کنید و دیگران نیز بعد از شما بیشتر اختلاف خواهند کرد، هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل حدیث نکنید و هر گاه که از یکی از شما سؤال شد، بگوید: بین ما و شما کتاب خداست، حلال آن را حلال، حرام آن را حرام شمارید.

همچنین او از عایشه نقل می‌کند:

جَمَعَ أَبِي الْحَدِيثَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَكَانَتْ خَمْسَمِائَةَ حَدِيثٍ فَبَاتَ لَيْلَتَهُ يَتَقَلَّبُ كَثِيرًا. قَالَتْ: فَعَمَّنِي فَقُلْتُ: أَتَتَقَلَّبُ لَشَكْوَى أَوْ لَشَيْءٍ بَلَغَكَ؟ فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ: أَيُّ بَنِيهِ هَلَمِّي الْأَحَادِيثَ الَّتِي عِنْدَكَ فَجِئْتَهُ بِهَا فِدَعَا بِنَارٍ فَحَرَّقَهَا.^۲

پدرم پانصد حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع نمود. شبی تا صبح فکر کرد که با آن‌ها چه کند. پس آندوه مرا فرا گرفت. گفتیم: آیا به جهت

۱. محمد بن احمد ذهبی، تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۹.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۰-۱۱.

شکایت از درد، خواب نداری یا به خاطر خبر ناگواری که به تو رسیده؟
صبح که شد به من گفت: دخترم! حدیث‌هایی که نزد توست بیاور.
من آن‌ها را نزد او آوردم و آنگاه آتشی خواست و همه آن‌ها را سوزانید.
عمر بن خطاب نیز بعد از ابوبکر همین سیاست خطرناک را دنبال نمود. ابن
سعد نقل می‌کند:

**إِنَّ الْأَحَادِيثَ كَثُرَتْ عَلَى عَهْدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَأَنْشَدَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوهُ
بِهَا فَلَمَّا أَتَوْهُ بِهَا أَمَرَ بِتَحْرِيقِهَا.^۱**

احادیث در عهد عمر بن خطاب زیاد شد. او مردم را قسم داد که هر
چه حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد خود دارند، نزد او حاضر کنند. بعد
از آن‌که حاضر شد، دستور داد تا همه را به آتش بکشند.
عمر حتی کسانی را که به عنوان والی به شهر یا کشوری می‌فرستاد، دستور
می‌داد تا حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله منتشر نکنند.
قرظة بن کعب می‌گوید:

**لَمَّا سَيَّرْنَا عُمَرَ إِلَى الْعِرَاقِ مَشَى مَعَنَا عُمَرُ وَقَالَ: أَتَدْرُونَ لِمَ شَيَّعْتُمْ؟
قَالُوا: نَعَمْ تَكْرِمَةً لَنَا. قَالَ: وَمَعَ ذَلِكَ إِنَّكُمْ تَأْتُونَ أَهْلَ قَرْيَةٍ لَهُمْ دَوِي
بِالْقُرْآنِ كَدَوِي النَّحْلِ فَلَا تَصِدُّوهُمْ بِالْأَحَادِيثِ فَتَشْغَلُوهُمْ، جَرِّدُوا
الْقُرْآنَ وَأَقْلُوا الرِّوَايَةَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ وَأَنَا شَرِيكُكُمْ.^۲**

وقتی که عمر ما را به عراق فرستاد با ما چند قدمی آمد و گفت: آیا
می‌دانید چرا شما را بدرقه کردم، گفتیم: آری، برای بزرگداشت ما.
گفت: و با وجود این شما می‌روید پیش مردم دهکده‌ای که برای ایشان
انس و زمزمه‌ای به قرآن است، مثل زمزمه و صدای زنبور عسل، پس
آن‌ها را با نقل احادیث از قرآن مانع نشود، قرآن را مستقل بگذارید و

۱. محمد بن سعد ابن سعد، *الطبقات الكبرى*، ج ۵، ص ۱۴۳.

۲. ذهبی، *تذكرة الحفاظ*، ج ۱، ص ۱۲.

کم کنید روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله را و من شریک شمایم.
 حتی امثال ابوهیره را به خاطر نشر حدیث تهدید به تبعید کرد^۱ و عده‌ای را
 نیز به همین جهت زندانی نمود.^۲
 این سنت در عصر خلافت عثمان و معاویه نیز دنبال شد. لذا دستور دادند:
 کسی حق ندارد غیر از آنچه در عهد ابوبکر و عمر حدیث شنیده روایت کند.^۳
 به همین جهت و جهاتی دیگر، مسلمانان بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله با
 مشکل کمبود در منابع تشریح و استنباط مواجه شدند و این خود سبب شد که
 مسلمانان هر چه زودتر به رأی و اجتهاد و قیاس و استحسان و اصول دیگر روی
 آورند و در نتیجه از بسیاری مصالح حقیقی و آثار طبیعی که مترتب بر احکام
 واقعی است، محروم گشتند. ولی این جبری نبود، امری بود که مدرسه خلفا آن را
 ایجاد کرده و پیروان خود را به این گرداب وارد کردند.

مقدمه چهارم: ضرورت راهی به سوی سنت واقعی!

سؤالی که در اینجا مطرح است این‌که: آیا ممکن است خداوند بندگان خود را
 بعد از رسولش به خودشان واگذاشته باشد بدون هیچ راهنمایی که آنان را به
 احکام واقعی دعوت کند؟ آیا با رحمانیت و لطف الهی سازگار است که مردم را بعد
 از رسولش در شک‌ها و تردیدها رها کرده و برای آنان راهی معین نکند تا از آن
 طریق به سرچشمه زلال معارف نبوی دست بیابند؟ آیا خداوند متعال برای مردم،
 بعد از قرآن و سنت نبوی راهی پیش رویشان ننهاد تا توسط آن به حقیقت کتاب
 و سنت نبوی رهنمون گردند؟ یا این‌که بعد از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار است مردم
 از سنت نبوی محروم شوند و راهی برای رسیدن به آن نیست مگر از طریق صحابه

۱. اسماعیل بن عمر ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، ج ۸، ص ۱۰۶.

۲. حاکم نیشابوری، *المستدرک علی الصحیحین*، ج ۱، ص ۱۹۳، حدیث ۳۷۴.

۳. قشیری نیشابوری، *صحیح مسلم*، ج ۲، ص ۷۱۸، حدیث ۱۰۳۷؛ ابن حنبل، *مسند الإمام احمد بن حنبل*، ج ۲۸، ص ۱۱۵، حدیث ۱۶۹۱۰.

که به صورت ظن و گمان به دست ما خواهد رسید؛ زیرا آنان معصوم نبودند تا سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بدون اشتباه تبیین کنند.

نتیجه

پیامبر صلی الله علیه و آله در عین این که رهبری سیاسی جامعه را بر عهده داشت پاسخگوی نیازهای جامعه در زمینه اعتقادات و فقه و مسائل اخلاقی بود و به یقین می دانست که احتیاج مسلمانان به این امور دائمی و همیشگی خواهد بود، لذا به طور قطع مسلمانان نیازمند مرجعی مورد اطمینان هستند تا بتواند جوابگوی آنان در ابعاد مختلف دینی باشد و آنان را به حق رهنمون شود و لذا از ابتدا به فکر چاره‌ای برآمد تا این خلأ را، با پرورش افرادی که برای این امر مهم قابلیت دارند، برای بعد از خود پر کند. با مراجعه به تاریخ و حدیث پی خواهیم برد که آنان غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده امام از ذریه او و از آن جمله امام حسین علیه السلام نبوده‌اند.

۱۲. ضرورت حفظ سنت توسط معصوم

این مطلب را نیز با ذکر مقدماتی بیان خواهیم کرد:

مقدمه اول: ضرورت ارتباط با خداوند

انسان عصارهٔ خلقت است و کمال او در رسیدن به لقای الهی است که از طریق عمل به شریعت همراه با توجه به باطن آن می‌تواند به این مقصد اعلیٰ برسد.

مقدمه دوم: حقیقت بُعد تشریح

شاید عده‌ای گمان کنند که بُعد تشریح، همان بیان حلال و حرام و امور مربوط به جنبه عملی و سیر و سلوک انسان است. ولی حقیقت این است که بعد تشریح شامل تمام مفاهیمی می‌شود که مربوط به اعتقاد، اخلاق و سلوک و رفتار انسان است. قرآن آشکارا اشاره می‌کند که وظیفه پیامبر صلی الله علیه و آله شامل تمام زمینه‌ها می‌شود آنجا که می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۱

و ما قرآن را به سوی تو فرستادیم تا برای مردم آنچه به سويشان فرستاده شده تبیین کنی.

پس وظیفه پیامبر صلی الله علیه و آله بیان آیات قرآن است و روشن است که معارف قرآن، اختصاص به بیان حلال و حرام در ناحیه سلوک و رفتار ندارد، بلکه بعد عملی تنها بخش کوچکی از حقایق قرآن را در برمی‌گیرد و کسی هرگز نمی‌تواند ادعا کند که در آن ابعاد مختلف به قرآن اکتفا کرده از بیانات پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌نیاز است.

۱. سوره نحل، آیه ۴۴.

مقدمه سوم: ضرورت ارتباط با واسطه‌ها

روشن است که بین غیب الغیوب که همان ذات مقدس باری تعالی است، با عوالم پایین به ویژه عالم انسان، ارتباط برقرار است و این ارتباط از طریق رابطی باید باشد که مخلوق خداوند است و این وجوب اتصال و عدم انقطاع بین عالم ربوبی و مخلوقات، خصوصاً انسان، عین توحید است، چرا که توحید انوعی دارد که یکی از آن‌ها توحید افعالی است و از دیگر اقسام آن توحید در تشریح و قانون‌گذاری، توحید در حق الطاعة و نیز توحید در حاکمیت و ربوبیت است.

ارتباط خداوند با مخلوقات در دو بخش قابل تصور است:

۱. خداوند به طور مستقیم و بدون واسطه با هر فرد بشر ارتباط پیدا کند که این خلاف نظام خلقت است.

۲. ارتباط توسط افراد باشد. افراد نیز می‌توانند از جنس بشر باشند یا ملائکه و از آنجا که واسطه فیض تشریح الهی، باید از جنس خود بشر باشد تا بتواند الگو و اسوه دیگر افراد باشد در نتیجه آن واسطه نمی‌تواند از جنس ملائکه باشد.

مقدمه چهارم: ضرورت اوصیا بعد از انبیا

چه بسا کسی بپرسد که در ارتباط و اتصال به غیب، وجود نبی کافی است و دیگر نیازی به وجود امامان و اوصیای بعد از او نیست؟

در جواب می‌گوییم: از مجموع روایات استفاده می‌شود که هر یک از امامان، حق تشریح دارند. نه این‌که آورنده اصل شریعت‌اند، بلکه هدایت‌های آنان در حکم متمم نبوت و رسالت و شریعت است و هدایت‌ها - هر نوعی که هست - باید از عصمت برخوردار باشد؛ زیرا:

از طرفی یکی از امتیازهای اساسی که در قانون‌گذاری‌ها، خصوصاً در ادیان مشاهده می‌شود، بیان قوانین به صورت تدریجی است یعنی ابتدا قانون به صورت قاعده کلی و عام مطرح می‌شود، آنگاه به قانون متوسط تبدیل می‌گردد و در مرتبه آخر به قانون‌هایی که در جامعه قابل اجرا است، منتهی می‌گردد. این نوع

قانون‌گذاری که در محاکم موجود است، بعینه در ادیان و قانون‌گذاری اسلامی که توسط اولیای الهی است، مشاهده می‌شود.

از طرفی تنزل قوانین کلی و قواعد عمومی و تطبیق آن‌ها بر مصادیق، احتیاج به مراقبت ویژه‌ای دارد تا با یکدیگر خلط نگردهد.

وانگهی سنت جاری در نظام خلقت آن است که عمر انبیا و پیامبران الهی محدود و طبیعی باشد و به همین جهت آنان به بیان کلیات و قوانین عمومی اکتفا کرده و تبیین و تطبیق آن را به کسانی واگذار می‌کنند که همانند خودشان معصوم بوده و در خط آن‌ها قرار دارند؛ زیرا سلامت شریعت و حفظ آن، مقتضی استمرار مراقبت در آن ابعاد است. لذا احتیاج به افرادی است که با حفظ و مراقبت از قواعد عمومی و قوانین کلی که مصالح و مفاسد بشر را به خوبی در نظر گرفته است، آن‌ها را به موارد جزئی و فردی و اجتماعی پیاده کرده و تطبیق نمایند. به ویژه با توجه به این‌که احکام و دستورهای خداوند در تمام زمینه‌ها جریان دارد و می‌دانیم که بشر عادی نمی‌تواند عهده‌دار وظیفه تشریح به معنای ذکر شده و تبیین و تطبیق آن گردد.

نتیجه

بعد از ذکر مقدمات به این نتیجه می‌رسیم که بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و هر پیامبر دیگری، احتیاج به افرادی معصوم است تا بتوانند عهده‌دار این وظیفه در سطح گسترده باشند و اینان در اسلام جز اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله از جمله امام حسین علیه السلام نیستند.

محمد بن سنان می‌گوید:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عليه السلام فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ، ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ فَمَكَّثُوا أَلْفَ دَهْرٍ، ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَأَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَفَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ، فَهَمْ يُحِلُّونَ مَا

يَشَاءُونَ وَيُحَرِّمُونَ مَا يَشَاءُونَ وَلَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ
وَتَعَالَى.^۱

خدمت امام جواد علیه السلام بودم، سخن از اختلاف در میان شیعه به میان آوردم. حضرت علیه السلام فرمود: ای محمد! خداوند - تبارک و تعالی - دائماً به وحدانیت خود تنها بود تا این که محمد و علی و فاطمه علیهم السلام را آفرید. آنان هزار دهر مکث نمودند. سپس تمام اشیاء را آفرید و آنان را شاهد خلق خود نمود و آنها را مأمور اطاعت از این سه نفر کرده و امور خلق را به آنها واگذار کرد. آنها هر چه را بخواهند حلال و حرام می کنند، ولی هرگز چیزی غیر از آنچه خداوند تبارک و تعالی می خواهد، اراده نمی کنند.

و از اینجاست که حضرت مهدی علیه السلام می فرماید:

قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا...^۲

قلب های ما ظرف هایی برای خواست و اراده الهی است؛ هر گاه او بخواهد و اراده کند، ما نیز خواسته و اراده می کنیم.

۱. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۴۴۱، حدیث ۵.
۲. محمد بن حسن طوسی، *الغیبة*، ص ۲۴۷.

۱۳. احتیاج اسلام به عصر تطبیق

اسلام مانند هر دین آسمانی، برای آن که بتواند در عمق پیروان خود نفوذ کند، احتیاج به عصری دارد به نام «عصر تطبیق» یا عصر پیاده شدن دین و شریعت اسلامی؛ زیرا از طرفی این دین هنگامی ظهور و بروز نموده که جهالت و تقلیدها و آداب و رسوم جاهلیت همه جا را فراگرفته و اعتقادات خرافی و باطل چنان در ذهن و قلب آنان جای داشت که به آسانی نمی‌توان آن را از جامعه شبه جزیره العرب و عموم مردم بیرون برد.

از طرفی دیگر، قرار است که دین اسلام آخرین دینی باشد که به جامعه بشری عرضه می‌شود و در پایان آن، زندگی دنیا برچیده شده عالم دیگری بر پا شود، حال تا چه مدتی عمر این بشر در عصر ظهور اسلام طول می‌کشد، خدا می‌داند.

و از سوی دیگر می‌بینیم که عمر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که بیان‌کننده شریعت و از بین برنده آداب و رسوم خرافی جاهلیت است محدود است. آیا می‌توان در مدت زمان اندکی رسوبات جاهلیت را از جامعه بشری زدود و در عوض اسلام ناب و تعالیم دین حنیف را در تمام زمینه‌ها جایگزین آن کرد؟ طبیعتاً جواب سؤال منفی است.

از اولیات ضمانت تطبیق!

از امور بدیهی و ضروری که ضامن تطبیق و پیاده کردن دین و شریعت در عصر بعد از ظهور دین است این‌که تطبیق، احتیاج به شخصی دارد که اولاً: جامع‌نگر بوده و نیازهای بشر و جامعه را به طور کامل شناخته و برای آن برنامه داشته باشد. ثانیاً: هرگز در تطبیق‌های خود بیراهه نرود و به اشتباه و خطا نیفتد و در وجودش از رسوبات و عقاید و خرافات جاهلیت، چیزی نباشد تا بتواند در ادامه

وظائف پیامبر صلی الله علیه و آله بشر را به اهداف و مقاصد خود رهنمون سازد و این کسی جز شخص معصوم نیست که در اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله خلاصه شده است. به همین جهت است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از ابتدای رسالت به فکر این عصر بوده و گام‌های اساسی نیز در این راه برداشته است. اتفاقی نبود که پیامبر صلی الله علیه و آله از میان فرزندان ابوطالب علیه السلام، علی بن ابی طالب علیه السلام را انتخاب می‌کند و او را تحت تربیت خود قرار می‌دهد. این نیست مگر آن که بگوییم پیامبر صلی الله علیه و آله به فکر آینده مرجعیت دینی بعد از خود است تا مسئله تثبیت و تطبیق دین و شریعت به نحو احسن و صحیح توسط اهل بیت علیهم السلام از جمله امام حسین علیه السلام عملی گردد.

۱۴. بررسی ابعاد تاریخی

دین اسلام آخرین دین و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آخرین رسول برای بشر است؛ دینی که در تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی بشر نظر داشته و به سوی تمام ملّت‌ها فرستاده شده است. ولی از طرف دیگر می‌بینیم مدّت بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله محدود است؛ مدّتی در حدود ۲۳ سال که ۱۳ سال آن در مکه به سر برده است. شهری که عمده مبارزات پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا با بت‌پرستان، برای از بین بردن آداب و رسوم شرک و بت‌پرستی بوده است و از آنجا که نتوانست تعلیمات اسلامی را به صورت گسترده در مکه بیان کرده و به اجرا درآورد، لذا تصمیم گرفت که باقیمانده عمر رسالت خود را در شهری دیگر سپری کند تا از آزادی بیشتری برخوردار باشد و بتواند به بیان دستوره‌های اسلام بپردازد، ولی در آن مدت ده سال باقیمانده نیز فرصت محدودی برای حضرت فراهم شد. در این مدت جنگ‌ها و غزوات بسیاری بر پیامبر صلی الله علیه و آله تحمیل شد و وقت حضرت را به خود مشغول کرد. چه کارهای زیاد تشکیلاتی و حکومتی که به جهت تشکیل حکومت اسلامی در مدینه به عهده حضرت صلی الله علیه و آله آمد و این‌ها همه مانع از آن بود که پیامبر صلی الله علیه و آله اوقات خود را منحصر در بیان احکام اسلامی نماید.

از سوی دیگر از امتیازات ادیان و شرایع، تدریجی بودن بیان احکام و تکالیف است. همان‌گونه که تمام کلیات احکام در صدر اسلام تبیین نشد، بلکه به مرور زمان و با پیدا شدن موقعیت‌ها، احکام مطرح می‌گردید، این تدریجی بودن بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در بخش توسعه شریعت ادامه پیدا کرد.

از اینجا به ضرورت مرجعیت دینی گروهی معصوم و از آن جمله امام حسین علیه السلام پی می‌بریم که با بیان احکام اسلامی در موقعیت‌های مناسب، شریعت را از تبیین کلی که توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام گرفته بیرون ساخته و به نحو وسیع و جزئی تبیین و توضیح دهند ولی از آنجا که اهل سنت این دوره و عصر را قبول

نکرده و تنها به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در بیان احکام اکتفا می‌کنند، بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به سرعت به ادله‌ای عقلی و ظنی نیاز پیدا کردند تا بتوانند خلأ موجود را جبران نمایند. ولی شیعه امامیه با اعتقاد به اهل بیت علیهم السلام و گرفتن احکام از آن بزرگواران، احتیاج به دلایل عقلی و ظنی پیدا نکرد و عصر تبیین را با وجود افراد معصوم سپری نمود.

شهرستانی در دلیل بر حجیت قیاس می‌گوید:

نعلم قطعاً و یقیناً أنّ الحوادث والوقائع في العبادات والتصرفات مما لا يقبل الحصر والعد، ونعلم قطعاً أيضاً أنّه لم يرد في كل حادثة نص، ولا يتصور ذلك أيضاً، والنصوص إذا كانت متناهية، والوقائع غير متناهية، وما لا يتناهی لا يضبطه ما يتناهی، علم قطعاً أنّ الاجتهاد والقياس واجب الاعتبار حتّى يكون بصدد كل حادثة اجتهاد.^۱

ما به طور قطع و یقین می‌دانیم که حوادث و وقایع در عبادات و تصرفات حصر و حدی نداشته و قابل شمارش نیست و از طرف دیگر به طور قطع می‌دانیم که در هر حادثه‌ای، نصی از پیامبر صلی الله علیه و آله وارد نشده است و هرگز چنین تصوّری هم نخواهیم داشت. حال که نصوص، متناهی و محدود بوده و وقایع غیرمتناهی است و متناهی نمی‌تواند غیرمتناهی را در برگیرد، به این نتیجه قطعی می‌رسیم که اجتهاد و قیاس حجّت و معتبر است تا به واسطه آن بتوانیم در هر حادثه‌ای اجتهاد نماییم.

۱. محمد بن عبد الکریم شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۳۶.

۱۵. ضرورت بقاء بعد تبیین

حیطه و حدود وظائف انبیا چیست و از آنجا که هر پیامبر، وصی و یا اوصیایی داشته است، حیطه و وظایف اوصیا و حجّت‌های الهی بعد از هر پیامبری چه بوده است؟ با کمی تأمل پی می‌بریم که وظیفه انبیا مبارزه با انحرافات است که در بین اقوام پیشین پدید آمده و نیز برای تکمیل شریعت گذشته، ادامه‌دهنده سیر تکامل آن شرایع است و وظیفه اوصیا آن است که هر کدام درصدد توسعه، تبیین، گسترش و تطبیق شریعتی باشند که پیامبرشان به طور کلی اصول آن را برای مردم تبیین کرده است و لذا در تاریخ مشاهده می‌کنیم که هر پیامبر اولوا العزمی برای بعد از خود اوصیا و حجّت‌هایی الهی داشته است تا بتوانند شریعت او را توسعه داده و در سطح گسترده آن را پیاده نمایند.

بررسی آیه اکمال

به گمان عده‌ای، طبق برخی از آیات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عهده‌دار وظیفه تبیین شریعت بوده و آن را به طور وسیع بیان کرده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱

امروز دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم.

از این آیه استفاده می‌شود که دین توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کامل شده و احتیاجی به بیان آن توسط افراد دیگر نیست.

در پاسخ می‌گوییم:

۱. سوره مائده، آیه ۳.

اولاً: از ظاهر آیه استفاده می‌شود که دین توسط پیامبر صلی الله علیه و آله کامل شده است: ﴿إِلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ نه شریعت و بین دین و شریعت فرق است. قرآن کریم دین را واحد و شریعت را متعدد می‌داند. لذا هرگز دین را به صورت جمع به کار نبرده است؛ زیرا دین امر واحدی است که حقیقت آن همان تسلیم در برابر خدایی است که سلطه و شایستگی پرستش از آن اوست... حضرت یوسف علیه السلام به هم زندانی خود، پس از انحصار حکم در خداوند می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ﴾^۱

این است آیین پابرجا.

ولی شریعت در اصطلاح، آموزه‌های عملی و اخلاقی است که با زندگی فردی و اجتماعی و مسئولیت انسان در برابر خداوند و مردم ارتباط دارد و از لزوم وحدت ادیان، وحدت شرایع لازم نمی‌آید؛ زیرا شرایع پاره‌ای احکام و دستورالعمل‌های رفتاری است که بر حسب مصالح و مقتضیات زمان و مکان، از لحاظ کمی و کیفی قابل تحوّل است و لذا قرآن می‌فرماید:

﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا﴾^۲

برای هر یک از شما شریعت و راه روشنی قرار دادیم.

ثانیاً: بر فرض که احکام و شریعت توسط پیامبر صلی الله علیه و آله تبیین شده باشد، ولی از آنجا که آداب و رسوم جاهلیت از میان مردم برچیده نشده و تعالیم اسلامی در جامعه جا نیفتاده است، لذا به افرادی معصوم نیاز است تا با تکرار و تأکید بر تعالیم اسلامی، آن‌ها را در جامعه اسلامی به صورت ملکه درآورند.

۱. سوره یوسف، آیه ۴۰.

۲. سوره مائده، آیه ۴۸.

ثالثاً: اشکال مبتنی بر آن است که مقصود از «دین» در آیه شریفه، احکام شرعی و مراد از «اکمال» آن، بیان تمام احکام باشد که هر دو تفسیر باطل است؛ زیرا این معنا برای آیه مبتنی بر دو امر است:

اول این که آیه در روز ۱۸ ذی حجه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشده باشد و دوم این که بعد از نزول آیه، حکمی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشده است که هر دو اشکال دارد:

اما ادعای اول قطعاً خلاف واقع است زیرا:

۱. در مقابل قول به نزول آیه در هجدهم ذی حجه، قول دیگری است که معتقد است: آیه در نهم ذی حجه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است، این قول را به عمر بن خطاب، معاویه بن ابی سفیان، عبدالله بن عباس، علی بن ابی طالب و سمرة بن جندب نسبت داده‌اند که تمام سندهای آن ضعیف است.

۲. در مقابل، تعداد بیشتری از صحابه قائل اند آیه در هجدهم ذی حجه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است.

۳. قول به نهم ذی حجه مخالف قول اهل بیت علیهم السلام است که عدل قرآن‌اند.

ادعای دوم نیز باطل است؛ زیرا بنا بر نقل مفسرین، بعد از نزول آیه «اکمال» فرائض دیگری نیز بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد.

طبری به سندش از براء بن عازب نقل می‌کند که آخرین آیه‌ای که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد آیه «کلالة» بوده است.^۱ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿سَتَقُونَا قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ﴾^۲

از تو درباره کلاله [یعنی میراث برادران و خواهران] فتوا می‌خواهند،

بگو: خدا درباره کلاله به شما فتوا می‌دهد.

ابوحیان اندلسی می‌گوید:

۱. محمد بن جریر طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۲۸.

۲. سوره نساء، آیه ۱۷۶.

قال الجمهور: وإكماله هو إظهاره، واستيعاب عظم فرائضه، وتحليله
وتحريمه. قالوا: وقد نزل بعد ذلك قرآن كثير كآيات الربا، وآية الكلاله،
وغير ذلك.^۱

جمهور مفسران می‌گویند: کمال دین یعنی اظهار دین و تبیین
گسترده فرائض مهم و تحلیل و تحریم دین. مفسران می‌گویند: بعد از
این آیه، آیات بسیاری بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، از قبیل آیات ربا و کلاله
و آیاتی دیگر.

نتیجه آن است که آیه «اکمال» در روز هجدهم ذی حجه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل
شد و مقصود از دین، احکام و فروع دین نیست و اکمال آن نیز به معنای بیان
تمام مسائل فرعی نیست. بلکه مقصود از دین، اصول اسلام و مراد از اکمال آن،
تثبیت ارکان و محکم ساختن قواعد دین است که به وسیله تبلیغ ولایت امام
علی علیه السلام و بیان مرجعیت او و سایر ائمه معصومین تحقق یافت. به تعبیر دیگر:
مراد از اکمال دین، تحول دین از وصف حدوث به وصف بقاست که این عمل
توسط مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام از جمله امام حسین علیه السلام انجام پذیرفت.

۱. ابو حیان، البحر المحيط فی التفسیر، ج ۴، ص ۱۷۵.

A decorative border with intricate Islamic calligraphy, featuring floral and geometric patterns, framing the central text. The border is composed of four ornate, pointed sections: top, bottom, left, and right, each with a unique floral motif.

فضائل امام حسين عليه السلام

۱. آیه «مودت»

یکی از آیاتی که دلالت بر مقام و منزلت عظیم اهل بیت علیهم السلام از جمله حضرت امام حسین علیه السلام دارد، آیه مودت است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱

بگو [ای پیامبر!] من به جز مودت و دوستی خویشاوندان نزدیکم به عنوان اجر و مزد رسالت چیز دیگری از شما نمی‌خواهم. شکی نیست که پیامبر در طول ۲۳ سال در نشر و گسترش توحید، زحمات فراوانی را متحمل شد که اجر بسیاری را می‌طلبید؛ ولی حضرت تنها توقعی که از امت خود در مقابل این همه زحمات دارد، این است که نزدیکان او را دوست بداریم. در این بحث، به بررسی این آیه که از فضایل مهم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و از آن جمله امام حسین علیه السلام به شمار می‌آید، می‌پردازیم.

نقل احادیث

ابن عباس می‌گوید:

لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ قَرَابَتُكَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ وَجَبَتْ عَلَيْنَا مَوَدَّتُهُمْ؟ قَالَ: «عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَابْنَاهُمَا».^۲

۱. سوره شوری، آیه ۲۳.

۲. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۷، حدیث ۲۶۴۱؛ ابن حنبل، فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۶۶۹، حدیث ۱۱۴۱؛ علی بن ابوبکر هیثمی، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۶۸، حدیث ۱۴۹۷۸.

بعد از نزول آیه **﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾**، عرض شد: ای رسول خدا! خویشاوندان نزدیک تو چه کسانی هستند که مودت آن‌ها بر ما واجب است؟ حضرت فرمود: «علی و فاطمه و دو فرزند آن دو علیهم السلام».

طبری به سندش از ابی الدیلم نقل می‌کند:

لَمَّا جِيءَ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام أُسِيرًا، فَأَقِيمَ عَلَى دَرَجٍ دِمَشْقَ، فَمَرَّ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَأَسْتَأْصِلَكُمْ، وَقَطَعَ قُرْبَى الْفِتْنَةِ.

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: «أَقْرَأْتَ الْقُرْآنَ؟» قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: «أَقْرَأْتَ آلَ حَمٍّ؟» قَالَ: قَرَأْتُ الْقُرْآنَ وَلَمْ أَقْرَأْ آلَ حَمٍّ.

قَالَ: «مَا قَرَأْتَ **﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾**؟» قَالَ: وَإِنَّكُمْ لِأَنْتُمْ هُمْ؟ قَالَ: «نَعَمْ»^۱.

هنگامی که علی بن الحسین علیهما السلام را به اسیری آورده و کنار دروازه شام نگه داشته شد. مردی از اهل شام ایستاد و خطاب به حضرت عرض کرد: حمد خدای را که شما را به قتل رسانده و ریشه‌کن نموده و فتنه‌گران را نابود کرد.

علی بن الحسین علیهما السلام به او فرمود: آیا قرآن خوانده‌ای؟ عرض کرد: آری.

فرمود: آیا آل حم را خوانده‌ای؟ عرض کرد: قرآن را خوانده‌ام، ولی آل حم را نخوانده‌ام.

حضرت فرمود: آیا این آیه را نخوانده‌ای: **﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾**؟ عرض کرد: آیا شما همان ذوی القربی هستید؟ حضرت

۱. طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص ۱۶.

فرمود: آری.

حاکم نیشابوری به سندش نقل می‌کند:

خَطَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ النَّاسَ حِينَ قُتِلَ عَلِيٌّ فَحَمَدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «لَقَدْ قُبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ لَا يَسْبِقُهُ الْأَوَّلُونَ بِعَمَلٍ وَلَا يُدْرِكُهُ الْآخِرُونَ، وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) يُعْطِيهِ رَأْيَتَهُ فَيَقَاتِلُ وَجَبْرِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَمِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ، فَمَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَمَا تَرَكَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ صَفْرَاءَ وَلَا بَيْضَاءَ إِلَّا سَبَعَ مِائَةَ دِرْهَمٍ فَصَلَّتْ مِنْ عَطَايَاهُ أَرَادَ أَنْ يَبْتَاعَ بِهَا خَادِمًا لِأَهْلِهِ»، ثُمَّ قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَأَنَا ابْنُ النَّبِيِّ، وَأَنَا ابْنُ الْوَصِيِّ، وَأَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ، وَأَنَا ابْنُ النَّذِيرِ، وَأَنَا ابْنُ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ، وَأَنَا ابْنُ السَّرَّاجِ الْمُنِيرِ، وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي كَانَ جِبْرِيلُ يَنْزِلُ إِلَيْنَا وَيَصْعَدُ مِنْ عِنْدِنَا، وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي افْتَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِنَبِيِّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْرَفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا﴾ فَأَفْتِرَافُ الْحَسَنَةِ مَوَدَّتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۱.

هنگامی که علی علیه السلام را کشتند، حسن بن علی علیه السلام برای مردم خطبه خواند؛ پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «امشب مردی از میان شما رفت که از پیشینیان کسی در عمل از او سبقت نگرفته و از آیندگان کسی به او نرسد، رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره پرچم خود را به او می‌داد و او مبارزه می‌کرد، در حالی که جبرئیل از طرف راست و میکائیل از سمت چپ او را همراهی می‌کردند، پس برنمی‌گشت تا این که خداوند پیروزی

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۸، حدیث ۴۸۰۲.

را نصیب او می ساخت و او در روی زمین زر و سیمی به جا نگذاشت، به جز هفت صد درهم که از عطایای او زیاد آمده بود و می خواست با آن خدمتکاری برای خانواده اش بخرد.» سپس فرمود: ای مردم هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که نمی شناسد، منم حسن بن علی و منم پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و منم فرزند وصی پیامبر و منم فرزند بشارت دهنده، منم فرزند بیم دهنده، منم پسر آن که به اذن خدا مردم را به سوی خدا فراخواند، منم پسر چراغ تابان و منم از جمله اهل بیتی که «خداوند پلیدی و گناه را از ایشان دور کرده و آنان را به طور کامل پاک و پاکیزه ساخته است.» و منم از جمله آن اهل بیتی که دوستی ایشان را بر هر مسلمانی فرض و واجب نموده و به پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «بگو: از شما [در برابر ابلاغ رسالتم] هیچ پاداشی جز مودت نزدیکان را نمی خواهم و هر کس کار نیکی کند، بر نیکی اش می افزاییم»، پس کسب حسنه دوستی ما اهل بیت است.

دلالت آیه «مودت»

آیه مورد بحث از جهاتی دلالت بر عظمت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و از آن جمله امام حسین علیه السلام دارد:

۱. وجوب مودت مستلزم وجوب اطاعت

مقصود آیه، تنها مجرد محبت و مودت نیست؛ بلکه خداوند متعال به مودتی امر نموده که دنبال آن انقیاد و اطاعت و فرمان برداری باشد و این مطلب را از چند طریق می توان اثبات نمود:

(الف) از طریق لفظ «مودت»؛ زیرا مطابق رأی برخی از متخصصین لغت، مودت عبارت است از محبتی که همراه با اطاعت باشد.

(ب) از طریق مراجعه به آیات دیگر؛ زیرا خداوند متعال می فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۱

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

مقصود از متابعت در این آیه، همان اطاعت و فرمان برداری است؛ زیرا خداوند در جایی دیگر می فرماید:

﴿وَإِنْ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي﴾^۲

و بی تردید پروردگارتان [خدای] رحمان است، بنابراین از من [که پیامبر او هستم] پیروی کنید و فرمانم را اطاعت نمایید. در این آیه، اطاعت عطف تفسیری بر متابعت شده است. علامه حلی می فرماید:

وجوب المودة يستلزم وجوب الطاعة.^۳

وجوب مودت، مستلزم وجوب اطاعت است.

۲. وجوب محبت مطلق، مستلزم افضلیت

از آیه مورد بحث استفاده می شود که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از جمله امام حسین علیه السلام کسانی هستند که محبتشان به طور مطلق واجب است و هر کس که چنین باشد، محبوب ترین افراد نزد خداوند و رسول خواهد بود و در نتیجه، او افضل افراد امت است، همان گونه که ابن حجر هیتمی به آن تصریح دارد. او می گوید:

فالمحبة الدينية لازمة للأفضلية، فمن كان أفضل كانت محبتنا الدينية له أكثر.^۴

پس محبت دینی، ملازم با افضلیت است. پس هر کس که افضل

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۲. سوره طه، آیه ۹۰.

۳. حسن بن یوسف علامه حلی، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۱۷۵.

۴. ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ج ۱، ص ۱۸۷.

است، محبت دینی ما به او بیشتر است.

۳. محبت مطلق، ملازم با عصمت

در این آیه، امر به محبت به صورت مطلق شده و محبت، مستلزم اطاعت است، پس در حقیقت، پیامبر صلی الله علیه و آله به اطاعت مطلق از اهل بیت خود امر نموده است و از آنجا که اطاعت مطلق تنها باید از معصوم باشد، در نتیجه مقصود از ذوی القربی در آیه، اهل بیت عصمت و طهارت‌اند و اگر آن‌ها از جمله امام حسین علیه السلام معصوم‌اند، پس مرجع دینی مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند.

۲. آیه «مباهله»

از جمله آیاتی که اشاره‌ای به فضیلت اهل بیت علیهم السلام از جمله امام حسین علیه السلام دارد، آیه معروف به «مباهله» است. خداوند متعال خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^۱

هرگاه بعد از علم و دانشی که [درباره مسیح] به تو رسیده [باز] کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود، آنگاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم.

اینک درصدد بررسی روایات وارده در شأن نزول آیه برمی‌آییم تا این فضیلت را در حق اهل بیت علیهم السلام از جمله امام حسین علیه السلام به اثبات رسانیم.

«مباهله» در لغت و عرف

واژه «مباهله» مشتق از ماده «بهل» است. جمله «بَهَلَهُ اللَّهُ» به معنای «لَعَنَهُ اللَّهُ» آمده است و مباهله به معنای لعنت کردن بر یکدیگر است. برخی در توضیح این واژه آورده‌اند که: مباهله: تضرّع و ابتهال و لابه است. ابتهال گاه برای دفع بلا است و زمانی برای نزول بلا.

این معنا در عرف عرب و نزد پیروان ادیان آسمانی معنایی کاملاً شناخته شده دارد و دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از مسیحیان به مباهله، دعوت بدیع و فتح بابی نو

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

برای اثبات حقّ و ابطال باطل نبوده است. از این رو می‌بینیم که مسیحیان نجران به گونه‌ای طبیعی با آن برخورد کردند و حتّی وقتی پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر سر زانوان نشستند و دست به دعا برداشتند، ابوحارثه - اسقف بزرگ مسیحیان - گفت: او همانند انبیا برای مباحله نشست است.^۱

این عمل بعد از بی‌نتیجه ماندن احتجاجات و مباحثات، برای نابودی هر یک از طرفین انجام می‌گرفته است.

احادیث مباحله

۱. ابن عساکر به سندش از ابی الطفیل نقل می‌کند که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام با اصحاب شورا مناظره کرده و با جمله‌ای از فضایل و مناقبش محاجّه نمود. از جمله آن‌ها، این که فرمود:

نَشَدْتُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَقْرَبُ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فِي الرَّحِمِ، وَمَنْ جَعَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) نَفْسَهُ، وَأَبْنَاءَهُ أَبْنَاءَهُ، وَنِسَاءَهُ نِسَاءَهُ غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا.^۲

شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا در میان شما کسی نزدیک‌تر به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در رَحِمِ هست؟ کسی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را «نفس» خود خوانده و فرزندان او را فرزندان خود و زنان او را زنان خود خوانده باشد، آیا کسی غیر از من وجود دارد؟! گفتند: بار خدایا! هرگز.

۲. احمد بن حنبل به سندش نقل می‌کند:

۱. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۷۶۲.
 ۲. علی بن حسن ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۴۳۲.

وَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) عَلِيًّا، وَفَاطِمَةَ، وَحَسَنًا، وَحُسَيْنًا رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي»^۱.

و هنگامی که این آیه نازل شد ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین - رضوان الله علیهم - را دعوت کرد، آنگاه عرض کرد: «بار خدایا! اینان اهل من هستند».

۳. مسلم نقل کرده:

أَمَرَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ سَعْدًا فَقَالَ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسِبَّ أَبَا الثَّرَابِ؟ فَقَالَ: أَمَّا مَا ذَكَرْتَ ثَلَاثًا فَالْهِنَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)، فَلَنْ أَسْبُهُ. لَأَنْ تَكُونَ لِي وَاحِدَةً مِنْهُنَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ...
وَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ: «اللَّهُمَّ! هَؤُلَاءِ أَهْلِي»^۲.

معاویة بن ابوسفیان، سعد بن ابی وقاص را خواست و گفت: چه چیز تو را مانع شده که ابوتراب را سب کنی؟ گفت: هر گاه سه فضیلت را یاد کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام بیان داشته است، با وجود آن‌ها هرگز علی علیه السلام را سب نخواهم کرد و اگر یکی از آن‌ها برای من بود، از شترهای کمیاب نزد من ارزشمندتر بود...

هنگامی که این آیه نازل شد: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را خواست و عرض کرد: «بار خدایا! اینان اهل من هستند».

۱. ابن حنبل، مسند الإمام/احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۶۰، حدیث ۱۶۰۸.

۲. قشیری نيسابوری، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۱، حدیث ۲۴۰۴.

۴. ترمذی نیز با همین سند و متن این حدیث را نقل کرده، آنگاه تصریح به صحت آن نموده است.^۱

۵. حاکم نیشابوری به سندش از سعد بن ابی وقاص نقل می‌کند:

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي».^۲

هنگامی که این آیه: ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را خواست، آنگاه عرض کرد: «بار خدایا! اینان اهل من هستند».

۶. طبری به سندش از سدی در تفسیر آیه مباحله نقل می‌کند:

فَأَخَذَ، يَعْنِي النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بِيَدِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَفَاطِمَةَ، وَقَالَ لِعَلِيِّ: «اتَّبَعْنَا»، فَخَرَجَ مَعَهُمْ، فَلَمَّ يَخْرُجُ يَوْمَئِذٍ النَّصَارَى، وَقَالُوا: إِنَّا نَخَافُ...^۳

پیامبر صلی الله علیه و آله در آن هنگام دست حسن و حسین و فاطمه را گرفت و به علی گفت: «دنبال ما بیا». او هم با آنها به راه افتاد. در آن روز نصارا بیرون نیامدند و گفتند: ما می‌ترسیم...

۷. شیخ مفید می‌نویسد:

قَالَ الْمَأْمُونُ يَوْمًا لِلرَّضَا عليه السلام: أَخْبَرَنِي بِأَكْبَرِ فَضِيلَةٍ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَدُلُّ عَلَيْهَا الْقُرْآنُ. قَالَ: فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عليه السلام: فَضِيلَتُهُ فِي الْمُبَاهَلَةِ، قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ

۱. ترمذی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۳۸، حدیث ۳۷۲۴.

۲. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۳، حدیث ۴۷۱۹.

۳. طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۱۲.

أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهُلُ فَتَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴿۱﴾ فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَكَانَا ابْنَيْهِ، وَدَعَا فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَكَانَتْ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ نِسَاءَهُ، وَدَعَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَانَ نَفْسَهُ بِحُكْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَقَدْ ثَبَتَ أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَجَلٌّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَفْضَلُ فَوْجَبَ أَنْ لَا يَكُونَ أَحَدٌ أَفْضَلَ مِنْ نَفْسِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِحُكْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^۱

مأمون عباسی روزی به امام رضا علیه السلام عرض کرد: مرا به بزرگ‌ترین فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام خبر بده که قرآن بر آن دلالت دارد. حضرت فرمود: فضیلت او در مباحله؛ خداوند - جلّ جلاله - فرمود: ﴿فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا

وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهُلُ فَتَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾، آنگاه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حسن و حسین علیهما السلام را که دو فرزند او به حساب می‌آمدند، دعوت کرد و نیز فاطمه را که در موضع «نساء» او به حساب می‌آمد، خواست و نیز امیرالمؤمنین علیه السلام را که به حکم خداوند - عزوجل - «نفس» او به حساب می‌آمد، دعوت نمود؛ و به تحقیق ثابت شده: احدی از خلق خدا جلیل‌تر و افضل از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست، پس واجب است که احدی افضل از نفس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حکم خداوند - عزوجل - نباشد.

فضایل امام حسین علیه السلام در آیه

و اما در این آیه و روایات مربوط به آن، چه فضایلی نهفته است؟! به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. محمد بن محمد مفید، الفصول المختارة، ص ۳۸.

(الف) این قضیه دلالت دارد بر این که اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله از جمله امام حسین علیه السلام، محبوبترین افراد نزد اویند و لذا بیضاوی در تفسیر آیه آورده است:

أَيُّ دَعَا كُلِّ مَتَا وَمِنْكُمْ نَفْسُهُ وَأَعَزَّةُ أَهْلِهِ وَأَلْصَقُهُمْ بِقَلْبِهِ إِلَى الْمَبَاهِلَةِ^۱
یعنی هر کدام از ما و از شما، خود و عزیزترین اهلیش را برای مباحله
بیاورد و آنان را به قلب خود بچسباند.

(ب) این که پیامبر صلی الله علیه و آله این افراد را برای مباحله که موضع حساسی است و احتیاج به دعا دارد، آورد، خود دلالت بر افضلیت آن‌ها بر دیگران دارد.
(ج) زمخشری نقل می‌کند:

... فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَقَدْ عَدَا مُحْتَضِنًا الْحُسَيْنَ
أَخِذًا بِيَدِ الْحَسَنِ وَفَاطِمَةَ تَمْشِي حَلْفَهُ وَعَلِيَّ حَلْفَهَا وَهُوَ يَقُولُ: «إِذَا أَنَا
دَعَوْتُ فَأَمْتُوا». فَقَالَ أُسْقِفُ نَجْرَانَ: يَا مَعْشَرَ النَّصَارَى، إِنِّي لَأَرَى
وُجُوهًا لَوْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يُزِيلَ جَبَلًا مِنْ مَكَانِهِ لَأَزَالَهُ بِهَا، فَلَا تُبَاهِلُوا
فَتَهْلِكُوا وَلَا يَبْقَى عَلَيَّ وَجْهٌ الْأَرْضِ نَصْرَانِيٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ...^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله صبح هنگام آمد، در حالی که حسین را در بغل داشته
و دست حسن را گرفته و فاطمه پشت سرش حرکت می‌کرده و علی
پشت سر فاطمه بود و (پیامبر صلی الله علیه و آله) به اهل بیتش می‌فرمود: «هرگاه
من دعا کردم، شما آمین بگویید».

اسقف نجران گفت: من در سیمای آنان چنین می‌بینم که اگر آنان از
خدا بخواهند کوهی از کوه‌ها از جا کنده شود، خداوند چنین خواهد
کرد؛ لذا با آن‌ها مباحله نکنید که هلاک خواهید شد و تا روز قیامت
هیچ نصرانی در روی زمین باقی نخواهد ماند...

از اینجا استفاده می‌شود که حتی نصارا نیز، پی به فضیلت آن بزرگواران برده
بودند.

۱. عبد الله بن عمر بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل، ج ۲، ص ۲۰.
۲. محمود بن عمر زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۱، ص ۳۶۸-۳۶۹.

۳. آیه «اطعام»

یکی از آیات فضایل اهل بیت علیهم السلام از جمله امام حسین علیه السلام، آیه معروف به «اطعام» است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَيُطْعَمُونَ الْطَّعَامَ عَلَىٰ حَيْبِهِ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ﴿۱﴾ إِنَّمَا نَطْعَمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا ﴿۲﴾﴾

و غذا را در عین دوست داشتنش، به مسکین و یتیم و اسیر انفاق می‌کنند. [و می‌گویند]: ما شما را فقط برای خشنودی خدا اطعام می‌کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم.

شان نزول آیه

ابن عباس می‌گوید:

إِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ مَرَضَا، فَعَادَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فِي نَاسٍ مَعَهُ، فَقَالُوا: يَا أَبَا الْحَسَنِ، لَوْ نَذَرْتَ عَلَيَّ وَوَلَدِكَ، فَنَذَرْنَا عَلَيَّ وَفَاطِمَةَ وَفَصَّةً جَارِيَةً لَهُمَا إِنْ بَرَأَ مِمَّا بِهِمَا أَنْ يَصُومُوا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَشَفِيَا وَمَا مَعَهُمْ شَيْءٌ، فَاسْتَقْرَضَ عَلِيٌّ مِنْ شَمْعُونِ الْخَيْبَرِيِّ الْيَهُودِيِّ ثَلَاثَ أَصْوُعٍ مِنْ شَعِيرٍ، فَطَحَنَتْ فَاطِمَةُ صَاعًا وَاخْتَبَرَتْ خَمْسَةَ أَقْرَاصٍ عَلَى عَدَدِهِمْ، فَوَضَعُوهَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ لِيُفْطِرُوا فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ سَائِلٌ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ، مَسْكِينٌ مِنْ مَسَاكِينِ الْمُسْلِمِينَ، أَطْعَمُونِي أَطْعَمَكُمُ اللَّهُ مِنْ مَوَائِدِ الْجَنَّةِ، فَأَثَرُوهُ وَبَاتُوا لَمْ يَذُوقُوا إِلَّا الْمَاءَ، وَأَصْبَحُوا صِيَامًا، فَلَمَّا أَمْسَوْا وَوَضَعُوا الطَّعَامَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَقَفَ عَلَيْهِمْ يَتِيمٌ، فَأَثَرُوهُ، وَوَقَفَ عَلَيْهِمْ أَسِيرٌ فِي الثَّلَاثَةِ، فَفَعَلُوا مِثْلَ ذَلِكَ، فَلَمَّا أَصْبَحُوا أَخَذَ عَلِيُّ رضي الله عنه بِيَدِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَأَقْبَلُوا إِلَى رَسُولِ

اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)، فَلَمَّا أَبْصَرَهُمْ وَهُمْ يَرْتَعِشُونَ كَالْفِرَاحِ مِنْ شِدَّةِ الْجُوعِ قَالَ: مَا أَشَدَّ مَا يَسُوؤُنِي مَا أَرَى بِكُمْ، وَقَامَ فَاَنْطَلَقَ مَعَهُمْ فَرَأَى فَاطِمَةَ فِي مِحْرَابِهَا قَدْ التَّصَّقَ ظَهْرُهَا بِبَطْنِهَا وَعَارَتْ عَيْنَاهَا. فَسَاءَهُ ذَلِكَ، فَتَزَلَّ جَبْرِيلُ وَقَالَ: خُذْهَا يَا مُحَمَّدُ هُنَاكَ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِكَ فَأَقْرَأْهُ السُّورَةَ.^۱

حسن و حسین علیه السلام مریض شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله با جماعتی همراه به عیادتشان آمدند، آنان گفتند: ای ابوالحسن! اگر می‌توانی بر دو فرزندت نذر کن. حضرت علی و فاطمه علیهما السلام و فضه - کنیزشان - نذر کردند که اگر دو فرزندشان خوب شوند، سه روز روزه بگیرند. آن دو بهبود یافتند؛ ولی در خانه چیزی نداشتند. حضرت علی علیه السلام از شمعون خیبری یهودی، سه پیمانه جو قرض کرد و فاطمه علیهما السلام یک پیمانه آن را آورد نمود و از آن پنج قرص نان به تعدادشان پخت. آنان نان‌ها را در برابر خود گذاشتند تا افطار نمایند که سائلی در برابرشان قرار گرفت و گفت: درود بر شما اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله، مسکینی از مساکین مسلمانان هستم! مرا طعام دهید، خداوند شما را از طعام بهشتی طعام دهد. آنان همگی ایثار کرده، نان‌ها را به وی دادند و شب را به صبح نمودند، بدون آن‌که چیزی به جز آب خورده باشند و روز را دوباره روزه گرفتند.

عصر که شد نان‌ها را در برابر خود گذاشتند که یتیمی بر آنان وارد شد و همگی ایثار کرده و نان‌های خودشان را به او دادند و در روز سوم اسیری آمد و آنان این کار را تکرار کردند. چون صبح شد، علی خلیفته عنه دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و چون

۱. زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۶۷۰.

حضرت نگاهش به آنان افتاد؛ در حالی که همانند جوجه از شدت گرسنگی به خود می‌لرزیدند، فرمود: چه بسیار مرا ناراحت می‌کند این حالتی را که از شما مشاهده می‌کنم. حضرت برخاست و با آنان حرکت کرد، فاطمه علیها السلام را در محرابش مشاهده کرد که کمرش بر شکمش چسبیده و چشمانش تیره و تار شده است، از این حالت ناخرسند شد. جبرئیل بر حضرت نازل شد و فرمود: بگیر این را ای محمد! تهنیت گفته است خداوند تو را در حق اهل بیت. آنگاه سوره [هل آتی] را بر پیامبر صلی الله علیه و آله قرائت فرمود.

راویان حدیث از عامه

این شأن نزول برای آیه را بسیاری از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. ابن عبدربه اندلسی، در ضمن حدیث احتجاج مأمون خلیفه عباسی با چهل فقیه آورده است:

قال: يا إسحاق، هل تقرأ القرآن؟ قلت: نعم، قال: اقرأ عليّ ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾^۱ فقرأت منها حتى بلغت: ﴿يَشْرَبُونَ مِّنْ كَأْسٍ كَانَتْ مِرْاجُهَا كَافُورًا﴾^۲ إلى قوله: ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾^۳ قال: علي رسلك، فيمن أنزلت هذه الآيات؟ قلت: في عليّ. قال: فهل بلغك أنّ علياً حين أطعم المسكين واليتيم والأسير قال: إنّما نطعمكم لوجه الله؟ وهل سمعت الله وصف في كتابه أحداً بمثل ما وصف به علياً؟ قلت: لا. قال: صدقت؛ لأنّ الله

۱. سوره انسان، آیه ۱.

۲. سوره انسان، آیه ۵.

۳. سوره انسان، آیه ۸.

جل ثناؤه عرف سيرته. يا إسحاق، أَلست تشهد أنّ العشرة في الجنة؟ قلت: بلى يا أمير المؤمنين. قال: أَرأيت لو أنّ رجلاً قال: واللّٰه ما أدري هذا الحديث صحيح أم لا، ولا أدري إن كان رسول الله قاله أم لم يقله، أكان عندك كافراً؟ قلت: أَعوذ باللّٰه! قال: أَرأيت لو أنّه قال: ما أدري هذه السورة من كتاب الله أم لا، كان كافراً؟ قلت: نعم. قال: يا إسحاق، أرى بينهما فرقا^۱.

گفت: ای اسحاق! آیا قرآن می خوانی؟ گفتم: آری. گفت: بر من بخوان آیه ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾ را. من بر او قرائت کردم تا به آیه ﴿يَشْرَبُونَ مِمَّن كَانَتْ مِرْجَاهَا كَأُفُورًا﴾ و تا آیه ﴿وَيَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَيْثُ مَسْكِنًا وَيَتِمَّ وَأَسِيرًا﴾ رسیدم. او گفت: قسم بر رسولانت! در حقّ چه کسی این آیات نازل شده است؟ گفتم: در حقّ علی. گفت: آیا به تو رسیده علی علیه السلام هنگامی که مسکین و یتیم و اسیر را غذا داد، فرمود: ما به شما به خاطر خدا غذا می دهیم؟ و آیا خدا را شنیده‌ای که در کتابش کسی را آن گونه که علی علیه السلام را توصیف کرده، توصیف نماید؟ گفتم: هرگز. گفت: راست گفتمی؛ زیرا خداوند - جلّ ثناؤه - سیره او را شناخته است. ای اسحاق! آیا تو گواهی نمی دهی که آن ده نفر در بهشت‌اند؟ گفتم: آری ای امیر مؤمنان! گفت: به من بگو! اگر کسی گفت: به خدا سوگند! من نمی دانم که این حدیث صحیح است یا نه و نمی دانم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را فرموده یا نه؛ آیا نزد تو کافر است؟ گفتم: پناه می برم به خدا. او گفت: به من بگو! اگر او بگوید: نمی دانم این سوره از کتاب خدا است یا نه؛ آیا او کافر است؟ گفتم: آری. او گفت: ای اسحاق! من بین آن دو فرق

۱. احمد بن محمد ابن عبد ربه، العقد الفرید، ج ۵، ص ۳۵۴.

می بینم.

۲. ابوسالم محمد بن طلحه شافعی می گوید:

ومما اعتمده من الطاعة وسارع فيه إلى العبادة ما رواه الإمام أبو الحسن علي بن أحمد الواحدي وغيره من أئمة التفسير...
فكفى بهذه عبادة وبإطعام هذا الطعام مع شدة حاجتهم إليه منقبة
ولو لا ذلك لما عظمت هذه القصة شأناً وعلت مكاناً ولما أنزل الله
(تعالى) فيها على رسول الله ﷺ قرآناً^۱.

و از جمله احادیثی که به آن اعتماد نموده به جهت اطاعت و در آن سرعت نموده به عبادت، حدیثی است که آن را امام ابوالحسن علی بن احمد واحدی و غیر او از امامان تفسیر روایت کرده اند...
بس است تو را به این آیه در عبادت او و به اطعام این طعام با شدت احتیاج آنان به غذا، از حیث منقبت و اگر این مطلب نبود شأن این قصه عظیم نمی شد و مکانش عالی نمی گشت و خدای تعالی درباره آن بر رسولش آیه قرآن نازل نمی نمود.

۳. سبط بن جوزی در کتاب «تذکرة الخواص» از طریق بغوی و ثعلبی این قصه را نقل کرده، آنگاه بر جدش ابن جوزی اعتراض کرده که چرا این حدیث را در «الموضوعات» آورده؟! او بعد از تنزیه سندش از ضعف می گوید:

والعجب من قول جدِّي وإنكاره.^۲

عجب از قول جدم که آن را انکار کرده.

او نیز می گوید:

قال علماء التأويل: فيهم نزل...^۳

۱. محمد بن طلحه نصیبی شافعی، مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ص ۱۲۷-۱۲۸.

۲. یوسف بن قزاوغلی ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۲۸۴.

۳. همان، ص ۲۸۱.

علمای تأویل گفته‌اند که درباره آن‌ها (اهل بیت علیهم السلام) نازل شده است...

۴. شمس الدین قرطبی در تفسیر خود، ذیل این آیه می‌گوید:

وقال أهل التفسير: نزلت في علي وفاطمة عليهما السلام وجارية لهما اسمها فضة.^۱

اهل تفسیر گفته‌اند: این آیه درباره علی و فاطمه علیهما السلام و کنیزی از آن دو به نام فضّه نازل شده است.

۵. عبدالله بن احمد نسفی، نیز از بین اقوال، همین قول را انتخاب و ذکر کرده و می‌گوید:

نزلت في عليّ وفاطمة وفضة جارية لهما لما مرض الحسن والحسين عليهما السلام نذروا صوم ثلاثة أيام، فاستقرض عليّ عليه السلام من يهوديّ ثلاثة أصوع من الشعير، فطحنت فاطمة عليها السلام كلّ يوم صاعاً وخبزت، فأثروا بذلك ثلاث عشايا على أنفسهم مسكيناً ویتيماً وأسيراً ولم يذوقوا إلاّ الماء في وقت الإفطار.^۲

این آیه در شأن علی و فاطمه و فضه کنیز آن دو نازل شد، زمانی که حسن و حسین علیهما السلام مریض شدند و آنان نذر کردند تا سه روز را روزه بگیرند و لذا علی علیه السلام سه صاع جو از مردی یهودی قرض کرد و فاطمه علیها السلام هر روز یک صاع آن را آرد نمود و نان پخت و هنگام افطار در هر سه روز نان‌ها را ایثار کرده و به مسکین و یتیم و اسیر دادند و هنگام افطار جز آب نیاشامیدند.

۶. نظام الاعرج نیشابوری می‌گوید:

۱. محمد بن احمد قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۹، ص ۱۳۰.
 ۲. عبد الله بن احمد نسفی، مدارک التنزیل و حقائق التاویل، ج ۴، ص ۴۶۶.

ذكر الواحدی فی البسیط والزمخشری فی الکشاف، وكذا الإمامیة
أطبّقوا علی أنّ السورة نزلت فی أهل بیت النبی (صلی اللّٰهُ علیهِ
وسلم) ولا سیما فی هذه الآیة...
ویروی أنّ السائل فی اللیالی جبرئیل أراد بذلك ابتلاءهم بإذن اللّٰهُ
سبحانه.^۱

واحدی در «البسیط» و زمخشری در «الکشاف» ذکر کرده‌اند و نیز
امامیه اتفاق دارند بر این که سوره [هل أتى] درباره اهل بیت
پیامبر صلی اللّٰهُ علیهِ و آله نازل شده است، خصوصاً این آیه...
و روایت شده که سؤال کننده در آن سه شب، جبرئیل بوده که
می خواسته به اذن خداوند سبحان آنان را امتحان کند.

۷. محمود بن عبدالله آلوسی در تفسیر آیه ﴿وَيُطْعَمُونَ أَلْفَ مِائَةِ مَسْكِينًا
وَيَسِيرًا﴾ می گوید:

وما ذا عسى يقول امرؤ فيهما سوى أنّ علياً مولى المؤمنين ووصي
النبي، وفاطمة البضعة الأحمدية والجزء المحمّدي، وأمّا الحسنان
فالروح والريحان وسيّدا شباب الجنان، وليس هذا من الرّفص بشيء
بل ما سواه عندي هو الغي:

أنا عبد الحق لا عبد الهوى لعن اللّٰهُ الهوى فيمن لعن

ومن اللطائف على القول بنزولها فيهم أنّه سبحانه لم يذكر فيها الحور
العين وإنما صرّح عزّ وجل بولدان مخلّدين رعاية لحرمة البتول وقرّة
عين الرسول.^۲

چه امید است که کسی درباره علی و فاطمه علیهم السلام چیزی بگوید جز

۱. نظام الاعرج نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۶، ص ۴۱۲.

۲. محمود بن عبدالله آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ج ۱۵،
ص ۱۷۴.

این که علی مولای مؤمنان و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه پاره تن احمد و جزء محمدی است و اما حسن و حسین علیهما السلام، روح و ریحان و دو سرور جوانان اهل بهشت‌اند و این رفض به حساب نمی‌آید؛ بلکه هرچه غیر از این، نزد من گمراهی است.

من بنده حق هستم نه بنده هوای نفس؛ خدا لعنت کند هوای نفس را در زمره کسانی که لعنت کرده است.

و از جمله لطایف، بنا بر قول به نزول آیه درباره اهل بیت علیهم السلام این که خدای سبحان در آن آیات، ذکری از حورالعین نمی‌کند و تنها به غلامان مخلص اشاره می‌نماید تا رعایت حرمت بتول و نور چشم رسول [فاطمه زهرا علیها السلام] را نموده باشد.

۴. آیه پذیرش توبه حضرت آدم علیه السلام

خداوند متعال می فرماید:

﴿فَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^۱

سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت [و با آن‌ها توبه کرد] و خداوند توبه او را پذیرفت؛ چرا که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است.

سیوطی به سند خود از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود:

سَأَلْتُ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﴿فَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَهْبَطَ آدَمَ بِالْهِنْدِ وَحَوَاءَ بَجَدَّةٍ ... حَتَّىٰ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ جِبْرِيْلَ وَقَالَ: يَا آدَمُ أَلَمْ أَخْلُقْكَ بِيَدَيَّ؟ أَلَمْ أَنْفُخْ فِيكَ مِنْ رُوحِي؟ أَلَمْ أُسْجِدْ لَكَ مَلَائِكَتِي؟ أَلَمْ أُزَوِّجْكَ حَوَاءَ أَمْتِي؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: فَمَا هَذَا الْبُكَاءُ؟ قَالَ: وَمَا يَمْنَعُنِي مِنَ الْبُكَاءِ وَقَدْ أُخْرِجْتُ مِنْ جِوَارِ الرَّحْمَنِ. قَالَ: فَعَلَيْكَ بِهِؤْلَاءِ الْكَلِمَاتِ فَإِنَّ اللَّهَ قَابِلٌ تَوْبَتِكَ وَغَافِرٌ ذَنْبِكَ. قُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَأَعْفِرْ لِي إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ ... فَهَؤْلَاءِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَلَقَىٰ آدَمُ.^۲

از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره قول خداوند: «پس تلقی کرد آدم از پروردگارش کلماتی را و خداوند توبه او را پذیرفت»، سؤال کردم؟ حضرت فرمود: همانا خداوند آدم را به سوی هند و حوا را به جده فرستاد... تا این‌که خداوند جبرئیل را نزد او فرستاد و گفت: ای آدم! آیا من تو را به دو دست [قدرت] خود نیافریدم؟ آیا از روحم در تو

۱. سوره بقره، آیه ۳۷.

۲. عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۱، ص ۱۴۷.

ندمیدم؟ آیا دستور ندادم که ملائکه ام بر تو سجده کنند؟ آیا حوا کنیزم را به ازدواج تو درنیاوردم؟ آدم عرض کرد: آری. جبرئیل گفت: پس این گریه چیست؟ آدم گفت: چه چیز مرا از گریه باز می‌دارد؛ در حالی که از جوار خدای رحمان رانده شدم؟ جبرئیل گفت: بر تو باد به قرائت این کلمات تا خداوند توبه تو را قبول کرده و گناهت را بیامرزد. بگو: بار خدایا! همانا از تو می‌خواهم به حق محمد و آل محمد، منزه‌ی تو، خدایی جز تو نیست، کار بدی کردم و به خود ظلم نمودم، مرا بیامرز؛ زیرا تو آمرزنده مهربانی ... این آن کلماتی بود که آدم تلقی نمود.

۵. ولایت تکوینی امام حسین علیه السلام

از جمله مباحثی که بین متکلمان مطرح بوده و هست، ولایت تکوینی است. ولایت چیست و ولایت تکوینی چه معنایی دارد؟ آیا کسان دیگری غیر از انبیا، ولایت تکوینی یعنی حقّ تصرّف در نظام تکوین را دارند؟ در اینجا به توضیح و شرح این موضوع می‌پردازیم.

تعریف ولایت

فیومی می‌گوید:

الْوَلِيُّ مِثْلُ فَلَسٍ: القرب ... والولاية بالفتح والكسر النصره.^۱

وَلِيٌّ مِثْلُ فَلَسٍ به معنای قرب است ... و ولایت به «کسره و فتحه و واو» به معنای نصرت است.

جوهری می‌گوید:

الْوَلِيُّ: القرب والدنو ... وكل من ولي أمر واحد فهو وليه ... والولاية بالكسر: السلطان. والولاية والولاية: النصره.^۲

وَلِيٌّ به معنای قرب و نزدیک شدن است... و هرکس امر شخصی را متکفل شود و از عهده آن برآید، ولی او خواهد بود... و ولایت با کسره و «واو» به معنای سلطان و نیز با «کسره و فتحه واو» به معنای نصرت آمده است.

در «اقرّب الموارد» آمده است:

الْوَلِيُّ حصول الثاني بعد الأوّل من غير فصل.

۱. فیومی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، ص ۶۷۲.

۲. اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة، ج ۶، ص ۲۵۲۸-۲۵۳۰.

وَلِيَ الشَّيْءَ وَعَلَيْهِ وِلَايَةٌ وَوَلَايَةٌ: ملك أمره وقام به أو الوَلَايَةُ بالفتح
المصدر وبالكسر الخطة والإمارة والسلطان...^۱

وَلَى عبارت است از قرار گرفتن فرد یا شیء چیز دوم، به دنبال فرد یا شیء اول، بدون فاصله.

«وَلِيَ الشَّيْءَ وَعَلَيْهِ وِلَايَةٌ وَوَلَايَةٌ» یعنی مالک امر آن شده و به آن قیام کرد. یا آن که ولایت با فتح به عنوان مصدر و کسر - هر دو - به معنای امر و امارت و سلطنت است...

راغب اصفهانی می‌گوید:

الْوَلَاءُ وَالتَّوَالِي: أَنْ يَحْصُلَ شَيْئَانِ فَصَاعِدًا حَصُولًا لَيْسَ بَيْنَهُمَا مَا لَيْسَ مِنْهُمَا.^۲

ولاء و توالی به معنای آن است که دو چیز و یا بیشتر از آن، طوری قرار گیرند و واقع شوند که بین آن دو، غیر از خود آن‌ها چیز دیگری نبوده باشد.

علامه طباطبایی در معنای اصطلاحی «ولایت» می‌نویسد:

وإنَّهَا هِيَ الكَمَالُ الأَخِيرُ الحَقِيقِيُّ لِلإنْسَانِ وَإِنَّهَا الغَرَضُ الأَخِيرُ مِنْ تَشْرِيعِ الشَّرِيعَةِ الحَقَّةِ الإِلَهِيَّةِ.^۳

ولایت، آخرین درجه کمال انسان است و آخرین منظور و مقصود از تشریح شریعت حق خداوندی است.

ایشان در تفسیر «المیزان» می‌نویسد:

والولاية وإن ذكروا لها معاني كثيرة لكن الأصل في معناها ارتفاع
الواسطة الحائلة بين الشئيين بحيث لا يكون بينهما ما ليس منهما،

۱. سعید شرتونی، أقرب الموارد في فصح العربية و الشوارد، ج ۲، ص ۱۴۸۷.

۲. راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۸۵.

۳. محمدحسین طباطبایی، رسالة الولاية، ص ۴.

ثم استعيرت لقرب الشيء من الشيء بوجه من وجوه القرب كالقرب نسباً أو مكاناً أو منزلة أو بصداقة أو غير ذلك، ولذلك يطلق الولي على كل من طرفي الولاية، وخاصة بالنظر إلى أنّ كلاّ منهما يلي من الآخر ما لا يليه غيره، فالله سبحانه ولي عبده المؤمن؛ لأنّه يلي أمره ويدبر شأنه فيهديه إلى صراطه المستقيم ويأمره وينهاه فيما ينبغي له أو لا ينبغي وينصره في الحياة الدنيا وفي الآخرة.

والمؤمن حقاً ولي ربّه؛ لأنّه يلي منه إطاعته في أمره ونهيه ويولي منه عامة البركات المعنوية من هداية وتوفيق وتأييد وتسديد وما يعقبها من الإكرام بالجنة والرضوان.^۱

کلمه «ولایت» هرچند که اهل لغت معانی بسیاری برای آن برشمرده‌اند، لیکن اصل معنای آن، برداشته شدن واسطه‌ای است که بین دو چیز حائل شده باشد، به طوری که بین آن دو، غیر از آن‌ها واسطه‌ای باقی نماند و سپس برای نزدیکی چیزی به چیز دیگر، به چند صورت به کار گرفته شده است: قرب نسبی، مکانی، منزلتی، صداقت و غیر این‌ها. به همین مناسبت بر هریک از دو طرف ولایت، ولی گفته می‌شود؛ بالأخص به جهت آن که هریک از آن دو نسبت به دیگری دارای حالتی است که غیر آن ندارد، بنابراین خداوند سبحان ولی بنده مؤمن خود است؛ امورش را زیر نظر دارد و شئون وی را تدبیر می‌کند، او را در صراط مستقیم هدایت می‌نماید، امور وی را بر عهده دارد و او را در دنیا و آخرت یاری می‌کند.

مؤمن حقیقی و واقعی نیز، ولی پروردگار است؛ زیرا خود را در اوامر و نواهی خداوند، تحت ولایت او درمی‌آورد؛ هم‌چنین در تمامی

۱. محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۸۸-۸۹.

برکت‌های معنوی (هدایت، توفیق، تأیید، تسدید و آنچه در پی دارد)، از مکرم شدن به بهشت و مقام رضوان خداوند، تحت ولایت و پذیرش خداوندِ خود است.

معنای ولایت تکوینی

مقصود از ولایت تکوینی، این است که: فردی بر اثر پیمودن راه بندگی آن‌چنان کمال و قرب معنوی پیدا کند که به فرمان و اذن الهی، بتواند در جهان و انسان تصرف کند.

«ولایت تکوینی» یک کمال روحی و معنوی است که در سایه عمل به نوامیس خدایی و قوانین شرع، در درون انسان پدید می‌آید و سرچشمه مجموعه‌ای از کارهای خارق‌العاده می‌گردد. این نوع ولایت برخلاف «ولایت تشریحی» کمال و واقعیتی است اکتسابی و راه کسب برخی از مراتب آن به روی همه باز است؛ ولی مقاماتی که در «ولایت تشریحی» بیان گردیده، همگی موهبت خداوندی است که پس از تحصیل یک سلسله زمینه‌ها، چیزی جز خواست خداوند، در آن دخالت ندارد.

ولایت تکوینی از دیدگاه قرآن

با مراجعه به قرآن، می‌توان شواهدی بر ولایت تکوینی اولیا اقامه نمود:

۱. خداوند متعال از قول حضرت یوسف علیه السلام خطاب به برادرانش نقل می‌کند:

﴿أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾^۱

بروید و پیراهنم را بر چهره پدرم بیفکنید تا او نعمت بینایی خود را بازیابد.

۱. سوره یوسف، آیه ۹۳.

در آیه دیگر می فرماید:

﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ ۖ فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾^۱.

هنگامی که مژده‌رسان آمد و پیراهن یوسف را بر صورت وی افکند، او بینایی خود را بازیافت.

از این آیه استفاده می‌شود، اراده و خواست و قدرت روحی حضرت یوسف علیه السلام در بازگرداندن بینایی پدر خویش، مؤثر بوده است.

۲. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ ۖ فَقُلْنَا أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ ۖ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ۖ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ﴾^۲.

و [یاد کنید] آنگاه که موسی برای قومش درخواست آب کرد، پس گفتیم: عصایت را به این سنگ بزن. پس دوازده چشمه از آن جوشید به طوری که هر گروهی [از دوازده گروه بنی اسرائیل] چشمه ویژه خود را شناخت.

۳. می‌دانیم که حضرت سلیمان علیه السلام، ملکه سبا را احضار نمود؛ ولی پیش از آن که وی به حضور سلیمان علیه السلام برسد، سلیمان علیه السلام در مجلس خود به حاضران فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ﴾^۳.

ای جمعیت! کدام یک از شما می‌تواند تخت بلقیس را برای من بیاورد، پیش از آن که [بلقیس و همراهان] مطیعانه وارد شوند؟

یک نفر از حاضران در مجلس گفت: قبل از آن که تو از جای خود برخیزی، من آن را می‌آورم و من بر این کار توانا و امینم.

۱. سوره یوسف، آیه ۹۶.

۲. سوره بقره، آیه ۶۰.

۳. سوره نمل، آیه ۳۸.

فرد دیگری به نام «آصف بن برخیا» اعلام کرد که در یک چشم به هم زدن می‌تواند آن را بیاورد، چنان‌که خداوند می‌فرماید:

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي﴾^۱

کسی که دانشی از کتاب [لوح محفوظ] نزد او بود گفت: من آن را پیش از آن‌که پلک دیده‌ات به هم بخورد، نزد تو می‌آورم. [و آن را در همان لحظه آورد]. پس هنگامی که سلیمان تخت را نزد خود پابرجا دید، گفت: این از فضل و احسان پروردگار من است.

۴. قرآن مجید بعضی کارهای فوق‌العاده را به حضرت مسیح علیه السلام نسبت می‌دهد و این را می‌رساند که همه آن کارها از نیروی باطنی و اراده خلاق او سرچشمه می‌گرفت، چنان‌که می‌فرماید:

﴿إِنِّي أَنشَأْتُ لَكُم مِّنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنفَخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۲

من از گل برای شما چیزی به شکل پرنده می‌سازم و در آن می‌دمم که به اراده و مشیت خدا پرنده‌ای [زنده و قادر به پرواز] می‌شود؛ و کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را بهبود می‌بخشم؛ و مردگان را به‌اذن خدا زنده می‌کنم.

۵. قرآن کریم در مورد یکی از معجزات و تصرفات تکوینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله

می‌فرماید:

﴿أَقْرَبْتَ السَّاعَةَ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرَ﴾^۳ ﴿وَإِن يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾^۳

۱. سوره نمل، آیه ۴۰.

۲. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

۳. سوره قمر، آیه ۱-۲.

قیامت بسیار نزدیک شد و ماه از هم شکافت و اگر معجزه‌ای را ببینند، روی بگردانند و گویند: [این] جادویی همیشگی است! طبرسی در بیان شأن نزول آیات فوق، از ابن عباس نقل کرده که گفت:

اجْتَمَعَ الْمُشْرِكُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوا: إِنْ كُنْتَ صَادِقًا فَشُقِّ لَنَا الْقَمَرُ فِرْقَتَيْنِ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنْ فَعَلْتُ تُوْمِنُونَ؟ قَالُوا: نَعَمْ، وَكَانَتْ لَيْلَةٌ بَدْرٍ، فَسَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَبَّهُ أَنْ يُعْطِيَهُ مَا قَالُوا، فَاَنْشَقَّ الْقَمَرُ فِرْقَتَيْنِ.^۱

روزی مشرکان نزد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جمع شده و به او گفتند: اگر در ادعای خود راست‌گویی، ماه را برای ما دو نیم کن. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنان فرمود: آیا اگر این کار را انجام دهم، ایمان می‌آورید؟ گفتند: آری. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از خدا درخواست کرد تا خواسته‌شان را به او عطا کند، سپس ماه به دو نیم شد.

حق این است که معجزه، فعل ولی خدا است که به اذن و مشیت خداوند انجام می‌گیرد؛ بنابراین، مقصود از ﴿وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ﴾ در آیه نخست، معجزه و تصرف تکوینی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در انشقاق (دو نیم شدن) ماه است. شاید چنین پنداریم که انشقاق ماه در این آیات، به دو نیم شدن آن در روز رستاخیز اشاره دارد؛ ولی قرآینی وجود دارد که برداشت اول را تأیید می‌کند:

الف) عبارت ﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا﴾ حاکی از آن است که در اینجا مقصود از آیه، آیات قرآنی نیست، بلکه مقصود از آن معجزه است؛ زیرا قرآن از معجزات پیامبران با الفاظی همچون: «آیه» و «بینه» یاد می‌کند. مناسب بود که در شکل اول، به جای فعل دیدن «يَرَوْا» از افعالی همچون: شنیدن یا نزول استفاده شود؛

۱. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۸۱-۲۸۲.

مثلاً گفته می‌شد: «وَإِنْ سَمِعُوا» یا «وَإِنْ نَزَلَتْ آيَةٌ»؛ بنابراین مقصود از آیه، اعجاز پیامبر صلی الله علیه و آله و انشقاق ماه است.

ب) عبارت ﴿وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾ نیز، قرینه‌ای بر این معناست که سخن در این آیات، راجع به معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله است، نه انشقاق ماه در رستاخیز؛ زیرا در روز قیامت که پهنه ظهور تمام حقایق است، کسی سخن باطلی بر زبان نمی‌راند، در حالی که سحر خواندن آیات الهی سخن باطلی است.

حاصل آن که با توجه به قراین یاد شده از یک سو و شأن نزول آیات از سوی دیگر، آیات نخستین سوره قمر به یکی از معجزات و تصرفات تکوینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که دو نیم کردن ماه و ناشی از ولایت تکوینی او است، اشاره دارد.

ولایت تکوینی امام حسین علیه السلام از منظر قرآن کریم

ولایت تکوینی امام حسین علیه السلام را با ذکر چند مقدمه می‌توان به اثبات رسانید:

مقدمه اول

چنان که گفتیم، حضرت سلیمان به حاضران در مجلس خود گفت: کدام یک از شما می‌تواند تخت بلقیس را برای من بیاورد، پیش از آن که بلقیس و همراهان او مطیعانه وارد شوند... آصف بن برخیا اعلام کرد که در یک چشم برهم زدن می‌تواند آن را بیاورد. خداوند متعال در مورد این داستان می‌فرماید:

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي﴾^۱

کسی که دانشی از کتاب [لوح محفوظ] نزد او بود گفت: من آن را پیش از آن که پلک دیده‌ات به هم بخورد، نزد تو می‌آورم. [و آن را در همان لحظه آورد]. پس هنگامی که سلیمان تخت را نزد خود پابرجا دید، گفت: این از فضل و احسان پروردگار من است.

۱. سوره نمل، آیه ۴۰.

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود: اگر کسی از کتاب خدا اطلاع داشته و به آن عالم باشد، قدرت تصرف در کائنات را دارد که همان ولایت تکوینی است.

مقدمه دوم

در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم:

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسَتْ مُرْسَلًا ۚ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ۖ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ۗ﴾^۱

کافران می‌گویند: تو فرستاده [خدا] نیستی. بگو: کافی است که خدا [با آیات محکم و استوار قرآنش] و کسی [چون امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب] که دانش کتاب نزد اوست، میان من و شما [نسبت به پیامبری‌ام] گواه باشند.

از این آیه استفاده می‌شود: خداوند متعال و گروهی دیگر که عالم به کل کتاب‌اند بین پیامبر و مردم شاهد بوده و شهادت خواهند داد. هم‌چنین برمی‌آید: جماعتی هستند که عالم به کل کتاب‌اند؛ زیرا از طرفی لفظ «مَنْ» از موصولات است و لذا دلالت بر عموم دارد. از طرف دیگر، «علم» مصدر است و در علم اصول فقه بیان شده که طبق نظر برخی مصدر مضاف، مفید عموم است. هم‌چنین طبق نظر برخی، مفرد محلی به «الف و لام» نیز دلالت بر عموم دارد. پس از دو جهت «علم الکتاب» دلالت بر عموم دارد. در نتیجه این‌که از این جمله استفاده می‌شود: جماعتی هستند که از کل کتاب آگاهی و بدان عالم‌اند.

مقدمه سوم

در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ۗ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ۗ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْأَمْطَهُرُونَ ۗ﴾^۲

که یقیناً این قرآن، قرآنی است ارجمند و باارزش؛ [که] در کتابی

۱. سوره رعد، آیه ۴۳.

۲. سوره واقعه، آیه ۷۷-۷۹.

مصون از هر گونه تحریف و دگرگونی [به نام لوح محفوظ جای دارد].
جز پاک‌شدگان [از هر نوع آلودگی] به [حقایق و اسرار و لطایف] آن
دسترسی ندارند.

در ﴿لَا يَمَسُّهُ﴾ دو احتمال است: یکی مسّ ظاهری با اجزای بدن؛ و دیگری
مسّ باطنی. همان‌گونه که در ﴿الْمُطَهَّرُونَ﴾ نیز دو احتمال است: یکی طهارت
ظاهری با اجزای بدن و دیگری طهارت باطنی با قلب.

مقدمه چهارم

در این‌که مطهّران چه کسانی هستند؟ باز به قرآن مراجعه می‌کنیم. خداوند
متعال می‌فرماید:

﴿تَمَّأْتُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱.
خداوند چنین می‌خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خاندان نبوت
دور کند و شما را از هر عیب، کاملاً پاک و منزّه گرداند.

در این آیه شریفه، مصداق مطهّران، مشخص و معین شده است؛ آنان
کسانی جز اهل بیت پیامبر نیستند.

مقدمه پنجم

در تشخیص مصداق اهل بیت باید به روایات مراجعه کرد؛ زیرا قرآن
می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۲.
و ما قرآن را به سوی تو فرستادیم تا برای مردم آنچه به سویشان
فرستاده شده تبیین کنی.

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. سوره نحل، آیه ۴۴.

مقدمه ششم

با مراجعه به روایات فریقین شیعه و سنی، پی می‌بریم که مقصود از اهل بیت در آیه شریفه، پیامبر اکرم، علی، فاطمه، حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ می‌باشند. اگرچه حصر در آیه اضافی است، در مقابل همسران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بقیه صحابه تا آن‌ها از شمول آیه خارج گردند. در نتیجه آیه تطهیر شامل بقیه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از دوازده امام نیز می‌شود.

۱. مسلم به سند خود از عایشه نقل می‌کند:

خَرَجَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) عِدَاةً وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مَرَحَلٌ، مِنْ شَعْرِ
أَسْوَدَ، فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ، ثُمَّ
جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا، ثُمَّ جَاءَ عَلِيُّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ
لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صبحگاهی از حجره خارج شد، در حالی که بر روی دوش او عبایی بافته شده از موی سیاه بود. حسن بن علی بر او وارد شد، او را داخل آن (عبا) کرد؛ آنگاه حسین وارد شد، او نیز با او داخل شد. سپس فاطمه وارد شد، او را نیز داخل آن کرد، بعد علی وارد شد و او را نیز در آن داخل نمود؛ آنگاه این آیه را تلاوت کرد: «خداوند چنین می‌خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خاندان نبوت دور کند و شما را از هر عیب، کاملاً پاک و منزّه گرداند».

۲. ترمذی به سند خود از ام سلمه نقل می‌کند:

أَنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) جَلَلَ عَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيٍّ
وَفَاطِمَةَ كِسَاءً، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي، أَدْهَبْ عَنْهُمْ
الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً»^۲.

۱. قشیری نيسابوری، صحيح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳، حديث ۲۴۲۴.

۲. ترمذی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۹۹، حديث ۳۸۷۱.

پیامبر صلی الله علیه و آله روی حسن، حسین، علی و فاطمه پارچه‌ای کشید، آنگاه عرض کرد: «بار خدایا! اینان اهل بیت و خواص من هستند، رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاکشان گردان.»

۳. همچنین از عمر بن ابی سلمه (ربیب پیامبر صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند:

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) ﴿تَمَارِيدُ اللَّهِ لِيُدْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَهُمْ تَطْهِيرًا﴾ ﴿ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ، فَدَعَا فَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَجَلَّلَهُمْ بِكِسَاءٍ، وَعَلِيٌّ خَلْفَ ظَهْرِهِ فَجَلَّلَهُ بِكِسَاءٍ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا». قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: وَأَنَا مَعَهُمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَنْتِ عَلَى مَكَانِكَ وَأَنْتِ عَلَى خَيْرٍ»^۱.

هنگامی که آیه تطهیر در خانه ام سلمه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را دعوت نمود و روی آنان کسایی کشید و علی نیز پشت سرش بود؛ پس کساء را روی او هم کشید. سپس عرض کرد: «بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند. رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاکشان گردان.» ام سلمه عرض کرد: «ای رسول خدا! آیا من هم با آنانم؟» حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «تو در جایگاه خود هستی، تو بر خیری.»

۴. همچنین به سند خود از انس بن مالک نقل می‌کند:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) كَانَ يَمُرُّ بِبَابِ فَاطِمَةَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ إِذَا خَرَجَ إِلَى صَلَاةِ الْفَجْرِ يَقُولُ: «الصَّلَاةُ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ» ﴿تَمَارِيدُ اللَّهِ لِيُدْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَهُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲.

رسول خدا صلی الله علیه و آله تا شش ماه هنگام رفتن به نماز صبح، مرتب بر درب

۱. همان، ج ۵، ص ۳۵۱، حدیث ۳۲۰۵.

۲. همان، ج ۵، ص ۳۵۲، حدیث ۳۲۰۶.

خانه فاطمه علیها السلام گذر می کرد و می فرمود: نماز، ای اهل بیت! «خداوند چنین می خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خاندان نبوت دور کند و شما را از هر عیب، کاملاً پاک و منزه گرداند».

۵. احمد بن حنبل به سندش از ام سلمه نقل می کند:

أَنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) كَانَ فِي بَيْتِهَا، فَأَتَتْهُ فَاطِمَةُ بِبِرْمَةٍ، فِيهَا خَزِيرَةٌ، فَدَخَلَتْ بِهَا عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهَا: «ادْعِي زَوْجَكَ وَأَبْنَيْكَ» قَالَتْ: فَجَاءَ عَلِيٌّ، وَالْحُسَيْنُ، وَالْحَسَنُ، فَدَخَلُوا عَلَيْهِ، فَجَلَسُوا يَأْكُلُونَ مِنْ تِلْكَ الْخَزِيرَةِ، وَهُوَ عَلَى مَنَامَةٍ لَهُ عَلَى دُكَّانٍ تَحْتَهُ كِسَاءٌ خَيْبَرِيٌّ. قَالَتْ: وَأَنَا أُصَلِّي فِي الْحُجْرَةِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾. قَالَتْ: فَأَخَذَ فُضْلَ الْكِسَاءِ، فَغَشَّاهُمْ بِهِ، ثُمَّ أَخْرَجَ يَدَهُ، فَأَلَوَى بِهَا إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي، فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا، اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي، فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا».

قَالَتْ: فَأَدْخَلْتُ رَأْسِي الْبَيْتِ، فَقُلْتُ: وَأَنَا مَعَكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «إِنَّكَ إِلَيَّ خَيْرٌ، إِنَّكَ إِلَيَّ خَيْرٌ».^۱

پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه او بود که فاطمه قابلمه ای آورد که در آن آب گوشت بود و با آن نزد پیامبر رسید. پیامبر به او فرمود: «همسر و دو پسر را فرابخوان». ام سلمه می گوید: علی، حسن و حسین آمدند و بر پیامبر وارد شدند. آن ها نشستند و از آن آب گوشت خوردند و این در حالی بود که پیامبر بر بسترش نشسته بود. این بستر بر سکویی بود و عیابی خیبری زیرش قرار داشت. من در اتاق نماز می خواندم که این

۱. ابن حنبل، مسند الإمام احمد بن حنبل، ج ۴۴، ص ۱۱۸-۱۱۹، حدیث ۲۶۵۰۸.

آیه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ نازل شد. پس پیامبر باقیمانده این عبا را گرفت و آن‌ها را با آن پوشاند. سپس دستش را بیرون آورد و با آن به آسمان اشاره کرد و فرمود: «بار خدایا! اینان اهل بیت و خواص من هستند. پس هرگونه پلیدی را از آن‌ها دور کن و کاملاً پاکشان گردان! بار خدایا! اینان اهل بیت و خواص من هستند. پس هرگونه پلیدی را از آن‌ها دور کن و کاملاً پاکشان گردان!».

من سرم را به درون خانه بردم و گفتم: آیا من هم با شما هستم، یا رسول الله؟ فرمود: «تو به سوی خیر روانی. تو به سوی خیر روانی».

از مجموع این مقدمات استفاده می‌شود که اهل بیت علیهم السلام از جمله امام حسین علیه السلام ولایت تکوینی دارند.

۶. فضایل مشترک با دیگر امامان

برخی از فضایل در روایات به صورت مشترک بین امام حسین و دیگر امامان علیهم السلام آمده است، از قبیل:

دوستی اهل بیت علیهم السلام در روایات

در روایات فریقین، همانند قرآن کریم به طور صریح بر محبت اهل بیت علیهم السلام و از آن جمله امام حسین علیه السلام تأکید شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. وادار نمودن بر دوستی اهل بیت علیهم السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

أَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ: حُبِّ نَبِيِّكُمْ وَحُبِّ أَهْلِ بَيْتِهِ وَقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ.^۱

اولاد خود را بر سه خصلت تربیت کنید: دوستی پیامبرتان، دوستی اهل بیتش و قرائت قرآن.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

أَحْسَنُ الْحَسَنَاتِ حُبُّنَا وَأَسْوَأُ السَّيِّئَاتِ بُغْضُنَا.^۲

بهترین نیکی‌ها، حب ما و بدترین بدی‌ها، بغض ما اهل بیت علیهم السلام است.

۲. دوستی اهل بیت علیهم السلام دوستی رسول خداست

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱. محمد عبدالرؤوف بن تاج العارفین مناوی، فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۲۵، حدیث ۳۱۱.

۲. عبد الواحد بن محمد آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۱۷، حدیث ۵۳۸.

أَحِبُّوا اللَّهَ لِمَا يَخْدُوكُمْ مِنْ نِعَمِهِ، وَأَحِبُّونِي بِحُبِّ اللَّهِ، وَأَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِي بِحُبِّي.^۱

خدا را دوست بدارید به جهت آن که از نعمت‌هایش به شما روزی می‌دهد و مرا نیز به جهت دوستی خدا دوست بدارید و اهل بیتم را به جهت دوستی من، دوست بدارید.

زید بن ارقم می‌گوید:

كُنْتُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) جَالِسًا فَمَرَّتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا كَلِيمٌ وَهِيَ خَارِجَةٌ مِنْ بَيْتِهَا إِلَى حُجْرَةِ نَبِيِّ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَمَعَهَا ابْنَاهَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَعَلِيٌّ فِي أَثَرِهِمْ، فَنَظَرَ إِلَيْهِمُ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فَقَالَ: «مَنْ أَحَبَّ هَؤُلَاءِ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنِي».^۲

خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که دیدم فاطمه زهرا علیها السلام در حالی که بر دوشش گلیمی بود، از آنجا گذر کرد و او از خانه‌اش خارج شده و داخل حجره پیامبر صلی الله علیه و آله شده بود و با او دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام بودند و علی علیه السلام نیز پشت سر آنان وارد شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان نظر کرد و فرمود: «هرکس اینان را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هرکس اینان را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است».

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ عَرَفَ حَقَّنَا وَأَحَبَّنَا فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى.^۳

هرکس حق ما را شناخته و ما را دوست بدارد، در حقیقت خداوند تبارک و تعالی را دوست داشته است.

۱. ترمذی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۶۴، حدیث ۳۷۸۹.

۲. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۱۵۴.

۳. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۱۲۹، حدیث ۹۸.

۳. حب اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام اساس ايمان است

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

وَأَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبِّي وَحُبُّ أَهْلِ بَيْتِي.^۱

اساس اسلام، دوستی من و دوستی اهل بیت من است.

و نیز فرمود:

وَلِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَأَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.^۲

برای هر چیزی اساسی است و پایه اسلام، حب ما اهل بیت است.

۴. حب اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام عبادت است

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ يَوْمًا خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ، وَمَنْ مَاتَ عَلَيْهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ.^۳

یک روز دوستی آل محمد، بهتر از یک سال عبادت است و کسی که بر آن دوستی بمیرد، داخل بهشت می شود.

۵. دوستی اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام نشانه ايمان است

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ، وَأَهْلِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ، وَعِزَّتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ عِزَّتِهِ، وَذَاتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ ذَاتِهِ.^۴

هیچ بنده ای ایمان کامل پیدا نمی کند؛ مگر در صورتی که من دوست داشتنی تر نزد او از خودش باشم و نیز اهل بیتم از اهلیش محبوب تر و عزتم از عزرتش دوست داشتنی تر و ذاتم از ذاتش محبوب تر باشد.

۱. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۳، ص ۲۴۱.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۶، حدیث ۲.

۳. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة، ج ۱، ص ۵۳؛ مؤمن شبلنجی، نور الأبصار فی مناقب آل بیت النبی المختار عَلَيْهِمُ السَّلَام، ص ۲۳۱.

۴. ابن بابویه، الأمالی، ص ۴۱۴، حدیث ۵۴۲؛ طبرانی، المعجم الأوسط، ج ۶، ص ۵۹، حدیث ۵۷۹۰.

۶. دوستی اهل بیت علیهم السلام نشانه پاکی ولادت

پیامبر صلی الله علیه و آله در روز خیبر به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اامْتَحِنُوا أَوْلَادَكُمْ بِحُبِّهِ فَإِنَّ عَلِيًّا لَا يَدْعُو إِلَيَّ ضَلَالَةً وَلَا يَبْعُدُ عَنِّي هُدًى، فَمَنْ أَحَبَّهُ فَهُوَ مِنْكُمْ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَلَيْسَ مِنْكُمْ.^۱

ای مردم! اولاد خود را به دوستی علی امتحان نمایید؛ زیرا او شما را گمراه نمی‌کند و از هدایت دور نمی‌سازد. پس هر یک از اولاد شما که علی را دوست بدارد، از شماست و هر کدام که او را دشمن بدارد، از شما نیست.

امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود:

يَا أَبَا ذَرٍّ، مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَيَّ أَوَّلَ النَّعْمِ. قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا أَوَّلُ النَّعْمِ؟ قَالَ: طَيْبُ الْوِلَادَةِ، إِنَّهُ لَا يُحِبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَّا مَنْ طَابَ مَوْلِدُهُ.^۲

ای اباذر! هرکس ما اهل بیت را دوست دارد، باید بر اولین نعمت، خداوند را ستایش نماید. اباذر عرض کرد: ای رسول خدا! اولین نعمت چیست؟ فرمود: نیکی ولادت؛ زیرا دوست ندارد ما اهل بیت را مگر کسی که ولادتش پاک است.

۷. سؤال از دوستی اهل بیت علیهم السلام در روز قیامت

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَوَّلُ مَا يُسْأَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.^۳

اولین چیزی که در روز قیامت از بنده سؤال می‌شود، دوستی ما اهل بیت است.

۱. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۲۸۸.

۲. طوسی، الأمالی، ص ۴۵۵-۴۵۶، حدیث ۱۰۱۸.

۳. محمد بن علی ابن بابویه، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۲، حدیث ۲۵۸.

و نیز فرمود:

لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ عُمْرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ، وَعَنْ جَسَدِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ، وَعَنْ مَالِهِ فِيمَا أَنْفَقَهُ، وَمِنْ أَيْنَ كَسَبَهُ، وَعَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.^۱

روز قیامت بنده قدم از قدم برنمی‌دارد تا آن‌که از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی صرف کرده و از بدنش که در چه راهی به کار گرفت و از مالش که در چه راهی خرج کرده و از کجا به دست آورده است و از دوستی ما اهل بیت.

مشارکت در ذکر صلوات

الف) در نماز

از روایات فریقین استفاده می‌شود که کیفیت صلوات در نماز، درود فرستادن بر پیامبر و آل اوست؛

۱. از کعب بن عجره نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز این چنین می‌فرمود:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.^۲

خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست، همان‌گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی و بر محمد و آل محمد برکت و فزونی بخش، همان‌گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت و فزونی دادی، به راستی که تو ستوده و عظمائی.

۱. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۱۰۲، حدیث ۱۱۱۷۷.

۲. احمد بن حسین بیهقی، السنن الکبری، ج ۲، ص ۲۱۰-۲۱۱، حدیث ۲۸۵۲.

شکی نیست که متابعت از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در نماز، واجب است؛ زیرا آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

وَصَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي. ۱

و همچنان که من نماز می خوانم، شما نیز نماز بخوانید.

۲. از ابومسعود انصاری نقل شده که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

مَنْ صَلَّى صَلَاةً لَمْ يُصَلِّ فِيهَا عَلَيَّ وَلَا عَلَى أَهْلِ بَيْتِي لَمْ تُقْبَلْ مِنْهُ. ۲

هرکس نمازی بخواند که در آن به من و اهل بیتم درود نفرستد، نمازش مورد قبول نیست.

۳. عقبه بن عمرو می گوید:

أَقْبَلَ رَجُلٌ حَتَّى جَلَسَ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَنَحْنُ عِنْدَهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمَا السَّلَامُ عَلَيْكَ، فَقَدْ عَرَفْنَا، فَكَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ إِذَا نَحْنُ صَلَّيْنَا فِي صَلَاتِنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: فَصَمَتَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) حَتَّى أَحْبَبْنَا أَنْ الرَّجُلَ لَمْ يَسْأَلْهُ. فَقَالَ: «إِذَا أَنْتُمْ صَلَّيْتُمْ عَلَيَّ فَقُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». ۳

ما پیش پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودیم که شخصی آمد و نزد حضرت نشست و گفت: ای رسول خدا! اما درود و تحیت بر تو را شناختیم، حال چگونه بر تو طلب رحمت کنیم، هرگاه بر تو در نمازمان صلوات می فرستیم؟ او

۱. بخاری، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۲۸، حدیث ۶۳۱؛ دارمی، سنن الدارمی، ج ۲، ص ۷۹۶-۷۹۷، حدیث ۱۲۸۸.

۲. علی بن عمر بن احمد دارقطنی، سنن الدارقطنی، ج ۲، ص ۱۷۱، حدیث ۱۳۴۳.

۳. ابن حنبل، مسند الإمام احمد بن حنبل، ج ۲۸، ص ۳۰۴، حدیث ۱۷۰۷۲.

گفت: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حدی سکوت کرد که ما دوست داشتیم که کاش آن مرد از حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال نکرده بود، آنگاه فرمود: «هرگاه بر من صلوات فرستادید، بگویید: بار خدایا! بر محمد، پیامبر امی و بر آل او رحمت فرست، همان گونه که بر ابراهیم و بر آل او رحمت فرستادی و بر محمد، پیامبر امی و بر آل او برکت فرست، همان گونه که بر ابراهیم و آل او برکت فرستادی؛ زیرا تو حمید و مجیدی».

۴. ابن مسعود از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده که فرمود:

إِذَا تَشَهَّدَ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ فَلْيَقُلْ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، وَأَرْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.^۱

هرگاه یکی از شما در نماز، تشهد به جا می آورد، باید چنین بگوید: بار خدایا بر محمد و بر آل محمد رحمت فرست و بر محمد و بر آل محمد برکت فرست و محمد و آل محمد را مشمول رحمت خود گردان؛ همان گونه که بر ابراهیم و بر آل ابراهیم رحمت و برکت فرستادی و بر آنان رحم کردی؛ زیرا تو حمید و مجیدی.

(ب) در غیر نماز

۱. ابومسعود انصاری می گوید:

أَنَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَنَحْنُ فِي مَجْلِسِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ، فَقَالَ لَهُ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ: أَمَرَنَا اللَّهُ تَعَالَى أَنْ نُصَلِّيَ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَكَيْفَ نُصَلِّيَ عَلَيْكَ؟ قَالَ: فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) حَتَّى تَمَتَّنَا أَنَّهُ لَمْ يَسْأَلْهُ. ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۴۰۲، حدیث ۹۹۱.

صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارَكْتَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. وَالسَّلَامُ كَمَا قَدْ عَلِمْتُمْ»^۱.

رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و با ما در مجلس سعد بن عباده نشست. بشیر بن سعد به او گفت: ای رسول خدا! خداوند ما را فرمان داده تا بر شما صلوات فرستیم، چگونه بر شما صلوات فرستیم؟ راوی گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله (به گونه‌ای) ساکت شد که ما آرزو کردیم ای کاش او چنین سؤالی نکرده بود. سپس فرمود: «بگویید: خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست، همان‌گونه که بر آل ابراهیم درود فرستادی و بر محمد و آل محمد فزونی بخش، همان‌گونه که بر آل ابراهیم در جهانیان فزونی دادی. به راستی که تو ستوده و والایی. سلام نیز همان‌گونه است که دانستید».

۲. ابوسعید خدری می‌گوید:

قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا التَّسْلِيمُ فَكَيْفَ نُصَلِّيَ عَلَيْكَ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارَكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ»^۲.

عرض کردیم: ای رسول خدا! این سلام بر شما بود (آن را دانستیم)، پس صلوات بر شما چگونه است؟ فرمود: «بگویید: خداوندا بر محمد بنده و رسول خودت درود فرست، همان‌گونه که بر آل ابراهیم درود فرستادی و بر محمد و آل محمد برکت و فزونی بخش، همان‌گونه که بر ابراهیم برکت و فزونی دادی».

۱. قشیری نيسابوری، صحيح مسلم، ج ۱، ص ۳۰۵، حديث ۴۰۵.

۲. بخاری، صحيح البخاري، ج ۶، ص ۱۲۱، حديث ۴۷۹۸.

۳. ابن عباس می گوید:

فَقُلْنَا: أَوْ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ عَلِمْنَا السَّلَامَ عَلَيْكَ، فَكَيْفَ الصَّلَاةَ عَلَيْكَ؟ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»^۱.

پس گفتیم یا گفتند: ای رسول خدا! سلام بر شما را دانستیم، صلوات بر شما چگونه است؟ فرمود: «خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست، همان گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی، همانا تو ستوده و والایی و بر محمد و آل محمد برکت و فزونی بخش، همان گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت و فزونی دادی، به راستی که تو پسندیده و والایی».

امام علی علیه السلام نیز به همین مضمون از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند.^۲

۴. طلحه می گوید:

قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.^۳

گفتیم ای رسول خدا! صلوات بر شما چگونه است؟ فرمود: «بگویید: خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست، همان گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی، به راستی که تو ستوده و والایی و بر محمد

۱. طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۲، ص ۳۱.

۲. علی بن حسام الدین متقی هندی، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، ج ۲، ص ۲۷۴، حدیث ۳۹۹۳.

۳. احمد بن شعیب نسائی، سنن النسائی، ج ۳، ص ۴۸، حدیث ۱۲۹۰.

و آل محمد برکت و فزونی بخش همان گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت و فزونی دادی، به راستی که تو پسندیده و عظمایی.»

۵. زید بن خارجه نقل می کند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

صَلُّوا عَلَيَّ وَاجْتَهِدُوا فِي الدُّعَاءِ، وَقُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ^۱.

بر من صلوات فرستید و در دعا بکوشید و بگویید: «خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست.»

۶. بریده خزائی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت می کند که درباره کیفیت صلوات

فرمود:

قُولُوا: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا جَعَلْتَهَا عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»^۲.

بگویید: «خداوندا درود و رحمت و برکات را بر محمد و آل محمد ارزانی بخش، همان گونه که آن ها را بر ابراهیم ارزانی داشتی، به راستی که تو ستوده و والایی.»

۷. عایشه می گوید:

قَالَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَرْنَا أَنْ نُكْثِرَ الصَّلَاةَ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلَةِ الْغُرَاءِ وَالْيَوْمِ الْأَزْهَرِ، وَأُحِبُّ مَا صَلَّيْنَا عَلَيْكَ كَمَا تُحِبُّ، قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ، كَمَا رَحِمْتَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى

۱. همان، ج ۳، ص ۴۸-۴۹، حدیث ۱۲۹۲.

۲. ابن حنبل، مسند الإمام احمد بن حنبل، ج ۳۸، ص ۹۲، حدیث ۲۲۹۸۸.

إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وَأَمَّا السَّلَامُ فَقَدْ عَرَفْتُمْ كَيْفَ هُوَ»^۱.

صحابه پیامبر گفتند: ای رسول خدا! فرموده شدیم تا در شب تار و روز روشن، صلوات بر شما را بسیار کنیم. (چه زیباست که) محبوبترین صلوات ما بر شما به گونه‌ای باشد که دوست می‌دارید، فرمود: «بگویید: خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست، همان‌گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی و محمد و آل محمد را ببخش، همان‌گونه که ابراهیم و آل ابراهیم را بخشودی و بر محمد و آل محمد برکت و فزونی بخش، همان‌گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت و فزونی دادی، به راستی که تو ستوده و والایی. اما کیفیت سلام را که خود دانستید».

۸. ابن حجر هیتمی می‌گوید:

يُرْوَى: «لَا تُصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ الْبُرْءَاءَ». فَقَالُوا: وَمَا الصَّلَاةُ الْبُرْءَاءُ؟ قَالَ: «تَقُولُونَ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَتُمْسِكُونَ، بَلْ قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ»^۲.

روایت شده: «بر من درود ناتمام و بریده نفرستید». عرض کردند: درود ناتمام چیست؟ فرمود: نگویید: «اللهم صل على محمد»، آنگاه توقف کنید؛ بلکه بگویید: «اللهم صل على محمد وعلى آل محمد».

۹. کعب بن عجره به عبدالرحمن بن ابی لیلی می‌گوید:

أَلَا أُهْدِي لَكَ هَدِيَّةً سَمِعْتُهَا مِنَ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)؟ فَقُلْتُ: بَلَى، فَأَهْدِيهَا لِي، فَقَالَ: سَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ عَلَّمَنَا كَيْفَ

۱. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۳، ص ۳۰۹.

۲. ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۳۰.

نُسَلِّمُ عَلَيْكُمْ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»^۱.

آیا می‌خواهی هدیه‌ای به تو دهم که آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ام؟ گفتیم: آری، به من هدیه بده. او گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردیم و گفتیم: ای رسول خدا! چگونه بر شما اهل بیت صلوات فرستیم؟ زیرا خداوند به ما تعلیم داده که چگونه درود و تحیت بفرستیم؟ حضرت فرمود: «این‌گونه بگویید: بار خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ همان‌گونه که بر ابراهیم و بر آل ابراهیم درود فرستادی؛ زیرا تو ستایشگر و دارای مجد و جلالی. بار خدایا، بر محمد و بر آل محمد برکت فرست؛ همان‌گونه که بر ابراهیم و بر آل او برکت فرستادی؛ زیرا که تو حمید و مجیدی».

۱۰. ابوهریره می‌گوید:

قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وَالسَّلَامُ كَمَا قَدْ عَلِمْتُمْ»^۲.

عرض کردیم: ای رسول خدا! چگونه بر تو صلوات فرستیم؟ حضرت فرمود: «بگویید: بار خدایا! بر محمد و بر آل محمد رحمت فرست و بر محمد و بر آل محمد برکت فرست؛ همان‌گونه که بر ابراهیم و آل او رحمت و برکت فرستادی؛ زیرا تو حمید و مجیدی و سلام همان‌گونه‌ای

۱. بخاری، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۴۶، حدیث ۳۳۷۰.

۲. احمد بن محمد طحاوی، شرح مشکل الآثار، ج ۶، ص ۱۴، حدیث ۲۲۴۰.

است که دانستید».

آل پیامبر چه کسانی اند؟

با مراجعه به روایات پی می‌بریم که مقصود از اهل بیت علیهم السلام امامان معصوم هستند.

مسلم به سند خود از عایشه نقل می‌کند:

خَرَجَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) غَدَاةً وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مَرَحَلٌ، مِنْ شَعْرِ أَسْوَدَ، فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ، ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا، ثُمَّ جَاءَ عَلِيُّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱.

پیامبر صلی الله علیه و آله صبحگاهی از حجره خارج شد، در حالی که بر روی دوش او عبایی بافته شده از موی سیاه بود. حسن بن علی بر او وارد شد، او را داخل آن (عبا) کرد؛ آنگاه حسین وارد شد، او نیز با او داخل شد. سپس فاطمه وارد شد، او را نیز داخل آن کرد، بعد علی وارد شد و او را نیز در آن داخل نمود؛ آنگاه این آیه را تلاوت کرد: «خداوند چنین می‌خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خاندان نبوت دور کند و شما را از هر عیب، کاملاً پاک و منزّه گرداند».

ترمذی در صحیحش از عمر بن ابی سلمه نقل می‌کند:

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ ﴿۱﴾ فِي بَيْتِ أُمَّ سَلَمَةَ، فَدَعَا فَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَجَلَّلَهُمْ بِكِسَاءٍ، وَعَلِيُّ خَلْفَ ظَهْرِهِ فَجَلَّلَهُ بِكِسَاءٍ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ

۱. قشیری نیسابوری، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳، حدیث ۲۴۲۴.

وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً». قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: وَأَنَا مَعَهُمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، قَالَ: «أَنْتِ عَلَى مَكَانِكَ وَأَنْتِ عَلَى خَيْرٍ»^۱.

هنگامی که آیه تطهیر در خانه ام سلمه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را دعوت نمود و روی آنان کسایی کشید و علی نیز پشت سرش بود؛ پس کساء را روی او هم کشید. سپس عرض کرد: «بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند. رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاکشان گردان». ام سلمه عرض کرد: «ای رسول خدا! آیا من هم با آنانم؟» حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «تو در جایگاه خود هستی، تو بر خیری».

احمد بن حنبل به سندش نقل می‌کند:

وَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَ كُرٍّ﴾ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) عَلِيًّا، وَفَاطِمَةَ، وَحَسَنًا، وَحُسَيْنًا رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي»^۲.

و هنگامی که این آیه نازل شد ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَ كُرٍّ﴾، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین - رضوان الله علیهم - را دعوت کرد، آنگاه عرض کرد: «بار خدایا! اینان اهل من هستند».

می‌دانیم این چهار نفر از اهل بیت که مورد توجه خاص پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند، خصوصیت ندارند و اگر در برخی از روایات حصر وجود دارد، حصر اضافی، در مقابل غیر معصومین است، نه حقیقی و از طرفی دیگر از آنجا که این چهار نفر از اهل بیت علیهم السلام موجود بودند، آنان را مورد خطاب قرار داده است. فخر رازی می‌گوید:

۱. ترمذی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۵۱، حدیث ۳۲۰۵.
 ۲. ابن حنبل، مسند الإمام احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۶۰، حدیث ۱۶۰۸.

آل محمد (صلى الله عليه وسلم) هم الذين يؤول أمرهم إليه فكل من كان أمرهم إليه أشد وأكمل كانوا هم الآل، ولا شك أنّ فاطمة وعلياً والحسن والحسين كان التعلق بينهم وبين رسول الله (صلى الله عليه وسلم) أشد التعلقات، وهذا كالمعلوم بالنقل المتواتر فوجب أن يكونوا هم الآل...^۱

آل محمد علیهم السلام کسانی اند که رجوع امرشان به پیامبر صلی الله علیه و آله است و هرکس که ارتباطش با پیامبر شدیدتر و کاملتر باشد، او آل پیامبر است و شکی نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام شدیدترین و وثیق‌ترین ارتباط را با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دارند. این مطلب به نقل متواتر به اثبات رسیده، پس واجب است که آنان آل پیامبر باشند...

حاکم نیشابوری بعد از نقل حدیث کعب بن عجره می‌گوید:

وإنما خرجته ليعلم المستفيد أنّ أهل البيت والآل جميعاً هم.^۲

من این حدیث را تخریج کردم تا استفاده‌کننده بداند که اهل بیت و آل همگی همان پنج تن آل عباوند.

بیهقی نیز بابی را تحت عنوان «باب بیان اهل بیته الذین هم آله» آورده است.^۳

ابن طلحه شافعی می‌گوید:

فالنبي صلی الله علیه و آله فسر أحدهما بالآخر، فالمفسر والمفسر به سواء في المعنى، فقد أبدل لفظاً بلفظ مح اتحاد المعنى فيكون آله أهل بيته وأهل بيته آله، فيتحدان في المعنى على هذا القول.

۱. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۵۹۵.

۲. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۰، حدیث ۴۷۱۰.

۳. بیهقی، السنن الکبری، ج ۲، ص ۲۱۲.

ویکشف حقيقة ذلك أنّ أصل آل أهل فأبدلت الهاء همزة، ويدل عليه أنّ الهاء ترد في التصغير فيقال في تصغير آل: أهيل، والتصغير يرد الأشياء إلى أصولها.^۱

پیامبر صلی الله علیه و آله یکی را به دیگری تفسیر کرده، پس لفظ تفسیر شده با لفظ تفسیر شده به واسطه آن در معنا یکی است. پس لفظی به لفظ دیگر تبدیل شده با اتحاد معنا، لذا آل او همان اهل بیت اوست و اهل بیت او همان آل است؛ بنابراین قول، هر دو در معنا متحدند.

کاشف این حقیقت این که اصل «آل» اهل بوده و هاء به همزه تبدیل شده است؛ و دلیل آن این که «هاء» در تصغیر برمی گردد و لذا در تصغیر آل «أهیل» گفته می شود و تصغیر، اسما را به اصول خود باز می گرداند.

ابن تیمیه می گوید:

والصحيح أنّ آل محمد هم أهل بيته، وهذا هو المنقول عن الشافعي وأحمد.^۲

صحيح آن است که «آل محمد» اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و این چیزی است که از شافعی و احمد بن حنبل نقل شده است.

ابن اثیر در کتاب «النهاية» می نویسد:

قد اختلف في آل النبي (صلى الله عليه وسلم): فالأكثر على أنّهم أهل بيته.^۳

اختلاف شده که آل پیامبر صلی الله علیه و آله کیان اند؛ اکثر بر آن هستند که آنان همان اهل بیت پیامبرند.

۱. نصیبی شافعی، مطالب السؤل في مناقب آل الرسول، ص ۳۷.

۲. احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه، منهاج السنة النبویة، ج ۷، ص ۷۵.

۳. ابن اثیر، النهاية في غريب الحديث و الأثر، ج ۱، ص ۸۱.

جهنمی بودن دشمنان اهل بیت علیهم السلام

ابوسعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَبْغُضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَدٌ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ النَّارَ.^۱

قسم به کسی که جانم به دست اوست، دشمن ندارد ما اهل بیت را کسی جز آن که خداوند او را به دوزخ افکند.

حسن بن علی سقاف شافعی در «صحیح شرح العقيدة الطحاوية» این

حدیث را آورده و ادعای صحت آن را نموده است.^۲

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۲، حدیث ۴۷۱۷.

۲. حسن بن علی سقاف، صحیح شرح العقيدة الطحاوية، ص ۶۵۹.

۷. فضایل مشترک با اصحاب کساء

فضایلی در روایات برای امام حسین علیه السلام ذکر شده که با دیگر اصحاب کساء مشارکت دارد، از قبیل:

الف) حدیث جنگ و صلح

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام فرمود:

أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ، وَسَلْمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمْ.^۱

من در حال جنگم با کسی که با شما بجنگد و در حال صلحم با کسی که با شما صلح کند.

ب) امر به محبت اصحاب کساء

حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) أَخَذَ بِيَدِ حَسَنِ وَحُسَيْنٍ فَقَالَ: «مَنْ أَحَبَّنِي وَأَحَبَّ هَذَيْنِ، وَأَبَاهُمَا وَأُمَّهُمَا كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ».^۲

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین علیهم السلام را گرفت و فرمود: «هرکس من و این دو و پدر و مادر آنها را دوست بدارد، همراه من در درجه من در روز قیامت خواهد بود».

ترمذی بعد از نقل این حدیث، آن را «حَسَن» دانسته است.

۱. ابن حنبل، مسند الإمام احمد بن حنبل، ج ۱۵، ص ۴۳۶، حدیث ۹۶۹۸؛ طبرانی، المعجم الكبير، ج ۳، ص ۴۰، حدیث ۲۶۲۱.
 ۲. ترمذی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۴۱-۶۴۲، حدیث ۳۷۳۳؛ ابن حنبل، مسند الإمام احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۸، حدیث ۵۷۶.

۸. فضایل مشترک بین امام حسن و امام حسین علیهما السلام

برخی از فضایل در روایات به صورت مشترک بین این دو امام آمده است، از

قبیل:

الف) رضایت پیامبر صلی الله علیه و آله از آن دو

طبرانی به سندش از ربعی بن حراش و او از امام علی علیه السلام نقل کرده که:

أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَقَدْ بَسَطَ شِمْلَةً، فَجَلَسَ عَلَيْهَا هُوَ وَفَاطِمَةُ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، ثُمَّ أَخَذَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بِمَجَامِعِهِ، فَعَقَدَ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْضَ عَنْهُمْ كَمَا أَنَا عَنْهُمْ رَاضٍ»^۱.

حضرت بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد در حالی که پارچه‌ای را پهن نموده و آن حضرت و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام بر روی آن نشسته بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله اطراف آن را گرفت و به دور آنان بست، سپس فرمود: «بار خدایا! از آنان راضی باش، همان‌گونه که من از آنان راضی هستم».

ب) دو ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله

عبدالله بن عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که درباره امام حسن و امام

حسین علیهما السلام فرمود:

هُمَا رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا.^۲

این دو دسته‌گل‌های من از دنیا هستند.

۱. طبرانی، المعجم الأوسط، ج ۵، ص ۳۴۸، حدیث ۵۵۱۴.

۲. بخاری، صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۷، حدیث ۳۷۵۳؛ ترمذی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۵۷، حدیث ۳۷۷۰.

ترمذی بعد از نقل این حدیث، آن را صحیح دانسته است.

ج) محبت پیامبر صلی الله علیه و آله به آن دو

احمد بن حنبل به سندش از عطاء نقل می‌کند:

أَنَّ رَجُلًا أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) يَضُمُّ إِلَيْهِ حَسَنًا وَحُسَيْنًا يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُمَا فَأَحِبَّهُمَا»^۱.

مردی او را خبر داد: او پیامبر صلی الله علیه و آله را دید که حسن و حسین علیهما السلام را دربر گرفته و عرضه می‌دارد: «بار خدایا! من آن دو را دوست می‌دارم، تو نیز آنان را دوست بدار».

هیشمی بعد از نقل این حدیث می‌گوید:

رواه أحمد، ورجاله رجال الصحيح.^۲

احمد آن را روایت کرده و رجال (راویان) آن رجال صحیح است.

د) دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به محبت آن دو

عبدالله بن مسعود می‌گوید:

كَانَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) يُصَلِّي وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ يَتَّبِعَانِ عَلَى ظَهْرِهِ، فَيَبَاعِدُهُمَا النَّاسُ، فَقَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «دَعُوهُمَا، بِأَبِي هُمَا وَأُمِّي مَنْ أَحَبَّنِي فَلْيُحِبَّ هَذَيْنِ»^۳.

پیامبر صلی الله علیه و آله نماز به جای می‌آورد، در حالی که حسن و حسین علیهما السلام بر پشت او سوار می‌شدند و مردم آن دو را از حضرت دور می‌کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آن دو را رها کنید، پدر و مادرم فدای آن دو باد، هرکس مرا دوست می‌دارد، باید آن دو را دوست بدارد».

۱. ابن حنبل، مسند الإمام احمد بن حنبل، ج ۳۸، ص ۲۱۱، حدیث ۲۳۱۳۳.

۲. هیشمی، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۷۹، حدیث ۱۵۰۶۴.

۳. محمد بن حبان بن احمد ابن حبان، صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۲۷، حدیث ۶۹۷۰.

ناصرالدین البانی در کتاب «صحيح موارد الظمان» این حدیث را حسن دانسته است.^۱

ه) محبت آن دو، محبت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است

ابوهریره می گوید:

خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَمَعَهُ حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ هَذَا عَلَى عَاتِقِهِ، وَهَذَا عَلَى عَاتِقِهِ، وَهُوَ يَلْتِمُ هَذَا مَرَّةً، وَهَذَا مَرَّةً، حَتَّى انْتَهَى إِلَيْنَا، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّكَ تُحِبُّهُمَا؟ فَقَالَ: «مَنْ أَحَبَّهُمَا فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي».^۲

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر ما وارد شد در حالی که با او حسن و حسین بودند؛ یکی بر این دوشش و دیگری بر آن دوش، گاهی این را می بوسید و گاهی هم دیگری را تا این که به ما رسید. مردی به او گفت: ای فرستاده خدا! شما آن دو را دوست دارید؟ حضرت فرمود: «آری، هرکس آن دو را دوست بدارد، به طور حتم مرا دوست داشته و هرکس آن دو را دشمن بدارد، به طور حتم مرا دشمن داشته است».

هیثمی در «مجمع الزوائد» این حدیث را تصحیح کرده است.^۳

و) فرزندان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

ترمذی به سندش از اسامة بن زید نقل کرده که گفت:

طَرَقْتُ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) ذَاتَ لَيْلَةٍ فِي بَعْضِ الْحَاجَةِ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَهُوَ مُسْتَوِلٌ عَلَى شَيْءٍ لَا أَدْرِي مَا

۱. محمد ناصرالدین البانی، صحيح موارد الظمان إلى زوائد ابن حبان، ج ۲، ص ۳۶۷، حدیث ۱۸۸۱.

۲. ابن حنبل، مسند الإمام احمد بن حنبل، ج ۱۵، ص ۴۲۰، حدیث ۹۶۷۳؛ حاکم نیشابوری، المستدرک على الصحيحین، ج ۳، ص ۱۸۲، حدیث ۴۷۷۷.

۳. هیثمی، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۷۹، حدیث ۱۵۰۶۳.

هُوَ، فَلَمَّا فَرَعْتُ مِنْ حَاجَتِي قُلْتُ: مَا هَذَا الَّذِي أَنْتَ مُشْتَمِلٌ عَلَيْهِ؟
قَالَ: فَكَشَفَهُ، فَإِذَا حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ عَلَى وَرِكَيْهِ، فَقَالَ: «هَذَانِ ابْنَايَ وَأَبْنَا
ابْنَتِي، اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُمَا فَأَحِبَّهُمَا، وَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُمَا».^۱

شبی به جهت کاری که داشتم، درب خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را زدم و حضرت در حالی که چیزی به دور خود پیچیده بود که نمی دانم چه بود، از منزل خارج شد. چون از حاجتم فارغ شدم، عرض کردم: این چه بود که شما به دور خود گرفته اید؟ حضرت آن را از خود کنار زد دیدم که حسن و حسین - علیه السلام - بر روی پاهای رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته اند. حضرت فرمود: «این دو فرزندان من و فرزندان دخترم می باشند، بار خدایا! من آن دو را دوست می دارم و تو هم آنان را دوست بدار و هرکس که آن دو را دوست دارد را نیز دوست بدار».

ترمذی بعد از نقل این حدیث آن را حسن دانسته و ابن حجر عسقلانی نیز در ترجمه حسن بن اسامه بعد از نقل کلام ترمذی می گوید:

وصحه ابن حبان والحاكم.^۲

و ابن حبان و حاکم آن را تصحیح کرده اند.

البانی نیز آن را حسن می داند.^۳

و نیز هیثمی از ابوهریره نقل کرده که گفت:

أَشْهَدُ لَخَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) حَتَّى إِذَا كُنَّا
بِبَعْضِ الطَّرِيقِ، سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) الْحَسَنَ

۱. ترمذی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶، حدیث ۳۷۶۹.

۲. احمد بن علی ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۵۵.

۳. محمد ناصرالدین البانی، صحیح الجامع الصغیر وزیادته، ج ۲، ص ۱۱۷۵، حدیث ۷۰۰۳.

وَالْحُسَيْنَ وَهَمَّا يَبْكِيَانِ، وَهَمَّا مَعَ أُمَّهُمَا، فَأَسْرَعَ السَّيْرَ حَتَّى أَتَاهُمَا، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَا شَأْنُ ابْنَيْ؟» ...^۱

گواهی می‌دهم که ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمدیم در بین راه صدای گریه حسن و حسین به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، در حالی که آن دو با مادرشان بودند، حضرت با سرعت آمد تا به آن دو رسید و من شنیدم که می‌فرمود: «چه شده دو فرزندم را؟» ...

هیثمی بعد از نقل این حدیث می‌گوید:

رواه الطبرانی، ورجاله ثقات.^۲

طبرانی آن را روایت کرده و رجال آن همگی ثقه‌اند.

و آیه مباهله نیز شاهد صدقی بر این مدعاست؛ زیرا در آن آمده که ما فرزندان خود را بخوانیم و می‌دانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله برای مباهله، امام حسن و امام حسین علیه السلام را آورد.

از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

لِكُلِّ بَنِي أُمَّ عَصَبَةٌ يَنْتَمُونَ إِلَيْهِمْ إِلَّا ابْنِي فَاطِمَةَ، فَأَنَا وَلِيُّهُمَا وَعَصَبَتُهُمَا.^۳

برای هر کدام از فرزندان مادر، قومی (قیمی) است که به آن منتسب می‌شوند، مگر فرزندان فاطمه که من ولی و قوم (قیم) آن دو هستم.

این مضمون را نیز طبرانی در «المعجم الكبير»^۴ و سیوطی در «جامع

الأحادیث»^۵ و ابویعلی در مسندش^۶ نقل کرده‌اند.

۱. هیثمی، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۸۰، حدیث ۱۵۰۷۱.

۲. همان، ج ۹، ص ۱۸۱، حدیث ۱۵۰۷۱.

۳. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۹، حدیث ۴۷۷۰.

۴. طبرانی، المعجم الكبير، ج ۲۲، ص ۴۲۳، حدیث ۱۰۴۲.

۵. سیوطی، جامع الأحادیث، ج ۵، ص ۷۳، حدیث ۱۷۲۷۳.

۶. احمد بن علی ابویعلی موصلی، مسند أبي يعلى، ج ۱۲، ص ۱۰۹، حدیث ۶۷۴۱.

ز) حرمت دشمنی با آن دو

حاکم نیشابوری به سندش از سلمان نقل کرده که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می‌فرمود:

الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ابْنَايَ، مَنْ أَحَبَّهُمَا أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَحَبَّنِي أَحَبَّهُ اللَّهُ،
وَمَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ، وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا أَبْغَضَنِي، وَمَنْ أَبْغَضَنِي
أَبْغَضَهُ اللَّهُ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ أَدْخَلَهُ النَّارَ.^۱

حسن و حسین دو فرزندان من هستند، هرکس آن دو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکس مرا دوست بدارد خدا او را دوست می‌دارد و هرکس خدا او را دوست بدارد، او را داخل بهشت خواهد کرد و هرکس این دو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و هرکس مرا دشمن بدارد خدا او را دشمن داشته و هر کس خدا او را دشمن بدارد خداوند او را داخل در جهنم خواهد نمود.

ح) محبوب‌ترین افراد نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

ترمذی به سندش از یوسف بن ابراهیم نقل کرده: از انس بن مالک شنیدم که می‌گوید:

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) أَيُّ أَهْلِ بَيْتِكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟
قَالَ: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ». وَكَانَ يَقُولُ لِفَاطِمَةَ: «ادْعِي لِي ابْنِي»
فَيَشْمُهُمَا وَيَضُمُّهُمَا إِلَيْهِ.^۲

از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال شد: کدام‌یک از اهل بیت شما نزدتان محبوب‌تر است؟

حضرت فرمود: «حسن و حسین» و همیشه به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ می‌فرمود:

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۱، حدیث ۴۷۷۶.

۲. ترمذی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۵۷-۶۵۸، حدیث ۳۷۷۲.

«دو فرزندم را نزد من آور». آنگاه آن دو را می‌بویید و به سینه می‌چسبانید.

(ط) دو سرور جوانان بهشت

یکی از فضایل امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام که از سوی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابلاغ شده این است که این دو بزرگوار، سرور جوانان بهشت‌اند. فضیلتی که برای هیچ کس به جز این دو نرسیده است. شهرت این حدیث به اندازه‌ای است که به تواتر رسیده است. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. خطیب بغدادی نیز به سندش از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نقل کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا.^۱

حسن و حسین دو آقای اهل بهشتند و پدرشان از آن دو بهتر است.

۲. حاکم نیشابوری به سندش از ابن عمر نقل کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا.^۲

حسن و حسین دو آقای اهل بهشتند و پدرشان از آن دو بهتر است.

۳. ابن عساکر به سندش از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، مَنْ أَحَبَّهُمَا فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي.^۳

حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت‌اند، هر کس آن دو را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هرکس آن دو را دشمن

۱. احمد بن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۵۰.

۲. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۲، حدیث ۴۷۸۰.

۳. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۱۳۲.

بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.

۴. بزار به سندش از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به

فاطمه علیها السلام فرمود:

أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَبْنَتِكَ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ
الْجَنَّةِ!

آیا راضی نمی‌شوی که تو سرآمد زنان اهل بهشت باشی و دو فرزندت

سرآمد جوانان اهل بهشت باشند؟!!

۹. فضایل اختصاصی

در برخی از روایات، به فضایل اختصاصی امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ که در روایات آمده، اشاره شده است، از قبیل؛

(الف) محبت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ

حاکم نیشابوری به سندش از ابوهریره نقل کرده که گفت:

رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَهُوَ حَامِلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَهُوَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ».^۱

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دیدم در حالی که حسین بن علی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ را بر دوش داشت و به خدا عرضه می نمود: بار خدایا! همانا من او را دوست می دارم، تو هم او را دوست مدار.

(ب) سرور جوانان بهشت

ابن کثیر از طریق احمد بن حنبل و او به سندش از ابی سابط نقل کرده که گفت:

دَخَلَ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَسْجِدَ فَقَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَيَّ هَذَا، سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ).^۲

حسین بن علی وارد مسجد شد، جابر بن عبد الله گفت: هرکس دوست دارد به سرور جوانان اهل بهشت نظر کند باید به این [جوان] نظر نماید و من این را از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم.

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۹۵، حدیث ۴۸۲۱.

۲. ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۲۰۶.

ج) پیامبر صلی الله علیه و آله از حسین علیه السلام است

از یعلی بن مرة نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا.^۱

حسین از من است و من از حسینم، هر که حسین را دوست بدارد خداوند دوستدار اوست.

حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث، سند آن را صحیح دانسته است.^۲

بویصری در کتاب «مصباح الزجاجة فی زوائد ابن ماجه» می نویسد:

هذا إسناده حسن رجاله ثقات.^۳

این سندی نیکو است و رجال آن ثقه هستند.

هیثمی نیز سند آن را حسن دانسته است.^۴

ابن عساکر از یعلی بن مره نقل می کند که گفت:

خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فَدُعِينَا إِلَى طَعَامٍ، فَإِذَا
الْحُسَيْنُ يَلْعَبُ فِي الطَّرِيقِ فَأَسْرَعَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) أَمَامَ
الْقَوْمِ، ثُمَّ بَسَطَ يَدَيْهِ فَجَعَلَ الْحُسَيْنُ يَمُرُّ مَرَّةً هَهُنَا وَمَرَّةً هَهُنَا
يُضَاحِكُهُ حَتَّى أَخَذَهُ فَجَعَلَ إِحْدَى يَدَيْهِ فِي دَقْنِهِ، وَالْأُخْرَى بَيْنَ رَأْسِهِ
وَأُذُنَيْهِ، ثُمَّ اعْتَنَقَهُ فَقَبَّلَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ):
«حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّهُ، الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سِبْطَانِ
مِنَ الْأَسْبَاطِ».^۵

۱. ترمذی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۵۸-۶۵۹، حدیث ۳۷۷۵؛ محمد بن یزید ابن ماجه،

سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱، حدیث ۱۴۴.

۲. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۹۴، حدیث ۴۸۲۰.

۳. احمد بن ابوبکر بویصری، مصباح الزجاجة فی زوائد ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۲.

۴. هیثمی، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۸۱، حدیث ۱۵۰۷۵.

۵. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۱۵۰.

با پیامبر صلی الله علیه و آله از منزل خارج شدیم و به میهمانی دعوت بودیم. پیامبر صلی الله علیه و آله در راه مشاهده کرد که حسین علیه السلام مشغول بازی است. حضرت به سرعت جلوی جمعیت آمد و دو دست خود را باز کرد تا حسین علیه السلام را بگیرد، ولی او به این طرف و آن طرف می‌دوید، هر دو می‌خندیدند تا آن‌که حضرت او را گرفت. یکی از دو دستش را زیر چانه او و دست دیگرش را بین سر و دو گوشش قرار داد و با او معانقه کرد و او را بوسید، آنگاه فرمود: «حسین از من و من از اویم، خدا دوست بدارد هر کسی را که حسین را دوست دارد. حسن و حسین دو نواده از نوادگان من هستند».

در تفسیر جمله «حسین منّی وأنا منه» می‌گوییم:

جمله اول اشاره به این مطلب دارد که حسین از رسول خدا است؛ زیرا اگرچه پدرش حضرت علی علیه السلام است ولی از آنجا که آن حضرت به نص آیه مباحله نفس رسول خدا است، لذا امام حسین علیه السلام فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب می‌آید.

در مورد جمله دوم می‌گوییم: پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از تبلیغ رسالتش دیگر به عنوان یک شخص مطرح نیست بلکه یک شخصیت رسالی به حساب می‌آید. ایشان رمز و نمونه‌ای است که در او رسالتش به تمام ابعاد تحقق یافته است. پس حیاتش همان رسالتش و رسالتش همان حیاتش است.

از طرف دیگر می‌دانیم که سعی هر پدری آن است که فرزندی داشته باشد تا جانشین شخصیت او بوده و حافظ رسالت او و ادامه‌دهنده راه او باشد. در مورد امام حسین علیه السلام از آنجا که او با قیام و شهادتش، رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را زنده کرده است، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او می‌فرماید: «من از حسینم»؛ یعنی شخصیت رسالی من و ادامه و استمرار آن به وجود حسین علیه السلام وابستگی دارد و لذا گفته شده: «الاسلام محمدی الحدوث و حسینی البقاء» است.

د) آزار پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با گریه امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ

یزید بن ابی زیاد می گوید:

خَرَجَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) مِنْ بَيْتِ عَائِشَةَ، فَمَرَّ عَلَى بَيْتِ فَاطِمَةَ، فَسَمِعَ حُسَيْنًا يَبْكِي، فَقَالَ: «أَلَمْ تَعْلَمِي أَنَّ بُكَاءَهُ يُؤْذِينِي؟»^۱

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از حجره عایشه بیرون آمد و گذرش بر خانه فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ افتاد. صدای گریه حسین را شنید. فرمود: «(ای فاطمه!) آیا نمی دانی که گریه او مرا اذیت می کند؟».

ه) امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ محبوب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

حاکم نیشابوری به سندش از ابوهریره نقل کرده که گفت:

رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَهُوَ حَامِلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَهُوَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ»^۲.

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دیدم در حالی که حسین بن علی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ را بر دوش داشت و به خدا عرضه می نمود: بار خدایا! همانا من او را دوست می دارم، تو هم او را دوست بدار.

۱. هیشمی، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۹، ص ۲۰۱، حدیث ۱۵۱۸۸.
۲. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۹۵، حدیث ۴۸۲۱.

منابع علوم

امام حسين عليه السلام

هر فرد مسلمانی که ایمان به وصایای رسول گرامی اسلام در حقّ اهل بیت علیهم السلام و از آن جمله امام حسین علیه السلام دارد، شکی در حجیت اقوال آنان پیدا نمی‌کند؛ زیرا مطابق برخی از آیات قرآنی و روایات نبوی، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده امام که همگی از ذریه پیامبرند، دارای مقام عصمت بوده و مرجع دینی مردم‌اند؛ خواه به مصدر و مبدأ علوم آنان پی ببریم یا خیر. ولی در عین حال در این مبحث به برخی از مصادر علوم آنان اشاره خواهیم کرد تا این‌که کسی خیال نکند که حجیت اقوال آنان به این معنا است که اهل بیت، پیامبر بوده و به آنان وحی می‌شده است.

در بحث از حجیت سنت امام حسین و اهل بیت علیهم السلام و مرجعیت دینی آن بزرگواران اشاره به عصمت آنان نموده‌ایم و برای این ادعا ادله‌ای از قرآن؛ همچون آیه «تطهیر» و از روایات؛ همچون «حدیث ثقلین» آورده‌ایم. مطابق این ادله، امام حسین و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام همگی از گناه و هر گونه سهو و نسیان و اشتباه مصون می‌باشند و در نتیجه هر چه را که به عنوان حقایق قرآنی و معارف دینی و بیان سنت نبوی ذکر کرده‌اند، عین واقع بوده و از هر گونه اشتباه و خطایی مصون است و لذا کلام آنان از جمله مصادر و منابع استنباط فقهی به حساب می‌آید؛ همان‌گونه که قرآن و سنت نبوی از این‌گونه منابع هستند. ولی در عین حال به منابع و مصادر علوم امام حسین و اهل بیت علیهم السلام به طور اختصار اشاره می‌کنیم:

۱. تعلیمات پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

یکی از مصادر و منابع علوم امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام، تعلیمات پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است:

ترمذی به سندش از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل کرده که فرمود:

كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) أَعْطَانِي، وَإِذَا سَكَتُ
ابْتَدَأَنِي.^۱

من هر گاه از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال می‌کردم به من علم عطا می‌نمود و هر گاه که سکوت می‌کردم آن حضرت ابتدا به سخن می‌کرد.

ام سلمه می‌گوید:

كَانَ جِبْرِيلُ يَمَلُّ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَرَسُولُ اللَّهِ يَمَلُّ عَلَيَّ.^۲

جبرئیل بر رسول خدا املاء می‌کرد و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز بر علی عَلَيْهِ السَّلَام املاء می‌نمود.

ترمذی همچنین از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده که فرمود:

أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلَيَّ بَابُهَا.^۳

من خانه حکمت و علی در آن است.

امام علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) أَلْفَ بَابٍ كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ
بَابٍ.^۴

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من هزار باب علم یاد داد که هر بابی هزار باب دیگر را باز می‌کند.

سماعة بن مهران از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل کرده که فرمود:

۱. ترمذی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷، حدیث ۳۷۲۲.

۲. علی بن محمد ابن مغزالی، مناقب أهل البيت عَلَيْهِمُ السَّلَام، ص ۳۲۰.

۳. ترمذی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷، حدیث ۳۷۲۳.

۴. متقی هندی، کنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، ج ۱۳، ص ۱۱۴، حدیث ۳۶۳۷۲.

إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَ رَسُولَهُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَالتَّأْوِيلَ وَعَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ عِلْمَهُ كُلَّهُ
عَلِيًّا ع!

همانا خداوند به رسولش حلال و حرام و تأویل را تعلیم داد و رسول
خدا ع تمام علمش را به علی ع تعلیم نمود.

۲. استناد به رسول خدا ع

کلینی به سندش از قتیبه نقل می‌کند که گفت:

سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَهُ فِيهَا، فَقَالَ الرَّجُلُ: أَرَأَيْتَ
إِنْ كَانَ كَذَا وَكَذَا مَا يَكُونُ الْقَوْلُ فِيهَا؟ فَقَالَ لَهُ: مَهْ مَا أَجَبْتُكَ فِيهِ مِنْ
شَيْءٍ فَهُوَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ع لَسْنَا مِنْ أَرَأَيْتَ فِي شَيْءٍ.^۲

مردی از امام صادق ع مسئله‌ای پرسید و حضرت جوابش داد، آن
شخص عرض کرد: برای شما اگر چنین و چنان باشد جوابش
چیست؟ فرمود: خاموش باش، هر جوابی که من به تو می‌دهم از قول
رسول خدا ع است، ما از خود رأیی نداریم.

فضیل بن یسار از امام باقر ع نقل کرده که فرمود:

لَوْ أَنَا حَدَّثْنَا بِرَأْيِنَا صَلَّيْنَا كَمَا صَلَّيْنَا مَنْ كَانَ قَبْلَنَا، وَلَكِنَّا حَدَّثْنَا بِبَيِّنَةٍ مِنْ
رَبِّنَا بَيِّنَهَا لِنَبِيِّهِ فَبَيَّنَهَا لَنَا.^۳

اگر ما به رأی خود حدیث گوئیم گمراه خواهیم شد؛ همان‌گونه که
کسانی قبل از ما به همین جهت گمراه شدند. ولی ما با بیینه‌ای از
جانب پروردگاران حدیث شدیم که خداوند آن را بر پیامبرش تبیین

۱. محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين)، ص ۲۹۰، حدیث ۱.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۸، حدیث ۲۱.

۳. صفار، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين)، ص ۲۹۹، حدیث ۲.

کرد، او نیز آن را برای ما تبیین نمود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

حَدِيثِي حَدِيثُ أَبِي، وَحَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي، وَحَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ
الْحُسَيْنِ، وَحَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحَسَنِ، وَحَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، وَحَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله،
وَحَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^۱

حدیث من حدیث پدرم و حدیث پدرم حدیث جدم و حدیث جدم حدیث حسین و حدیث حسین حدیث حسن و حدیث حسن حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و حدیث رسول خدا گفتار خداوند عزوجل است.

امام باقر علیه السلام مطابق حدیثی از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که خطاب

به حضرت علی علیه السلام فرمود:

اَكْتَبُ مَا أَمَلِي عَلَيْكَ. قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَتَخَافُ عَلَيَّ النَّسِيَانَ؟ قَالَ: لَسْتُ
أَخَافُ عَلَيْكَ النَّسِيَانَ، وَقَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ لَكَ يُحَفِّظَكَ وَلَا يُنْسِيكَ، وَلَكِنْ
اَكْتَبُ لِشُرَكَائِكَ. قُلْتُ: وَمَنْ شُرَكَائِي يَا نَبِيَّ اللَّهِ؟ قَالَ: الْأَيُّمَةُ مِنْ
وُلْدِكَ...^۲

آنچه بر تو می خوانم بنویس. حضرت عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا بر من از فراموشی می ترسی؟ پیامبر فرمود: من بر تو از فراموشی نمی هراسم؛ زیرا برای تو از خدا خواسته ام که تو را حفظ کرده و به فراموشی نیندازد و لکن برای شرکای خود بنویس. حضرت فرمود: به پیامبر عرض کردم: شرکای من کیان اند ای پیامبر خدا؟ فرمود: امامان از اولاد تو...

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۳، حدیث ۱۴.

۲. طوسی، الأمالی، ص ۴۴۱، حدیث ۹۸۹.

۳. کتاب حضرت علی علیه السلام

محمد بن مسلم از یکی از امامان باقر یا صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

إِنَّ عِنْدَنَا صَحِيفَةً مِنْ كِتَابِ عَلِيٍّ أَوْ مُصْحَفِ عَلِيٍّ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا، فَتَحْنُ نَتَّبِعُ مَا فِيهَا فَلَا نَعْدُوهَا.^۱

همانا نزد ما صحیفه‌ای است از کتاب یا مصحف علی علیه السلام که طول آن هفتاد ذراع است، ما آنچه را که در آن است پیروی خواهیم کرد و هرگز از آن تجاوز نمی‌کنیم.

مروان می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

عِنْدَنَا كِتَابُ عَلِيٍّ سَبْعُونَ ذِرَاعًا.^۲

نزد ما کتاب علی علیه السلام است با هفتاد ذراع.

و نیز در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

وَاللَّهِ إِنَّ عِنْدَنَا لَصَحِيفَةً طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِيهَا جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ حَتَّى أَرَشُ الْخَدَشِ، إِمْلَاءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكُتِبَهُ عَلِيٌّ بِيَدِهِ.^۳

به خدا سوگند! نزد ما صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع است. در آن تمام آنچه مردم به آن احتیاج دارند، حتی جریمه خدشه‌ای که وارد می‌شود نوشته شده است. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را املاء و علی علیه السلام آن را به دست خود نوشته است.

سلیمان بن خالد می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

إِنَّ عِنْدَنَا لَصَحِيفَةً يُقَالُ لَهَا: الْجَامِعَةُ، مَا مِنْ حَلَالٍ وَلَا حَرَامٍ إِلَّا وَهُوَ فِيهَا حَتَّى أَرَشُ الْخَدَشِ.^۴

۱. صفار، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين)، ص ۱۴۶، حدیث ۲۰.

۲. همان، ص ۱۴۷، حدیث ۲.

۳. همان، ص ۱۴۵، حدیث ۱۹.

۴. همان، ص ۱۴۴، حدیث ۸.

همانا نزد ما صحیفه‌ای است به نام جامعه، هیچ حلال یا حرامی نیست جز آن که در آن وجود دارد، حتی جرمه خدشه.

سلیم بن قیس هلالی می‌گوید:

شَهِدْتُ وَصِيَّةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حِينَ أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام
 وَأَشْهَدَ عَلَيَّ وَصِيَّتَهُ الْحُسَيْنَ عليه السلام وَمُحَمَّدًا وَجَمِيعَ وُلْدِهِ وَرُؤَسَاءِ شِيعَتِهِ
 وَأَهْلِ بَيْتِهِ، ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَالسَّلَاحَ وَقَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام: يَا بَنِيَّ
 أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَنْ أُوصِيَ إِلَيْكَ وَأَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كُتُبِي وَسِلَاحِي
 كَمَا أَوْصَى إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَدَفَعَ إِلَيَّ كُتُبَهُ وَسِلَاحَهُ، وَأَمَرَنِي أَنْ
 أَمْرَكَ إِذَا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَيَّ أَخِيكَ الْحُسَيْنَ عليه السلام ...^۱

من شاهد وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم هنگامی که حضرت به فرزندش امام حسن علیه السلام وصیت می‌نمود. در آن هنگام فرزندش حسین و محمد و تمام اولاد و رؤسای شیعیان و اهل بیتش را شاهد گرفت و سپس کتاب و سلاح خود را به امام حسن علیه السلام داد و به او فرمود: ای فرزندم! رسول خدا صلى الله عليه وآله مرا امر نمود تا به تو وصیت کنم و کتاب‌ها و سلاحم را به تو بسپارم، همان‌گونه که رسول خدا بر من وصیت نمود و کتاب‌ها و سلاحش را به من عطا فرمود و مرا امر کرد تا تو را امر کنم که هر گاه مرگت فرا رسید آن‌ها را به برادرت حسین بسپاری...

امام باقر علیه السلام فرمود:

لَمَّا تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ عليه السلام إِلَى الْعِرَاقِ دَفَعَ إِلَيَّ أُمَّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله
 الْوَصِيَّةَ وَالْكَتُبَ وَغَيْرَ ذَلِكَ وَقَالَ لَهَا: إِذَا أَتَاكَ أَكْبَرُ وُلْدِي فَادْفَعِي إِلَيْهِ
 مَا قَدْ دَفَعْتُ إِلَيْكَ، فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام أَتَى عَلِيٌّ بِنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام أُمَّ
 سَلَمَةَ فَدَفَعَتْ إِلَيْهِ كُلَّ شَيْءٍ أَعْطَاهَا الْحُسَيْنُ عليه السلام.^۲

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۹۷، حدیث ۱.

۲. طوسی، الغیبة، ص ۱۹۵-۱۹۶.

هنگامی که حسین علیه السلام به طرف عراق حرکت کرد وصیت نامه و کتابها و دیگر چیزها را به ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله سپرد و به او فرمود: هر گاه بزرگترین اولاد من نزد تو آمد اینها را به او بسپار. بعد از شهادت حسین علیه السلام، علی بن الحسین علیه السلام نزد ام سلمه آمد و او هر آنچه را که حسین علیه السلام نزدش سپرده بود به حضرت داد.

کلینی به سند خود نقل می‌کند:

التَّفَتَ عَلِيٌّ بِنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام إِلَى وُلْدِهِ وَهُوَ فِي الْمَوْتِ وَهُمْ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ، ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ هَذَا الصُّنْدُوقُ أَذْهَبَ بِهِ إِلَى بَيْتِكَ، قَالَ: أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِيهِ دِينَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ، وَلَكِنْ كَانَ مَمْلُوءًا عِلْمًا.^۱

حضرت علی بن الحسین علیه السلام هنگام مرگ به فرزندان خود التفات نمود، در حالی که همگی دور او جمع شده بودند. آنگاه نگاهی خاص به فرزندش محمد بن علی انداخت و فرمود: «ای محمد! این صندوق است، آن را بردار و به خانه خود ببر». سپس فرمود: «بدان که در آن دینار و درهم نیست بلکه مملو از علم است».

زراره از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

مَا مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ حَتَّى صَارَتْ الْكُتُبُ إِلَيَّ.^۲

ابوجعفر - باقر علیه السلام - از دنیا رفت تا این که کتابها به من رسید.

نعمانی به سندش نقل می‌کند:

... قَالَ: ثُمَّ طَلَعَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: أَيْسُرُكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى صَاحِبِ كِتَابِ عَلِيٍّ؟ فَقَالَ لَهُ الْمُفَضَّلُ: وَأَيُّ شَيْءٍ

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۰۵، حدیث ۲.

۲. صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين)، ص ۱۶۷، حدیث ۲۰.

يَسْرُنِي إِذَا أَعْظَمَ مِنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: هُوَ هَذَا صَاحِبُ كِتَابِ عَلِيِّ الْكِتَابِ
الْمَكْنُونِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۱!

... راوی گوید: سپس ابوالحسن موسی علیه السلام نمایان شد، ابو عبدالله علیه السلام به مفضل فرمود: خوش داری که صاحب کتاب علی را بینی؟ مفضل عرض کرد: چه چیزی بیش از این مرا می‌تواند مسرور کند، حضرت فرمود: او صاحب کتاب علی است همان کتاب مکنونی که خدای عزوجل فرموده است: «جز پاکان آن را مس نمی‌کنند».

علی بن یقطين می‌گوید: امام ابوالحسن کاظم علیه السلام به من فرمود:

يَا عَلِيُّ، هَذَا أَفْقَهُ وَوَلَدِي وَقَدْ نَحَلْتُهُ كُتُبِي، وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ علیه السلام.^۲

«ای علی! این شخص فقیه‌ترین اولاد من است و من کتاب‌های خود را به او بخشیدم». این را فرمود، در حالی که به فرزندش علی اشاره کرد.
عبدالملک بن اعین می‌گوید:

أَرَانِي أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام بَعْضَ كُتُبِ عَلِيِّ...^۳

امام باقر علیه السلام برخی از کتاب‌های علی علیه السلام را به من نشان داد...

محمد بن مسلم می‌گوید:

نَظَرْتُ إِلَى صَحِيفَةٍ يَنْظُرُ فِيهَا أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَرَأْتُ فِيهَا مَكْتُوبًا: ابْنُ أَخٍ
وَجَدْتُ الْمَالَ بَيْنَهُمَا سَوَاءً، فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام: إِنَّ مَن عِنْدَنَا لَا يَقْضُونَ
بِهَذَا الْقَضَاءِ وَلَا يَجْعَلُونَ لِابْنِ الْأَخِ مَعَ الْجَدِّ شَيْئًا؟ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام:

أَمَّا إِنَّهُ إِمْلَأْ رَسُولَ اللَّهِ صلوات الله عليه وَحَطُّ عَلِيِّ علیه السلام مِنْ فِيهِ بِيَدِهِ.^۴

من به صحیفه‌ای نظر کردم که امام باقر علیه السلام در آن نظر می‌کرد، در آن

۱. محمد بن ابراهیم نعمانی، الغيبة، ص ۳۲۷، حدیث ۴.

۲. صفار، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين)، ص ۱۶۴، حدیث ۷.

۳. همان، ص ۱۶۲، حدیث ۲.

۴. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۱۱۳، حدیث ۵.

نوشته شده بود: تمام مال بین پسر برادر و جد به طور مساوی تقسیم می‌گردد. به حضرت عرض کردم: نزد ما این گونه قضاوت نمی‌شود و برای فرزند برادر با جد سهمی قرار نمی‌دهند. حضرت فرمود: «آگاه باش! این حکم، املاي رسول خدا صلی الله علیه و آله و خطّ علی از دهانش به دست او است».

کتاب‌های حدیثی حضرت علی علیه السلام به قدری مشهور و شایع بوده است که حتی صاحبان صحاح و مسانید اهل سنت نیز به برخی از آن‌ها اشاره کرده‌اند. ابوجحیفه می‌گوید:

قُلْتُ لِعَلِيِّ رضي الله عنه: هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ مِنَ الْوَحْيِ إِلَّا مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا أَعْلَمُهُ إِلَّا فَهْمًا يُعْطِيهِ اللَّهُ رَجُلًا فِي الْقُرْآنِ، وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ»، قُلْتُ: وَمَا فِي الصَّحِيفَةِ؟ قَالَ: «الْعَقْلُ، وَفَكَاتُ الْأَسِيرِ، وَأَنْ لَا يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ»^۱.

به علی رضي الله عنه گفتم: آیا غیر از قرآن چیز دیگر از وحی نزد شما هست؟ فرمود: «خیر، سوگند به ذاتی که دانه را شکافت و جان را آفرید؛ نمی‌دانم آن را به جز فهمی که خداوند از قرآن به کسی می‌دهد و آنچه در این صحیفه است». گفتم: در این صحیفه چیست؟ فرمود: «احکام دیه (و قصاص)، آزاد کردن اسیر و این‌که مسلمانی در برابر کافری کشته نشود».

۴. مصحف فاطمه علیها السلام

امام صادق علیه السلام فرمود:

... وَلَقَدْ خَلَّفَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عِنْدَنَا جِلْدًا مَا هُوَ جِلْدٌ جَمَالٍ وَلَا جِلْدٌ نُّورٍ وَلَا جِلْدٌ بَقْرَةٍ إِلَّا إِهَابٌ شَاةٍ فِيهَا كُلَّمَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ حَتَّى أَرْضُ الْخَدَشِ

۱. بخاری، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۶۹، حدیث ۳۰۴۷.

وَالظُّفْرِ، وَخَلَّفَتْ فَاطِمَةٌ مُصْحَفًا مَا هُوَ قُرْآنٌ...^۱

... پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای ما پوستی گذاشته که پوست شتر و گاو نر و گاو ماده نیست بلکه پوست گوسفندی است که تمام نیازمندی‌های مردم در آن هست حتی جریمه خدشه و ناخن و فاطمه زهرا علیها السلام مصحفی گذاشته که قرآن نیست...

۵. اشراقات الهی (الهام)

یکی دیگر از مصادر علوم اهل بیت علیهم السلام اشراقات و الهامات الهی است که در قلوب آن ذوات مقدسه وارد می‌شده است، اشراقاتی که برای عموم مردم نیز دارای بهره و نفع بوده است و این مسئله امر بعیدی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا در قرآن و احادیث به مواردی از این قبیل اشاره شده است.

الف) دیدگاه قرآن

۱. خداوند متعال همدم و مصاحب حضرت موسی علیه السلام را چنین توصیف

می‌کند:

﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّا لَدُنَّا عِلْمًا﴾^۲.

[در آنجا] بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که رحمت [و موهبت عظیمی] از سوی خود به او داده و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم.

می‌دانیم شخصی که در این آیه به آن اشاره شده هرگز پیامبر نبوده است، بلکه یکی از اولیای خداوند به حساب می‌آمده که در علم و معرفت به درجه‌ای رسیده بود که حضرت موسی علیه السلام، آن پیامبر اولی العزم از او تقاضای مصاحبت می‌کند:

۱. صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (صلوات الله علیهم اجمعین)، ص ۱۵۶،

حدیث ۱۴.

۲. سوره کهف، آیه ۶۵.

﴿قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَيَّ أَنْ تَعْلَمَنَ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا﴾^۱.

موسی به او گفت: «آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟».

این شخص کسی بود که از علم لدنی و الهام الهی بهره‌مند شده بود.
۲. خداوند متعال درباره همدم و هم‌نشین حضرت سلیمان به نام «آصف بن

برخیا» چنین می‌فرماید:

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي﴾^۲.

کسی که دانشی از کتاب [لوح محفوظ] نزد او بود گفت: من آن را پیش از آن که پلک دیده‌ات به هم بخورد، نزد تو می‌آورم. [و آن را در همان لحظه آورد]. پس هنگامی که سلیمان تخت را نزد خود پابرجا دید، گفت: این از فضل و احسان پروردگار من است.

این شخص به طور حتم پیامبر نبوده است. ولی از آنجا که دارای علمی از کتاب بوده، علمی که از طرق عادی آن را کسب نکرده، بلکه از فیوضات الهی بر قلب او بوده است، لذا توانسته تاج و تخت بلقیس را در یک چشم بر هم زدن از یمن به فلسطین منتقل کند. او بعد از این عمل آن را به خداوند نسبت داده و می‌گوید: ﴿هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي﴾.

از این آیه استفاده می‌شود که می‌توان ادعا کرد شخصی غیر از پیامبر نیز به جهت مقام و سمتی که بر دوش اوست، اقتضای چنین اشراقات و علوم لدنی و الهامات را داشته باشد و اهل بیت عصمت و طهارت به عنوان امامان و اوصیای رسول اکرم صلی الله علیه و آله از همین قبیل‌اند.

۱. سوره کهف، آیه ۶۶.

۲. سوره نمل، آیه ۴۰.

۳. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا ۚ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ۗ﴾^۱

کافران می‌گویند: تو فرستاده [خدا] نیستی. بگو: کافی است که خدا [با آیات محکم و استوار قرآنش] و کسی [چون امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب] که دانش کتاب نزد اوست، میان من و شما [نسبت به پیامبری‌ام] گواه باشند.

از این آیه استفاده می‌شود که برخی از افراد هستند که دارای علم کل کتاب الهی هستند و از اشراقات الهی بهره‌مند می‌باشند.

(ب) دیدگاه روایات

شیخ مفید از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

عِلْمُنَا غَابِرٌ وَمَزْبُورٌ، وَنَكْتُ فِي الْقُلُوبِ وَنَقُرُ فِي الْأَسْمَاعِ، وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجَفْرَ الْأَحْمَرَ، وَالْجَفْرَ الْأَبْيَضَ، وَمُصْحَفَ فَاطِمَةَ عليها السلام، وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجَامِعَةَ فِيهَا جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ. فَسُئِلَ عَنْ تَفْسِيرِ هَذَا الْكَلَامِ فَقَالَ: أَمَّا الْغَابِرُ فَالْعِلْمُ بِمَا يَكُونُ، وَأَمَّا الْمَزْبُورُ فَالْعِلْمُ بِمَا كَانَ، وَأَمَّا النَّكْتُ فِي الْقُلُوبِ فَهُوَ الْإِلْهَامُ، وَالنَّقْرُ فِي الْأَسْمَاعِ حَدِيثُ الْمَلَائِكَةِ نَسَمَحُ كَلَامَهُمْ وَلَا نَرَى أَشْخَاصَهُمْ...^۲

علم ما غابر و مزبور و زدن در قلب‌ها و کوبیدن در گوش‌ها است؛ و همانا نزد ما است جفر قرمز و سفید و مصحف فاطمه عليها السلام؛ و نزد ما است جامعه که در آن تمام مسائلی است که مردم به آن‌ها احتیاج پیدا می‌کنند. از تفسیر این کلام از حضرت سؤال شد؟ فرمود: امّا غابر، علم به آینده است و امّا مزبور، علم به گذشته است و امّا

۱. سوره رعد، آیه ۴۳.

۲. مفید، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۱۸۶.

مقصود از زدن در قلوب، همان الهام است و مقصود از کوبیدن در گوش‌ها، حدیث ملائکه - درود خداوند بر آن‌ها - است، ما سخنانشان را می‌شنویم ولی آنان را نمی‌بینیم...

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ أَعْلَمَ^۱.

همانا امام هر گاه که بخواهد بداند، تعلیم داده می‌شود.

۶. علم غیب

می‌دانیم که همه موقعت‌ها برای رسول خدا صلی الله علیه و آله فراهم نگشت تا شریعت را به طور کامل تبیین نماید. عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله محدود بود و لذا ضروری به نظر می‌رسید که برای بعد از خود، خلیفه و جانشین معین کند تا ادامه‌دهنده راه او در تبیین و تطبیق شریعت باشد و به همان دلیل که پیامبر صلی الله علیه و آله در موضوعات خارجی و موضوعات احکام الهی احتیاج به علم غیب دارد - که در جای خود به اثبات رسانده‌ایم - همچنین امام و جانشین او نیز به بهره‌برداری از این علم احتیاج دارد. خداوند متعال گرچه در قرآن کریم علم غیب را در برخی از آیات به خود اختصاص داده است:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾^۲.

کلیدهای غیب، تنها نزد اوست و جز او، کسی آن‌ها را نمی‌داند.

ولی در آیه‌ای دیگر اشاره به بهره‌گیری برخی از افراد مرضی الهی از علم غیب

کرده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾^۳ ﴿إِلَّا مَن أَرَضَىٰ مِن رَّسُولٍ﴾^۳.

۱. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۲۵۸، حدیث ۲.

۲. سوره انعام، آیه ۵۹.

۳. سوره جن، آیه ۲۶-۲۷.

دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده.

با مراجعه به احادیث فریقین پی خواهیم برد که برخی از افراد نیز همانند پیامبر از علم غیب برخوردارند:

الف) احادیث اهل بیت علیهم السلام

امام صادق علیه السلام به ابوبصیر فرمود:

يَا أَبَا بَصِيرٍ، إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ أُوتِينَا عِلْمَ الْمَنَائَا وَالْبَلَايَا وَالْوَصَايَا وَفُضِّلَ
الْخُطَابُ، وَعَرَفْنَا شَيْعَتَنَا كَعِرْفَانِ الرَّجُلِ أَهْلَ بَيْتِهِ.^۱

ای ابابصیر! ما اهل بیتی هستیم که علم خواب‌ها و بلاها و نسب‌ها و وصیت‌ها و فضل‌الخطاب‌ها به ما داده شده است. شیعیان خود را می‌شناسیم، همان‌گونه که هر مردی، اهل بیت خود را می‌شناسد.

ب) احادیث عامه

مسلم و دیگران از حذیفه نقل کرده‌اند که گفت:

أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى أَنْ تَقُومَ
السَّاعَةُ.^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله به من علم گذشته و آینده تا روز قیامت را آموخته است. احمد بن حنبل به سندش از ابو ادريس نقل می‌کند که گفت: از حذیفه بن یمان شنیدم که می‌گفت:

وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ النَّاسَ بِكُلِّ فِتْنَةٍ هِيَ كَائِنَةٌ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ السَّاعَةِ.^۳
به خدا سوگند! همانا من داناترین مردم به هر فتنه‌ای که تا روز قیامت

۱. صفار، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين)، ص ۲۶۷، حدیث ۹.

۲. قشیری نیسابوری، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۱۷، حدیث ۲۸۹۱.

۳. ابن حنبل، مسند الإمام احمد بن حنبل، ج ۳۸، ص ۴۴۶-۴۴۷، حدیث ۲۳۴۶۰.

اتفاق خواهد افتاد هستم.

ابن عماد حنبلی می نویسد:

قال: وكان الشيخ يتكلم يوماً في الإخلاص والرياء والعجب، وأنا حاضر في المجلس، فخطر في نفسي: كيف الخلاص من العجب؟ فالتفت إليّ الشيخ وقال: إذا رأيت الأشياء من الله تعالى، وأنت وفقك لعمل الخير، وأخرجت [نفسك] من الشين، سلمت من العجب.^۱

(ابن النجار) می گوید: روزی شیخ (عبدالله جبائی) سخنی از اخلاص و ریا و عجب به میان آورد، در حالی که من در مجلس او حاضر بودم. در ذهنم این سؤال خطور کرد: راه خلاصی از عجب چیست؟ فوراً شیخ به من رو کرده، فرمود: هر گاه همه اشیا را از خداوند متعال دیدی و این که او تو را موفق به خیر کرده است و نفس خود را از بدی ها خارج کردی، آنگاه از عجب رهانیده شده ای.

۱. عبد الحی بن احمد ابن عماد، *شذرات الذهب في أخبار من ذهب*، ج ۷، ص ۳۱.

ضرورت عمل به

روایات امام حسین علیه السلام

هر یک از مذاهب اسلامی برای ثبت و ضبط احادیث نبوی، راهی را انتخاب کرده و سنن پیامبر ﷺ را از آن طریق گردآوری کرده‌اند. شیعه دوازده‌امامی نیز با تمسک به دستورات پیامبر ﷺ راه اهل بیت علیهم‌السلام را برای دسترسی به روایات نبوی انتخاب نموده است؛ زیرا مطابق روایات فراوان، همانند حدیث ثقلین، سفینه و... پیامبر، اهل بیت معصوم خود را مرجع دینی برای بعد از خود معرفی کرده است. لذا بر هر فرد مسلمان واجب و ضروری است که به احادیث اهل بیت علیهم‌السلام و از آن جمله امام حسین علیهما السلام مراجعه کرده و حکم خدا را از طریق آن‌ها به دست آورد و از آنجا که این احادیث در مصادر حدیثی شیعه دوازده‌امامی است پس وظیفه هر مسلمان است که به این روایات رجوع کرده و آن‌ها را به عنوان مصدر استنباط حکم قرار دهد.

ما در اینجا به طور مختصر به ادله ضرورت عمل به روایات اهل بیت علیهم‌السلام و از آن جمله امام حسین علیهما السلام اشاره می‌کنیم:

الف) وثاقت امام حسین علیهما السلام

با مراجعه به کتب تاریخ و رجال و تراجم اهل سنت پی می‌بریم که امام حسین علیهما السلام، دارای علم و فضل بی‌کرانی بوده و نیز دارای احادیثی بوده است و همین مقدار در لزوم توجه اهل سنت که معتقد به امامت و وصایت او نیستند به روایاتش کفایت می‌کند.

ابن عبدالبر می‌نویسد:

وكان الحسين فاضلاً ديناً كثيراً الصيام والصلاة والحج^۱.

حسین علیه السلام مردی فاضل و متدین و بسیار روزه گیرنده و نماز و حج بجای آورنده بود.

شیخ محمد بن محمد مخلوف مالکی می‌نویسد:

وأما الحسين فكان فاضلاً كثيراً الصوم والصلاة حجّ خمساً وعشرين حجة ماشياً^۲.

و اما حسین علیه السلام، او انسان بافضل و بسیار اهل نماز و روزه بود و بیست و شش بار پیاده خانه خدا را زیارت کرده است.

(ب) عصمت امام حسین علیه السلام

در جای خود به طور مفصل بحث و بررسی کردیم که امامان اهل بیت علیهم السلام و از آن جمله امام حسین علیه السلام از مقام عصمت برخوردارند. از آنان هرگز اشتباه و خطا سر نمی‌زند. لذا هر روایتی در هر باب و علمی که از آنان رسیده - از آنجا که معصوم‌اند - عین واقع بوده و بر ما حجّت است و به همین جهت است که بر هر فرد مسلمان فرض و وظیفه است که دیگران را رها کرده و تنها کانال و واسطه رسیدن به حقایق قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را اهل بیت علیهم السلام بدانند و به آنها رجوع کند تا با عمل به احکام الهی به سعادت دنیا و آخرت رهنمون شود.

(ج) ادلّة قرآنی

مطابق برخی از آیات قرآنی؛ از قبیل «آیه تطهیر»، «آیه اولی الامر» و دیگر آیات، ما وظیفه داریم بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای رسیدن به حقایق قرآنی و سنت

۱. یوسف بن عبد الله ابن عبد البر، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۱، ص ۳۹۳.

۲. محمد بن محمد مخلوف، شجرة النور الزكية فی طبقات المالکية، ج ۲، ص ۱۰۶.

پیامبر صلی الله علیه و آله به اهل بیت عصمت و طهارت مراجعه کنیم؛ زیرا هرچه از آنان رسیده، عین واقع بوده و از اشتباه هم مصون خواهد بود.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ ﴿۱۰۰﴾ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿۱۰۱﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۱۰۲﴾﴾^۱

که یقیناً این قرآن، قرآنی است ارجمند و باارزش؛ [که] در کتابی مصون از هر گونه تحریف و دگرگونی [به نام لوح محفوظ جای دارد]. جز پاک‌شدگان [از هر نوع آلودگی] به [حقایق و اسرار و لطایف] آن دسترسی ندارند.

و مطابق آیه «تطهیر»، «مطهرون» اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هستند.

(د) ادله روایی

پیامبر صلی الله علیه و آله مطابق روایاتی؛ از قبیل «حدیث ثقلین»، «حدیث سفینه» و دیگر احادیث که در جای خود به طور مفصل مورد بررسی قرار داده‌ایم، هر فرد مسلمانی را تا روز قیامت مأمور به رجوع به کتاب و عترت خود کرده تا دین را از این دو کانال اخذ کنند.

کتاب خدا به عنوان کتابی صامت که مصدر همه معارف دینی است و عترت معصوم پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان کتاب ناطق که به حقایق قرآن آگاهی کامل دارند. لذا هر کس که می‌خواهد از ضلالت و گمراهی مصون باشد و هرگز هلاک نشده و در دوزخ گرفتار نشود، باید به کتاب و عترت تمسک کرده و در سفینه نجات آن بزرگواران داخل شود.

۱. سوره واقعه، آیه ۷۷-۷۹.

ه) بازگشت سنت امام حسین علیه السلام به سنت نبوی

با مراجعه به روایات اهل بیت علیهم السلام از جمله امام حسین علیه السلام پی خواهیم برد که احادیث آن بزرگواران همگی با سند به رسول خدا صلی الله علیه و آله بازمی‌گردد.
۱. کلینی به سندش از قتیبه نقل می‌کند که گفت:

سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَهُ فِيهَا، فَقَالَ الرَّجُلُ: أَرَأَيْتَ
إِنْ كَانَ كَذَا وَكَذَا مَا يَكُونُ الْقَوْلُ فِيهَا؟ فَقَالَ لَهُ: مَهْ مَا أَجَبْتُكَ فِيهِ مِنْ
شَيْءٍ فَهُوَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَسْنَا مِنْ أَرَأَيْتَ فِي شَيْءٍ.^۱

مردی از امام صادق علیه السلام مسئله‌ای پرسید و حضرت جوابش داد، آن شخص عرض کرد: برای شما اگر چنین و چنان باشد جوابش چیست؟ فرمود: خاموش باش، هر جوابی که من به تو می‌دهم از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله است، ما از خود رأیی نداریم.

۲. فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود:

لَوْ أَنَا حَدَّثْنَا بِرَأْيِنَا صَلَّيْنَا كَمَا صَلَّيْنَا مَنْ كَانَ قَبْلَنَا، وَلَكِنَّا حَدَّثْنَا بِبَيِّنَةٍ مِنْ
رَبِّنَا بَيَّنَّهَا لِنَبِيِّهِ فَبَيَّنَّهَا لَنَا.^۲

اگر ما به رأی خود حدیث گوئیم گمراه خواهیم شد؛ همان‌گونه که کسانی قبل از ما به همین جهت گمراه شدند. ولی ما با بیینه‌ای از جانب پروردگاران حدیث شدیم که خداوند آن را بر پیامبرش تبیین کرد، او نیز آن را برای ما تبیین نمود.

۳. از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

حَدِيثِي حَدِيثُ أَبِي، وَحَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي، وَحَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ
الْحُسَيْنِ، وَحَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحَسَنِ، وَحَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۸، حدیث ۲۱.

۲. صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (صلوات الله علیهم اجمعین)، ص ۲۹۹، حدیث ۲.

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، وَحَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله،
وَحَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^۱

حدیث من حدیث پدرم و حدیث پدرم حدیث جدم و حدیث جدم حدیث حسین و حدیث حسین حدیث حسن و حدیث حسن حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول خدا صلى الله عليه وآله و حدیث رسول خدا گفتار خداوند عزوجل است.

۴. امام باقر علیه السلام مطابق حدیثی از پدرانش از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل کرده که

خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود:

اَكْتَبَ مَا أُمِّلِي عَلَيْكَ. قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَتَخَافُ عَلَيَّ النَّسِيَانَ؟ قَالَ: لَسْتُ
أَخَافُ عَلَيْكَ النَّسِيَانَ، وَقَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ لَكَ يُحَفِّظُكَ وَلَا يُنْسِيكَ، وَلَكِنْ
اَكْتَبَ لِشُرَكَائِكَ. قُلْتُ: وَمَنْ شُرَكَائِي يَا نَبِيَّ اللَّهِ؟ قَالَ: الْأَيُّمَةُ مِنْ
وُلْدِكَ...^۲

آنچه بر تو می خوانم بنویس. حضرت عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا بر من از فراموشی می ترسی؟ پیامبر فرمود: من بر تو از فراموشی نمی هراسم؛ زیرا برای تو از خدا خواسته ام که تو را حفظ کرده و به فراموشی نیندازد و لکن برای شرکای خود بنویس. حضرت فرمود: به پیامبر عرض کردم: شرکای من کیانند ای پیامبر خدا؟ فرمود: امامان از اولاد تو...

۵. معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

إِنَّ الْكُتُبَ كَانَتْ عِنْدَ عَلِيِّ عليه السلام، فَلَمَّا سَارَ إِلَى الْعِرَاقِ اسْتَوَدَعَ الْكُتُبَ أُمَّ
سَلَمَةَ، فَلَمَّا مَضَى عَلِيٌّ كَانَتْ عِنْدَ الْحَسَنِ، فَلَمَّا مَضَى الْحَسَنُ كَانَتْ

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۳، حدیث ۱۴.

۲. طوسی، الأمالی، ص ۴۴۱، حدیث ۹۸۹.

عِنْدَ الْحُسَيْنِ، فَلَمَّا مَضَى الْحُسَيْنُ كَانَتْ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ
كَانَتْ عِنْدَ أَبِي.^۱

کتبی نزد علی علیه السلام بود. هنگامی که به عراق هجرت نمود آن‌ها را نزد
ام سلمه به ودیعت گذارد که بعد از شهادتش نزد (امام) حسن علیه السلام
قرار گرفت و بعد از او به دست امام حسین علیه السلام رسید و بعد از او به
دست علی بن الحسین علیه السلام و بعد در دست پدرم امام باقر علیه السلام قرار
گرفت.

۶. زراره از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

مَا مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ حَتَّى صَارَتْ الْكُتُبُ إِلَيَّ.^۲

ابوجعفر - باقر علیه السلام - از دنیا رفت تا این که کتاب‌ها به من رسید.

۷. عبدالملک بن اعین می‌گوید:

أَرَانِي أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام بَعْضَ كُتُبِ عَلِيٍّ...^۳

امام باقر علیه السلام برخی از کتاب‌های علی علیه السلام را به من نشان داد...

۸. امام باقر علیه السلام به سلمة بن کهیل و حکم بن عتیبه فرمود:

شَرِّقًا وَعَرَبًا لَنْ تَجِدَا عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ
الْبَيْتِ.^۴

شرق و غرب عالم سفر کنید، هرگز علم صحیحی نخواهید یافت مگر
علمی که از نزد ما اهل بیت خارج شده باشد.

۱. صفار، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين)، ص ۱۶۲،
حدیث ۱.

۲. همان، ص ۱۶۷، حدیث ۲۰.

۳. همان، ص ۱۶۲، حدیث ۲.

۴. همان، ص ۱۰، حدیث ۴.

۹. حضرت باقر علیه السلام خطاب به حسن بصری فرمود:

فَلْيَذْهَبِ الْحَسَنُ يَمِينًا وَشِمَالًا فَوَ اللَّهُ مَا يُوجَدُ الْعِلْمُ إِلَّا هَاهُنَا.^۱

حسن اگر می‌خواهد به چپ و یا راست برود، به خدا سوگند! علم به جز اینجا یافت نمی‌شود.

مقصود حضرت اهل بیت علیهم السلام است.

۱۰. یحیی بن عبدالله می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در حالی که جماعتی از اهل

کوفه نزد آن حضرت بودند، شنیدم که می‌فرمود:

عَجَبًا لِلنَّاسِ أَنَّهُمْ أَخَذُوا عِلْمَهُمْ كُلَّهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَعَمِلُوا بِهِ
وَأَهْتَدَوْا، وَيَرَوْنَ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِهِ لَمْ يَأْخُذُوا عِلْمَهُ! وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَدُرِّيَّتُهُ،
فِي مَنَازِلِنَا نَزَلَ الْوَحْيُ، وَمِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ الْعِلْمُ إِلَيْهِمْ...^۲

از این مردم عجب است که می‌گویند: ما علم خود را از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گرفته و به آن عمل کرده و هدایت یافتیم، ولی معتقدند که نزد اهل بیت رسول خدا علیهم السلام علم حضرت نیست! در حالی که ما اهل بیت او و ذریه‌اش هستیم، در منازل ما وحی نازل شد و از نزد ما علم به سوی مردم خارج شد...

۱. همان، ص ۹، حدیث ۱.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۹۸، حدیث ۱.

حجیت تفسیر

امام حسین علیہ السلام

با جمع بین برخی آیات قرآنی پی می‌بریم که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام و از آن جمله امام حسین علیه‌السلام حقیقت قرآن را مس کرده و از آن آگاهی کامل دارند و لذا چنین کسانی اقوال و بیاناتش در شرح و توضیح و تفسیر قرآن برای همه حجت است. اینک این موضوع را از چند طریق به اثبات می‌رسانیم.

بیان اول

الف) خداوند متعال می‌فرماید:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱

خداوند نور آسمان‌ها و زمین است.

ب) چون خدا چنین است پس از معدن نور غیر از نور صادر نمی‌شود:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾^۲

و ما به سوی شما نوری آشکار فرستادیم.

ج) خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۳﴾﴾

که یقیناً این قرآن، قرآنی است ارجمند و باارزش؛ [که] در کتابی مصون از هر گونه تحریف و دگرگونی [به نام لوح محفوظ جای دارد].
جز پاک‌شدگان [از هر نوع آلودگی] به [حقایق و اسرار و لطایف] آن دسترسی ندارند.

۱. سوره نور، آیه ۳۵.

۲. سوره نساء، آیه ۱۷۴.

۳. سوره واقعه، آیه ۷۷-۷۹.

در جمله ﴿لَا يَمَسُّهُ﴾ دو احتمال است:

۱. جمله ناهیه باشد به این معنا که نباید قرآن را به جز افراد با طهارت مس کنند.

۲. جمله نافییه باشد به این معنا که حقیقت قرآن را به جز افرادی که طهارت نفسانی دارند درک نمی کنند.

در قرآن کریم کلمه «مسّ» به معنای مسّ ظاهری و مسّ باطنی هر دو به کار رفته است و نیز طهارت به معنای طهارت ظاهری و طهارت باطنی هر دو به کار برده شده است.

خداوند درباره مسّ ظاهری می فرماید:

﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾^۱

اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی یا تعیین مهر، [به عللی] طلاق دهید، گناهی بر شما نیست.

و نیز درباره مسّ باطنی می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ﴾^۲

پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد [خدا و پاداش و کیفر او] می افتند و [در پرتو یاد او، راه حق را می بینند و] ناگهان بینا می گردند.

و درباره طهارت ظاهری می فرماید:

﴿وَتَيَابِكَ فَطَهِّرْ﴾^۳

و لباست را پاک کن.

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۶.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

۳. سوره مدثر، آیه ۴.

و درباره طهارت باطنی می فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَكُتُ يَمْرِيْمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِيْنَ﴾^۱.

و [به یاد آورید] هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته؛ و بر تمام زنان جهان، برتری داده است.

(د) از برخی آیات استفاده می شود که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام مصداق واقعی «مطهرون» در قرآن اند:

خداوند می فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۲.

خداوند چنین می خواهد که هر رجز و پلیدی را از شما خاندان نبوت دور کند و شما را از هر عیب، کاملاً پاک و منزّه گرداند.

بیان دوم

خداوند می فرماید:

﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾^۳.

ولی این آیات روشنی است که در سینه دانشوران جای دارد.

در این که مراد از «العلم» در آیه فوق چیست دو احتمال است:

۱. مراد، علم کتاب است:

در این صورت این آیه با ضمیمه به چند آیه دیگر به نتیجه می رسد:

(الف) خداوند می فرماید:

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۲.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۴۹.

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا ۚ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۱

کافران می‌گویند: تو فرستاده [خدا] نیستی. بگو: کافی است که خدا [با آیات محکم و استوار قرآنش] و کسی [چون امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب] که دانش کتاب نزد اوست، میان من و شما [نسبت به پیامبری‌ام] گواه باشند.

(ب) و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ۚ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ۚ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْأَمْطَهُرُونَ﴾^۲

که یقیناً این قرآن، قرآنی است ارجمند و باارزش؛ [که] در کتابی مصون از هر گونه تحریف و دگرگونی [به نام لوح محفوظ جای دارد]. جز پاک‌شدگان [از هر نوع آلودگی] به [حقایق و اسرار و لطایف] آن دسترسی ندارند.

(ج) و می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۳

خداوند چنین می‌خواهد که هر رجز و پلیدی را از شما خاندان نبوت دور کند و شما را از هر عیب، کاملاً پاک و منزّه گرداند.

نتیجه این‌که: آیات بینات قرآن در سینه اهل‌بیت عصمت و طهارت است.

۲. مراد، علم‌الیقین باشد:

با این احتمال نیز به ضمیمه چند آیه می‌توان به نتیجه رسید:

(الف) آیه عصمت امام:

۱. سوره رعد، آیه ۴۳.

۲. سوره واقعه، آیه ۷۷-۷۹.

۳. سوره احزاب، آیه ۳۳.

خداوند می فرماید:

﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱

پیمان من، به ستم کاران نمی رسد.

و نیز می فرماید:

﴿... وَأُولَى الْأَمْرِ مِنكُمْ﴾^۲

... و اولو الأمر [اوصیای پیامبر] را.

(ب) منشأ عصمت علم به حقایق امور و علم یقین است:

خداوند می فرماید:

﴿قَالَ رَبِّ السَّجُنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ﴾^۳

[یوسف] گفت: «پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از آنچه

این ها مرا به سوی آن می خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آن ها را از من

بازنگردانی، به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود!»

نتیجه این که: در سینه امامان معصوم حقیقت قرآن وجود دارد و هر کس

حقیقت قرآن نزد او است بیاناتش در تفسیر قرآن حجت است.

بیان سوم

این بیان را نیز با ذکر آیاتی به نتیجه مطلوب می رسانیم:

الف) خداوند می فرماید:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾^۴

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲. سوره نساء، آیه ۵۹.

۳. سوره یوسف، آیه ۳۳.

۴. سوره فاطر، آیه ۳۲.

سپس این کتاب [آسمانی] را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم.

(ب) و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۳﴾﴾^۱

که یقیناً این قرآن، قرآنی است ارجمند و باارزش؛ [که] در کتابی مصون از هر گونه تحریف و دگرگونی [به نام لوح محفوظ جای دارد].
جز پاک‌شدگان [از هر نوع آلودگی] به [حقایق و اسرار و لطایف] آن دسترسی ندارند.

(ج) و فرمود:

﴿تَمَّأُرِيدُ اللَّهُ لِيُدْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴿۲﴾﴾^۲

خداوند چنین می‌خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خاندان نبوت دور کند و شما را از هر عیب، کاملاً پاک و منزّه گرداند.

نتیجه این‌که: خداوند سبحان علم قرآن و حقایق آن را نزد اهل بیت پیامبرش به ارث گذاشته است.

۱. سوره واقعه، آیه ۷۷-۷۹.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

A decorative border with intricate Islamic calligraphy, featuring floral and geometric patterns in a traditional style, framing the central text.

ادعية امام حسين عليه السلام

دعا و نیایش از سرمایه‌های بسیار ارزنده و از حقایق مسلّم اسلام و قرآن و روایات معصومین است که استفاده صحیح از آن روح و جسم انسان را پرورش می‌دهد و از جمله امامان معصومی که از آنان ادعیه نقل شده حضرت سید الشهداء علیه السلام است. از آنجا که ما در این دانشنامه از ادعیه آن حضرت استفاده نموده‌ایم، لذا به طور اجمالی به مفهوم دعا و منابع این ادعیه اشاره خواهیم کرد.

مفهوم دعا

فیومی درباره مفهوم لغوی دعا می‌نویسد:

دعوت الله (أدعوه) (دعاء): ابتهلت إليه بالسؤال ورغبت فيما عنده من الخير.^۱

«دعوت الله أدعوه دعاء»؛ یعنی تضرع نمودم به سوی او با درخواست و رغبت پیدا کردم در آنچه از خیر نزد اوست.

دعا در اصطلاح عبارت است از درخواست عنایت و فضل خداوند و استمداد از او.

در قرآن کریم و روایات با صراحت به نیایش با خداوند متعال دعوت شده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾^۲
هنگامی که بندگانم از تو درباره من بپرسند، [بگو]: یقیناً من نزدیکم،

۱. فیومی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ص ۱۹۴.

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۶.

دعای دعاکننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می‌کنم.

از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود:

أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَرْضِ الدُّعَاءُ^۱.

محبوب‌ترین کارها در (روی) زمین برای خدای عزوجل دعا است.

انواع دعاهای منسوب به امام حسین علیه السلام

دعاهای منسوب به امام حسین علیه السلام بر چند نوع است:

الف) دعاهای مستقل: مقصود از آن دعاهایی است که در مواقع خاص و در موضوعات خاص از جانب آن حضرت انشاء شده است همانند: دعای عرفه و ...
ب) دعاهای ضمن خطبه‌ها: مقصود از آن دعاهایی است که حضرت ضمن خطبه‌ها و سخنانش ایراد نموده است.

ج) دعاهای موردی عمومی: مثل دعای حضرت بر عموم اصحابش.

د) دعاهای موردی شخصی: مثل دعاهای حضرت به برخی از اصحابش.

ه) نفرین‌های عمومی: همانند نفرین حضرت به لشکر عمر بن سعد.

و) نفرین‌های شخصی: همانند نفرین حضرت به برخی از آحاد لشکر عمر بن

سعد یا خود او.^۲

دعاهای مستقل

در کتب ادعیه و حدیث دعاهایی به صورت مستقل به امام حسین علیه السلام نسب

داده شده که به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۴۶۷-۴۶۸، حدیث ۸.

۲. دسته‌بندی انواع دعاهای نام برخی از آن‌ها، برگرفته از کتاب «الصحیفة الحسینیة الکاملة» تألیف محمدصادق کرباسی است.

۱. دعای عرفه

علت نسبت این دعا به «عرفه» تلاوت آن از سوی حضرت در سرزمین عرفات است و نیز تلاوت آن در روز عرفه در همه جا سفارش شده است. این دعا را سید بن طاووس در «اقبال الأعمال»^۱ و کفعمی در «البلد الامین»^۲ و مجلسی در «بحار الأنوار»^۳ و «زاد المعاد»^۴ نقل کرده‌اند. این دعا ذیلی دارد که در انتساب آن به حضرت سید الشهداء علیه السلام اختلاف است؛ برخی آن را انشاء حضرت دانسته و برخی نیز آن را به ابن عطاء الله اسکندرانی از صوفیان اهل سنت نسبت داده‌اند و ما به زودی درباره آن بحث مفصلی خواهیم نمود.

به نظر می‌رسد این دعا روز نهم ذی‌حجه قبل از سال شصت هجری از سوی حضرت انشاء و قرائت شده؛ زیرا هشتم ذی‌حجه از سال شصت هجری حضرت از مدینه به طرف مکه حرکت کرده و خروج خود را آغاز نموده است.

در ابتدای این دعا در «اقبال الأعمال» چنین آمده است:

وَمِنَ الدَّعَوَاتِ الْمَشْرُفَةِ فِي يَوْمِ عَرَفَةَ دُعَاءُ مَوْلَانَا الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ وَلَا لِعَطَائِهِ مَانِعٌ
وَلَا كَصُنْعِهِ صُنْعٌ صَانِعٍ وَهُوَ الْجَوَادُ الْوَاسِعُ...

همچنین در ابتدای این دعا در «البلد الامین» چنین آمده است:

ثُمَّ ادْعُ بِدُعَاءِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَهُوَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ وَلَا
لِعَطَائِهِ مَانِعٌ وَلَا كَصُنْعِهِ صُنْعٌ صَانِعٍ وَهُوَ الْجَوَادُ الْوَاسِعُ...

۱. علی بن موسی ابن طاووس، اقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۳۹-۳۵۰.

۲. ابراهیم بن علی کفعمی، البلد الامین، ص ۲۵۱-۲۵۸.

۳. محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۵، ص ۲۱۶-۲۲۷، حدیث ۳.

۴. محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، زاد المعاد، ص ۱۷۳-۱۸۲.

علامه مجلسی می نویسد:

وقال الكفعمي في حاشية البلد الأمين المذكور على أول هذا الدعاء: وَذَكَرَ السَّيِّدُ الْحَسِيْبُ النَّسِيْبُ رَضِيَ الدِّينِ عَلِيُّ بْنُ طَاوُسٍ قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ فِي كِتَابِ مِصْبَاحِ الزَّائِرِ قَالَ: رَوَى بَشْرٌ وَبَشِيرٌ الْأَسَدِيَّ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام خَرَجَ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ يَوْمِيذٍ مِنْ فُسْطَاطِهِ مُتَذَلِّلاً حَاشِعاً، فَجَعَلَ عليه السلام يَمْشِي هَوْنًا هَوْنًا، حَتَّى وَقَفَ هُوَ وَجَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَوَلَدِهِ وَمَوَالِيهِ فِي مَيْسِرَةِ الْجَبَلِ مُسْتَقْبِلِ الْبَيْتِ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ تَلْقَاءَ وَجْهِهِ كَاسْتِطْعَامِ الْمِسْكِينِ، ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ إِلَيَّ آخِرُهُ.^۱

کفعمی در حاشیه «البلد الامین» که ذکر شده بر اول این دعا گفته: و ذکر کرده سید باحسب و نسب رضی الدین علی بن طاووس - قدس الله روحه - در کتاب «مصباح الزائر» و گفت: روایت کرده بشر و بشیر اسدی این که حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از ظهر عرفه آن روز با حالت ذلت و خشوع از خیمه اش خارج شد و شروع به حرکت آرام آرام نمود تا این که جماعتی از اهل بیت و اولاد و موالیانش در طرف چپ کوه رو به قبله توقف کردند، آنگاه دستان خود را به طرف صورت خود همانند درخواست کردن مسکین بالا برد، سپس می گفت: «ستایش مخصوص خداوندی است که دفع کننده ای بر قضای او نیست...».

آخر دعا در بخش اول آن این چنین است:

وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ.^۲

۱. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۵، ص ۲۱۴.

۲. ابن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۴۸.

و شروع ملحق آن عبارت است از:

إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي.^۱

و آخر ملحق آن عبارت است:

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ.^۲

۲. دعای انتصاف مظلوم از ظالم (دعای مظلوم)

این دعا را سید بن طاووس در کتاب «مهج الدعوات»^۳ آورده و نیز کفعمی در «مصباح»^۴ و مجلسی در «بحار الأنوار»^۵ نقل کرده‌اند.

سید بن طاووس این دعا را به سندش از زرافه حاجب متوکل از امام هادی علیه السلام نقل کرده که فرمود:

... رَجَعْتُ إِلَى كُنُوزِ نَتَوَارِثُهَا مِنْ آبَائِنَا...^۶

... رجوع کردم به گنج‌هایی که از پدرانمان به ارث می‌بریم...

ولی در برخی کتاب‌های تاریخی و تراجم این دعا به امام حسین علیه السلام نسبت داده شده و این احتمال وجود دارد که به امام هادی علیه السلام رسیده و آن حضرت تلاوت می‌کرده است.

میرزا عبدالله افندی (متوفای ۱۱۳۰ هـ) در کتاب «ریاض العلماء» از حسن بیگ روملو (متولد ۹۳۷ هـ) در کتاب «احسن التواریخ»^۷ درباره احوال «شیخ علی کرکی» نقل می‌کند:

۱. همان، ج ۱، ص ۳۴۸.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۵۰.

۳. علی بن موسی ابن طاووس، مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۲۶۷-۲۷۱.

۴. ابراهیم بن علی کفعمی، مصباح الكفعمی، ص ۲۰۹-۲۱۳.

۵. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۲، ص ۲۳۶-۲۴۰.

۶. ابن طاووس، مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۲۶۷.

۷. حسن روملو، أحسن التواریخ، ج ۳، ص ۱۲۲۵.

وكان من جملة الكرامات التي ظهرت في شأن الشيخ علي أنّ محمود بيك مهردار كان من ألد الخصام وأشد الأعداء للشيخ علي، فكان يوماً بتبريز في ميدان صاحب آباد يلعب بالصولجان بحضرة ذلك السلطان يوم الجمعة وقت العصر، وكان الشيخ علي في ذلك العصر حيث إنّ الدعاء فيه مستجاب يشتغل لدفع شرّه وفتنته وفساده بالدعاء السيفي ودعاء الانتصاف للمظلوم من الظالم المنسوب إلى الحسين عليه السلام، ولم يتمّ الدعاء الثاني بعد وكان على لسانه قوله عليه السلام: «قرب أجله وأيتم ولده» حتّى وقع محمود بيك المذكور عن فرسه في أثناء ملاحظته بالصولجان واضمحل رأسه بعون الله تعالى. انتهى ما في تاريخ حسن بيك المذكور ملخصاً^۱.

و از جمله کرامت‌هایی که در شأن شیخ علی اتفاق افتاده آن بود که محمود بیگ مهردار که از سرسخت‌ترین دشمنان شیخ علی بود هنگام عصر روز جمعه‌ای در تبریز که در میدان صاحب‌آباد در حضور شاه تهماسب به چوگان‌بازی مشغول بود، شیخ علی از فرصت استفاده کرد و در آن هنگام که دعا مستجاب است برای دفع شرارت و فتنه‌توزی و تباه‌کاری او به دعای سیفی و دعای انتصاف مظلوم از ظالم که منسوب به حضرت سید الشهداء علیه السلام است اشتغال ورزید. هنوز دعای ثانی (انتصاف ظالم از مظلوم) را به اتمام نرسانیده بود و جمله «قرب اجله و ایتم ولده» را بر زبان داشت که محمود بیگ هنگامی که سرگرم چوگان‌بازی بود از اسب سرنگون شد و بلافاصله سرش به کمک خداوند متعال متلاشی شد. انتهای آنچه به طور خلاصه از تاریخ حسن بیگ ذکر شده است.

۱. عبدالله بن عیسی بیگ افندی، *ریاض العلماء و حیاض الفضلاء*، ج ۳، ص ۴۵۳.

سید محسن امین عاملی (متوفای ۱۳۷۱ هـ) نیز در کتاب «اعیان الشیعة» همین قضیه را از کتاب «ریاض العلماء» نقل کرده است.^۱

۳. دعای عشرات

این دعا را سید بن طاووس در «مهج الدعوات»^۲ و مجلسی در «بحار الأنوار»^۳ نقل کرده‌اند.

سید بن طاووس می‌گوید:

وَمِنْ ذَلِكَ الرَّوَايَةِ الْمُتَأَخَّرَةُ مِنْ دُعَاءِ الْعَشْرَاتِ وَجَدْنَا إِسْنَادَهَا دُونَ مَا قَدَّمَاهُ مِنَ الْفَضْلِ وَكَانَ الْقَصْدُ لَفْظَ الدُّعَاءِ مِنْهَا لِمَا فِيهِ مِنَ الْإِخْتِلَافِ فِي النَّقْلِ وَهُوَ أَيْضاً مَرْوِيٌّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام...^۴

از آن جمله روایتی است متأخر از دعای عشرات که اسناد آن را غیر از آنچه ذکر کردیم از فضل یافتیم و قصد ما لفظ دعا از آن است؛ زیرا اختلاف در نقل آن بسیار است و نیز از حسین بن علی علیه السلام روایت شده است.

اول دعا این‌گونه است:

سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ.^۵

۴. دعای استجابت

این دعا را سید بن طاووس در «جمال الأسبوع»^۶ و مجلسی در «بحار الأنوار»^۷ نقل کرده‌اند.

۱. محسن امین، اعیان الشیعة، ج ۸، ص ۲۰۹.

۲. ابن طاووس، مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۱۴۹-۱۵۱.

۳. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۲، ص ۴۱۲-۴۱۵.

۴. ابن طاووس، مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۱۴۹.

۵. همان، ص ۱۴۹.

۶. علی بن موسی ابن طاووس، جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع، ص ۲۷۱-۲۷۴.

۷. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۸۸، ص ۱۸۶-۱۸۷.

در «جمال الأسبوع» آمده که قبل از تلاوت این دعا چهار رکعت نماز خوانده شود و در هر رکعتی...^۱

شروع دعا این گونه است:

اللَّهُمَّ أَنْتَ الَّذِي اسْتَجَبْتَ لِأَدَمَ وَحَوَّاءَ ...^۲

۵. دعای احتجاب

این دعا را سید بن طاووس در «مهج الدعوات»^۳ و کفعمی در «مصباح»^۴ و مجلسی در «بحار الأنوار»^۵ نقل کرده‌اند.

آقابزرگ تهرانی می‌نویسد:

دعاء الاحتجاب: منسوب إلى النبي صلى الله عليه وآله، وآخر منسوب إلى علي عليه السلام،

وثالث منسوب إلى المجتبی الحسن بن علي عليه السلام، ورابع إلى الحسين

بن علي عليه السلام.^۶

دعای احتجاب: منسوب به پیامبر صلى الله عليه وآله و دیگری به علی عليه السلام و سوم به

مجتبی حسن بن علی عليه السلام و چهارم به حسین بن علی عليه السلام است.

شروع دعا این گونه است:

يَا مَنْ شَأْنُهُ الْكِفَايَةُ وَسُرَادِقُهُ الرَّعَايَةُ يَا مَنْ هُوَ الْغَايَةُ وَالنَّهَائَةُ...^۷

۶. دعای شدت

این دعا را شیخ طوسی در «مصباح المتهدد»^۸ سید بن طاووس در «اقبال

۱. ابن طاووس، جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع، ص ۲۷۱.

۲. همان، ص ۲۷۱.

۳. ابن طاووس، مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۲۹۸.

۴. کفعمی، مصباح الکفعمی، ص ۲۱۵.

۵. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۱، ص ۳۷۴.

۶. محمد محسن آقابزرگ تهرانی، الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۸، ص ۱۸۶-۱۸۷.

۷. ابن طاووس، مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۲۹۸.

۸. محمد بن حسن طوسی، مصباح المتهدد، ج ۲، ص ۸۲۷.

الأعمال»^۱ و کفعمی در «البلد الأمين»^۲ و «مصباح»^۳ و مجلسی در «بحار الأنوار»^۴ نقل کرده‌اند.

شیخ طوسی بعد از ذکر این دعا، از ابن عیاش نقل کرده که گفت:

سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ سُفْيَانَ الْبَزْوَغِيَّ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَدْعُو بِهِ فِي هَذَا الْيَوْمِ.^۵

از حسین بن علی بن صفیان بزوفری شنیدم که می‌گفت: از اباعبدالله علیه السلام شنیدم که این دعا را در این روز می‌خواند.

شروع آن این‌گونه است:

اللَّهُمَّ أَنْتَ مُتَعَالِي الْمَكَانِ...^۶

دعای دیگری نیز با نام دعای «شدت» ذکر شده که شیخ مفید آن را در «الارشاد»^۷ از امام حسین علیه السلام نقل کرده و ما آن را در ادامه با عنوان «دعای فرج» آورده‌ایم و شروع آن این‌گونه است:

اللَّهُمَّ يَا عُدَّتِي عِنْدَ شِدَّتِي...

۷. دعای استسقاء

درباره استسقاء چند دعا از امام حسین علیه السلام رسیده است:

دعای اول:

این دعا را شیخ صدوق در «من لا يحضره الفقيه»^۸ و عبدالله بن جعفر حمیری در «قرب الاسناد»^۹ نقل کرده‌اند.

۱. ابن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۶۹۰.

۲. کفعمی، البلد الأمين، ص ۱۸۶.

۳. کفعمی، مصباح الكفعمی، ص ۵۴۴.

۴. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۸، ص ۳۴۸.

۵. طوسی، مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۸۲۸.

۶. ابن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۶۹۰.

۷. مفید، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۱۸۴.

۸. ابن بابویه، من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۵۳۷-۵۳۸، حدیث ۱۵۰۴.

۹. عبد الله بن جعفر حمیری، قرب الإسناد، ص ۱۵۷-۱۵۸، حدیث ۵۷۶.

شروع دعا این گونه است:

اللَّهُمَّ مُعْطِي الْخَيْرَاتِ مِنْ مَطَانِّهَا...^۱

دعای دوم:

این دعا را ابن قتیبه در «عیون الأخبار»^۲ از امام حسین علیه السلام نقل کرده و شروع

آن این گونه است:

اللَّهُمَّ اسْقِنَا سَقِيًّا وَاسِعَةً...

۸. دعای تسبیح

این دعا را قطب الدین راوندی در «الدعوات»^۳ از امام حسین علیه السلام نقل کرده که

روز پنجم هر ماه قرائت می کرده و شروع آن این گونه است:

سُبْحَانَ الرَّفِيعِ الْأَعْلَى سُبْحَانَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ...

مجلسی نیز آن را در «بحار الانوار»^۴ از راوندی نقل کرده است.

۹. دعای صباح و مساء

این دعا را سید بن طاووس در «مهج الدعوات»^۵ از امام حسین علیه السلام نقل کرده و

شروع آن این گونه است:

بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَمِنَ اللَّهِ وَإِلَى اللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ...

علامه مجلسی نیز آن را در «بحار الانوار»^۶ نقل کرده است.

۱۰. دعای توفیق

این دعا را سید بن طاووس در «مهج الدعوات»^۷ و کفعمی در «مصباح»^۸ از

امام حسین علیه السلام نقل کرده اند و شروع آن این گونه است:

-
۱. ابن بابویه، من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۵۳۷، حدیث ۱۵۰۴.
 ۲. عبد الله بن مسلم ابن قتیبه، عیون الأخبار، ج ۲، ص ۳۰۳.
 ۳. سعید بن هبة الله قطب راوندی، الدعوات، ص ۹۲.
 ۴. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۱، ص ۲۰۶، حدیث ۳.
 ۵. ابن طاووس، مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۱۵۷-۱۵۸.
 ۶. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۸۳، ص ۳۱۳، حدیث ۶۵.
 ۷. ابن طاووس، مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۱۵۷.
 ۸. کفعمی، مصباح الكفعمی، ص ۳۰۴.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ تَوْفِيقَ أَهْلِ الْهُدَى وَأَعْمَالَ أَهْلِ التَّقْوَى...^۱

علامه مجلسی نیز آن را در «بحار الانوار»^۲ نقل کرده است.

۱۱. دعای ثقه

این دعا را بسیاری از مورخان از امام حسین علیه السلام نقل کرده‌اند که صبح عاشورا دست‌های خود را بلند کرده و این دعا را قرائت نموده که مطلع آن این چنین است:

اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَرَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ...^۳

این دعا در مصادری آمده از قبیل:

الف) «الطبقات الكبرى»، ابن سعد.^۴

ب) «تاریخ الأمم و الملوك»، طبری.^۵

ج) «الارشاد»، شیخ مفید.^۶

د) «الكامل في التاريخ»، ابن اثیر.^۷

ه) «سیر اعلام النبلاء»، ذهبی.^۸

و) «البدایة و النهایة» ابن کثیر.^۹

ز) «تاریخ مدینة دمشق»، ابن عساکر.^{۱۰}

۱۲. دعای درد دندان

این دعا را طبرسی در «مکارم الاخلاق»^{۱۱} نقل کرده که شروع آن این گونه است:

الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ دُودَةٌ تَكُونُ فِي الْفَمِ...

۱. ابن طاووس، مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۱۵۷.

۲. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۱، ص ۱۹۱، حدیث ۵.

۳. مفید، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۹۶.

۴. محمد بن سعد ابن سعد، الطبقات الكبرى: الطبقة الخامسة من الصحابة، ج ۱، ص ۴۶۸.

۵. محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۴۲۳.

۶. مفید، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۹۶.

۷. علی بن محمد ابن اثیر، الكامل في التاريخ، ج ۳، ص ۱۶۹.

۸. محمد بن احمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۱.

۹. ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۶۹-۱۷۰.

۱۰. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۷.

۱۱. حسن بن فضل طبرسی، مکارم الأخلاق، ص ۴۰۶.

مجلسی نیز آن را در «بحار الانوار»^۱ آورده است.

۱۳. دعای سجود

این دعا را خوارزمی در «مقتل الحسین علیه السلام»^۲ و حمویی در «فرائد السمطين»^۳ از امام حسین علیه السلام نقل کرده‌اند که حضرت در سجده در حالی که صورت خود را بر خاک نهاده این دعا را قرائت نموده و شروع آن این‌گونه است:

سَيِّدِي وَمَوْلَايَ، أَلْمَقَامِ الْحَدِيدِ خَلَقْتَ أَعْضَائِي...^۴

۱۴. دعای حرز

این دعا را سید بن طاووس در «مهج الدعوات»^۵ از امام حسین علیه السلام نقل کرده که شروع آن این‌گونه است:

بِسْمِ اللَّهِ يَا دَائِمُ يَا دَيْمُومُ يَا حَيَّ يَا قَيُّومُ...

مجلسی نیز آن را در «بحار الانوار»^۶ آورده است.

۱۵. دعای تعقیب

این دعا را شیخ صدوق در «عیون اخبار الرضا علیه السلام»^۷ و «کمال الدین»^۸ و کفعمی در «مصباح»^۹ از امام حسین علیه السلام نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله به او تلقین نموده و حضرت آن را می‌خوانده است.

شروع آن این‌گونه است:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ وَمَعَاقِدِ عَرْشِكَ...^{۱۰}

مجلسی نیز آن را در «بحار الانوار»^{۱۱} نقل کرده است.

۱. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۲، ص ۹۵، حدیث ۶.
۲. موفق بن احمد اخطب خوارزم، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۲۱.
۳. حمویی جوینی، فرائد السمطين، ج ۲، ص ۲۶۲.
۴. اخطب خوارزم، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۲۱.
۵. ابن طاووس، مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۱۱.
۶. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۱، ص ۲۶۵، حدیث ۳.
۷. ابن بابویه، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۶۰، حدیث ۲۹.
۸. ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۶۵، حدیث ۱۱.
۹. کفعمی، مصباح الكفعمی، ص ۳۰۴.
۱۰. ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۶۵، حدیث ۱۱.
۱۱. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۳۶، ص ۲۰۵، حدیث ۸.

۱۶. دعای آخرت

این دعا را اربلی در «کشف الغمه»^۱ نقل کرده و شروع آن این گونه است:

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي الرَّغْبَةَ فِي الْآخِرَةِ...

۱۷. دعای درد رگ پا

این دعا را فرزندان بسطام در «طب الأئمة عليهم السلام»^۲ از امام حسین علیه السلام نقل کرده‌اند که شروع آن این گونه است:

بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَالسَّلَامِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ...

مجلسی نیز آن را در «بحار الانوار»^۳ نقل کرده است.

۱۸. دعای فرج

این دعا را ابن صباغ مالکی در «الفصول المهمة»^۴ و شبلینجی در «نور الأبصار»^۵ به صورت مفصل؛ و شیخ مفید در «الارشاد»^۶ و اربلی در «کشف الغمه»^۷ و طبرسی در «اعلام الوری»^۸ و مجلسی در «بحار الأنوار»^۹ به صورت مختصر نقل کرده‌اند.

از ربیع نقل شده که امام صادق علیه السلام هنگام وارد شدن بر منصور آن را قرائت نموده و باعث فرونشستن خشم منصور شده است. شروع دعا این گونه است:

اللَّهُمَّ يَا عِدَّتِي عِنْدَ شِدَّتِي...^{۱۰}

۱. اربلی، کشف الغمة في معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۶۳.

۲. عبدالله ابن بسطام و حسین ابن بسطام، طب الأئمة عليهم السلام، ص ۳۴.

۳. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۲، ص ۸۵، حدیث ۱.

۴. علی بن محمد ابن صباغ، الفصول المهمة في معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۹۱۸.

۵. شبلینجی، نور الأبصار في مناقب آل بيت النبي المختار عليهم السلام، ص ۲۹۶.

۶. مفید، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۱۸۴.

۷. اربلی، کشف الغمة في معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۱۶۸.

۸. فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۵۲۶.

۹. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱۰۱، ص ۲۸۲، حدیث ۲۰.

۱۰. ابن صباغ، الفصول المهمة في معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۹۱۸.

۱۹. دعای قنوت در نماز

از امام حسین علیه السلام دعاهایی رسیده که در قنوت نماز خوانده می‌شود:

دعای اول:

سید بن طاووس در «مہج الدعوات»^۱ دعایی را از حضرت نقل کرده که شروع

آن این‌گونه است:

اللَّهُمَّ مِنْكَ الْبَدْءُ وَلَكَ الْمَشِيئَةُ...

مجلسی نیز آن را در «بحار الانوار»^۲ از او نقل کرده است.

دعای دوم:

او همچنین در همان کتاب^۳ دعایی از حضرت نقل کرده که شروع آن این‌گونه

است:

اللَّهُمَّ مَنْ أُوِيَ إِلَى مَأْوَى فَأَنْتَ مَأْوَايَ...

مجلسی نیز آن را در «بحار الانوار»^۴ از او نقل کرده است.

۲۰. دعاء مهمات

این دعا را فرزندان بسطام در «طب الأئمة»^۵ آورده‌اند و علامه مجلسی نیز آن

را در کتاب «بحار الانوار»^۶ از ایشان نقل کرده است.

شروع دعا این‌گونه است:

بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَإِلَى اللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ...

۱. ابن طاووس، مہج الدعوات و منهج العبادات، ص ۴۸-۴۹.

۲. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۸۲، ص ۲۱۴.

۳. ابن طاووس، مہج الدعوات و منهج العبادات، ص ۴۹.

۴. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۸۲، ص ۲۱۴.

۵. ابن بسطام و ابن بسطام، طب الأئمة عليهم السلام، ص ۱۱۶.

۶. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۲، ص ۲۲۰، حدیث ۱۷.

۲۱. دعای مقابر

این دعا را علامه مجلسی در «بحار الانوار»^۱ از امام حسین علیه السلام نقل کرده است

متن دعا این چنین است:

اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الْأَرْوَاحِ الْفَانِيَةِ وَالْأَجْسَادِ الْبَالِيَةِ وَالْعِظَامِ النَّخْرَةَ الَّتِي خَرَجَتْ مِنَ الدُّنْيَا وَهِيَ بِكَ مُؤَمَّنَةٌ أَدْخِلْ عَلَيْهِمْ رَوْحاً مِنْكَ وَسَلَاماً مِنِّي.

۲۲. دعای وتر

این دعا را ابن سعد در «الطبقات الكبرى»^۲ و ابن ابی شیبه در «المصنف»^۳ و متقی هندی در «کنز العمال»^۴ از امام حسین علیه السلام نقل کرده‌اند.

متن دعا این چنین است:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى وَلَا تُرَى، وَأَنْتَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى، وَإِنَّ إِلَيْكَ الرَّجْعَى، وَإِنَّ لَكَ الْآخِرَةَ وَالْأُولَى، اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ نَذَلَّ وَنَخْرَى.^۵

۲۳. دعای استدراج

این دعا را حلوانی در «نزهة الناظر»^۶ و آبی در «نثر الدر»^۷ و اربلی در «کشف الغمة»^۸ و شهید اول در «الدرة الباهرة»^۹ و علامه مجلسی در «بحار الانوار»^۱ نقل کرده‌اند.

۱. همان، ج ۹۹، ص ۳۰۱، حدیث ۳۱.

۲. ابن سعد، الطبقات الكبرى: الطبقة الخامسة من الصحابة، ج ۱، ص ۴۰۹، حدیث ۳۸۳.

۳. ابوبکر ابن ابی شیبه، المصنف في الأحاديث والآثار، ج ۶، ص ۸۹، حدیث ۲۹۷۰۶.

۴. متقی هندی، کنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، ج ۸، ص ۸۲، حدیث ۲۱۹۹۲.

۵. ابن ابی شیبه، المصنف في الأحاديث والآثار، ج ۶، ص ۸۹، حدیث ۲۹۷۰۶.

۶. حسین بن محمد حلوانی، نزهة الناظر وتنبيه الخاطر، ص ۸۳، حدیث ۱۰.

۷. منصور بن حسین آبی، نثر الدر في المحاضرات، ج ۱، ص ۲۳۰.

۸. اربلی، کشف الغمة في معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۳۱.

۹. محمد بن مکی شهید اول، الدرة الباهرة من الأصداف الطاهرة، ترجمه عبد الهادی

مسعودی، ص ۲۳، حدیث ۴۷.

متن دعا این چنین است:

اللَّهُمَّ لَا تَسْتَدْرِجْنِي بِالْإِحْسَانِ، وَلَا تُؤَدِّبْنِي بِالْبَلَاءِ.^۲

۲۴. دعای عبودیت

این دعا را زمخشری در «ربیع الأبرار»^۳ از امام حسین علیه السلام نقل کرده است.

متن دعا این چنین است:

عَبِيدُكَ بِبَابِكَ، سَائِلُكَ بِبَابِكَ، مِسْكِينُكَ بِبَابِكَ.

شبیبه این دعا از امام سجاد علیه السلام^۴ و حضرت مهدی علیه السلام^۵ نیز نقل شده است.

۲۵. دعای مستسلم

این دعا را قندوزی حنفی در کتاب «ینابیع المودة»^۶ از امام حسین علیه السلام نقل

کرده که در روز عاشورا قرائت نموده است.

متن دعا این چنین است:

يَا إِلَهِي صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ وَلَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ.

دعاهای ضمن خطبه‌ها

برخی از دعاهای حضرت ابتدا یا وسط یا آخر خطبه‌ای آمده که حضرت سید

الشهداء علیهم السلام آن را ایراد فرموده است.

از آن جمله:

۱. دعای شاکرین

این دعا را طبری در «تاریخ الأمم و الملوك»^۷ و شیخ مفید در کتاب

۱. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۷۵، ص ۱۲۷، حدیث ۹.

۲. حلوانی، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۸۳، حدیث ۱۰.

۳. محمود بن عمر زمخشری، ربیع الأبرار و نصوص الأخبار، ج ۲، ص ۳۰۵.

۴. محمد بن علی ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۴۸.

۵. کفعمی، البلد الأمين، ص ۳۹۹.

۶. قندوزی، ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۸۲.

۷. طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۴۱۸.

«الارشاد»^۱ و فتال نیشابوری در «روضه الواعظین»^۲ و طبرسی در کتاب «اعلام الوری»^۳ و علامه مجلسی در «بحار الانوار»^۴ آورده‌اند.

شیخ مفید نقل می‌کند:

فَجَمَعَ الْحُسَيْنُ علیه السلام أَصْحَابَهُ عِنْدَ قُرْبِ الْمَسَاءِ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ علیه السلام: فَدَنَوْتُ مِنْهُ لِأَسْمَعَ مَا يَقُولُ لَهُمْ وَأَنَا إِذْ ذَلِكَ مَرِيضٌ فَسَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: أَتُنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَأَحْمَدَهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ وَجَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعاً وَأَبْصَاراً وَأَفْئِدَةً فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ...^۵

حسین علیه السلام نزدیکی‌های شب یاران خود را گرد آورد، علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام گوید: من در آن حال با این‌که بیمار بودم نزدیک شدم که بینم پدرم به آنان چه می‌گوید، پس شنیدم رو به اصحاب کرده فرمود: سپاس کنم خدای را به بهترین سپاس‌ها و حمد کنم او را در خوشی و سختی، بار خدایا من سپاس گویم تو را بر این‌که ما را به نبوت گرامی داشتی و قرآن را به ما آموختی و در دین ما را دانا ساختی و گوش‌های شنوا و دیده‌های بینا و دل‌های آگاه بما ارزانی داشتی، پس ما را از سپاسگزاران قرار ده...

۲. دعای تنافس

این دعا ضمن خطبه‌ی امر به معروف و نهی از منکر آمده که ابن شعبه حرانی آن را در «تحف العقول»^۶ آورده و علامه مجلسی نیز از او در «بحار الانوار»^۷ نقل کرده است.

۱. مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۹۱.
۲. محمد بن حسن فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۸۳.
۳. طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۵۵.
۴. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴۴، ص ۳۹۲.
۵. مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۹۱.
۶. حسن بن علی ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلى الله عليهم)، ص ۲۳۹.
۷. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۷، ص ۸۰-۸۱، حدیث ۳۷.

متن دعا این چنین است:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ، وَلَا التَّمَسَاً
مِنْ فُضُولِ الْحَطَامِ، وَلَكِنْ لِنُرِيَّ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَنُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي
بِلَادِكَ، وَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَيُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَسُنَنِكَ
وَأَحْكَامِكَ، فَإِنَّ لَمْ تَنْصُرُونَا وَتُنْصِفُونَا قَوِيَّ الظُّلْمَةِ عَلَيْنَا، وَعَمِلُوا فِي
إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ، وَحَسَبْنَا اللَّهَ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْهِ أَنَبْنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ.

دعاهای موردی عمومی

از حضرت سید الشهداء علیه السلام دعاهایی عمومی در حق شیعیان و یاورانش
رسیده که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. دعای بر شیعیان خود

این دعا را حضرت علیه السلام در مسیرش به سوی کربلا، هنگام شنیدن خبر کشته
شدن فرستاده‌اش قیس بن مسهر صیداوی توسط عبیدالله بن زیاد، قرائت کرده
است:

این دعا در مصادری آمده از قبیل:

(الف) «تاریخ الامم و الملوك»، طبری.^۱

(ب) «الفتوح»، ابن اعثم.^۲

(ج) «مقتل الحسين علیه السلام»، خوارزمی.^۳

(د) «مثیر الاحزان»، ابن نما.^۴

(ه) «اللّهوف»، سید بن طاووس.^۵

(و) «الکامل فی التاریخ»، ابن اثیر.^۶

۱. طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۰۵.

۲. احمد ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۸۳.

۳. اخطب خوارزم، مقتل الحسين علیه السلام، ج ۱، ص ۳۳۶.

۴. جعفر بن محمد ابن نما، مثیر الاحزان، ص ۴۴.

۵. علی بن موسی ابن طاووس، اللّهوف فی قتلی الطفوف، ص ۴۷.

۶. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۶۰.

ز) «تسلية المجالس و زينة المجالس»، حائری کرکی.^۱

ح) «بحار الأنوار»، علامه مجلسی.^۲

متن دعا این چنین است:

اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلِشِيعَتِكَ مَنْزِلًا كَرِيمًا عِنْدَكَ، وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَإِبَائِهِمْ فِي
مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^۳

۲. دعای هدایت و تقوا

این دعا را ابن اعثم در «الفتوح»^۴ و خوارزمی حنفی در «مقتل الحسين علیه السلام»^۵ و حائری کرکی در «تسلية المجالس و زينة المجالس»^۶ از امام حسین علیه السلام نقل کرده‌اند که در پاسخ دو نامه‌ای که از مردم کوفه برای او رسیده آمده است.

متن دعا این چنین است:

جَمَعَنَا اللَّهُ وَإِبَائَكُمْ عَلَى الْهُدَى، وَالزَّمَنَا وَإِبَائَكُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى، إِنَّهُ لَطَيْفٌ
لِمَا يَشَاءُ.^۷

دعاهای موردی شخصی

مقصود از دعاهای موردی شخصی دعاهایی است که حضرت سید الشهداء علیه السلام در حق برخی از یارانش نموده است. اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. محمد بن ابی طالب حائری کرکی، تسلية المجالس و زينة المجالس، ج ۲، ص ۲۴۲.

۲. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴۴، ص ۳۸۲.

۳. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۸۳.

۴. همان، ج ۵، ص ۳۱.

۵. اخطب خوارزم، مقتل الحسين علیه السلام، ج ۱، ص ۲۸۴.

۶. حائری کرکی، تسلية المجالس و زينة المجالس، ج ۲، ص ۱۷۱.

۷. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۳۱.

۱. دعای در حق جون بن حوی النوبی

این دعا را حائری کرکی در «تسلية المجالس و زينة المجالس»^۱ و علامه مجلسی در «بحار الانوار»^۲ از امام حسین علیه السلام نقل کرده که هنگام به شهادت رسیدن جون در حق او فرموده است.

اصل دعا این چنین است:

اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ، وَطَيِّبْ رِيحَهُ، وَاحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ، وَعَرِّفْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.^۳

۲. دعای در حق دو مرد جابری

این دعا را طبری در «تاریخ الأمم و الملوك»^۴ و حائری کرکی در «تسلية المجالس و زينة المجالس»^۵ و علامه مجلسی در «بحار الانوار»^۶ از امام حسین علیه السلام نقل کرده‌اند که حضرت در حق سیف بن حارث و مالک بن عبد قرائت نموده است.

اصل دعا این گونه است:

جَزَاكُمَا اللَّهُ يَا ابْنِي أَخِي بُوْجِدِكُمَا مِنْ ذَلِكَ وَمَوَاسَاتِكُمَا إِيَّايَ بِأَنْفُسِكُمَا
أَحْسَنَ جَزَاءِ الْمُتَّقِينَ.^۷

-
۱. حائری کرکی، تسلية المُجالس و زينة المُجالس، ج ۲، ص ۲۹۳.
 ۲. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴۵، ص ۲۳.
 ۳. حائری کرکی، تسلية المُجالس و زينة المُجالس، ج ۲، ص ۲۹۳.
 ۴. طبری، تاریخ الطبري: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۳.
 ۵. حائری کرکی، تسلية المُجالس و زينة المُجالس، ج ۲، ص ۲۹۹.
 ۶. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴۵، ص ۲۹.
 ۷. حائری کرکی، تسلية المُجالس و زينة المُجالس، ج ۲، ص ۲۹۹.

۳. دعای در حق ام وهب

این دعا را طبری در کتاب «تاریخ الامم و الملوك»^۱ و ابن اثیر در «الکامل فی التاریخ»^۲ و ابن نما در «مشیر الاحزان»^۳ و ابن طاووس در «اللهوف»^۴ و حائری کرکی در «تسلية المجالس و زینة المجالس»^۵ و علامه مجلسی در «بحار الانوار»^۶ از امام حسین علیه السلام نقل کرده که هنگام خارج شدن ام وهب از خیمه به جهت مشارکت در جنگ، حضرت این دعا را در حق او فرمود:

جُزِيتُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ خَيْرًا، أَرْجِي رَحْمَةَ اللَّهِ إِلَيَّ النَّسَاءِ.^۷

۴. دعای در حق یزید بن مسعود نهشلی

این دعا را ابن نما در «مشیر الاحزان»^۸ و سید بن طاووس در کتاب «اللهوف»^۹ و حائری کرکی در «تسلية المجالس و زینة المجالس»^{۱۰} و علامه مجلسی در «بحار الانوار»^{۱۱} از امام حسین علیه السلام نقل کرده‌اند که در حق او که از اشراف بصره و از اصحاب حضرت بوده نموده است.

اصل دعا این گونه است:

أَمَنَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْخَوْفِ، أَعَزَّكَ وَأَرْوَاكَ يَوْمَ الْعَطَشِ الْأَكْبَرِ.^{۱۲}

-
۱. طبری، تاریخ الطبري: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۴۳۰.
 ۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۷۳.
 ۳. ابن نما، مشیر الأحزان، ص ۶۲.
 ۴. ابن طاووس، اللهوف في قتلى الطفوف، ص ۶۳.
 ۵. حائری کرکی، تسلية المجالس و زینة المجالس، ج ۲، ص ۲۸۶.
 ۶. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴۵، ص ۱۷.
 ۷. طبری، تاریخ الطبري: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۴۳۰.
 ۸. ابن نما، مشیر الأحزان، ص ۲۹.
 ۹. ابن طاووس، اللهوف في قتلى الطفوف، ص ۲۸.
 ۱۰. حائری کرکی، تسلية المجالس و زینة المجالس، ج ۲، ص ۱۷۶.
 ۱۱. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴۴، ص ۳۳۹.
 ۱۲. ابن طاووس، اللهوف في قتلى الطفوف، ص ۲۸.

۵. دعای در حق ابوثمامه صائدی

این دعا را طبری در «تاریخ الأمم و الملوك»^۱ و ابن اثیر در «الکامل فی التاریخ»^۲ از امام حسین علیه السلام نقل کرده‌اند که حضرت در حق ابوثمامه عمرو بن عبدالله صائدی فرمود هنگامی که ظهر عاشورا حضرت را به نماز تذکر داد. واصل دعا این‌گونه است:

جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الذَّاكِرِينَ.^۳

۶. دعای در حق ابو الشعثاء کندی

این دعا را طبری در «تاریخ الامم و الملوك»^۴ و خوارزمی حنفی در «مقتل الحسين علیه السلام»^۵ و ابن اثیر در «الکامل فی التاریخ»^۶ و حائری کرکی در «تسلیة المجالس و زینة المجالس»^۷ و علامه مجلسی در «بحار الانوار»^۸ از امام حسین علیه السلام نقل کرده‌اند که در حق ابو الشعثاء کندی نموده هنگامی که بر روی زانوهایش قرار گرفت و صد تیر به سوی دشمن رها نمود. حضرت در حق او این‌گونه دعا کرد:

اللَّهُمَّ سَدِّدْ رَمِيَّتَهُ، وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ.^۹

-
۱. طبری، تاریخ الطبري: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۴۳۹.
 ۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۷۶.
 ۳. طبری، تاریخ الطبري: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۴۳۹.
 ۴. همان، ج ۵، ص ۴۴۵.
 ۵. اخطب خوارزم، مقتل الحسين علیه السلام، ج ۲، ص ۲۹.
 ۶. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۷۹.
 ۷. حائری کرکی، تسلیة المجالس و زینة المجالس، ج ۲، ص ۳۰۰.
 ۸. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴۵، ص ۳۰.
 ۹. طبری، تاریخ الطبري: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۵.

نفرین‌های عمومی

برخی از دعا‌های حضرت سید الشهداء علیه السلام در حدّ نفرین‌های عمومی بر ضد دشمنان خود بوده است که اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. نفرین‌های حضرت بعد از تیر خوردن فرزند شیرخوارش

این نفرین عمومی را طبری در «تاریخ الامم و الملوك»^۱ و شیخ مفید در «الارشاد»^۲ و طبرسی در «اعلام الوری»^۳ ابن نما در «مثیر الأحزان»^۴ و شامی در «الدر النظیم»^۵ و ابن اثیر در «الکامل فی التاریخ»^۶ و حائری کرکی در «تسلیة المجالس و زینة المجالس»^۷ و علامه مجلسی در «بحار الانوار»^۸ از امام حسین علیه السلام نقل کرده‌اند که هنگام تیر خوردن فرزندش شیرخوارش فرمود:

رَبِّ إِن تَكُنْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ،
وَأَنْتَقِمَ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.^۹

۲. نفرین حضرت علیه السلام هنگام ضربت خوردن قاسم علیه السلام

این دعا را خوارزمی حنفی در «مقتل الحسین علیه السلام»^{۱۰} و حائری کرکی در «تسلیة المجالس و زینة المجالس»^{۱۱} و علامه مجلسی در «بحار الانوار»^{۱۲} از امام

۱. همان، ج ۵، ص ۴۴۸.

۲. مفید، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۱۰۸.

۳. طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۶۶.

۴. ابن نما، مثیر الأحزان، ص ۷۰.

۵. یوسف بن حاتم شامی، الدر النظیم في مناقب الأئمة الالهامیم، ص ۵۵۶.

۶. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۸۱.

۷. حائری کرکی، تسلیة المجالس و زینة المجالس، ج ۲، ص ۳۱۴.

۸. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴۵، ص ۴۷.

۹. مفید، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۱۰۸.

۱۰. اخطب خوارزم، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۲.

۱۱. حائری کرکی، تسلیة المجالس و زینة المجالس، ج ۲، ص ۳۰۵.

۱۲. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴۵، ص ۳۶.

حسین علیه السلام نقل کرده که هنگام افتادن قاسم بن الحسن علیه السلام از اسب بر زمین و آمدن بالای سر او در حق لشکر عمر بن سعد کردند.

این نفرین چنین است:

اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا، وَقَتْلُهُمْ بَدَدًا، وَلَا تُعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا، وَلَا تَغْفِرْ لَهُمْ
أَبَدًا.^۱

۳. نفرین حضرت هنگام رفتن حضرت علی اکبر علیه السلام به میدان

این نفرین را ابن اعثم در کتاب «الفتوح»^۲ و خوارزمی حنفی در کتاب «مقتل الحسين علیه السلام»^۳ و حائری کرکی در کتاب «تسلیة المجالس و زینة المجالس»^۴ و علامه مجلسی در کتاب «بحار الانوار»^۵ از امام حسین علیه السلام نقل کرده‌اند که چون فرزندش علی اکبر علیه السلام روز عاشورا به میدان رفت این نفرین را در حق لشکر عمر بن سعد نمود.

این نفرین چنین است:

اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غَلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقًا
وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَنْظُرْنَا إِلَى
وَجْهِهِ، اللَّهُمَّ امْنَعْنَهُم بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، وَفَرِّقْهُمْ تَفْرِيقًا، وَمَرِّقْهُمْ تَمْرِيقًا،
وَاجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قِدَدًا، وَلَا تُرْضِ الْوَلَاةَ عَنْهُمْ أَبَدًا، فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا
لِيَنْصُرُونَا، ثُمَّ عَدَوْنَا عَلَيْنَا يُقَاتِلُونَنَا.^۶

۱. حائری کرکی، تسلیة المجالس و زینة المجالس، ج ۲، ص ۳۰۵.

۲. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۴.

۳. اخطب خوارزم، مقتل الحسين علیه السلام، ج ۲، ص ۳۴.

۴. حائری کرکی، تسلیة المجالس و زینة المجالس، ج ۲، ص ۳۱۰-۳۱۱.

۵. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴۵، ص ۴۲-۴۳.

۶. حائری کرکی، تسلیة المجالس و زینة المجالس، ج ۲، ص ۳۱۰-۳۱۱.

۴. نفرین حضرت پس از نصیحت لشکر دشمن

این نفرین را سید بن طاووس در کتاب «اللّهوف»^۱ و حائری کرکی در کتاب «تسلية المجالس و زينة المجالس»^۲ و علامه مجلسی در «بحار الانوار»^۳ از امام حسین علیه السلام نقل کرده‌اند که حضرت پس از نصیحت لشکر عمر بن سعد در روز عاشورا آنان را این‌گونه نفرین نمود:

اللَّهُمَّ احْسِبْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ، وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ،
وَسَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامَ ثَقِيفٍ يَسْقِيهِمْ كَأْسًا مُصَبَّرَةً، وَلَا يَدْعُ فِيهِمْ أَحَدًا
إِلَّا قَتَلَهُ قَتْلَةً بِقَتْلَةٍ، وَضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ، يَنْتَقِمُ لِي وَلِأَوْلِيَائِي وَأَهْلِ بَيْتِي
وَأَشْيَاعِي مِنْهُمْ، فَإِنَّهُمْ عَرَوْنَا وَكَذَّبُونَا وَخَذَلُونَا، وَأَنْتَ رَبُّنَا، عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا،
وَإِلَيْكَ أُنَبْنَا، وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ.^۴

۵. نفرین حضرت پس از شهادت علی اکبر علیه السلام

این نفرین از امام حسین علیه السلام نقل شده که حضرت پس از ضربت خوردن فرزندش حضرت علی اکبر علیه السلام این نفرین را فرمود:

قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ، فَمَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ
الرَّسُولِ.^۵

این نفرین در مصادری آمده از قبیل:

الف) «تاریخ الامم و الملوك»، طبری.^۶

ب) «الارشاد»، شیخ مفید.^۷

ج) «اعلام الوری»، طبرسی.^۸

۱. ابن طاووس، اللّهوف في قتلى الطفوف، ص ۶۰.

۲. حائری کرکی، تسلية المجالس و زينة المجالس، ج ۲، ص ۲۷۷-۲۷۸.

۳. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴۵، ص ۱۰.

۴. همان، ج ۴۵، ص ۱۰.

۵. ابن‌نما، مشیر الأحرار، ص ۶۹.

۶. طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۶.

۷. مفید، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۱۰۶.

۸. طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۶۴.

د) «مقتل الحسين علیه السلام»، خوارزمی حنفی.^۱

ه) «مثیر الاحزان»، ابن نما.^۲

و) «اللهوف»، سید بن طاووس.^۳

ز) «الدر النظیم»، شامی.^۴

ح) «الکامل فی التاریخ»، ابن اثیر.^۵

ط) «البداية و النهاية»، ابن کثیر.^۶

ی) «تسلية المجالس و زينة المجالس»، حائری کرکی.^۷

ک) «بحار الانوار»، علامه مجلسی.^۸

۶. نفرین حضرت پس از ضربت خوردن

این نفرین را ابن اعثم در «الفتوح»^۹ و خوارزمی حنفی در «مقتل الحسين علیه السلام»^{۱۰} و حائری کرکی در کتاب «تسلية المجالس و زينة المجالس»^{۱۱} و علامه مجلسی در «بحار الانوار»^{۱۲} از امام حسین علیه السلام نقل کرده‌اند که حضرت هنگام خوردن تیر بر پیشانی‌اش این نفرین را در حق لشکر عمر بن سعد نمود:

۱. اخطب خوارزم، مقتل الحسين علیه السلام، ج ۲، ص ۳۶.

۲. ابن نما، مثیر الأحزان، ص ۶۹.

۳. ابن طاووس، اللهوف في قتلى الطفوف، ص ۶۸.

۴. شامی، الدر النظیم في مناقب الأئمة اللہامیم، ص ۵۵۵.

۵. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۷۹.

۶. ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۸۵.

۷. حائری کرکی، تسلية المجالس و زينة المجالس، ج ۲، ص ۳۱۳.

۸. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴۵، ص ۴۴.

۹. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۷-۱۱۸.

۱۰. اخطب خوارزم، مقتل الحسين علیه السلام، ج ۲، ص ۳۸.

۱۱. حائری کرکی، تسلية المجالس و زينة المجالس، ج ۲، ص ۳۱۹.

۱۲. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴۵، ص ۵۲.

اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا، وَاقْتُلْهُمْ بَدَدًا، وَلَا تَدَّرْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِنْهُمْ
أَحَدًا، وَلَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا.^۱

در این که این گونه نفرین های حضرت شامل چه کسانی می شود سه احتمال وجود دارد:

۱. شامل شدن خصوص لشکر عمر بن سعد؛
۲. شامل شدن آنان و هر کس که در آن زمان و بعد از آن راضی به فعل آنان بوده است.
۳. شامل شدن آنان و نسلشان به طور مطلق تا روز قیامت.

ولی هرکس در این نوع از ادعیه دقت کند و نیز معتقد به عدل الهی باشد پی می برد این دعاها به نحو قضیه خارجییه بوده است و اختصاص به لشکر عمر بن سعد داشته یا به قرینه روایات دیگر که راضی به فعل قومی را از افراد آن قوم می داند شامل افرادی نیز می شود که راضی به فعل لشکر عمر بن سعد بوده اند چه آنان که در آن زمان بوده یا بعداً نیز پدید آمده اند و لذا حمل این نفرین ها بر قضیه حقیقیه که شامل تمام نسل آنان تا روز قیامت شود خلاف ظاهر ادعیه و اصول عقاید به نظر می رسد.

شیخ صدوق در کتاب «عیون أخبار الرضا علیه السلام» به سندش از عبدالسلام بن صالح هروی نقل کرده که به امام رضا علیه السلام عرض کردم:

يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لِأَيِّ عِلَّةٍ أَعْرَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الدُّنْيَا كُلَّهَا فِي زَمَنِ
نُوحٍ علیه السلام، وَفِيهِمُ الْأَطْفَالُ وَفِيهِمْ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ؟ فَقَالَ: مَا كَانَ فِيهِمْ
الْأَطْفَالُ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعْقَمَ أَصْلَابَ قَوْمِ نُوحٍ وَأَرْحَامَ نِسَائِهِمْ
أَرْبَعِينَ عَامًا، فَانْقَطَعَ نَسْلُهُمْ، فَعَرِّقُوا وَلَا طِفْلَ فِيهِمْ، وَمَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ
وَجَلَّ لِيَهْلِكَ بَعْدَايِهِ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ. وَأَمَّا الْبَاقُونَ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ فَأَعْرِقُوا

۱. حائری کرکی، تسلیة المَجَالِسِ وَزینة المَجَالِسِ، ج ۲، ص ۳۱۹.

لِتَكْذِبِيَهُمْ لِنَبِيِّ اللَّهِ نُوحٍ عليه السلام، وَسَائِرُهُمْ أُعْرِقُوا بِرِضَاهُمْ بِتَكْذِيبِ
الْمُكْذِبِينَ، وَمَنْ غَابَ عَنْ أَمْرِ فَرَضِي بِهِ كَانَ كَمَنْ شَهِدَهُ وَأَتَاهُ.^۱

یا ابن رسول الله، چرا خدا همه خشکی را در زمان نوح علیه السلام غرق کرد و حال آن که در میان آن‌ها کودکان و افرادی که گناهی نداشتند بودند؟ فرمود: کودکی میان آن‌ها نبود؛ زیرا خداوند صلب مردان قوم نوح و رحم زنانشان را از چهل سال پیش عقیم فرموده بود و نسلشان منقطع شده بود، غرق گشتند در حالی که کودکی در میانشان نبود و این طور نیست که خداوند بی‌گناه را به عذاب گناهکار معذب دارد و اما جماعتی از بازماندگان قوم نوح که غرق شدند برای تکذیبی بود که از پیامبر خدا نمودند و جماعت دیگر برای رضایتشان بود به تکذیب تکذیب‌کنندگان و هر کس از امری دور باشد ولی بدان رضایت دهد، مانند کسی است که خود آن را انجام داده است.

نفرین‌های شخصی

مقصود از این عنوان نفرین‌هایی است که حضرت در حق برخی افراد خاص نموده‌اند اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. نفرین بر جنازه منافق

این نفرین را حمیری در «قرب الاسناد»^۲ و کلینی در «کافی»^۳ و شیخ صدوق در «من لا یحضره الفقیه»^۴ و شیخ طوسی در «تهذیب الاحکام»^۵ و شیخ حر

۱. ابن بابویه، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۷۵، حدیث ۲.
 ۲. حمیری، قرب الإسناد، ص ۵۹-۶۰، حدیث ۱۹۰.
 ۳. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۱۸۸-۱۸۹، حدیث ۲.
 ۴. ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۶۸، حدیث ۴۹۰.
 ۵. محمد بن حسن طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۹۷، حدیث ۴۵۳.

عاملی در «وسائل الشیعه»^۱ و علامه مجلسی در «بحار الانوار»^۲ از امام حسین علیه السلام نقل کرده‌اند که هنگام خواندن نماز بر جنازه منافقی فرمود:

اللَّهُمَّ الْعَن فُلَانًا عَبْدَكَ أَلْفَ لَعْنَةٍ مُؤْتَلِفَةٍ غَيْرِ مُخْتَلِفَةٍ، اللَّهُمَّ أَحْزِ عَبْدَكَ فِي عِبَادِكَ وَبِلَادِكَ، وَأَصْلِهِ حَرَّ نَارِكَ، وَأَذِقْهُ أَشَدَّ عَذَابِكَ؛ فَإِنَّهُ كَانَ يَتَوَلَّى أَعْدَاءَكَ، وَيُعَادِي أَوْلِيَاءَكَ، وَيُبْغِضُ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

۲. نفرین بر عمر بن سعد

این نفرین را ابن اعثم در «الفتوح»^۴ و خوارزمی حنفی در «مقتل الحسين علیه السلام»^۵ و حائری کرکی در «تسلیة المجالس و زینة المجالس»^۶ و علامه مجلسی در «بحار الانوار»^۷ از امام حسین علیه السلام نقل کرده‌اند که هنگام حرکت حضرت علی اکبر علیه السلام به سوی لشکر عمر بن سعد خطاب به او فرمود:

قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ، وَلَا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَمْرِكَ، وَسَلَطَ عَلَيْكَ مَنْ يَذْبَحُكَ بَعْدِي عَلَى فِرَاشِكَ، كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي، وَلَمْ تَحْفَظْ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

۳. نفرین حضرت بر مالک بن حوزة

این نفرین را ابن شهرآشوب در «مناقب آل ابی طالب»^۹ و علامه مجلسی در

۱. محمد بن حسن حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۳، ص ۷۱-۷۲، حدیث ۳۰۴۴.

۲. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴۴، ص ۲۰۲-۲۰۳، حدیث ۲۰.

۳. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۱۸۸-۱۸۹، حدیث ۲.

۴. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۴.

۵. اخطب خوارزم، مقتل الحسين علیه السلام، ج ۲، ص ۳۵.

۶. حائری کرکی، تسلیة المجالس و زینة المجالس، ج ۲، ص ۳۱۱.

۷. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴۵، ص ۴۳.

۸. همان، ج ۴۵، ص ۴۳.

۹. ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج ۴، ص ۵۶-۵۷.

«بحارالانوار»^۱ از امام حسین علیه السلام نقل کرده‌اند که او در پاسخ بشارت دادن مالک بن حوزه حضرت را به آتش دوزخ، در حق او چنین نفرین نمود:

اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ عِنْدَكَ كَاذِبًا فَجِرَّهُ إِلَى النَّارِ.^۲

و بنا بر روایت دیگری فرمود:

اللَّهُمَّ جِرَّهُ إِلَى النَّارِ وَأَذِقْهُ حَرَّهَا فِي الدُّنْيَا قَبْلَ مَصِيرِهِ إِلَى الْآخِرَةِ.^۳

۴. نفرین حضرت بر محمد بن اشعث

این نفرین را شیخ صدوق در «الأمالی»^۴ و ابن شهرآشوب در «مناقب آل ابی طالب»^۵ و خوارزمی حنفی در «مقتل الحسین علیه السلام»^۶ و فتال نیشابوری در «روضه الواعظین»^۷ و علامه مجلسی در «بحارالانوار»^۸ از امام حسین علیه السلام نقل کرده‌اند که حضرت روز عاشورا درباره او فرمود:

اللَّهُمَّ أَرِ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ ذُلًّا فِي هَذَا الْيَوْمِ، لَا تُعِزَّهُ بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ
أَبَدًا.^۹

آری هرکس تاریخ را مطالعه و در آن تدبر کند پی می‌برد نفرین‌های حضرت دیر یا زود به وقوع پیوسته و مستجاب شده است و از بین آن‌ها نفرین‌های موردی شخصی که جنبه معجزه داشته تحقق و اجابت آن‌ها فوری بوده و نفرین‌های عمومی به مرور زمان در حق لشکر عمر بن سعد و رضایت دهندگان به فعل قبیح آنان مستجاب شده است.

-
۱. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴۵، ص ۳۰۱.
 ۲. ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج ۴، ص ۵۶-۵۷.
 ۳. همان، ج ۴، ص ۵۷.
 ۴. ابن بابویه، الأمالی، ص ۲۲۲.
 ۵. ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج ۴، ص ۵۷-۵۸.
 ۶. اخطب خوارزم، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۳۵۲.
 ۷. فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۸۵.
 ۸. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴۴، ص ۳۱۷.
 ۹. ابن بابویه، الأمالی، ص ۲۲۲.

آری گاهی که عمل دشمن بسیار شنیع و پست است نفرین ولی خدا به سرعت در او اثر گذاشته و او را نابود خواهد کرد همان‌گونه که در مورد برخی افراد بسیار خبیث در واقعه عاشورا صورت گرفت.

بارزترین امتیازات در دعای امام حسین علیه السلام

همان‌گونه که ذکر شد از امام حسین علیه السلام همانند دیگر امامان دعاهایی نقل شده که برخی جنبه شخصی و برخی جنبه عمومی داشته و ادعیه همانند روایات و آیات قرآن یکدیگر را تفسیر و تبیین می‌کنند ولی از آنجا که نحوه دعا کردن و مناجات با خداوند متعال با حالات و شرایط روحی انسان متفاوت است و غالب این دعاها در شرایط ویژه و خاص از حضرت سید الشهداء علیه السلام صادر شده و لذا از احساس ویژه‌ای برخوردار است که ممکن است در ادعیه دیگر معصومین کمتر مشاهده شود.

این حالات و شرایط روحی را می‌توان در خطبه‌ها و دعاها و مشاهده کرد؛ زیرا غالب این خطبه‌ها هنگام شروع به قیام خود بر ضد یزید بن معاویه یا روز عاشورا بوده که از احساس ویژه‌ای برخوردار است همان‌گونه که غالب ادعیه او نیز در همین ایام است و از آنجا که حضرت در آن ایام در وضعیت خاصی به لحاظ روحی به سر می‌برده لذا دعاها و همانند خطبه‌هایش از ویژگی‌های خاصی برخوردار است و بدین جهت هرکس این خطبه‌ها و ادعیه را قرائت کند در او شور حماسه زنده شده و او را شهادت‌طلب کرده و حالات فناپی و عرفانی در نفسش ایجاد می‌گردد.

تحقیقی دربارهٔ ذیل

دعای عرفهٔ امام حسین علیه السلام

مقدمه

از آنجا که دعای عرفه و ذیل آن، یکی از منابع دانشنامه علمی کلمات امام حسین علیه السلام قرار گرفته و انتساب ذیل دعا به حضرت سید الشهداء علیه السلام مورد اختلاف است لذا جا دارد درباره انتساب آن به حضرت بحث مختصری در مدخل دانشنامه داشته باشیم، همان گونه که محدث نوری در خاتمه «مستدرک الوسائل» به بررسی صحت انتساب منابع و مصادر خود پرداخته است.

مصدرشناسی دعای عرفه

این دعا، در کتاب‌های روایی و دعایی که پیش از قرن هفتم نوشته شده و به دست ما رسیده است، دیده نمی‌شود.

مصادر این دعا عبارت‌اند از:

۱. «إقبال الأعمال»

در حال حاضر، مصدر اصلی این دعا، کتاب «إقبال الأعمال»^۱ تألیف سید علی بن طاووس (۵۸۹-۶۶۴ ق) است.

ایشان در این کتاب، فصلی را به بیان ادعیه‌ای که مستحب است در روز عرفه خوانده شود، اختصاص داده و در آن، دعاهایی را نقل کرده و پس از آن می‌نویسد:

وَمِنَ الدَّعَوَاتِ الْمَشْرُفَةِ فِي يَوْمِ عَرَفَةَ دُعَاءُ مَوْلَانَا الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ...^۲

۱. ابن طاووس، *إقبال الأعمال*، ج ۱، ص ۳۳۹-۳۵۰.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۳۹.

و از جمله دعا‌های باشرافت در روز عرفه، دعای مولای ما حسین بن علی (درود خدا بر او باد) است: «ستایش مخصوص خداوندی است که دفع‌کننده‌ای بر قضای او نیست...».

سپس بدون آن‌که در ابتدا یا وسط یا آخر دعا اشاره‌ای به سند و منبع دعا و راویان آن و جملات توضیحی آنان داشته باشد، دعا را ادامه داده است و در انتهای آن، به اندازه چند صفحه، دعایی با مضامین بلند و عالی نقل می‌کند که با این جمله آغاز می‌شود:

إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي.^۱

و با این جملات به پایان می‌رسد:

كَيْفَ تَحْفَى وَأَنْتَ الظَّاهِرُ أَمْ كَيْفَ تَغِيبُ وَأَنْتَ الرَّقِيبُ الْحَاضِرُ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ.^۲

۲. «مصباح الزائر»

مصدر بعدی این دعا، کتاب دیگر سید بن طاووس با عنوان «مصباح الزائر» است؛ اما در نسخ خطی موجود و چاپ کنونی آن که توسط «مؤسسه آل البيت علیهم السلام» منتشر شده، این دعا ذکر نشده است.

علامه مجلسی می‌نویسد:

وقال الكفعمي في حاشية البلد الأمين المذكور على أول هذا الدعاء: وَذَكَرَ السَّيِّدُ الْحَسِبُ النَّسِيبُ رَضِيَ الدِّينِ عَلِيُّ بْنُ طَاوُسٍ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي كِتَابِ مِصْبَاحِ الزَّائِرِ قَالَ: رَوَى بَشْرُ وَبَشِيرُ الْأَسَدِيَّانِ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام خَرَجَ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ يَوْمَئِذٍ مِنْ فُسْطَاطِهِ مُتَذَلَّلًا خَاشِعًا، فَجَعَلَ عليه السلام يَمْشِي هَوْنًا هَوْنًا، حَتَّى وَقَفَ هُوَ وَجَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَوُلْدِهِ وَمَوَالِيهِ فِي مَيْسِرَةِ الْجَبَلِ مُسْتَقْبِلِ

۱. همان، ج ۱، ص ۳۴۸.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۵۰.

الْبَيْتِ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ تَلْقَاءَ وَجْهِهِ كَأَسْتِطْعَامِ الْمِسْكِينِ، ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ
لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ إِلَيَّ آخِرِهِ.^۱

کفعمی در حاشیه «البلد الامین» که ذکر شده بر اول این دعا گفته: و ذکر کرده سید باحسب و نسب رضی الدین علی بن طاووس - قدس الله روحه - در کتاب «مصباح الزائر» و گفت: روایت کرده بشر و بشیر اسدی این که حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از ظهر عرفه آن روز با حالت ذلت و خشوع از خیمه اش خارج شد و شروع به حرکت آرام آرام نمود تا این که جماعتی از اهل بیت و اولاد و موالیانش در طرف چپ کوه رو به قبله توقف کردند، آنگاه دستان خود را به طرف صورت خود همانند درخواست کردن مسکین بالا برد، سپس می گفت: «ستایش مخصوص خداوندی است که دفع کننده ای بر قضای او نیست...».

علامه مجلسی در ادامه می نویسد:

صبا (مصباح الزائر)، في بحث زيارة يوم عرفة روى بشر وبشیر
الأسديان وساق علی نحو ما نقلناه عن حاشية «البلد الامین»، ثم آورد
هذا الدعاء علی نحو ما في «البلد الامین».^۲

«مصباح الزائر» در بحث زیارت روز عرفه: بشر و بشیر اسدی روایت کرده اند؛ و ادامه داده بر همان نحوی که ما در حاشیه «بلد الامین» نقل کرده ایم. آنگاه این دعا را به همان نحوی که در «البلد الامین» آمده آورده است.

۱. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۵، ص ۲۱۴.

۲. همان، ج ۹۵، ص ۲۱۴.

محدث نوری می نویسد:

وَفِي «مِصْبَاحِ الزَّائِرِ»: عَنْ بَشْرٍ وَبَشِيرٍ . فِي الْخَبَرِ الْمُتَقَدِّمِ . قَالَ: ثُمَّ دَعَا عَلَيْهِ فَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ» . إِلَى أَنْ قَالَ . ثُمَّ إِنَّهُ عَلَيْهِ أَنْدَفَعَ فِي الْمَسْأَلَةِ، وَاجْتَهَدَ فِي الدُّعَاءِ وَعَيْنَاهُ تَقَطَّرَانِ دُمُوعاً، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَحْشَاكَ» . إِلَى أَنْ قَالَ . ثُمَّ رَفَعَ عَلَيْهِ صَوْتَهُ وَبَصَرَهُ إِلَى السَّمَاءِ، وَعَيْنَاهُ فَاطِرَتَانِ كَأَنَّهُمَا مَرَادَتَانِ، وَقَالَ عَلَيْهِ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: «يَا أَسْمَعَ السَّمَاعِينَ . الدُّعَاءَ إِلَيَّ قَوْلِهِ . عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، يَا رَبِّ يَا رَبِّ»^۱.

و در «مصباح الزائر» از بشر و بشیر در خبر پیشین آمده که گفتند: سپس حضرت علیه السلام چنین دعا کرده و گفت: «ستایش مخصوص خداوندی است که دفع کننده‌ای بر قضای او نیست». تا این که گفتند: سپس حضرت علیه السلام در درخواست خود پافشاری کرده و در دعا کوشش نمود در حالی که از چشمانش اشک می ریخت، سپس فرمود: «بار خدایا آن چنان کن مرا که از تو خشیت داشته باشم». تا این که گفتند: سپس حضرت علیه السلام صدای خود را بالا برده و چشمانش را به طرف آسمان کشید در حالی که همانند دو ظرف که از آن آب می ریزد، می گریست و حضرت علیه السلام با صدای بلند گفت: ای شنواترین شنوندگان تا آخر دعا که «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَا رَبِّ يَا رَبِّ» باشد.

۳. «البلد الأمين»

تقی الدین ابراهیم بن علی کفعمی (۸۴۰-۹۰۵ ق) این دعا را در کتاب «البلد الأمين»^۲ نقل کرده که با نقل سید بن طاووس در کتاب «مصباح الزائر» تفاوت اندکی دارد.

۱. حسین بن محمد تقی نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۰، ص ۲۵، حدیث ۱۱۳۷۰.

۲. کفعمی، البلد الأمين، ص ۲۵۱-۲۵۸.

محدث نوری در ادامه عبارت قبل می‌نویسد:

وَرَوَاهُ الشَّيْخُ إِبرَاهِيمُ الكَفَعَمِيُّ فِي البَلَدِ الأَمِينِ، مِثْلَهُ، وَزَادَ: قَالَ بِشْرٌ وَبَشِيرٌ: فَلَمْ يَكُنْ لَهُ جُهْدٌ إِلَّا قَوْلُهُ: يَا رَبِّ يَا رَبِّ بَعْدَ هَذَا الدُّعَاءِ، وَشَغَلَ مَنْ حَضَرَ مِمَّنْ كَانَ حَوْلَهُ، وَشَهِدَ ذَلِكَ المَحْضَرَ عَنِ الدُّعَاءِ لِأَنْفُسِهِمْ، وَأَقْبَلُوا عَلَى الإِسْتِمَاعِ لَهُ، وَالتَّأْمِينِ عَلَى دُعَائِهِ قَدْ اقْتَصَرُوا عَلَى ذَلِكَ لِأَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ عَلَتْ أَصْوَاتُهُمْ بالبُكَاءِ مَعَهُ، وَعَرَبَتِ الشَّمْسُ، وَأَفَاضَ عليه السلام، وَأَفَاضَ النَّاسُ مَعَهُ.^۱

و روایت کرده مثل آن را شیخ ابراهیم کفعمی در «البلد الامین» با این زیادتی که بشر و بشیر گفتند: بعد از این دعا برای او تلاشی نبود مگر گفته‌اش: «یا رَبِّ یا رَبِّ»؛ و مشغول شدند حاضرانی که در اطراف او بوده و آن محضر را درک کرده بودند از دعا کردن برای خود و روی آوردن به شنیدن از حضرت و آمین گفتن بر دعای او و بر آن نسبت به خود اکتفا نمودند. آنگاه صدای آنان با حضرت به دعا بلند شده و خورشید غروب کرده و حضرت علیه السلام کوچ نموده و مردم نیز با او حرکت کردند.

آغاز دعا در کتاب «البلد الامین» کفعمی مانند کتاب «اقبال»، بدون ذکر

منبع دعا و نام راویان است. وی در اعمال روز عرفه می‌نویسد:

ثُمَّ ادْعُ بِدُعَاءِ الحُسَيْنِ عليه السلام وَهُوَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ...^۲
 آنگاه بخوان دعای حسین علیه السلام را که عبارت است از: «ستایش مخصوص خداوندی است که دفع‌کننده‌ای بر قضای او نیست...».

۱. نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۰، ص ۲۵-۲۶، حدیث ۱۱۳۷۰.

۲. کفعمی، البلد الامین، ص ۲۵۱.

۴. «زاد المعاد» و «بحار الأنوار»

پس از کفعمی علامه مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۰ ق) در کتاب «زاد المعاد»^۱ دعای عرفه را مانند کفعمی نقل می‌کند و در «بحار الأنوار»^۲ پس از نقل آن از کتاب «إقبال الأعمال»، بیانی دارد که در ادامه خواهد آمد.

۵. «مفاتیح الجنان»

شیخ عباس قمی (۱۲۹۴-۱۳۵۹ ق) در کتاب «مفاتیح الجنان»^۳ این دعا را از کفعمی و بخش پایانی دعا را به عنوان اضافه‌ای از کتاب اقبال سید بن طاووس نقل کرده است.

اشکال در سند دعای عرفه

حامد خانی در مقاله خود تحت عنوان «دفاع از اصالت ادعیه اهل بیت علیهم السلام» می‌نویسد:

ابهام دیگر بدان بازمی‌گردد که ابن طاووس هرگز واسطه‌های خود را تا ناقلان نخستین دعا بازگو نکرده است. بی‌تردید ابن طاووس خود از برجسته‌ترین محدثان شیعی و به ویژه‌ای بزرگ‌ترین و شناخته‌ترین عالمان در عرصه ادبیات دعایی جهان اسلام است. با این حال، این بدان معنا نیست که منابعی که وی بدان‌ها دسترسی داشته است لزوماً صحیح‌ترین و بی‌اشکال‌ترین منقولات را در خود جای داده‌اند. همچنان که هیچ بعید نیست - آن‌سان که مجلسی محتمل می‌داند - گاه و بی‌گاه نسخه‌های بازمانده از آثار خود ابن طاووس نیز در گذر زمان دچار تحریف و تصحیف و هر چه از این دست شده باشند.

۱. مجلسی، زاد المعاد، ص ۱۷۳-۱۸۲.

۲. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۵، ص ۲۱۶-۲۲۷، حدیث ۳.

۳. عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، ص ۲۶۱-۲۷۴.

از یک سو کهن‌ترین منبع حاوی اثر خود متأخر است و از دیگر سو معلوم نیست که این دوره متن از دست چه کسان گذشته چگونه به ابن طاووس رسیده و در این سیر تاریخی احياناً چه تکاملات یا تحولاتی را پشت سر نهاده است. برای دفاع از اصالت دعای عرفه باید روشی یافت که نشان دهد گرچه این دعا تنها در نقلی متأخر به دست ما رسیده هرگز خود متنی برساخته دوران‌های متأخر نیست بلکه شواهد مختلف انتساب آن به دوران حیات اهل بیت علیهم السلام را تأیید می‌کند.

افزون بر این شناخت ما درباره کهن‌ترین شنوندگان و یا کاتبان دعا نیز بسیار محدود و در حد دو نام است: بشر و بشیر. علمای رجای اطلاعات ناچیزی درباره آن‌ها ارائه می‌کنند گویی این دو راوی تنها سخنانی معدود را از امام علیه السلام شنیده و از آن پس هیچ رابطه‌ای با ایشان و هیچ کس دیگر برای استماع حدیث برقرار نکرده‌اند. شاید گاه چنین موردی پیش آید اما رویداد آن امری غریب و محتاج تأمل است به جز این دو راوی که تنها اسمشان را یافته‌ایم درباره دیگر ناقلان دعای عرفه در دوران پیش از ابن طاووس نیز هیچ نمی‌دانیم.^۱

نقد

اولاً: شأن سید بن طاووس اجلّ از آن است که نسبت تساهل در نقل حدیث و دعا به او داده شود.

ثانیاً: کجا علامه مجلسی به آثار سید بن طاووس نسبت تحریف و تصحیف داده است؟

۱. حامد خانی، «دفاع از اصالت ادعیه اهل بیت علیهم السلام: مطالعه موردی دعای عرفه»، حدیث پژوهی، ش. ۱۰، ۱۳۹۲ ه.ش، ص ۶۵-۶۶.

ثالثاً: چگونه ایشان بشر و بشیر را مجهول معرفی کرده، در حالی که خودش به تفصیل درباره او سخن به میان آورده است.

رابعاً: از راههایی که با آن می‌توان به سند یک روایت مرسل دست یافت، بررسی اسنادی است که راوی یا ناقل با آن، روایات را نقل کرده است.

از آنجا که سید بن طاووس در کتاب «اقبال» مطالب زیادی از کتاب «عمل ذی الحجّه» تألیف «ابوعلی حسن بن محمد بن اسماعیل بن محمد شناس» نقل می‌کند و بسیاری از دعاها نیز از او نقل شده و وی را یکی از راویان صحیفه سجادیه شمرده‌اند؛ بعید نیست که دعای عرفه را نیز او روایت کرده و سید بن طاووس، این دعا را از کتاب «عمل ذی الحجّه» گرفته باشد.

سید بن طاووس ضمن بحث فضیلت دهه ذی حجه می‌نویسد:

وجدنا ذلك في كتاب عمل ذی الحجّة تألیف أبي علي الحسن بن محمد بن إسماعیل بن محمد بن شناس البزاز من نسخة عتیقة بخطه، تاریخها سنة سبع وثلاثین وأربع مائة، وهو من مصنفي أصحابنا علیهم السلام، بإسناده إلى رسول الله صلی الله علیه و آله أنه قال:...

این را در نسخه‌ای کهن از کتاب «عمل ذی الحجّه» به خط نویسنده آن «ابوعلی حسن بن محمد بن اسماعیل بن محمد شناس بزاز» - که یکی از دانشمندان و نویسندگان امامیه علیهم السلام است و تاریخ نگارش آن سال ۴۳۷ است - به اسنادش از رسول خدا صلی الله علیه و آله یافته‌ایم که فرمود:...

اگر این فرضیه ثابت شود که سید بن طاووس دعای عرفه را از کتاب «عمل ذی الحجّه» نقل کرده، شهادت او به این که کتاب به خط مؤلف نزد من است، سبب اعتبار آن شده و ما را از بررسی طریق سید به این کتاب بی‌نیاز می‌کند؛ زیرا

۱. ابن طاووس، اقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۱۷.

با آن ورع و تقوایی که از سید بن طاووس سراغ داریم امکان ندارد تا قرائن و شواهدی قطع آور در دستش نباشد و چنین شهادتی بدهد.

به نظر می‌رسد خطّ حسن بن اشناس، معروف و شناخته شده بوده، به دلیل این که ابن ادريس حلی نیز درباره اسماعیل بن ابی زیاد سکونی می‌نویسد:

... وله كتاب يعدّ في الأصول، وهو عندي بخطي كتبه من خط ابن

أشناس البزاز وقد قرئ علي شيخنا أبي جعفر...^۱

... و او (سکونی) کتابی دارد که در زمره اصول [حدیثی] به حساب

می‌آید و آن کتاب را که به خط خودم از روی خط ابن اشناس بزاز که

بر شیخ ما ابو جعفر (طوسی) قرائت شده، نوشته‌ام نزد من است...

حسن بن اشناس از استادان شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰) و از شاگردان شیخ

مفید (متوفای ۴۱۳) است. شیخ حر عاملی درباره او می‌نویسد:

كان عالماً فاضلاً، وثقه السيد علي بن طاوس في بعض مؤلفاته.^۲

او مرد عالم و فاضلی بود، سید علی بن طاووس او را در برخی از

تالیفاتش توثیق کرده است.

و نیز خطیب بغدادی تاریخ تولد او را ۳۵۹ و تاریخ وفاتش را ۴۳۹ ق. ثبت

کرده و می‌گوید:

وكان له مجلس في داره بالكرخ يحضره الشيعة...^۳

برای وی مجلس (درسی) در خانه‌اش در کرخ بود که شیعیان در آن

حاضر می‌شدند...

۱. محمد بن احمد ابن ادريس، السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، ج ۳، ص ۲۸۹.

۲. محمد بن حسن حر عاملی، أمل الآمل في علماء جبل عامل، ج ۲، ص ۶۹، ش ۱۹۰.

۳. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۳۸.

از بیان خطیب بغدادی استفاده می‌شود که حسن بن اشناس از دانشمندان معروف زمان خود بوده که منزلش محل درس بوده و دانشمندان شیعی در آنجا از او کسب علم می‌کرده‌اند.

علت نبود دعای عرفه در برخی از نسخه‌ها

به نظر می‌رسد نسخه‌هایی از «اقبال» که در آن‌ها اصل دعای عرفه و ذیل آن نیامده در اصل کتاب «مضمار السباق» بوده که در اعمال ماه رمضان و فطر است و هنگامی که به طور جدا نشر یافته به طور اشتباه نام «اقبال» بر آن نهاده شده است.

و نیز کتاب «اقبال» در خصوص اعمال ماه محرم تا جمادی الآخر نیز به طور جداگانه چاپ شده و لذا بدون دعای عرفه و ذیل آن است، همان‌گونه که در نسخه شماره ۶۳ کتابخانه مدرسه جعفریه زهان، تاریخ کتابت سده ۱۱ یا ۱۲ که به صورت ترجمه «اقبال» بوده، این‌گونه است.^۱ همچنین نسخه شماره ۱۴۷ کتابخانه ملک، تاریخ کتابت ۱۱۱۵ هـ که در آن اعمال سه ماه رجب، شعبان و رمضان آمده، لذا حاوی دعای عرفه نیست.^۲

مصدر ذیل دعای عرفه

مصدر اصلی دعای عرفه و ذیل آن کتاب «اقبال الأعمال» بوده و اصل اسم آن «الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة» است که بخشی از مجموعه کتاب‌های سید بن طاووس به نام «المهمات لصالح المتعبد و التتمات لمصباح المتهدد» به حساب می‌آید و این کتاب حاوی دو تألیف جداگانه است؛ یکی کتاب

۱. جعفر حسینی اشکوری، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مدرسه جعفریه (زهان - ایران)، ص ۵۱.

۲. محمدتقی دانش پزوه و ایرج افشار، فهرست کتابهای خطی کتابخانه ملی ملک وابسته به آستان قدس رضوی، ج ۱، ص ۴۳.

«الإقبال بالأعمال» و دیگری کتاب «مضمار السباق و اللحاق بصوم شهر اطلاق الارزاق عتاق الاعتاق» که در خصوص اعمال ماه رمضان و عید فطر نوشته شده و کتاب «اقبال» در اعمال باقی ماههای سال است و به جهت مکمل بودن یکدیگر برای اعمال سال در یک مجموعه به نام «اقبال الأعمال» چاپ شده است.

دیدگاهها درباره ذیل دعای عرفه

در مورد ذیل دعای عرفه که از جمله «إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ» شروع شده و با جمله «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ» ختم می‌شود و انتساب آن به حضرت سید الشهداء علیه السلام چند نظریه وجود دارد:

۱. انشاء حضرت

بسیاری از علمای شیعه انتساب این ذیل را به حضرت مسلم دانسته و از آن جهت که متن ذیل دارای معانی بلندی است انشاء آن را از غیر امام معصوم منتفی می‌دانند و بدین جهت خود را از بحث سندی بی‌نیاز کرده‌اند.

۲. عدم انشاء از حضرت

برخی به طور جزم و قطع انتساب ذیل دعای عرفه را به حضرت سید الشهداء علیه السلام منتفی دانسته و آن را از منشآت صوفیه پنداشته‌اند ولی سخنی از انشاء کننده آن به میان نیاورده‌اند که علامه مجلسی از جمله آنان است، همان‌گونه که بعداً کلام او را نقل خواهیم کرد.

۳. انتساب ذیل دعای عرفه به برخی از متصوفه

برخی انتساب ذیل دعای عرفه را به امام حسین علیه السلام منتفی دانسته و به طور قطع آن را به ابن عطاء الله اسکندرانی از صوفی‌های اهل سنت نسبت دادند؛ زیرا این ذیل در کتاب او به نام «الحکم العطائية» آمده است و از افرادی که این نظریه را داده جلال الدین همایی و به تبع او آیت الله علامه طهرانی است که در ادامه به ذکر کلام آنان خواهیم پرداخت.

۴. تردید در انتساب

برخی با در نظر گرفتن ادله طرفین و ملاحظه نسخه‌های متعدد از کتاب «اقبال الأعمال» که مصدر اصلی دعای عرفه است در انتساب و عدم انتساب ذیل دعای عرفه به امام حسین علیه السلام تشکیک کرده و به هیچ طرف قطع و جزم پیدا نکرده‌اند و نمونه آن محمدمهدی کرباسچی است که در رساله کارشناسی ارشد خود به بررسی ذیل دعای عرفه و ارتباط آن با امام حسین علیه السلام پرداخته است.

۵. انشاء سید بن طاووس

برخی ذیل دعای عرفه را به خود سید بن طاووس نسبت داده‌اند؛ زیرا او آن قدرت و توان معنوی بالایی داشته که می‌توانسته دعایی را انشاء نماید. این نظریه از حضرت آیت الله العظمی بهجت به صورت یک احتمال نقل شده است.^۱ توجیهی که می‌توان بر این احتمال کرد این‌که گرچه سید بن طاووس دو نوع دعا را در کتاب «اقبال» آورده و فقط دعاهایی که در روایات به امامان نسبت داده شده را با انتساب به آنان آورده و بقیه که انشاء خود او بوده را بدون انتساب به امامان آورده ولی از آنجا که ذیل دعای عرفه در روز عرفه و بعد از قرائت اصل دعای عرفه از سوی سید بن طاووس به او از جانب حضرت سید الشهداء علیه السلام الهام شده لذا در برخی نسخه‌های کتابش در ذیل دعای عرفه آورده است.

۱. محمدحسین رخشاد، در محضر حضرت آیت الله العظمی بهجت، ج ۲، ص ۴۱۱، ش ۱۲۶۸.

قرائن و ادله موافقان

همان‌گونه که قبلاً ذکر شد دیدگاه‌ها درباره انتساب ذیل دعای عرفه به امام حسین علیه السلام مختلف است آنان که این نسبت را تأیید کرده‌اند به ادله و قرائنی استناد نموده‌اند:

الف) وجود ذیل دعای عرفه در بیشتر نسخه‌های اقبال

از آنجا که نسخه‌های مختلف این کتاب یکسان نیست لذا جا دارد به برخی از نسخه‌های موجود که در آن‌ها صدر و ذیل دعای عرفه آمده اشاره نماییم. تمام این نسخه‌ها را جناب آقای محمدمهدی کرباسچی بررسی نموده و در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود که درباره ذیل دعای عرفه نوشته آورده‌اند.^۱

۱. نسخه شماره ۲۰۸۰ کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی، تاریخ کتابت: ۱۰۶۲ هجری^۲:

این کتاب که پیش از این در تملک مرحوم محدث ارموی بوده قسمت دوم دعا را با اغلاطی آورده است.

۲. نسخه شماره ۱۳۹۸۱ کتابخانه آستان قدس رضوی، تاریخ کتابت: ۱۰۶۵ هجری^۳:

در این نسخه قسمت دوم دعا بلافاصله از اصل دعا آورده شده است.

۱. محمدمهدی کرباسچی، «بررسی متن، سند، شروح و نسخ خطی مصادر اولیه قسمت دوم دعای عرفه سیدالشهداء علیه السلام» (رساله کارشناسی ارشد رشته علوم حدیث)، ص ۲۵-۳۸.

۲. احمد حسینی اشکوری، فهرست نسخه‌های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، ج ۶، ص ۹۵.

۳. محمد وفادار مرادی، فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ج ۱۵، ص ۱۱۸.

۳. نسخه شماره ۱۲۳۷۴ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تاریخ کتابت: ۱۰۶۸ هجری^۱:

در این نسخه قسمت دوم دعا بلافاصله از قسمت اصلی نقل شده است. این نسخه که اعراب‌گذاری نیز شده قسمت دوم دعا را آورده است.

۴. نسخه شماره ۳۳۱۸ کتابخانه آستان قدس رضوی، تاریخ کتابت: ۱۰۷۴ هجری^۲:

در این نسخه دعا از برگ ۴۹۰ ر آغاز شده و قسمت دوم دعا نیز نقل شده است.

۵. نسخه شماره ۵۸۲۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تاریخ کتابت: ۱۰۸۴ هجری^۳:

در این نسخه که صفحات آن شماره‌گذاری نشده، قسمت دوم دعا بلافاصله از اصل دعا آمده است.

۶. نسخه ۵۱۱/ع کتابخانه ملی، تاریخ کتابت: ۱۰۸۸ هجری^۴:

این نسخه دارای حاشیه‌ای مهذب و با خطی بسیار زیباست. اصل دعای عرفه از صفحه ۶۳۹ پ تا ۶۴۷ پ نقل شده، سپس تا صفحه ۶۵۰ ر تتمه آن آمده است.

۷. نسخه شماره ۱۳۴۴ کتابخانه آیت الله مرعشی، تاریخ کتابت: ۱۰۸۹ هجری^۵:

۱. علی صدرایی خویی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۳۵، ص ۳۳۲.

۲. فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ج ۶، ص ۲۱۲.

۳. محمدتقی دانش پژوه، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۶، ص ۹۹.

۴. عبدالله انوار، فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی ایران، ج ۸، ص ۱۴.

۵. احمد حسینی اشکوری، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی نجفی مرعشی، ج ۴، ص ۱۲۱.

در این نسخه که ترجمه «اقبال» است، قسمت دوم دعا از برگ ۳۱۶ پ تا ۳۲۰ ر با خطی بسیار زیبا نقل شده است.

۸. نسخه شماره ۱۰۱۵ کتابخانه ملک، تاریخ کتابت: ۱۰۹۱ هجری^۱:

در این نسخه، قسمت دوم دعای عرفه سید الشهداء علیه السلام از صفحه ۳۳۹ تا ۳۴۲ آمده است. (صفحات شماره گذاری شده است نه اوراق).

۹. نسخه شماره ۳۹۰۷ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تاریخ کتابت: ۱۰۹۴ هجری^۲:

در این نسخه نقل زیاده دعا در برگ ۳۳۵ ر خاتمه یافته است.

۱۰. نسخه شماره ۶۲۳۷ کتابخانه آیت الله مرعشی، تاریخ کتابت: ۱۰۹۷ هجری^۳:

در این نسخه قسمت دوم دعا نقل شده است.

۱۱. نسخه شماره ۱۱۷۱ کتابخانه آیت الله مرعشی، تاریخ کتابت: قرن ۱۱ هجری^۴:

در این نسخه اصل دعا در هشت صفحه و زیاده آن حدوداً در سه صفحه نقل شده است.

۱۲. نسخه شماره ۲۱۸۳ کتابخانه آیت الله مرعشی، تاریخ کتابت: قرن ۱۱ هجری^۵:

۱. دانش پژوه و افشار، فهرست کتابهای خطی کتابخانه ملی ملک وابسته به آستان قدس رضوی، ج ۱، ص ۵۵.

۲. عبدالحسین حائری، فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۱۰/۴، ص ۱۹۳۳.

۳. حسینی اشکوری، فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی نجفی مرعشی، ج ۱۶، ص ۲۲۶.

۴. همان، ج ۳، ص ۳۴۲.

۵. همان، ج ۶، ص ۱۸۱.

در این نسخه نیز قسمت دوم دعا آمده است ولی تاریخ دقیق کتابت مشخص نیست.

۱۳. نسخه شماره ۱۲۵۴۳ کتابخانه آستان قدس رضوی، تاریخ کتابت: قرن ۱۱ هجری^۱:

در این نسخه نیز فقرات قسمت دوم دعای عرفه به دنبال اصل دعا آورده شده است.

۱۴. نسخه شماره ۳۶/۱۸۹ (۷۱۸۹) کتابخانه آیت الله گلپایگانی، تاریخ کتابت: قرن ۱۱ هجری^۲:

در این نسخه زیاده دعا نقل شده است.

۱۵. نسخه شماره ۹۲۸۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تاریخ کتابت: ۱۱۱۶ هجری^۳:

در این نسخه قسمت دوم دعا نقل شده است.

۱۶. نسخه شماره ۳۹۵۱/۲۰/۷۱ کتابخانه آیت الله گلپایگانی، تاریخ کتابت: قرن ۱۲ هجری^۴:

در این نسخه قسمت دوم دعا نقل شده است.

۱۷. نسخه شماره ۳۵۱ د کتابخانه دانشکده الهیات تهران، تاریخ کتابت: سده ۱۱ و ۱۲ هجری^۵:

۱. وفادار مرادی، فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ج ۱۵، ص ۱۱۹.

۲. ابوالفضل عرب زاده، فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی، ص ۹۴.

۳. دانش پژوه، فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۷، ص ۳۴۰.

۴. عرب زاده، فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی، ص ۹۴.

۵. محمدباقر حجتی، فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۴۵۹.

در این نسخه (که اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود) زیاده دعا بدون هیچ فاصله و توضیحی در ادامه اصل دعا آمده است.

۱۸. نسخه شماره ۲۶۲۳ کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی، تاریخ کتابت: ۱۲۰۱ هجری^۱:

در این نسخه زیاده دعا از برگ ۶۳۱ ر تا برگ ۶۳۳ ر نقل شده است.

۱۹. نسخه شماره ۱۸۱ کتابخانه گوهرشاد، تاریخ کتابت: ۱۳۰۸ هجری^۲:

در این نسخه قسمت دوم دعا نقل شده است.

۲۰. نسخه شماره ۱۲۴۱۱ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، بدون تاریخ کتابت^۳:

در این نسخه که معرب است، اضافه دعا از برگ ۱۸۷ پ تا ۱۸۸ پ آمده است.

۲۱. نسخه شماره ۹۷۷۱ کتابخانه مدرسه غرب همدان، تاریخ کتابت: ظاهراً اواخر قرن ۱۱ هجری^۴:

در میکروفیلم این نسخه که در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است، قسمت دوم دعا نقل شده است.

۲۲. نسخه شماره ۹۰ کتابخانه گوهرشاد، تاریخ کتابت: ظاهراً قرن ۱۳ هجری^۵:

۱. حسینی اشکوری، فهرست نسخه‌های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، ج ۷، ص ۱۰۹.

۲. محمود فاضل، فهرست نسخه های خطی کتابخانه جامع گوهرشاد مشهد، ج ۱، ص ۱۵۵.

۳. صدراپی خوبی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۳۵، ص ۳۶۶.

۴. جواد مقصود همدانی، فهرست نسخه های خطی کتابخانه غرب مدرسه آخوند - همدان، ص ۶۰.

۵. فاضل، فهرست نسخه های خطی کتابخانه جامع گوهرشاد مشهد، ج ۱، ص ۷۸.

این نسخه که دارای خطی زیبا اما نیمه‌تمام است، قسمت دوم دعا را نقل کرده است.

پاسخ به یک اشکال

برخی می‌گویند: اعتبار نسخ به اقدمیت و اصحیت است و در اقدم نسخه‌های کتاب «اقبال» ذیل دعای عرفه وجود ندارد.

در پاسخ می‌گوییم:

اولاً: شاید در اقدم که به آن دسترسی نیست ذیل وجود داشته باشد.

ثانیاً: این‌که حاج شیخ عباس قمی به طور قطع و بدون ذکر وجود در برخی از نسخه‌ها این ذیل را به کتاب «اقبال» سید نسبت داده و با تبحر و خبری‌تی که دارد استفاده می‌شود نسخه صحیحی نزد حاج شیخ از «اقبال» بوده است و لذا اشکال علامه طهرانی به این‌که چرا حاج شیخ نگفته در برخی از نسخه‌های اقبال وارد نیست.

ب) بلند بودن مضمون دعا

یکی از ادله کسانی که ذیل دعای عرفه را به حضرت نسبت می‌دهند این است که مضامین جملات آن به حدی بلند است که از عهده غیر معصوم بر نمی‌آید.

آنان می‌گویند:

ما با این بخش پایانی از دعای عرفه به عالم تحدی می‌کنیم، آن‌گونه که با قرآن تحدی می‌کنیم... در دعا‌های مناجات‌گران و داعیان پیشین بگردید، اگر دعایی مشابه این دعا پیدا کردید ما می‌پذیریم که این دعا در حدّ دعای معصوم نیست و غیر معصوم آن را گفته است؛ اگر غیر معصوم می‌تواند دعایی این‌چنین در اوج را بگوید، پس همه صوفیان و عارفانی که امروزه در گوشه و کنار دنیا هستند، بیایند جمع شوند و مشابه این دعای امام حسین علیه السلام را بسازند و حتی اگر از گذشتگان و

یا از عارفان موجود هم کلام مشابهی دیده شد، ما سخن خود را (که) می‌گوییم این جملات از امام معصوم علیه السلام صادر شده است) پس می‌گیریم، ولی اگر نیاوردید که قطعاً نمی‌آوردید بدانید که این بخش پایانی تنها از معصوم صادر گشته است و بر اوج عصمت گونه این فراز پایانی از دعای عرفه عالمانی در اوج، گواهی داده‌اند.^۱

آیت الله سعادت پرور می‌گوید:

پس از بخش فوق، حوایجی دیگر تقاضا شده و پس از آن حضرت علیه السلام خداوند را به کمالاتی می‌خواند و سپس باز به حوایجی اشاره می‌فرماید و بعد از آن، گویا چنان در ذات ربوبی محو می‌شود که (از نظری) خویش را فراموش می‌کند و سخنان خود را با بیاناتی که با «إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ» و ... شروع می‌شود، می‌فرماید. استاد ما مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله می‌فرمود: «این بخش دعا درخور گفتگوی هر فیلسوف و عارفی (از شدت پرمحتوایی و ظرافت) نمی‌باشد، بلکه اصلاً این گفتار را جز از معصومی هم چون سیدالشهدا علیه السلام نمی‌توان دانست؛ زیرا این سخنان به گونه‌ای است که از شرافت و عظمت معانی، می‌خواهد منفجر شود».^۲

آیت الله بهجت می‌فرماید:

در آخر کتاب «الفوائد المدنیة» رساله‌ای از سید بن طاووس رحمته الله است. مرحوم سید کانه از جهت احاطه به روایات و ادعیه، اول است. او قائل به الهام بود و می‌فرمود: «إِنِّي لِأَعْرِفُ مَنْ يَعْرِفُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ»؛ «من کسی را می‌شناسم که شب قدر را می‌شناسد». گاهی هم دعا از پیش خود

۱. مهدی حسینیان قمی، «دفاع از بخش پایانی دعای عرفه امام حسین علیه السلام»، سمات، ش. ۵، ۱۳۹۰ ه.ش، ص ۵۷.

۲. علی سعادت پرور، نور هدایت، ج ۳، ص ۲۰۰.

انشاء می‌نماید. ذیل دعای عرفه هم یا روایت است، یا از خود سید علیه السلام.
در هر حال از مضمون آن برمی‌آید که مطالب توحیدی آن، بالاتر از
علوم متعارف است.^۱

آیت الله شبیری زنجانی می‌گوید:

آقای خمینی چون با عرفان سروکار داشت و مضامین ذیل دعای عرفه
را بلند و والا یافته بود، معتقد بود که این ذیل حتماً از حضرت سید
الشهداء علیه السلام است و می‌فرمود: «اگر غیر معصوم بخواهد چنین دعایی
را انشاء کند، چانه‌اش می‌چلّد!».^۲

آیت الله مکارم شیرازی دربارهٔ ذیل دعای عرفه می‌نویسد:

گرچه بعضی از علما در معتبر بودن این اضافه تردید کرده‌اند، ولی
انصاف این است که این زیادتی نیز مضامین مهمی دارد و در حال و
هوای همان دعای عرفه است و چیزی که نشان دهد از اضافات
گروه‌های منحرف است در آن نیافتیم.^۳

ج) عدم مخالفت با قرآن و سنت

همان‌گونه که بعداً به تفصیل خواهیم گفت: میزان در اعتبار یک روایت
مطابقت آن با قرآن و سنت قطعی است و در مضامین ذیل دعای عرفه مطلبی که
مخالفت با آن دو باشد وجود ندارد بلکه همگی مطابق با شرع است.

د) اضافات بر «اقبال» از سوی سید

رسم بر این بوده که مؤلفان به مرور زمان چون به موضوعی که مربوط به کتاب
خود بود دست می‌یافتند آن را به کتابشان ملحق کرده و در چاپ جدید آن را به

۱. رخشاد، در محضر حضرت آیت الله العظمی بهجت، ج ۲، ص ۴۱۱، ش ۱۲۶۸.

۲. موسی شبیری زنجانی، جرعه ای از دریا، ج ۳، ص ۲۵۶.

۳. ناصر مکارم شیرازی، کلیات مفاتیح نوین، ص ۸۷۸.

طبع می‌رسانند همان‌گونه که امروزه در چاپ‌های مجدد برخی از کتاب‌ها اضافاتی را مشاهده می‌نماییم.

شیخ فارس تبریزیان (الحسون) در مقدمه کتاب «سعد السعود» می‌نویسد:
 ذکر السید ابن طاووس کتاب الإقبال وأنه مجلدان: الأول من شهر شوال وإلى آخر ذي الحجة، والثاني من شهر محرم وإلى آخر شهر شعبان، ولم يذكر أعمال شهر رمضان، مع أنّ في مخطوطات كتاب «الإقبال» ومطبوعاته ورد بالتفصيل فيها أعمال شهر رمضان. وهذا يرجع إلى ما أجراه السيد ابن طاووس على كتابه «الإقبال» من تعديلات وإضافات، فأضاف عليه فيما بعد أعمال شهر رمضان، حتى أنّه أضاف على مقدّمة كتابه «الإقبال» وصرّح بهذا المطلب.^۱

سید بن طاووس کتاب «اقبال» را ذکر کرده و این‌که دو جلد است؛ از ماه شوال تا آخر ذی الحجه و دوم آن از ماه محرم تا آخر ماه شعبان و اعمال ماه رمضان را ذکر نکرده با وجود آن‌که در مخطوطات کتاب «اقبال» و طبع شده‌های از آن به تفصیل اعمال ماه رمضان آمده است.

و این برمی‌گردد به نحوه اجرای سید بن طاووس در کتابش «اقبال» از تعديلات و اضافات؛ زیرا بعد از اعمال ماه رمضان بر آن اضافاتی آورده، حتی بر مقدمه کتابش «اقبال» اضافه داشته و به این مطلب تصریح نموده است.

او نیز در نتیجه‌گیری خود می‌گوید:

إنّ بين نسخ كتاب «الإقبال» اختلاف كثير وزيادة ونقصان وتقديم وتأخير، والظاهر رجوع هذا الاختلاف إلى المؤلف نفسه قدس الله

۱. علی بن موسی ابن طاووس، سعد السعود للنفوس، ص ۶۵-۶۶.

روحه، لا إلى النسخ كما تصوّره البعض، حيث ألفه في مدّة طويلة وأجرى عليه تعديلات بمرور الزمان.^۱

بین نسخه‌های کتاب «اقبال» اختلاف بسیار و زیاده و نقصان و تقدیم و تأخیر است و ظاهر آن است که این اختلاف به خود مؤلف (قدس الله روحه) بازمی‌گردد نه به ناسخان، آن‌گونه که برخی تصور کرده‌اند؛ زیرا آن را در مدت طولانی تألیف کرده و بر آن در گذر زمان تعدیلاتی ایجاد نموده است.

«اتان کلبرگ» نیز به برخی از این اضافات در «کتابخانه ابن طاووس» اشاره نموده است.^۲

بر این ادعا می‌توان از خود سید بن طاووس شواهدی آورد:
سید بن طاووس در کتاب «المضمار» که در اعمال ماه رمضان است و اکنون ضمن کتاب «اقبال» منتشر شده می‌نویسد:

وقد وجدنا تعلیقة غریبة علی ظهر کتاب عتیق وصل إلینا یوم رابع
عشرین صفر سنة ستین وست مائة بعد تصنیف هذا الکتاب، ونحن
ذاکروها حسب ما رأیناها قریبة من الصواب.^۳

و ما حاشیه‌ای عجیب بر پشت کتابی قدیمی یافتیم که روز بیست و
چهارم از ماه صفر سال شش‌صد و شصت بعد از تصنیف این کتاب
به دست ما رسید و به حسب آنچه مشاهده کردیم به صواب نزدیک
است...

۱. همان، ص ۷۰.

۲. اتان کلبرگ، کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، ترجمه رسول جعفریان و علی قرایی، ص ۷۰.

۳. ابن طاووس، اقبال الأعمال، ج ۱، ص ۱۵.

او نیز در پایان اعمال ماه محرم در فصلی با عنوان «فیما نذکره عن یوم ثامن و عشرين من محرم» که روز فتح بغداد توسط هلاکوخان است می نویسد:

... وینبغی أن یختم شهر محرم بما قدمناه من خاتمة أمثاله، ونسأل الله تعالى أن لا یخرجنا من حماه عند انفصاله، وهذا الفصل زیادة فی هذا الجزء بعد تصنیفه فی التاریخ الذی ذکرناه.^۱

... و سزاوار است ماه محرم را با آنچه گذشت از خاتمه امثال آن ختم نماییم و از خداوند متعال می خواهیم ما را از حمایتش هنگام جدا شدن از آن خارج نکند و این فصل در این جزء بعد از تصنیف آن اضافه شد.

علامه ابوالحسن شعرانی می گوید:

در کتابخانه آستان مقدس رضوی علیه السلام نسخه قدیمی و معتبر از «اقبال» دیدم با این زیادت و کفعمی آن را نقل نکرده شاید برای آن که در نسخه وی این زیادت نبوده و خود بعض نسخ «اقبال» دیدم که سقط بسیار داشت و چند دعا از آن حذف شده از جمله این زیادت.^۲

ه) احتمال سند دیگر برای ذیل دعای عرفه

در نسخه شماره ۱۰۵۸۳ کتابخانه آستان قدس رضوی تاریخ کتابت ۱۰۷۶ هجری،^۳ حاشیه ای است منسوب به ملا محسن فیض کاشانی یا محسن بن محمد استرآبادی (احتمال راجح)؛ او می گوید:

اعلم أنّ الشیخ الکفعمی رحمته الله فی کتابه المسمی بالبلد الأمین روی هذا الدعاء من کتاب «مصباح الزائر» للسیّد طاب ثراه من بشر وبشیر ابنا

۱. همان، ج ۲، ص ۵۸۶.

۲. ابوالحسن شعرانی، دعای عرفه حضرت أباعبدالله الحسین علیه السلام، ص ۴.

۳. وفادار مرادی، فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ج ۱۵، ص ۱۱۹.

غالب الأسدی إلى قوله عليه السلام: «يَا رَبَّ يَا رَبَّ» ولم يرو التتمة، فالظاهر أنّ تلك الزيادة التي نقلها السيّد هنا هي التي دعا بها عليه السلام عقبيه وحده والناس يؤمنون، ولم يضبطها الراويان المذكوران ووصل إلى السيّد بسند آخر ضبطها راويها، فإنّ في الرواية أنّه عليه السلام جهد وبالخ في كلمة «يَا رَبَّ يَا رَبَّ» وشغل من حضر ممن كان حوله عن الدعاء لأنفسهم فأقبلوا على الاستماع له عليه السلام والتأمين على دعائه عليه السلام، واحتمل بعض إلحاق هذه التتمة نظراً إلى مخالفته السياق ووجود الفقرات المحمولة على غير ظاهرها فيه، وربما يؤيده عدم كون هذه الزيادة في نسخة عتيقة من «الإقبال» التي تاريخ كتابته قرب من عصر السيّد عليه السلام.^۱

بدان که شیخ کفعمی رحمته الله در کتابش به نام «البلد الأمين» این دعا را از کتاب «مصباح الزائر» سید - که خداوند جایگاهش را پاکیزه گرداند - از بشر و بشیر دو فرزند غالب اسدی تا گفته اش «یا رب یا رب» روایت کرده ولی تتمه آن را روایت ننموده و ظاهر این است که این زیادتى را که سید در اینجا نقل کرده همان دعایی است که حضرت عليه السلام به تنهایی بعد از اصل دعای عرفه خوانده و مردم آمین گفته اند ولی آن دو راوی ذکر شده آن را ضبط نکرده اند و لذا به سید با سند دیگری رسیده که راوی آن را ضبط نموده؛ زیرا در روایت آمده: آن حضرت عليه السلام تلاش کرده و در کلمه «یا رب یا رب» مبالغه نموده و افرادی که در کنار حضرت عليه السلام حضور داشته اند مشغول به دعا برای خود بوده و به استعمال دعای حضرت عليه السلام روی آورده و بر آن آمین گفته اند. برخی نیز احتمال داده اند این تتمه به دعای عرفه ملحق شده به جهت مخالفت آن با سیاق و وجود فقراتی که بر غیر ظاهرش در این دعا حمل شده

۱. کرباسچی، «بررسی متن، سند، شروح و نسخ خطی مصادر اولیه قسمت دوم دعای عرفه سیدالشهداء عليه السلام»، ص ۲۷.

است و مؤید آن این که این زیادتى در نسخه‌های قدیمی از «اقبال» که تاریخ کتابت آن به عصر سید علیه السلام نزدیک است وجود ندارد.

(و) اذعان محدث قمی به وجود ذیل دعای عرفه در برخی نسخه‌های اقبال

محدث قمی که در حد خود حدیث‌شناس و دعاشناس ماهری بوده در ذیل اعمال روز عرفه می‌نویسد:

و از جمله دعاهاى مشهور این روز دعای حضرت سید الشهداء علیه السلام است.^۱

او سپس اصل دعا را به نقل از کفعمی تا آخر آن که «یا رب یا رب» باشد آورده و سپس می‌گوید:

مؤلف گوید که کفعمی دعای عرفه امام حسین علیه السلام را در «بلد الامین» تا اینجا نقل فرموده و علامه مجلسی در «زاد المعاد» این دعای شریف را موافق روایت کفعمی ایراد نموده و لکن سید بن طاووس در اقبال بعد از «یا رَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ» این زیادتى را ذکر فرموده: «إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي...»^۲.

محدث قمی به طور قطع ذیل دعای عرفه را به نقل سید بن طاووس نسبت داده است و هرگاه دیگر سخنان او بررسی شود پی خواهیم برد او اعتماد بر وجود ذیل دعای عرفه در نسخه‌های معتبر «اقبال» داشته است.

او در ابتدای کتاب «مفاتیح الجنان» در بیان مبنای خود می‌نویسد:

چنین گوید این فقیر بی‌بضاعت و متمسک به احادیث اهل بیت رسالت علیهم السلام عباس بن محمدرضا القمی ختم الله لهما بالحسنى و السعادة که بعضی از اخوان مؤمنین از این داعی درخواست نمودند

۱. قمی، کلیات مفاتیح الجنان، ص ۲۶۰.

۲. همان، ص ۲۷۱.

که کتاب مفتاح الجنان را که متداول شده بین مردم مطالعه نمایم و آنچه از ادعیه آن کتاب که سند دارد ذکر نمایم و آنچه را که سندش به نظرم نرسیده ذکر نمایم...^۱

او نیز در جایی دیگر می نویسد:

برای اتمام حجت سعی و کوشش بسیار کردم که دعاها و زیارات منقوله در این کتاب حتی الامکان از نسخه های اصل نقل شود و بر نسخ متعدده عرضه شود و به قدری که از عهده برآیم تصحیح آن نمایم تا عامل به آن از روی اطمینان عمل نماید إن شاء الله.^۲

جالب توجه این که محدث قمی قطعاً اشکال علامه مجلسی درباره ذیل دعای عرفه را دیده ولی در عین حال آن را به امام حسین علیه السلام نسبت داده است و از اینجا معلوم می شود او که متخصص حدیث است اشکال علامه را قبول نداشته است.

به همین جهت بسیاری از فقها و مراجع تقلید در کتاب های «مناسک حج» خود، بعد از ذکر اصل دعای عرفه، ذیل آن را نیز ذکر نموده اند که در اینجا به برخی از آن ها اشاره می شود:

آیت الله سید علی سیستانی.^۳

آیت الله محمد تقی بهجت.^۴

آیت الله سید علی خامنه ای.^۵

آیت الله حسین وحید خراسانی.^۶

۱. همان، ص ۱۲.

۲. همان، ص ۴۳۴.

۳. علی سیستانی، مناسک حج، ص ۳۹۴-۴۰۴.

۴. محمد تقی بهجت، مناسک حج و عمره، ص ۲۶۱-۲۶۴.

۵. علی خامنه ای، مناسک الحج، ص ۱۹۰-۱۹۵.

۶. حسین وحید خراسانی، مناسک حج، ص ۳۱۸-۳۲۳.

- آیت الله سید موسی شبیری زنجانی.^۱
 آیت الله ناصر مکارم شیرازی.^۲
 آیت الله جعفر سبحانی.^۳
 آیت الله سید کاظم حائری.^۴
 آیت الله محمد اسحاق فیاض.^۵

ز) احتمال اختلاف در روش سید بن طاووس

ممکن است عدم همخوانی نسخه‌های «اقبال» به جهت روش سید بن طاووس در تألیف کتاب‌هایش پیش آمده باشد، چنانچه او در کتاب «اقبال» می‌فرماید:

الثماني مجلدات لم يكن لها عندي مسودات، على عادة من يريد التصنيف ويرغب في التأليف، وإنما كان عندنا ناسخ نملي ما يجريه الله جلّ جلاله على خاطرنا من المقال، وما يفتحه على سرائرنا من أبواب الإقبال، أو نكتبه في رقيعات وينقله الناسخ في الحال. وأما ما كنّا نحتاج إلى روايته من الأخبار المنقولات أو نذكره من الدعوات، فتارة كنّا نمليه على الناسخ من الكتاب الذي روينا عنه أو أخذناه منه، وتارة ندل الناسخ على المواضع التي نريد خدمة الله جلّ جلاله فضل أطرافها وتكميل أوصافها فينقلها من أصولها كما عرفناه من تحصيلها، فالمبيضة التي كتبها الناسخ في [هي] مسودة المصنفات المذكورات.

۱. موسی شبیری زنجانی، مناسک الحج، ص ۴۲۸-۴۳۲.

۲. ناصر مکارم شیرازی، مناسک جامع حج، ص ۴۶۱-۴۶۴.

۳. جعفر سبحانی تبریزی، مناسک الحج و احکام العمرة، ص ۱۸۳-۱۸۷.

۴. کاظم حسینی حائری، مناسک الحج، ص ۱۹۹-۲۰۳.

۵. محمد اسحاق فیاض، مناسک الحج، ص ۲۸۰-۲۸۳.

فإن وجد فيها خلل فلعل ذلك لأجل هذه القاعدة المخالفة لعادات المصنفين.^۱

برای هشت جلد نزد من دست‌نوشته‌هایی بر عادت کسی که اراده تصنیف کرده و در تألیف رغبت دارد نبوده بلکه نزد ما نسخه‌نویسی بوده که آنچه را خداوند جل جلاله از گفته‌ها بر خاطر ما جاری می‌کرده و بر زوایای دل ما از ابواب اقبال باز می‌کرده املاء می‌نموده است. یا آن را در پوستین‌هایی می‌نوشته و نسخه‌نویس آن را فی‌الغور نقل می‌کرده است و اما آنچه را که ما نیازمند روایتش از اخبار نقل شده بوده یا از دعاها ذکر می‌کنیم گاهی آن‌ها را به نسخه‌نویس از کتابی که از او روایت کرده یا از آن اخذ نموده نسبت می‌دهیم و گاهی نیز نسخه‌نویس را بر مواضعی راهنمایی می‌کنیم که قصد خدمت خداوند جل جلاله را در فضیلت اطراف و تکمیل اوصافش را داریم و لذا او آن‌ها را از اصولش نقل می‌کند همان‌گونه که از تحصیل آن شناختیم. پس مبیضاتی را که نسخه‌نویس نگاشته در حقیقت همان مسودات مصنفات ذکر شده است و اگر در آن‌ها خللی یافت شده گویا به جهت این قاعده باشد که مخالف با عادات مصنفان است.

۱. ابن طاووس، *إقبال الأعمال*، ج ۲، ص ۷۲۸.

ادله مخالفان

بعد از ذکر ادله موافقان انتساب ذیل دعای عرفه به امام حسین علیه السلام اینک به بررسی ادله مخالفان انتساب این ذیل به امام حسین علیه السلام می پردازیم.

الف) عدم وجود ذیل دعای عرفه در برخی نسخه های کتاب «اقبال»

برخی می گویند: از نقاط ضعف ذیل دعا این که این ذیل به جز در برخی نسخه های کتاب «اقبال» یافت نشده است. علامه حسینی طهرانی می نویسد:

این دعا در کتب ادعیه شیعه یافت نمی شود مگر در نسخ مطبوعه کتاب «اقبال» سید بن طاووس رضوان الله علیه، و دیگر کتاب دعای «مفاتیح الجنان» محدث معاصر مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله علیه، که در تتمه و مذیل دعای روز عرفه به حضرت سید الشهداء ابا عبد الله الحسین علیه افضل الصلوات منتسب شمرده اند.

«و محصل مطلب آن می باشد که طبق روایت کفعمی در حاشیه کتاب دعای «البلد الامین»، سید حسیب نسیب رضی الدین علی بن طاووس قدس الله روحه در کتاب «مصباح الزائر» آورده است که:

بشر و بشیر [دو پسر غالب] اسدی روایت نموده اند که امام حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام در عصر روز عرفه از چادر خود در سرزمین عرفات بیرون آمد با حالت تذلل و تخشع، و آرام آرام آمد تا این که وی و جماعتی از اهل بیت وی و پسرانش و غلامانش در حاشیه چپ کوه عرفات [جبل الرحمة] رو به بیت الله الحرام وقوف نمودند. سپس دو دست خود را مانند مسکینی که طعام طلبد در برابر صورتش بلند کرد و خواند این دعا را: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ - تا آخر دعاء

[که به يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ مختوم می شود، و فقرات اِلَهِي اَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَاي تا آخرش در آن موجود نمی باشد]. (این بود آنچه در حاشیه «البلد الأمین» با توضیح اخیر ما وارد شده بود.)

سید ابن طاووس در کتاب «مصباح الزائر» در بحث زیارت روز عرفه، روایت بشر و بشیر را که از قبیله بنی اُسد بوده اند به همان طریقی که ما از حاشیه «البلد الأمین» نقل کردیم روایت می کند، سپس این دعا را طبق مضمون «البلد الأمین» روایت کرده است.^۱

این گفتار مجلسی بود در «بحار الانوار». سپس پس از بیان چند دعای دیگر از سید ابن طاووس در روز عرفه، سید می گوید: از دعاهائی که در روز عرفه شرف صدور یافته است، دعای مولانا الحسین بن علی (صلوات الله علیه) می باشد: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ وَلَا لِعَطَائِهِ مَانِعٌ.

در اینجا ابن طاووس این دعای مفصل حضرت را نقل می کند با دنباله آن: اِلَهِي اَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَاي فَكَيْفَ لَا اَكُونُ فَقِيْرًا فِي فَقْرِي . تا آخر آن که به: اُمَّ كَيْفَ تَغِيْبُ وَاَنْتَ الرَّقِيْبُ الْحَاضِرُ، اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَحْدَهُ پايان می یابد.

سپس مجلسی گوید: «این دعا را کفعمی ایضاً در «البلد الأمین» و ابن طاووس در «مصباح الزائر» همان طور که سابقاً ذکرش گذشت آورده اند، و لیکن در آخر این دعا در آن دو کتاب به اندازه تقریبی یک ورق موجود نمی باشد؛ و آن از عبارت: اِلَهِي اَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَاي تا آخر دعا می باشد.

و همچنین در بعضی از نسخه های عتیقه کتاب «إقبال» این مقدار

۱. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۵، ص ۲۱۴.

ورقه یافت نشد. و ایضاً عبارات این ورقه با ادعیه سادات معصومین نیز ملائمت ندارد، زیرا وفق مذاق صوفیه است. و از این جهت برخی از افاضل معتقد شده‌اند که این مقدار از ورقه از زیادتی‌های بعضی مشایخ عرفان و از الحاقات ایشان می‌باشد، و از ادخالات آن‌هاست.

و بالجمله این زیادتی، یا آن می‌باشد که در بدو امر در کتب بعضی از آنان آمده است و ابن طاووس در کتاب «إقبال» با غفلت از حقیقت حال نقل کرده است، و یا آن می‌باشد که بعداً بعضی از آنان به «إقبال» ملحق نموده‌اند. و شاید این احتمال دوم اظهار بوده باشد؛ چرا که ما بیان کردیم که در بعضی از نسخ عتیقه کتاب «إقبال» یافت نشد. و همچنین همین سید مؤلف «إقبال»، در کتاب دعای «مصباح الزائر» روایت نموده است. وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْأَحْوَالِ^۱.

این بود کلام علامه مجلسی رضوان الله علیه. و اما مرحوم محدث قمی پس از نقل این دعا تا يَا رَبِّ يَا رَبِّ آورده است که: آن حضرت مکرر می‌گفت: يَا رَبِّ، و کسانی که دور آن حضرت بودند تمام گوش داده بودند به دعای آن حضرت و اکتفا کرده بودند به آمین گفتن.

پس صداهایشان بلند شد به گریستن با آن حضرت، تا آفتاب غروب کرد، و بار کردند و روانه مشعر الحرام شدند.

مؤلف گوید (یعنی محدث قمی) که: کفعمی دعای عرفه امام حسین علیه السلام را در «بلد الامین» تا اینجا نقل فرموده،^۲ و علامه مجلسی در «زاد المعاد»^۳ این دعای شریف را موافق روایت کفعمی ایراد نموده؛ و لیکن سید ابن طاووس در «إقبال» بعد از يَا رَبِّ يَا رَبِّ این

۱. همان، ج ۹۵، ص ۲۲۷-۲۲۸.

۲. کفعمی، البلد الامین، ص ۲۵۱-۲۵۸.

۳. مجلسی، زاد المعاد، ص ۱۷۳-۱۸۲.

زیادتی را ذکر فرموده: *إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ*.

در اینجا تمام آن فقرات را بطور تفصیل آورده است و عبارت *إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ* را نیز در پایان افزوده است.^۱
باری، این مناجات و حکمی که از ابن عطاء الله مشهور می‌باشد از آن اوست و اسنادش به حضرت امام حسین سید الشهداء روحی فدا، غلط است.

مرحوم سید ابن طاووس که وفاتش در پنجم ذوالقعدة سنه ۶۶۴ بوده است^۲ چطور تصوّر دارد که این فقرات را از ابن عطاء الله که وفاتش در جمادی الآخره سنه ۷۰۹ بوده است^۳ أخذ کند و به حضرت نسبت دهد؟

میان زمان ارتحال این دو نفر چهل و چهار سال و هفت ماه فاصله است، و سید بدین مدّت یعنی قریب نیم قرن پیش از انشاءکننده این دعاها رحلت نموده است. بنابراین در اینجا بطور حتم باید گفت الحاق این فقرات به دعای امام در روز عرفه در کتاب «إقبال»، پس از ارتحال سید تحقّق یافته است.

بنابراین، احتمال دوّم علامه مجلسی رحمته الله بطور یقین، به تعیین مبدّل می‌گردد؛ و احتمال اوّل او که: شاید در بدو امر در کتب بعضی از آنان آمده است، و ابن طاووس در کتاب «إقبال» با غفلت از حقیقت حال نقل کرده است، نادرست خواهد شد.

حاشا و کلاً که سید با آن عظمت مقام، کلام عارفی را از کتابی اخذ

۱. ابن طاووس، *إقبال الأعمال*، ج ۱، ص ۳۳۹-۳۵۰.

۲. قمی، *کلیات مفاتیح الجنان*، ص ۲۷۱-۲۷۴.

۳. محمد محسن آقابزرگ تهرانی، *طبقات أعلام الشيعة*، ج ۴، ص ۱۱۷.

۴. مصطفی بن عبد الله حاجی خلیفه، *كشف الظنون عن أسامي الكتب و الفنون*، ج ۱، ص ۶۷۵.

کند و بردارد به دنبال دعای امام بگذارد و اسناد و انتسابش را به امام بدهد!

شاهد بر این، عدم ذکر سید در کتاب «مصباح الزائر» و عدم ذکر آن در نسخه‌های عتیقه از «إقبال» است. یعنی این نسخه‌ها در زمان حیات سید بوده است، و پس از وفاتش بدان الحاق نمودند. اما چون مجلسی از کتاب «حکم عطائیه» بی‌اطلاع بوده است و از مؤلف آن و از زمان تألیفش خبر نداشته است، لهذا به چنین اسناد اشتباهی در افتاده است.

و اما اشتباه و غلط مرحوم محدث قمی آن است که: پس از آن که ایشان که خبره فنّ و تألیف و بحث و فحص هستند، کلام علامه مجلسی را در «بحار الانوار» دیده‌اند که فرموده است: این فقرات از دعا در نسخ عتیقه کتاب «إقبال» یافت نشده است، چرا در «مفاتیح الجنان» فرموده‌اند: «و لیکن سید ابن طاووس در «إقبال» بعد از یا رَبَّ یا رَبَّ یا رَبَّ این زیادتی را ذکر فرموده است»؟

زیرا که این عبارت، اسناد دعا را به سید بن طاووس می‌رساند. ایشان باید فرموده باشند: در بعضی از نسخ کتاب «إقبال» که عتیقه نیستند این زیادتی دیده شده است.

حاصل سخن آنست که: این دعا، دعای بسیار خوب با مضمون رشیق و عالی است، و خواندن آن در هر وقت مساعدی که حال اقتضا کند - نه با تکلف - مغتنم و مفید می‌باشد؛ اما اسناد آن به حضرت سید الشهداء علیه السلام جازز نیست. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلًا وَأَخْرًا، وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا.^۱

۱. محمد حسین حسینی طهرانی، الله شناسی، ج ۱، ص ۲۶۸-۲۷۳.

پاسخ

اولاً: همان‌گونه که قبلاً ذکر شد، حاصل تحقیق برخی از نسخه شناسان و بررسی نسخه‌های قدیمی کتاب «اقبال الأعمال» سید بن طاووس آن است که در مجموع نسخ بررسی شده، این ذیل در ۲۶ نسخه آمده و تنها در پنج نسخه از کتاب «اقبال» ذکر نشده است.^۱

ثانیاً: این احتمال نیز وجود دارد که سید بن طاووس در اواخر عمرش این دعا و ذیل آن را به کتابش ملحق کرده و نسخا هنگام استنساخ از این کتاب از نسخه‌های مختلف آن استفاده کرده‌اند و بدین جهت است که مرحوم حاج شیخ عباس قمی قبل از ذکر این ذیل می‌گوید:

سید بن طاووس در اقبال بعد از «يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ» این زیادتی را ذکر فرموده...^۲

شاهد بر این ادعا این‌که در نسخه موجود از «مصباح الزائر» اصل دعای عرفه و ذیل آن وجود ندارد در حالی که برخی اصل آن را از کتاب «مصباح الزائر» نقل کرده‌اند و این به نوبه خود دلالت دارد بر این‌که دو نسخه از این کتاب در دسترس بوده و برخی این دعا را از نسخه‌ای نقل کرده‌اند که سید بن طاووس در آن نسخه این دعا و ذیلش را آورده است.

ثالثاً: علامه طهرانی در کتاب دیگر خود با عنوان «معاد شناسی» به این ذیل استناد کرده و می‌گوید:

در ذیل دعای عرفه حضرت سید الشهداء علیه السلام بنا به روایت ابن طاووس وارد است که:

إِلَهِي عِلْمْتُ بِاخْتِلَافِ الْأَثَارِ، وَتَنَقَّلَاتِ الْأَطْوَارِ، أَنَّ مُرَادَكَ مِنِّي أَنْ تَتَعَرَّفَ

۱. کرباسچی، «بررسی متن، سند، شروح و نسخ خطی مصادر اولیه قسمت دوم دعای عرفه سیدالشهداء علیه السلام»، ص ۱۲۸.

۲. قمی، کلیات مفاتیح الجنان، ص ۲۷۱.

إِلَىٰ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ لَا أَجْهَلَكَ فِي شَيْءٍ.

«بار پروردگار من! من به جهت آثار مختلفه و اطوار دگرگونی که در عالم بر پا کرده‌ای دانستم که مراد تو از من آنست که تو خود را در هر چیزی به من بنمایانی، بطوری که من در هیچ چیز به تو جاهل نبوده باشم.»

تا آنجا که می‌فرماید:

إِلَهِي أَمَرْتُ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْأَثَارِ، فَأَرْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكِسْوَةِ الْأَنْوَارِ، وَهَدَايَةِ الْأَسْتَبْصَارِ حَتَّىٰ أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْهَا كَمَا دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْهَا مَصُونًا سَرًّا عَنِ النَّظَرِ إِلَيْهَا، وَمَرْفُوعًا أَلْهَمَةً عَنِ الْأَعْتِمَادِ عَلَيْهَا.

«بار پروردگار من! تو مرا امر فرمودی که به آثار بازگشت کنم. پس حال که امر تو را پذیرفتم مرا بسوی خود باز گردان، با لباس‌هایی که از انوار بر من بیوشانی و به روشنی و بینشی که مرا راهنمایی فرمائی؛ تا من همان طور که ابتداءً در آثار با حفظ و مصونیت و پاکی سرّ از نظر به آن‌ها و با بلندی همّت از اعتماد به آن‌ها وارد شدم، همینطور با همین مصونیت سرّ و بلندی همّت از اعتماد به اسباب و آثار بسوی تو بازگشت کنم.»

و تا آنجا که می‌فرماید:

أَنْتَ الَّذِي أَسْرَقْتَ الْأَنْوَارَ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِكَ حَتَّىٰ عَرَفُوكَ وَوَحَّدُوكَ، وَأَنْتَ الَّذِي أَزَلْتَ الْأَعْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ حَتَّىٰ لَمْ يُجِبُوا سِوَاكَ وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَىٰ غَيْرِكَ، أَنْتَ الْمُؤْنِسُ لَهُمْ حَيْثُ أَوْحَشَتْهُمْ الْعَوَالِمُ، وَأَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَهُمْ حَيْثُ اسْتَبَانَ لَهُمُ الْمَعَالِمُ. مَا ذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَ؟! وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ؟!!

«تو هستی که در دل‌های اولیائت از انوار عالم غیب تاباندی، تا آن‌که تو را شناختند و تو را واحد و یکتا دانستند. و تو هستی که اغیار را از

دل‌های محبّانت پاک کردی، که آن‌ها به هیچ‌وجه غیر از تو را دوست ندارند و به غیر از تو پناه نمی‌برند. تو مونس و انیس آنان هستی در وقتی که سیر در عوالم، آن‌ها را به وحشت اندازد؛ و تو هادی و راهنمای آنان هستی در جائی که راه‌ها و روش‌ها و آیات بر آن‌ها روشن و واضح گردد.

کسی که تو را گم کرده است چه چیز را یافته است؟ و کسی که تو را یافته است چه چیزی را گم کرده است؟^۱

ایشان همچنین در تعلیقۀ خود بر این کلامش می‌نویسد:

این مطالب در ضمن ذیل دعای عرفه حضرت سید الشهداء علیه السلام در موقف عرفات است که سید اجلّ علی بن طاووس در کتاب «إقبال» طبع سنگی، در ص ۳۴۸ و ۳۴۹ آورده است و مرحوم مجلسی رضوان الله علیه در جلد ۲۰ از «بحار الانوار» طبع کمپانی، در ص ۲۸۶ از کتاب «إقبال» نقل کرده است. و در ذیل این دعا بیانی دارد که ما عین عبارت او را در اینجا ترجمه می‌کنیم:

«شیخ کفعمی این دعای عرفه را در «البلد الأمین» و ابن طاووس نیز در کتاب «مصباح الزائر» آورده‌اند و لیکن از آخر این دعا تقریباً به قدر یک ورق ذکر نکرده‌اند و آن از این فقره است به بعد: إلهی أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي تا آخر دعاء. و همچنین این فقرات از دعا در بعضی از نسخه‌های عتیق «إقبال» ذکر نشده است. و عبارات این ورقه مناسب و ملائم با عبارات دعاهای سادات معصومین نیست، بلکه موافق مذاق صوفیه است و به همین جهت بعضی از فضلاء میل کرده‌اند [گفته‌اند - خ ل] که این ورقه از دعاء، از

۱. محمد حسین حسینی طهرانی، معاد شناسی، ج ۵، ص ۹۳-۹۶.

زیادتی‌های بعضی از مشایخ صوفیه است و از مداخلت‌ها و الحاقات ایشان است. و بالجمله این زیادتی، یا چنین است که از بعضی از مشایخ آن‌ها در کتب آمده است و ابن طاووس غفلهً از حقیقت امر آن را در «إقبال» آورده است و یا چنانست که بعضی از آن‌ها بعداً به کتاب «إقبال» اضافه نموده‌اند. و این احتمال ظاهرتر است به جهت آن‌که ما ذکر کرده‌ایم که: اوّلًا این فقرات در کتاب مصباح الزائر که از مؤلفات ابن طاووس است نیامده. و ثانیاً در بعضی از نسخه‌های عتیقه «إقبال» نیز ذکر نشده است، واللّٰهُ أَعْلَمُ بِحَقِيقَةِ الْاِحْوَالِ» -
انتهی.

و أنا أقول: این فقرات از دعا را در کتاب عارف مشهور أحمد بن محمد بن عبد الکریم بن عطاء اللّٰه اسکندری متوفای سنه ۷۰۹ هجری قمری که به نام «الحکم العطائية و المُنَاجَاةُ الْاِلهِيَّةُ» است ذکر نموده و از جمله دعاها و مناجات‌های این عارف شمرده‌اند. و وفات ابن طاووس بنا بر نقل «أعيان الشّيعية» ج ۴۲، ص ۱۸۴، در سنه ۶۶۴ قمری بوده است. بنابراین در صورتی که نسبت این دعا به ابن عطاء صحیح باشد بعید است که ابن طاووس آن را در کتاب خود آورده باشد، درحالی‌که ابن عطاء ۴۵ سال بعد از ابن طاووس فوت کرده است. بنابراین همان احتمال دوم مجلسی ارجح است.

و لیکن ممکن است بگوئیم که این دعا از خود سید الشّهداء است و در هنگام تألیف «مصباح الزائر» ابن طاووس به این فقره دست نیافته است و در «إقبال» آورده، و ابن عطاء که هم عصر و متأخر از ابن طاووس بوده است این دعا را از ابن طاووس اخذ نموده و بدین دعا مناجات می‌نموده است؛ لذا پس از فوت ابن عطاء آن را جزء

مناجات‌های او ضبط کرده‌اند.^۱

ایشان همچنین در کتاب «نور ملکوت قرآن» می‌نویسد:

معلم و متحقق به حقیقت قرآن حضرت ابا عبد الله الحسین سید الشهداء علیه السلام در دعای عرفه در سرزمین عرفات عرضه می‌دارد: پروردگارا! منظور و هدف تو از آفرینش من اینست که تو را در هر موجودی بشناسم؛ و در هیچیک از آنها تو از دیدگان من پنهان نباشی!

إِلَهِي عَلِمْتُ بِاخْتِلَافِ الْأَثَارِ وَتَنَقُّلَاتِ الْأَطْوَارِ، أَنَّ مُرَادَكَ مِنِّي أَنْ تَتَعَرَّفَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى لَا أَجْهَلَكَ فِي شَيْءٍ

«خداوندا! من بواسطه اختلاف آثار و پدیده‌های جهان، و تغییرات و دگرگونی‌های حالات آن، دانستم و یقین کردم که مراد و مقصود تو از من اینست که: تو خودت را در هر چیزی به من بنمایانی و نشان دهی به طوری که چیزی پیدا نشود که من تو را در آن نیابم!»

تا آن که می‌گوید:

إِلَهِي تَرَدَّدِي فِي الْأَثَارِ يُوجِبُ بَعْدَ الْمَرَارِ، فَاجْمَعْنِي عَلَيْكَ بِخِدْمَةِ تَوْصِلُنِي إِلَيْكَ، كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ؟! أَيْكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ؟! مَتَى غَبَتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَيَّ دَلِيلٌ يَدُلُّ عَلَيْكَ؟! وَمَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي تُوَصِّلُ إِلَيْكَ?!

عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا، وَحَسَرَتْ صَفْقَةً عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيْبًا.

إِلَهِي أَمَرْتُ بِالرُّجُوعِ إِلَيَّ إِلَى الْأَثَارِ فَأَرْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكِسْوَةِ الْأَنْوَارِ وَهَدَايَةِ

الِاسْتِبْصَارِ، حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْهَا كَمَا دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْهَا مَصُونِ السَّرِّ
عَنِ النَّظَرِ إِلَيْهَا، وَمَرْفُوعِ الْهَمِّ عَنِ الْإِعْتِمَادِ عَلَيْهَا، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ.

«خداوند! رفت و آمد و گردش و تماشای من در آثار تو، موجب شد
که میعاد و میقات لقاء و زیارتت دیر بیاید؛ بنابراین از تو می‌خواهم که
مرا با خدمتی که به تو برساند، در عالم جمع و اتفاق با خودت برآوری
و با حقیقت مجتمع نمائی!

چگونه می‌توان از راه آثار و موجوداتی که در وجودشان نیازمند به تو
هستند، تو را شناخت؟!

آیا موجودی غیر از تو، ظهور و نمایشی که در تو نباشد، می‌تواند
داشته باشد تا نشان‌دهنده تو باشد؟!

کی غائب و پنهان شدی تا نیازمند باشی دلیل و راهنمائی به سوی تو
دلالت کند؟! و چه وقت دور شدی تا آن‌که آثارت ما را به تو برساند و
نزدیک کند؟! کور است آن چشمی که تو را نگهبان و پاسدار بر خود
نمی‌بیند! و زیانکار است دست معامله بنده‌ای که در بازار تجارت دنیا
و مدّت عمر، تو از محبّت خودت چیزی را نصیب وی ننموده باشی!

خداوند! مرا امر فرمودی تا از مقام عزّ قدس خود نازل شده، در آثارت
وارد شوم و در تردّد و حرکت میان آن‌ها باشم؛ اینک مرا با پوشش‌های
انوار عرفان، و با راهیابی و هدایت بصیرت طریق و صولت بسوی خود
بازگردان، تا آن‌که از آثارت به سوی تو برگردم؛ همچنان‌که از آثارت به
سوی تو وارد شده بودم. و این بازگشت من به‌طوری باشد که سرّ من از
توجه و نظر به آن‌ها محفوظ و همّت من از اعتماد به آن‌ها برتر باشد.

و تحقیقاً تو بر هر چیزی توانائی و قدرت داری!»

تا آن‌که می‌گوید:

أَنْتَ الَّذِي أَشْرَقْتَ الْأَنْوَارَ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِكَ حَتَّى عَرَفُوكَ وَوَحَّدُوكَ،
وَأَنْتَ الَّذِي أَزَلْتَ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَجَبَائِكَ حَتَّى لَمْ يُجِبُوا سِوَاكَ وَلَمْ
يَلْجَأُوا إِلَيَّ غَيْرِكَ، أَنْتَ الْمُؤْنِسُ لَهُمْ حَيْثُ أَوْحَشْتَهُمُ الْعَوَالِمَ، وَأَنْتَ
الَّذِي هَدَيْتَهُمْ حَيْثُ اسْتَبَانَ لَهُمُ الْمَعَالِمُ.

مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ؟! وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ؟!

«تو هستی که در دل دوستان و اولیای خودت انواری را درخشانیدی، تا آن که تو را شناختند و به یگانگی ات اقرار کردند. و تو هستی که اغیار را از دل های دوستانت کنار زدی، تا غیر از تو را دوست نداشتند و به غیر تو پناه نیاوردند. تو انیس و مونس آنها بودی، در وقتی که عوالم کثرت آنها را به وحشت انداخت. و تو رهبر و راهنمای آنها بودی در زمانی که نشانه های هدایت بر ایشان ظاهر شد.

کسی که تو را نیافت، چه چیز را یافت؟ و کسی که تو را یافت، چه چیز را نیافت؟»

تا آن که می گوید:

أَنْتَ الذَّاكِرُ قَبْلَ الذَّاكِرِينَ، وَأَنْتَ الْبَادِي بِالْإِحْسَانِ قَبْلَ تَوَجُّهِ الْعَابِدِينَ،
وَأَنْتَ الْجَوَادُ بِالْعَطَاءِ قَبْلَ طَلْبِ الطَّالِبِينَ، وَأَنْتَ الْوَهَّابُ نَمَّ لِمَا وَهَبْتَ
لَنَا مِنَ الْمُسْتَقْرِضِينَ.

«تو ذکرکننده و یادکننده هستی قبل از آن که ذکرگویان ذکر تو را گویند! و تو ابتداکننده به احسان هستی پیش از آن که عبادت کنندگان ترا پرستش کنند! و تو جودکننده و عطاء نماینده هستی قبل از آن که طالبان از تو طلب نمایند! و تو بخشنده هستی و پس از آن قرض گیرنده هستی از همان چیزی که به ما بخشیده بودی!»

تا آن که عرض می کند:

أَنْتَ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرَكَ، تَعَرَّفْتَ لِكُلِّ شَيْءٍ فَمَا جَهَلَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الَّذِي

تَعَرَّفَتْ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ فَرَأَيْتُكَ ظَاهِرًا فِي كُلِّ شَيْءٍ، وَأَنْتَ الظَّاهِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ.

«تو هستی آن که معبودی جز تو نیست. خود را به همه اشیا نشان دادی و نمایاندی، بنابراین چیزی جاهل به تو نیست. و تو هستی که خودت را در هر چیزی به من نشان دادی، و بنابراین من تو را در تمام چیزها هویدا دیدم. و تو هستی که برای هر چیز هویدائی.»
این حالات اندکاک و فنای آن حضرت در ذات حضرت احدیت است که از این مناجات مشهود می‌گردد.^۱

ب) عدم وجود ذیل دعای عرفه در قدیمی‌ترین نسخه‌های اقبال

از جمله اشکالات بر این ذیل این که در برخی از نسخه‌های قدیمی کتاب «اقبال» یافت نشده است.

علامه مجلسی می‌نویسد:

أقول: قد أورد الكفعمي رحمته الله أيضاً هذا الدعاء في «البلد الأمين» وابن طاوس في «مصباح الزائر» كما سبق ذكرهما، ولكن ليس في آخره فيهما بقدر ورق تقريباً وهو من قوله: «إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ» إِلَى آخر هذا الدعاء، وكذا لم يوجد هذه الورقة في بعض النسخ العتيقة من الإقبال أيضاً، وعبارات هذه الورقة لا تلائم سياق أدعية السادة المعصومين أيضاً وإنما هي على وفق مذاق الصوفية، ولذلك قد مال بعض الأفاضل إلى كون هذه الورقة من مزيدات بعض مشايخ الصوفية ومن إلحاقاته وإدخالته.

وبالجملة، هذه الزيادة إما وقعت من بعضهم أولاً في بعض الكتب، وأخذ ابن طاوس عنه في «الإقبال» غفلة عن حقيقة الحال، أو وقعت

۱. محمد حسین حسینی طهرانی، نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۷۸-۸۱.

ثانياً من بعضهم في نفس كتاب «الإقبال»، ولعل الثاني أظهر على ما
 أومأنا إليه من عدم وجدانها في بعض النسخ العتيقة وفي «مصباح
 الزائر»، والله أعلم بحقائق الأحوال.^۱

می‌گویم: کفعمی رحمته الله نیز این دعا را در «البلد الأمين» و ابن طاووس در
 «مصباح الزائر» آورده‌اند همان‌گونه که قبلاً ذکر شد ولی در آخر آن
 دعا در این دو کتاب به اندازه تقریبی یک ورق وجود ندارد و آن از قول
 حضرت «إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ» تا آخر این دعاست همان‌گونه که
 این ورقه در برخی از نسخه‌های قدیمی از «الإقبال» نیز موجود نیست
 و عبارات این ورقه نیز با سیاق دعا‌های سروران معصوم مناسبت ندارد
 بلکه مطابق با مذاق صوفیه است و لذا برخی از فضلا تمایل پیدا
 کرده‌اند به این‌که این ورقه از زیادات برخی شیوخ صوفیه باشد که به
 این دعا ملحق و اضافه شده است.

و روی هم رفته این زیادتی یا از برخی در ابتدا در برخی کتاب‌ها صورت
 گرفته و ابن طاووس از او در «الإقبال» گرفته در حالی که از حقیقت
 حال غافل بوده یا از برخی در خود کتاب «الإقبال» صورت گرفته است
 که احتمال دوم ظاهرتر است آن‌گونه که قبلاً به آن اشاره کردیم و آن
 وجود نداشتن این ذیل در برخی از نسخه‌های قدیمی «اقبال» و نیز
 در «مصباح الزائر» است و خداوند به حقایق احوال آگاه‌تر است.

پاسخ

دیدگاه علامه مجلسی و قضاوت او درباره ذیل دعای عرفه از جهاتی قابل
 خدشه است:

۱. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۵، ص ۲۲۷-۲۲۸.

اولاً: اگر در قدیمی‌ترین نسخه‌های «اقبال» یافت نشده شاید بعدها از سوی خود او یا دیگران به ذیل دعای عرفه ضمیمه شده لذا در نسخه‌های دیگر قدیمی این ضمیمه آمده است.

همان‌گونه که قبلاً ذکر شد، در نسخه شماره ۱۰۵۸۳ کتابخانه آستان قدس رضوی تاریخ کتابت ۱۰۷۶ هجری،^۱ حاشیه‌ای است منسوب به ملا محسن فیض کاشانی یا محسن بن محمد استرآبادی (احتمال راجح): او می‌گوید:

اعلم أنّ الشیخ الکفعمی علیه السلام فی کتابه المسمی بالبلد الامین روی هذا الدعاء من کتاب «مصباح الزائر» للسیّد طاب ثراه من بشر وبشیر ابنا غالب الأسدی إلى قوله علیه السلام: «يَا رَبَّ يَا رَبَّ» ولم يرو التتمة، فالظاهر أنّ تلك الزيادة التي نقلها السيّد هنا هي التي دعا بها علیه السلام عقبه وحده والناس يؤمنون، ولم يضبطها الراويان المذكوران ووصل إلى السيّد بسند آخر ضبطها راويها، فإنّ في الرواية أنّه علیه السلام جهد وبالغ في كلمة «يَا رَبَّ يَا رَبَّ» وشغل من حضر ممن كان حوله عن الدعاء لأنفسهم فأقبلوا على الاستماع له علیه السلام والتأمين على دعائه علیه السلام، واحتمل بعض إلحاق هذه التتمة نظراً إلى مخالفته السياق ووجود الفقرات المحمولة على غير ظاهرها فيه، وربما يؤيده عدم كون هذه الزيادة في نسخة عتيقة من «الإقبال» التي تاريخ كتابته قرب من عصر السيّد علیه السلام.^۲

بدان که شیخ کفعمی علیه السلام در کتابش به نام «البلد الامین» این دعا را از کتاب «مصباح الزائر» سید - که خداوند جایگاهش را پاکیزه گرداند - از بشر و بشیر دو فرزند غالب اسدی تا گفته‌اش «يَا رَبَّ يَا رَبَّ» روایت

۱. وفادار مرادی، فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ج ۱۵، ص ۱۱۹.

۲. کرباسچی، «بررسی متن، سند، شروح و نسخ خطی مصادر اولیه قسمت دوم دعای عرفه سیدالشهداء علیه السلام»، ص ۲۷.

کرده ولی تتمه آن را روایت ننموده و ظاهر این است که این زیادتی را که سید در اینجا نقل کرده همان دعایی است که حضرت علیه السلام به تنهایی بعد از اصل دعای عرفه خوانده و مردم آمین گفته‌اند ولی آن دو راوی ذکر شده آن را ضبط نکرده‌اند و لذا به سید با سند دیگری رسیده که راوی آن را ضبط نموده؛ زیرا در روایت آمده: آن حضرت علیه السلام تلاش کرده و در کلمه «يَا رَبَّ يَا رَبَّ» مبالغه نموده و افرادی که در کنار حضرت علیه السلام حضور داشته‌اند مشغول به دعا برای خود بوده و به استعمال دعای حضرت علیه السلام روی آورده و بر آن آمین گفته‌اند. برخی نیز احتمال داده‌اند این تتمه به دعای عرفه ملحق شده به جهت مخالفت آن با سیاق و وجود فقراتی که بر غیر ظاهرش در این دعا حمل شده است و مؤید آن این‌که این زیادتی در نسخه‌های قدیمی از «اقبال» که تاریخ کتابت آن به عصر سید علیه السلام نزدیک است وجود ندارد.

ثانیاً: عدم وجود بخش پایانی دعای عرفه در برخی از نسخه‌های قدیمی کتاب «اقبال»، ضرر و آسیب جدی به اعتبار این بخش نمی‌زند. دقت کنید، آنچه در کلام علامه مجلسی در این ارتباط آمده این است:

وكذا لم يوجد هذه الورقة في بعض النسخ العتيقة من الإقبال أيضاً^۱.
و نیز این ورقه در برخی از نسخه‌های قدیمی از «اقبال» یافت نشده است.

اگر در همه نسخه‌های قدیمی «اقبال» نبود مشکل‌ساز بود ولی این‌که در برخی از نسخه‌های قدیمی نباشد و در برخی دیگر از نسخه‌های قدیمی باشد این آسیبی به صحت و درستی این بخش از دعا نمی‌زند. در اینجا باید بررسی کرد اگر آن نسخه بر دیگر نسخه‌های قدیمی کتاب «اقبال» ترجیح داشته باشد، سخن

۱. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۵، ص ۲۲۷.

ناقد درست است، ولی صرف این که در یک نسخه قدیمی از کتاب «اقبال» این بخش پایانی نیامده باشد، مشکل ساز نیست. این در حالی است که نسخه‌های قدیم و جدید کتاب «اقبال» این بخش از دعا را دارد و در برخی از نسخه‌های قدیمی این بخش دیده نشده است که این مسئله اعتبار دعا را به هم نمی‌زند چراکه شاید آن نسخه مشکلی داشته باشد.

تعجب از علامه مجلسی است که چگونه در اینجا در انتساب ذیل دعای عرفه به امام حسین علیه السلام تشکیک کرده، ولی در جای دیگر آن را به طور جزم و قطع به حضرت نسبت می‌دهد.

علامه مجلسی می‌نویسد:

وَفِي كَلَامِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيَّ جَدِّهِ
وَأَبِيهِ، وَأُمِّهِ وَأَخِيهِ، وَعَلَيْهِ وَبَنِيهِ، مَا يُرْشِدُكَ إِلَى هَذَا الْعِيَانِ، بَلْ يُغْنِيكَ
عَنْ هَذَا الْبَيَانِ، حَيْثُ قَالَ فِي دُعَاءِ عَرَفَةَ:

«كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ؟! أَيْكُونُ لِغَيْرِكَ
مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ، حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرَّ لَكَ؟! مَتَى غَبَّتْ حَتَّى
تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ؟! وَمَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي
تُوصِلُ إِلَيْكَ؟! عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ، وَلَا تَزَالُ عَلَيْهَا رَقِيبًا، وَخَسِرَتْ
صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيبًا».

وَقَالَ أَيْضًا: «تَعَرَّفْتَ لِكُلِّ شَيْءٍ فَمَا جَهَلَكَ شَيْءٌ». وَقَالَ: «تَعَرَّفْتَ إِلَيَّ
فِي كُلِّ شَيْءٍ فَرَأَيْتَكَ ظَاهِرًا فِي كُلِّ شَيْءٍ، فَأَنْتَ الظَّاهِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ»^۱.

و در کلام سید الشهداء اباعبدالله حسین که درودهای خدا بر جد و پدر و مادر و برادر و بر او و فرزندانش باد، به این امر آشکار اشاره دارد بلکه تو را از این بیان بی‌نیاز می‌کند آنجا که در دعای عرفه فرمود:

«چه سان چیزی که در وجودش نیازمند توسست، به تو ره بنماید؟! آیا برای جز تو ظهوری هست که تو آن را نداشته باشی تا آن، آشکارکننده تو باشد؟! کی غایب شده‌ای تا به راه نمایی نیاز افتد که به تو ره ببرد؟! و کی دور گشته‌ای تا آثار، رساننده به تو باشند؟! کور باد چشمی که تو را مراقب خود نبیند و زیان بار باد سودای بنده‌ای که از محبت نصیبی برایش ننهاده‌ای!»

و نیز فرمود: «همه چیزها، تو را می‌شناسند و هیچ چیز، از تو بی اطلاع نیست»؛ و فرمود: «تویی که خود را در هر چیز به من شناساندی و تو را در هر چیز، آشکار دیدم و تو برای هر چیز، آشکاری».

جز این که بگوییم ایشان بعدها از این رأی خود برگشته که ظاهر همین است. ثالثاً: در هیچ‌یک از مضامین ذیل دعای عرفه مطلبی که خلاف عقل، قرآن و سنت باشد، وجود ندارد، بلکه همه مضامین آن‌ها بلند و برگرفته از متون اسلامی است و مواردی که مورد خدشه واقع شده را بعداً پاسخ خواهیم داد.

رابعاً: احتمال این که بزرگان ما سهل‌انگاری کرده و ذیل دعای عرفه که از صوفیه بوده را داخل متون خود کرده و به نام حضرت سید الشهداء علیه السلام تمام کرده‌اند با دقت نظر و قداست آنان از آن جمله سید بن طاووس سازگاری ندارد.

خامساً: چرا علامه مجلسی این احتمال تساهل را به علمای شیعه داده، ولی احتمال طرف مقابل را نداده که ابن عطاء الله اسکندرانی آن را از حضرت سید الشهداء علیه السلام گرفته و مکتوب داشته و در مناجات خود می‌خوانده ولی بعدها شاگردانش آن را در دست‌نوشته‌هایش یافته و وارد حکمت‌های او کرده و به او نسبت داده و چاپ نموده‌اند؟ همان‌گونه که ذوالنون مصری از فقراتی دعای عرفه را در مناجات خود آورده است.

ج) عدم وجود ذیل دعای عرفه در نسخه شهید اول

در برخی از نسخه‌های کتاب «اقبال»، از جمله نسخه با شماره ۱۲۳۷۴ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تاریخ کتابت ۱۰۶۸ هجری^۱، تعلیقه‌ای از علامه مجلسی با چنین تعبیری آمده است:

أقول: وجدت هذا الدعاء منقولاً من خط الشهيد محمد بن مكي قدس الله روحه إلى قوله: «وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ولم يكن ما بعده في تلك النسخة.^۲

این دعا را از خط شهید محمد بن مکی - که خدا روحش را پاک گرداند - تا گفته امام «وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» یافتیم و مابعدش در آن نسخه یافت نشد.

پاسخ

از کلمه «في تلك النسخة» استفاده می‌شود در نسخه‌های دیگر ذیل دعای عرفه وجود داشته است.

د) تساهل علما در نقل

برخی ادعا می‌کنند: رسم بین علما بر این بوده مطالب مناسب را در گوشه کتاب خود می‌نوشته و در گذر زمان اندک اندک به جهت تساهلی که صورت می‌گرفته وارد متن کتاب می‌شده و به اسم مؤلف کتاب یا ادامه یک حدیث به حساب می‌آمده است، همان‌گونه که از کلام علامه مجلسی که قبلاً ذکر شد استفاده می‌شود.

۱. صدرایی خوبی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۳۵، ص ۳۳۲.

۲. کرباسچی، «بررسی متن، سند، شروح و نسخ خطی مصادر اولیه قسمت دوم دعای عرفه سیدالشهداء علیه السلام»، ص ۲۶.

پاسخ

این احتمال بسیار ضعیف است زیرا:

اولاً: این احتمال با احتیاط و دقت علما در ضبط نسخه‌ها و مطالب آن‌ها سازگاری ندارد و حداقل اصل عدم این احتمال است مگر آن‌که در موردی خلاف آن ثابت شود.

ثانیاً: اگر مطلبی در حاشیه کتاب می‌آمده اسم نویسنده آن آورده می‌شده و در مورد ذیل دعای عرفه چگونه اسم ابن عطاء الله نیامده و به نام امام حسین علیه السلام داخل در متن کتاب «اقبال» ثبت شده است.

ثالثاً: چه تناسبی بین ذیل دعای عرفه با اصل دعای عرفه حضرت وجود دارد که کنار هم آمده است؟

رابعاً: حجم ذیل دعای عرفه بسیار است و در حد حاشیه‌نویسی نیست.

ه) اخذ ذیل از برخی صوفیه

ادعا شده: سید بن طاووس یا دیگران، این دعا را از برخی از صوفیه نقل کرده و ذیل دعای عرفه امام حسین علیه السلام آورده‌اند، همان‌گونه که این احتمال نیز به طور کلی از کلام مرحوم مجلسی استفاده می‌شود.

علامه مجلسی می‌نویسد:

... وعبارات هذه الورقة لا تلائم سياق أدعية السادة المعصومين أيضاً وإنما هي على وفق مذاق الصوفية، ولذلك قد مال بعض الأفاضل إلى كون هذه الورقة من مزيدات بعض مشايخ الصوفية ومن إلحاقاتهِ وإدخالاتهِ.

وبالجملة، هذه الزيادة إما وقعت من بعضهم أولاً في بعض الكتب، وأخذ ابن طاووس عنه في «الإقبال» غفلة عن حقيقة الحال، أو وقعت ثانياً من بعضهم في نفس كتاب «الإقبال»، ولعل الثاني أظهر على ما

أومأنا إليه من عدم وجدانها في بعض النسخ العتيقة وفي «مصباح الزائر»، والله أعلم بحقائق الأحوال.^۱

... و عبارات این ورقه نیز با سیاق دعاهای سروران معصوم مناسبت ندارد بلکه مطابق با مذاق صوفیه است و لذا برخی از فضلا تمایل پیدا کرده‌اند به این که این ورقه از زیادات برخی شیوخ صوفیه باشد که به این دعا ملحق و اضافه شده است.

و روی هم رفته این زیادتی یا از برخی در ابتدا در برخی کتابها صورت گرفته و ابن طاووس از او در «الإقبال» گرفته در حالی که از حقیقت حال غافل بوده یا از برخی در خود کتاب «الإقبال» صورت گرفته است که احتمال دوم ظاهرتر است آن گونه که قبلاً به آن اشاره کردیم و آن وجود نداشتن این ذیل در برخی از نسخه‌های قدیمی «اقبال» و نیز در «مصباح الزائر» است و خداوند به حقایق احوال آگاه‌تر است.

پاسخ

این ادعا از جهاتی قابل خدشه است:

اولاً: مگر ادعیه اهل بیت علیهم السلام کم است که نیازی به نقل ادعیه صوفیان باشد. ثانیاً: سید بن طاووس - که بنا بر نقل برخی بزرگان - تا حد الهام انشاء دعا می‌کرده چه نیازی به ذکر دعای صوفیان داشته است.

ثالثاً: بر فرض که سید بن طاووس یا دیگران این ذیل را از یکی از صوفیه نقل کرده باشد چرا نام او را در ابتدا ذکر نکرده تا با دیگر ادعیه مشتبه نگردد. رابعاً: کجای کتاب‌های ادعیه سید بن طاووس را سراغ دارید که او با آن جلالت قدرش از عرفای صوفی دعا نقل کرده باشد که این مورد یکی از آنها باشد.

۱. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۵، ص ۲۲۷-۲۲۸.

خامساً: بزرگان ما شأنشان بالاتر از آن است که کلام عرفای صوفی سنی را کنار ادعیه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام قرار داده و با آنها مقایسه کنند.

(و) اخذ ذیل از ابن عطاء الله اسکندرانی

برخی معتقدند که انشاء کننده اصلی این ذیل، ابن عطاء الله اسکندرانی، صوفی مصری است.

به نظر می‌رسد اول کسی که در انتساب این ذیل به امام حسین علیه السلام تشکیک کرده و آن را به ابن عطاء الله اسکندرانی نسبت داده، جلال الدین همایی در مولوی نامه‌اش است.

او می‌گوید:

نکته مهم تازه‌یی که شاید نخستین بار از این حقیر می‌شنوید این است که تمام این فقرات را عیناً و بی‌کم‌وزیاد در نسخه قدیم کتاب «الحکم العطائية» دیده‌ام شامل دعوات و مقامات عرفانی «ابن عطاء الله اسکندرانی شاذلی» تاج الدین ابو الفضل احمد بن محمد صوفی عارف معروف سده هفتم هجری که وفات او را در ۷۰۹ هـ ق نوشته‌اند؛ و مسلم دارم که در این باره تخیلی شده اما تفصیلش از عهده این حواشی خارج است والله العالم.^۱

آری، برخی از علمای شیعه از نظر جلال الدین همایی متأثر شده و با او هم‌صدا گشته و ذیل دعای عرفه را به ابن عطاء الله نسبت داده‌اند که از آن جمله علامه محمدحسین حسینی طهرانی و آیت الله شبیری زنجانی هستند.

آیت الله شبیری زنجانی می‌گوید:

شناخت متن حدیث و این‌که از عبارات یک متن بتوان آن را به معصوم علیه السلام استناد داد، کار بسیار مشکلی است و شخصی مثل

۱. جلال الدین همایی، مولوی نامه؛ مولوی چه می‌گوید؟، ج ۲، ص ۱۸.

مرحوم مجلسی می‌تواند در این میدان اظهار نظر کند. آقای خمینی چون با عرفان سر و کار داشت و مضامین ذیل دعای عرفه را بلند و والا یافته بود، معتقد بود که این ذیل حتماً از حضرت سید الشهداء علیه السلام است و می‌فرمود: «اگر غیر معصوم بخواهد چنین دعایی را انشاء کند، چانه‌اش می‌چلّد!» ولی بعداً معلوم شد که این ذیل از منشآت ابن عطاء الله اسکندرانی از بزرگان صوفیه در قرن هفتم و اوایل قرن هشتم است که شروح بسیاری بر کتابش نوشته‌اند. این را مرحوم جلال همایی در مولوی‌نامه‌اش تذکر داده است. مرحوم مجلسی در بحار الأنوار تصریح کرده است که این عبارات از امامان نیست و با نوشته‌های صوفیه مناسخ است. البته مجلسی اطلاع نداشت که قائل این عبارات کیست ولی آن را از صوفیه می‌دانست. آقای خمینی به صرف بلند بودن مضامین، آن را از معصوم دانست.^۱

پاسخ

اولاً: خود مجلسی در برخی از مواضع کتاب شریف «بحار الأنوار» به فقراتی از این ذیل استناد کرده و به حضرت سید الشهداء علیه السلام نسبت داده است و ما پیش از این و یا در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره کرده‌ایم. ثانیاً: ما تنها از راه بلندی متن این دعا انتساب آن را به حضرت سید الشهداء علیه السلام ثابت نکرده‌ایم، بلکه اخذ این دعا از ابن عطاء الله اسکندرانی صوفی سنی توسط سید بن طاووس را بعید می‌دانیم. ثالثاً: چگونه ممکن است شخصیتی مقدس همچون سید بن طاووس یا دیگران که حاشیه بر «اقبال» نوشته‌اند ادعیه مخالفان را به معصوم نسبت دهند در حالی که این انتساب در بیشتر نسخه‌های «اقبال» آمده است.

۱. شبیری زنجانی، جرعه ای از دریا، ج ۳، ص ۲۵۶-۲۵۸.

رابعاً: دلیلی بر این که این دعا از ابن عطاء الله است ذکر نشده جز این که این دعا در مکتوبات او آمده است در حالی که مجرد یافت شدن یک دعا در کتاب یک عارف و صوفی دلیل بر انشاء آن از سوی او نیست؛ زیرا چه بسا به جهت بلند بودن مضامین ادعیه امامان عارفان و صوفیان از آن‌ها استفاده کرده و در کتاب‌های خود ذکر می‌کردند و لذا می‌توان ادعا کرد ابن عطاء الله همانند ذوالنون مصری این دعا را از مصادر شیعی در کتاب‌های خود آورده و به قرائت آن ملتزم بوده و بعدها شاگردان یا دوستان او یا برخی از ناآگاهان این دعا را به اسم او تمام کرده و در کتاب‌هایش آورده‌اند.

خامساً: چگونه می‌توان ادعا کرد این دعا انشاء ابن عطاء الله است و این که سید بن طاووس آن را از او گرفته و در کتاب «اقبال» آورده، در حالی که سید بن طاووس متوفای پنجم ذی‌قعدة سال ۱۶۶۴ و ابن عطاء الله متوفای جمادی الآخر سال ۲۷۰۹ است و به طور طبیعی ابن طاووس نمی‌تواند ناقل از او باشد؛ زیرا میان زمان ارتحال این دو نفر چهل و چهار سال و هفت ماه فاصله است و سید بن طاووس قریب نیم قرن پیش از او رحلت کرده است.

و لذا علامه طهرانی می‌گوید:

این فقرات از دعا را در کتاب عارف مشهور أحمد بن محمد بن عبد الکریم بن عطاء الله اسکندری متوفای سنه ۷۰۹ هجری قمری که به نام «الحکم العطائية و المناجاة الإلهية» است ذکر نموده و از جمله دعاها و مناجات‌های این عارف شمرده‌اند. و وفات ابن طاووس بنا بر نقل «أعیان الشیعة» ج ۴۲، ص ۱۸۴، در سنه ۶۶۴ قمری بوده است. بنابراین در صورتی که نسبت این دعا به ابن عطاء صحیح باشد بعید است که ابن طاووس آن را در کتاب خود آورده باشد، درحالی که

۱. آقابزرگ تهرانی، طبقات أعلام الشیعة، ج ۴، ص ۱۱۷.

۲. حاجی خلیفه، کشف الظنون عن أسامي الكتب و الفنون، ج ۱، ص ۶۷۵.

ابن عطاء ۴۵ سال بعد از ابن طاووس فوت کرده است. بنابراین همان احتمال دوّم مجلسی ارجح است.

و لیکن ممکن است بگوئیم که این دعا از خود سید الشهداء است و در هنگام تألیف «مصباح الزائر» ابن طاووس به این فقره دست نیافته است و در «اقبال» آورده، و ابن عطاء که هم عصر و متأخر از ابن طاووس بوده است این دعا را از ابن طاووس اخذ نموده و بدین دعا مناجات می‌نموده است؛ لذا پس از فوت ابن عطاء آن را جزء مناجات‌های او ضبط کرده‌اند.^۱

سادساً: در هیچ یک از نسخه‌های «اقبال» که این ذیل در آنها آمده نامی از ابن عطاء الله اسکندرانی دیده نمی‌شود.

سابعاً: استاد صدرایی خوبی متخصص در نسخه‌شناسی کتب دینی می‌نویسد:

ذیل دعای عرفه مانند خود دعای عرفه در اغلب نسخه‌های «اقبال الأعمال» موجود است و نظر مرحوم شیخ عباس قمی هم که در «مفاتیح الجنان» فرموده ابن طاووس در «اقبال» این ذیل را آورده کاملاً درست و نشانه تبحر کامل این مرد الهی در نسخه‌شناسی دارد. اما یافت شدن این ذیل در کلمات ابن عطاء دلیل بر آن نمی‌شود که این از کلمات او باشد؛ زیرا اولاً ابن عطاء متأخر از ابن طاووس است و در ثانی در هیچ یک از نسخه‌های «اقبال» که این ذیل در آنها آمده نامی و اسمی از ابن عطاء به میان نیامده است. بعلاوه طبق تحقیق آقای کرباسچی بخشی از فقرات اصل دعای عرفه در کلمات ذوالنون مصری هم آمده است. ما نمی‌توانیم به صرف آمدن فقرات این دعا در

۱. حسینی طهرانی، معاد شناسی، ج ۵، ص ۹۵-۹۶.

کلمات کسی حکم کنیم که این دعا از آن او بوده است. بلکه با توجه به بلند بودن کلمات ائمه علیهم السلام نوع عارفان و اندیشمندان از کلمات آنان استفاده می‌کردند پس بهتر آن است که بگوییم ابن عطا مانند ذوالنون این دعا را از مصادر شیعی اخذ نموده است نه این که عالمان شیعی را متهم کنیم که کلمات ابن عطا را اخذ نموده و به امام نسبت داده‌اند.^۱

ایشان در جای دیگر در مصاحبه با سایت «شفقنا» می‌گوید:

این بحثی است با نام ذیل دعای عرفه که شیخ عباس قمی بیان می‌کند. بعد از این که دعا تمام می‌شود به نظر خودشان بعد از «يَا رَبِّ يَا رَبِّ» دعا را قطع می‌کنند. مرحوم قمی ذیلی را که ذکر می‌کند مرحوم ابن طاووس در کتاب «اقبال الأعمال» نقل کرده است. ولی این ذیل را مرحوم کفعمی و علامه مجلسی در نقل‌هایشان نیاورده‌اند. به همین دلیل اخیراً در حدود ده سال است که در حوزه دعا پژوهی بحثی پیش آمده که این ذیل وارد است یا خیر؟ متأسفانه در برخی کتاب‌های «اقبال الأعمال» هم آن را حذف کرده‌اند. در صورتی که این حذف اصلاً فنی نبوده و کار آکادمیکی نیست و حتی اگر در یک نسخه آمده باشد، مصحح باید آن را حداقل در نقل از نسخه‌ها بیاورد. اصل این شبهه از اینجا حاصل شده که این ذیل با این عبارات آغاز می‌شود «إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ...» این ذیل در کتابی به نام «حکم عطائیه» ابن عطای اسکندرانی پیدا شده؛ یعنی که در آخر کتاب نقل شده است و این باعث شده که عده‌ای به این گمان بیفتند که اصلاً این منسوب به امام نباشد و از آن کتاب نقل شده باشد.

۱. علی صدرايي خويي، «ذیل دعای عرفه»، اسفند ۱۳۸۵ ه.ش.

<<http://sadraiy.blogfa.com/post-73.aspx>>

برای رفع این شبهه چند سال پیش بنده دانشجویی را مأمور کردم پایان‌نامه‌ای را با این مضمون تهیه کند که ذیل دعای عرفه از نظر محتوا و مضمون و نکته پژوهی جزء این دعا هست یا خیر. ایشان چند سؤال برای این کار طرح کرد یکی این‌که آیا این ذیل به لحاظ محتوایی با اصل دعای عرفه تباین دارد؟ یعنی که به لحاظ محتوایی با دعای عرفه اختلاف دارد؟ و ما می‌توانیم بگوییم جزء دعا هست یا خیر؟ ایشان به این نتیجه رسیده بود که اگر اصل دعای عرفه را بپذیریم، این ذیل اختلاف محتوایی با این دعا نداشته است و کاملاً مطابق است. بحث دیگر ایشان نسخه‌شناسی بود. ایشان تمام نسخه‌های شناخته شده «اقبال الأعمال» را دیده بودند که تا آن زمان چهل و شش نسخه از آن کتاب در کتاب‌خانه‌های شیعه شناخته شده بود. سپس گزارشی از این نسخه‌ها دادند به این شکل که از آن ۴۶ نسخه در ۲۵ نسخه هم عین دعا وجود دارد و هم ذیل آن، بدون این‌که دعا قطع شده باشد و ذیل کاملاً به دعا متصل است. این یعنی شصت درصد «اقبال الأعمال» این ذیل را متصل به دعا دارند. در بقیه آن‌ها یعنی در حدود ۵ - ۶ کتاب اصل دعا بوده و ذیل آن در حاشیه مطرح شده است. در برخی از آن یعنی تا حدود ۵ - ۶ کتاب دعا بدون ذیل ذکر شده است؛ بنابراین نمی‌توان به این ۵ - ۶ نسخه استناد کرد. در انتهای این پژوهش ایشان به همان نتیجه‌ای می‌رسد که شیخ عباس قمی رسیده است که این دقت شیخ عباس قمی را می‌رساند که برای وی مسلم بوده است که ذیل وجود داشته و ایشان کارشناسی کرده و همه نسخه را دیده‌اند. وقتی ابن طاووس، به عنوان اولین نفری که نقل کرده، این ذیل را می‌آورد، دلیلی ندارد که آن را ندیده بگیریم و ذکر نکنیم. عزیزی هم که این مشکل را طرح کرده‌اند

اشاره کرده که این ذیل مربوط به ابن عطاء اسکندرانی است. باید توجه داشته باشیم که ابن عطاء متوفی ۶۰۹ قمری است. چطور می‌تواند ابن طاووس از کتاب ایشان نقل کرده باشد؟ این در حالی است که ابن طاووس آن قدر دقیق بوده که در برخی نکات حتی نسخه‌ای که از آن نقل کرده است را هم ذکر می‌کند. مثلاً می‌گوید این کتاب مال فلان مؤلف است و من در فلان کتابخانه بغداد در فلان کتاب دیده‌ام؛ اما چگونه است که حتی یک نسخه از «اقبال» هم نقل نشده که گفته باشد که این کتاب از ابن عطاء آورده شده است. علی‌الخصوص که این در آخر کتاب است. لازم است بدانیم که مشهور بوده وقتی مؤلف مطلبی را از بزرگی که به وی علاقه داشته در انتهای کتابش می‌آورد، صرفاً جنبه نقل دارد. اینجا این شبهه به وجود می‌آید که این نقل به انشای خود آن بزرگوار است. اشکالی هم که این عزیز به ذیل دعای عرفه وارد کرده است، تنها این است که این ذیل در «اقبال الأعمال» نیامده است که این مطلب وارد نیست. بلکه در ۶۰ درصد نسخ این کتاب، وارد شده و حتی بدون فاصله آمده است. شیخ عباس هم با قاطعیت گفته‌اند که ذیل وجود دارد؛ بنابراین وجهی ندارد که آن را جدا بدانیم.^۱

ایشان در ادامه می‌گوید:

اگر کسی این ذیل را نخواند، دعا را کامل نخوانده است. مأخذ این اشکال از یک تصحیح از «اقبال الأعمال» است که توسط یک

۱. علی صدراپی خوبی، «بخش دوم دعای عرفه هم جزو دعا و منتسب به سیدالشهدا است»، مرداد ۱۳۹۲ ه.ش،

حجت-الاسلام-<http://shafaqna.com/persian/services/dialogue/item/54589>

صدراپی-خوئی-بخش-دوم-دعای-عرفه-هم-جزو-دعا-و-منتسب-به-سیدالشهدا-
/است.<

انتشارات در قم چاپ شده است. در اینجا آن مصحح امانت‌داری علمی را رعایت نکرده است؛ یعنی مثلاً اگر ده نسخه را دیده باشد در پنج نسخه ذیل بوده است و حداقل باید در پاورقی آورده می‌شده است. متأسفانه هم از متن و هم از پاورقی حذف گردیده است.

متأسفانه چندین سال است که دعا بدون ذیل در بیشتر مراسم خوانده می‌شود. در این حال دعا ناقص است و باعث نگرانی بزرگان شده است. وقتی شیخ عباس قمی می‌گوید که ابن طاووس این دعا را این‌گونه آورده است، باید به آن عمل کنیم.

به نظر بنده ادعایی که مطرح شده از نظر نسخه پژوهی و کتاب‌شناسی مورد قبول و اثبات نیست.^۱

ثامناً: از آنجا که صوفیان اهل سنت تا حدودی انصاف داشته و به امامان از اهل بیت علیهم السلام توجه ویژه‌ای در مسائل عرفانی دارند لذا از ادعیه منسوب به آنان استفاده کرده و آن‌ها را مورد توجه قرار داده و مکتوب نموده و می‌خوانده‌اند ولی شاگردان آنان گمان کرده‌اند آن‌ها انشاء شیوخ خودشان است.

شاهد بر این ادعا ذوالنون مصری متوفی ۲۴۶ هجری از صوفیان مالکی است که به فقراتی از دعای عرفه خود استشهاد نموده است.

اینک به برخی از فرازهای دعای او که در دعای عرفه نیز موجود است اشاره می‌کنیم:

ابو نعیم اصفهانی می‌نویسد:

حدثنا أبو عبد الله محمد بن إبراهيم، حدثني أحمد بن محمد بن حمدان النيسابوري أبو حامد، ثنا عبد القدوس بن عبد الرحمن الشامي، قال: سمعت أبا الفيض ذا النون بن إبراهيم المصري يقول:

۱. صدرايي خويي، «بخش دوم دعای عرفه هم جزو دعا و منتسب به سيدالشهدا است.»

«إلهي وسيلتي إليك نعمك علي، وشفيعي إليك إحسانك إلي، إلهي أدعوك في الملاء كما تدعى الأرباب، وأدعوك في الخلا كما تدعى الأحباب، أقول في الملاء: يا إلهي، وأقول في الخلا: يا حبيبي، أرغب إليك وأشهد لك بالربوبية مقراً بأنك ربي وإليك مردى، ابتدأني برحمتك من قبل أن أكون شيئاً مذكوراً، وخلقنتني من تراب ثم أسكنتني الأضلاب، ونقلتني إلى الأرحام، ولم تخرجني برأفتك في دولة أئمة ثم أنشأت خلقي من مني يمني، ثم أسكنتني في ظلمات ثلاث بين دم ولحم ملتاث، وكونتني في غير صورة الإناث، ثم نشرتني إلى الدنيا تاماً سوباً، وحفظتني في المهد طفلاً صغيراً صبيهاً، ورزقتني من الغذاء لبناً مرياً، وكفلتني حجور الأمهات، وأسكنت قلوبهم رقة لي وشفقة علي، وربيتني بأحسن تربية، ودبرتني بأحسن تدبير، وكلائتني من طوارق الجن وسلمتني من شياطين الإنس، وصننتني من زيادة في بدني تشينني، ومن نقص فيه يعيبني، فتباركت ربي وتعاليت يا رحيم، فلما استهللت بالكلام أتممت علي سوابغ الإنعام، وأنبتني زائداً في كل عام، فتعاليت يا ذا الجلال والإكرام، حتى إذا ملكتني شأني وشدت أركاني أكملت لي عقلي، ورفعت حجاب الغفلة عن قلبي، وألهمتني النظر في عجيب صنائعك وبدائع عجائبك، وأوضحت لي حجتك ودللتني على نفسك، وعرفتني ما جاءت به رسلك، ورزقتني من أنواع المعاش وصنوف الرياش بمنك العظيم وإحسانك القديم، وجعلتني سوباً ثم لم ترض لي بنعمة واحدة دون أن أتممت علي جميع النعم، وصرفت عني كل بلوى، وأعلمتني الفجور لأجتنبه، والتقوى لأقتربها، وأرشدتني إلى ما يقربني إليك زلفي، فإن دعوتك أجبتي، وإن سألتك أعطيتني، وإن حمدتك شكرتني، وإن شكرتك زودتني. إلهي فأني نعم أحصي عدداً، وأي عطائك أقوم بشكره، أما أسبغت علي من النعماء أو

صرفت عتی من الضراء. إلهی أشهد لك بما شهد لك باطني وظاهري وأركانی، إلهی إنی لا أطیق إحصاء نعمك فكيف أطیق شركك علیها، وقد قلت وقولك الحق: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾^۱ أم كيف يستغرق شكري نعمك وشكرك من أعظم النعم عندي، وأنت المنعم به علي كما قلت سيدي: ﴿وَمَا يَكُم مِّن نِّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ﴾^۲ وقد صدقت قولك. إلهی وسیدی، بلغت رسلك بما أنزلت إليهم من وحيك غير أنني أقول بجهدی ومنتهی علمي ومجهود وسعي ومبلغ طاقتي: الحمد لله على جميع إحسانه حمداً يعدل حمد الملائكة المقربين والأنبياء المرسلين».^۳

حدیث کرد ما را ابو عبدالله محمد بن ابراهیم، حدیث کرد ما را احمد بن محمد حمدان نیشابوری ابو حامد، حدیث کرد ما را عبد القدوس بن عبدالرحمن شامی گفت: از ابوالفیض ذوالنون بن ابراهیم مصری شنیدم که می گفت: «بار خدایا! وسیله من به سوی تو نعمت های تو بر من است و شفیع من به سوی تو احسانت بر من. بار خدایا! تو را آشکارا می خوانم همان گونه که ارباب خوانده می شوند و نیز تو را در نهان می خوانم همان گونه که دوستان خوانده می شوند. آشکارا می گویم: ای خدای من و در نهان می گویم: ای دوست من، به تو رغبت می کنم و به ربوبیت تو گواهی می دهد، اقرار می کنم که تو پروردگار منی و بازگشتم به سوی توست، ابتدا کردی مرا به رحمتت قبل از آن که چیز قابل ذکر باشم و مرا از خاک آفریدی سپس مرا در صلبها سکنی داده و به رحمها منتقل نمودی و به رحمتت مرا در دولت

۱. سوره نحل، آیه ۱۸.

۲. سوره نحل، آیه ۵۳.

۳. احمد بن عبدالله ابونعیم، حلیة الأولیاء و طبقات الأصفياء، ج ۹، ص ۳۳۲-۳۳۳.

رهبران کفر نفرستادی. آنگاه خلقت مرا از منی ایجاد نمودی که ریخته می‌شود، سپس مرا در سه تاریکی بین خون و گوشت مخلوط به خون سکنی دادی و مرا در غیر صورت مؤنث آفریدی، سپس مرا به صورت تام و مستوی الخلقه به دنیا فرستادی و مرا در گهواره در حالی که طفل کوچک و بیچه بودم حفظ کردی و از بین غذاها شیر گوارایی به من روزی دادی و مرا در دامن‌های مادران سرپرستی نمودی و در دل‌های مادران نسبت به من رفت و مهربانی قرار دادی و به بهترین وجه مرا تربیت و به بهترین وجه امور مرا چاره‌جویی نمودی و مرا از ضربه‌های جن محافظت نموده و از شیاطین انس سلامت داشته و از زیادی در بدنم که باعث نکوهش من و باعث نقصم و عیب‌جویی از من شده نگاه داشتی، پس مبارکی ای پروردگارم و بلندمرتبه‌ای ای رحیم و چون زبان به سخن گشودم نعمت‌های گسترده را بر من تمام کرده و من را در هر سال رشد زیاد دادی پس بلندمرتبه‌ای ای صاحب جلال و اکرام. تا زمانی که مرا مال شأنم نموده و ارکانم را محکم کرده عقلم را کامل نمودی و حجاب غفلت را از قلبم برداشتی و به من نظر در عجیب صنعت‌هایت و عجایب بدیعت الهام نمودی و برافراخته و واضح نمودی برایم حجت خود را و مرا به خود راهنمایی کرده و مرا به آنچه رسولانت به آن فرستادی شناساندی و از انواع معیشت‌ها و اصناف لباس‌های زینتی به نعمت بزرگت و احسان پیشینت روزی دادی و مرا مستوی الخلقه قرار دادی. سپس به یک نعمت بر من رضایت ندادی تا این‌که تمام نعمت‌ها را بر من تمام کردی و هر بلا را از من دور نمودی و بدی‌ها را به من شناساندی تا از آن دوری نمایم و نیز مرا از تقوا آگاه کردی تا به آن دسترسی یابم و مرا به آنچه باعث قرب و نزدیکی به توست ارشاد نمودی، پس اگر تو را بخوانم اجابت‌م نمایی و

اگر از تو بخواهم به من عطا کنی و اگر تو را سپاس گویم تشکر نمایی و اگر تو را شکر گویم به زاد و توشه من اضافه نمایی. بار خدایا! پس کدامین نعمت‌هایت را بتوانم شمارش نمایم؟ و کدامین عطا‌هایت را بتوان قیام به شکرش نمایم؟ آیا بر من نعمت‌هایت را گسترش ندادی؟ یا از من گرفتاری را برطرف نمودی. بار خدایا! گواهی می‌دهم برای تو به آنچه باطن و ظاهر و ارکانم گواهی می‌دهد. بار خدایا من قدرت و توان شمارش نعمت‌هایت را ندارم پس چگونه توان شکر بر آنها را داشتم باشم؟ در حالی که فرمودی و فرموده‌ات به حق است: (و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید نمی‌توانید) یا چگونه شکر نعمت‌های شما را فراگیرد در حالی که شکر تو از بزرگ‌ترین نعمت‌ها نزد من است و تو نعمت دهنده من به آن هستی، همان‌گونه که تو سرورم فرمودی: (آنچه از نعمت به شما رسیده از جانب خداست) و به طور قطع گفتارت مطابق واقع است. ای خدای من و ای سرورم! آنچه را بر رسولانت از وحی فرستادی ابلاغ نمودند جز آن‌که با تمام تلاش و نهایت علم و کوشش و وسع و نهایت توانم می‌گویم: ستایش مخصوص خداست بر تمام احسانش، ستایشی که معادل ستایش فرشتگان مقرب و انبیا و مرسلین است».

در مورد ذیل دعای عرفه که در کتاب «الحکم العطائیه» آمده نیز می‌توان چنین حکمی را نمود؛ به این‌که ابن عطاء الله اسکندرانی آن را که انشاء امام حسین علیه السلام بوده از مصادر شیعی پیدا نموده و قرائت می‌کرده است و بعدها شاگردانش آن را در نوشته‌هایش مشاهده کرده و مناسب دیده‌اند در کتاب «الحکم العطائیه» آورند و از آنجا که با حکمت‌های این کتاب نیز سازگاری ندارد لذا در آخر کتاب آورده و عنوان مستقلی تحت «مناجاة» به آن داده و از ارقام قبل

جدایش نموده‌اند و لذا ابن عجیبه حسنی در ابتدای شرح خود از این مناجات می‌گوید:

وهاهنا انتهى الكتاب، وما بقي إلا مناجاة الكريم الوهاب...^۱

و تا اینجا کتاب به پایان رسید و باقی نماند مگر مناجات پروردگار بخشنده...

آیت الله سعادت پرور می‌گوید:

مخفی نماند شارحین رساله حکم کلمات را منسوب به او می‌دانند و در آخر شرح نیز نامه‌هایی را در راهنمایی سالکین و نیز قسمت ذیل دعای عرفه سیدالشهداء علیه السلام را از وی نقل می‌کنند و همان‌گونه که کلمات و نامه‌ها را شرح نموده‌اند این قسمت از دعا را نیز شرح و توضیح داده‌اند، ولی تردید کرده‌اند که دعا از او باشد؛ بعضی گفته‌اند از او است و بعضی برآنند که وی فقط این دعا را قرائت می‌نموده است.

اما اگر کسی با بیانات و دعاهای معصومین علیهم السلام آشنایی داشته باشد، قطع پیدا خواهد کرد که این دعا جز از معصومی که اشراف بر شهود ذات و اسماء و کمالات الهی دارد شرف صدور نمی‌یابد، چنان‌که نظر شریف استاد ما [علامه طباطبایی - رحمة الله علیه -] نیز همین بود. صاحب حکم نیز به واسطه مضامین عالیه این دعا آن را از اقبال سید - رحمة الله علیه - انتخاب نموده و می‌خوانده است و صرف این‌که این قسمت از دعا در بعضی از کتب دیگر محدثین نیست، نمی‌تواند دلیل بر اضافه نمودن آن توسط صاحب حکم و یا دیگران از قول وی به اقبال باشد. این‌گونه کم و زیاد شدن از نظر نقل در منقولات روایی و

۱. احمد ابن عجیبه، *ایفاظ الهمم فی شرح الحکم*، ص ۵۴۴.

دعایی بسیار است و جای این سؤال باقی است که آیا می‌توان کلماتی را که در این دعا گفته شده به کار زد؟ بنابراین سزاوار است صاحبان قلم و تحقیق در گفتار و نظریاتشان دقت بیشتری بفرمایند.^۱

شاهد کلام ایشان این‌که برخی از شارحان کتاب «الحکم العطائیه» این مناجات را نیاورده و به تبع آن را شرح نکرده‌اند که از آن جمله محمد باسم دهمان در شرح خود به نام «اذواق النقشبندیة فی شرح الحکم العطائیه» است.

از کلام شیخ عبدالله شرقاوی که بر این ذیل شرحی دارد استفاده می‌شود او نیز انتساب آن را به ابن عطاء الله اسکندرانی قطعی نمی‌دانسته و لذا می‌گوید:

وفي بعض النسخ: ومن مناجاته: «إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي» ...^۲

و در برخی نسخه‌ها چنین آمده است: و از مناجات اوست: «إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي» ...

آیت الله سعادت پرور همچنین می‌گوید:

بعضی از بزرگان به سبب نبودن بخش ذیل این دعا (از «إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ...» تا «الْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ») در بعضی از کتب سید علیه السلام و دیگران، گمان کرده‌اند این بخش اضافاتی است که بعضی از اهل کمال به دعا ملحق فرموده‌اند ولی این گمان غیر قابل قبول است؛ زیرا تحقیق در مضامین بیانات معصومین علیهم السلام و ادعیه ایشان، خلاف آن را ثابت می‌کند، چنان‌که مضمون کلام استاد ما علامه طباطبایی - رضوان الله تعالی علیه - (که به کتاب و سنت آشنایی تمام و در فلسفه و عرفان علمی و عملی در منزلت والایی قرار داشت)، در این باره این بود که: «دعاهایی که از معصومین علیهم السلام باشد، بدون سند فریاد می‌زنند که ما از حنجره‌ای بیرون آمده‌ایم که هیچ فیلسوف و عارفی را قدرت بر

۱. علی سعادت پرور، پاسداران حریم عشق، ج ۳، ص ۶۵.

۲. عبدالله الشرقاوی، شرح حکم ابن عطاء الله اسکندری، ص ۲۰۸.

این‌گونه سخن گفتن (آن هم از مرحله شهود نه استدلال) نیست.»
 به خصوص راجع به ذیل دعای عرفه سیدالشهدا علیه السلام می‌فرمود: «آن
 قدر این ذیل پر محتوی می‌باشد که از پُر محتوایی می‌خواهد منفجر
 شود.» شایسته است آنان که اهل تحقیق در دعاهای معصومین علیهم السلام
 می‌باشند، توجه کنند جمله‌های این بخش در بیانات دعاهای دیگر
 معصومین علیهم السلام نیز وجود دارد و این، خود شاهدی بر صحت انتساب
 این بخش توسط صاحب «اقبال الأعمال» به سیدالشهدا علیه السلام
 می‌باشد.

یکی از دعاهایی که شبیه به این جمله‌ها را دارد، دعایی است که
 امیرالمؤمنین علیه السلام به نوف تعلیم فرموده‌اند. سزاوار است خوانندگان
 عزیز آن را ملاحظه نمایند و تفسیر و بیانش را از شرحی که نسبت به
 بخش ذیل دعای عرفه دادیم، برداشت نمایند، والحمد لله^۱.

اینک ما این دعا را به تمامه ذکر می‌کنیم تا خوانندگان خود به قضاوت

بنشینند:

نوف بکالی می‌گوید:

رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مُبَادِرًا، فَقُلْتُ: أَيْنَ تُرِيدُ يَا
 مَوْلَايَ؟ فَقَالَ: دَعْنِي يَا نَوْفُ، إِنَّ آمَالِي تُقَدِّمُنِي فِي الْمَحْبُوبِ. فَقُلْتُ: يَا
 مَوْلَايَ، وَمَا آمَالُكَ؟ قَالَ: قَدْ عَلِمَهَا الْمَأْمُولُ، وَاسْتَعْنَيْتُ عَنْ تَبْيِينِهَا
 لِغَيْرِهِ، وَكَفَى بِالْعَبْدِ أَدْبًا أَنْ لَا يُشْرِكَ فِي نِعْمِهِ وَإِرْبِهِ غَيْرَ رَبِّهِ. فَقُلْتُ: يَا
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي خَائِفٌ عَلَى نَفْسِي مِنَ الشَّرِّهِ وَالتَّطَلُّعِ إِلَى طَمَحٍ مِنْ
 أَطْمَاعِ الدُّنْيَا. فَقَالَ لِي: وَأَيْنَ أَنْتَ عَنْ عِصْمَةِ الْخَائِفِينَ وَكَهْفِ
 الْعَارِفِينَ؟! فَقُلْتُ: دَلَّنِي عَلَيْهِ؟ قَالَ: اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، تَصِلُ أَمْلَكَ

۱. سعادت پرور، نور‌هدایت، ج ۳، ص ۲۵۱.

بِحُسْنِ تَفْضُلِهِ، وَتَقْبَلُ عَلَيْهِ بِهِمَّكَ، وَأَعْرِضْ عَنِ النَّازِلَةِ فِي قَلْبِكَ، فَإِنْ
أَجَلَّكَ بِهَا فَأَنَا الضَّامِنُ مِنْ مُورِدِهَا، وَأَنْقَطِعُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّهُ يَقُولُ:
وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَأَقْطَعَنَّ أَمَلَ كُلِّ مَنْ يُؤَمِّلُ غَيْرِي بِالْيَأْسِ، وَلَا كَسُونَهُ
ثَوْبَ الْمُدَّةِ فِي النَّاسِ، وَلَا بُعْدَتَهُ مِنْ قُرْبِي، وَلَا قَطَعَتَهُ عَنْ وَصْلِي...

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ السَّلَامُ لِي: يَا نَوْفُ ادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ:

إِلَهِي، إِنْ حَمِدْتُكَ فِيمَوَاهِبِكَ، وَإِنْ مَجَّدْتُكَ فِيمَرَادِكَ، وَإِنْ قَدَسْتُكَ
فَبِقُوَّتِكَ، وَإِنْ هَلَّلْتُكَ فَبِقُدْرَتِكَ، وَإِنْ نَظَرْتُ فَأَلَى رَحْمَتِكَ، وَإِنْ عَضَّضْتُ
فَعَلَى نِعْمَتِكَ. إِلَهِي، إِنَّهُ مَنْ لَمْ يَشْغَلْهُ الْوُلُوعُ بِذِكْرِكَ وَلَمْ يَزُوهِ السَّفَرُ
بِقُرْبِكَ كَانَتْ حَيَاتُهُ عَلَيْهِ مِيْتَةً، وَمِيْتَتُهُ عَلَيْهِ حَسْرَةً. إِلَهِي، تَنَاهَتْ
أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ إِلَيْكَ بِسَرَائِرِ الْقُلُوبِ، وَطَالَعَتْ أَصْغَى السَّمَاعِينَ لَكَ
نَجِيَّاتِ الصُّدُورِ، فَلَمْ يَلْقَ أَبْصَارُهُمْ رَدُّ دُونَ مَا يُرِيدُونَ، هَتَكَتَ بَيْنَكَ
وَبَيْنَهُمْ حُجْبَ الْغَفْلَةِ، فَسَكَنُوا فِي نُورِكَ، وَتَنَفَّسُوا بِرُوحِكَ، فَصَارَتْ
قُلُوبُهُمْ مَعَارِسًا لِهَيْبَتِكَ، وَأَبْصَارُهُمْ مَآكِفًا لِقُدْرَتِكَ، وَقَرَّبَتْ أَرْوَاحَهُمْ مِنْ
قُدْسِكَ، فَجَالَسُوا اسْمَكَ بِوَقَارِ الْمُجَالَسَةِ، وَخُضُوعِ الْمُخَاطَبَةِ، فَأَقْبَلَتْ
إِلَيْهِمْ إِقْبَالَ الشَّفِيقِ، وَأَنْصَتَ لَهُمْ إِنْصَاتَ الرَّفِيقِ، وَأَجَبَتْهُمْ إِجَابَاتِ
الْأَحِبَّاءِ، وَنَاجَيْتَهُمْ مُنَاجَاةَ الْأَحْلَاءِ، فَبَلَغَ بِي الْمَحَلَّ الَّذِي إِلَيْهِ وَصَلُوا،
وَأَنْقَلَبِي مِنْ ذِكْرِي إِلَى ذِكْرِكَ، وَلَا تَتْرُكْ بَيْنِي وَبَيْنَ مَلَكُوتِ عِزِّكَ أَبَا إِلَّا
فَتَحْتَهُ، وَلَا حِجَابًا مِنْ حُجْبِ الْغَفْلَةِ إِلَّا هَتَكَتَهُ، حَتَّى تُقِيمَ رُوحِي بَيْنَ
ضِيَاءِ عَرْشِكَ، وَتَجْعَلَ لَهَا مَقَامًا نُصَبَ نُورِكَ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.
إِلَهِي، مَا أَوْحَشَ طَرِيقًا لَا يَكُونُ رَفِيقِي فِيهِ أَمَلِي فِيكَ! وَأَبْعَدَ سَفَرًا لَا
يَكُونُ رَجَائِي مِنْهُ دَلِيلِي مِنْكَ! حَابٌ مَنِ اعْتَصَمَ بِحَبْلِ غَيْرِكَ، وَصَعَفَ
رُكْنٌ مَنِ اسْتَنَّدَ إِلَى غَيْرِ رُكْنِكَ. فَيَا مُعَلِّمَ مُؤَمِّلِيهِ الْأَمَلِ فَيَذْهَبُ عَنْهُمْ
كَابَةَ الْوَجَلِ لَا تَحْرِمْنِي صَالِحَ الْعَمَلِ، وَكُلَّأَنِّي كِلَاءَةً مَنْ فَارَقْتَهُ الْحَيْلُ،
فَكَيْفَ يَلْحَقُ مُؤَمِّلِيكَ ذُلُّ الْفَقْرِ وَأَنْتَ الْغَنِيِّ عَنْ مَصَارِّ الْمُذْنِبِينَ!؟

إِلَهِي، وَإِنَّ كُلَّ حَلَاوَةٍ مُنْقَطِعَةٌ وَحَلَاوَةُ الْإِيمَانِ تَزْدَادُ حَلَاوَتُهَا اتِّصَالَ بِكَ.
 إِلَهِي، وَإِنَّ قَلْبِي قَدْ بَسَطَ أَمَلَهُ فِيكَ، فَأَذْفُهُ مِنْ حَلَاوَةِ بَسْطِكَ إِبَاهُ
 الْبُلُوغِ لِمَا أَمَلُ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. إِلَهِي، أَسْأَلُكَ مَسْأَلَةً مَنْ
 يَعْرِفُكَ كُنْهَ مَعْرِفَتِكَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَسْأَلَكَ، وَأَعُوذُ بِكَ
 مِنْ كُلِّ شَرٍّ وَفِتْنَةٍ أَعَدْتَ بِهَا أَحِبَّاءَكَ مِنْ خَلْقِكَ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
 قَدِيرٌ. إِلَهِي، أَسْأَلُكَ مَسْأَلَةَ الْمُسْكِينِ الَّذِي قَدْ تَحَيَّرَ فِي رَجَاهُ فَلَا يَجِدُ
 مَلْجَأً وَلَا مَسْنَدًا يَصِلُ بِهِ إِلَيْكَ وَلَا يُسْتَدَلُّ بِهِ عَلَيْكَ إِلَّا بِكَ، وَبَارَكَانِكَ
 وَمَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا مِنْكَ، فَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي ظَهَرَتْ بِهِ
 لِحَاصَةِ أَوْلِيَائِكَ فَوْحِدُوكَ، وَعَرَفُوكَ فَعَبَدُوكَ بِحَقِيقَتِكَ، أَنْ تُعَرِّفَنِي
 نَفْسَكَ؛ لِأَفِرَّ لَكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ عَلَى حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ بِكَ، وَلَا تَجْعَلْنِي يَا
 إِلَهِي مِمَّنْ يَعْبُدُ الْإِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى. وَالْحَظْنِي بِلِحْظَةٍ مِنْ لِحْظَاتِكَ
 تَنُورُ بِهَا قَلْبِي بِمَعْرِفَتِكَ خَاصَّةً وَمَعْرِفَةِ أَوْلِيَائِكَ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
 قَدِيرٌ.^۱

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را دیدم که به سرعت می‌رود. عرض کردم: کجا می‌روید، سرورم؟ فرمود: رهایم کن ای نوف که امید و آرزوهایم مرا به سمت محبوب می‌برد. عرض کردم: سرورم! آرزوهایتان چیست؟ فرمود: آن که امید و آرزویم به اوست خود می‌داند و نیازی نیست برای جز او بازگویم. در ادب بنده همین بس که در خوشی‌ها و نیازهایش کسی جز خداوندگار خود را شریک نگرداند. عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! من از آزمندی و چشمداشت به طمع‌های دنیوی بر خود بی‌مینا کم.

حضرت فرمود: چرا به پناهگاه خائفان و غار عارفان پناه نمی‌بری؟

۱. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۱، ص ۹۴-۹۶، حدیث ۱۲.

عرض کردم:

مرا به آن راهنمایی فرما. حضرت فرمود:

خداوند، علی عظیم است؛ امیدت را به حُسن تفضّل او پیوند زن و هم و غمّ خود را متوجّه او گردان و از هر خطوری که در دلت می‌گذرد روی گردان شو، اگر عرصه را بر تو تنگ کرد، من گشایش آن را ضمانت می‌کنم و با تمام وجود به خداوند سبحان روی کن؛ زیرا او می‌فرماید: به عزت و جلالم سوگند، امید هر کس را که به غیر من امید بندد به یأس تبدیل می‌کنم و جامه خواری در میان مردم بر قامت او می‌پوشانم و او را از نزدیک خودم دور می‌سازم و پیوندم را از او می‌برم...

سپس امام، علیه و علی آله السلام، به من فرمود: ای نوف! با این دعا خدا را بخوان:

خدایا! اگر تو را ستایش کنم پس به واسطهٔ مواهب توست و اگر تو را تمجید کنم چون مراد توست و اگر تو را تقدیس کنم با قوتت است و اگر تو را به معبودیت یگانه بخوانم به واسطهٔ قدرتت است و اگر نظر کنم پس به سوی رحمتت است و اگر ملازم چیزی باشم پس بر نعمتت خواهد بود.

خدایا! همانا کسی که حرص به ذکر تو، او را مشغول نگرداند و برای سفر به طرف نزدیک شدن به تو آماده نشود، زندگی‌اش بر او مردن و مردنش بر او حسرت است.

خدایا! دیدگان بینندگان به تو با باطن‌های دل‌ها به تو منتهی می‌شود و گوش‌های شنوندگان به تو، امور مخفی سینه‌ها را مطالعه می‌کند، پس دیده‌هایشان بر برگشتی برخوردار نکرد، غیر آنچه را که می‌خواهند، پرده‌های غفلت بین خود و بین ایشان را پاره کردی، پس در نور تو

ساکن شدند و به بوی خوش تو تنفس کردند، پس دل‌های ایشان محل کاشته شدن درخت هیبت و عظمت و دیدگان‌شان مایل به طرف قدرتت گردیده است و روح ایشان را به مقام قدست نزدیک کردی، پس با وقار هم‌نشینی و خضوع در حال خطاب با اسمت هم‌نشینی کردند و به ایشان روی آوردی مانند روی آوردن دوست دلسوز و به ایشان گوش دادی مانند گوش دادن رفیق و به ایشان جواب دادی مانند جواب به دوستان و با ایشان مناجات کردی مانند مناجات دوستان. پس مرا برسان به محلی که ایشان رسیدند و از یاد من مرا به یاد خودت منتقل کن و بین من و ملکوت عزتت، دری را رها مکن مگر این‌که گشوده باشی و حجابی از حجاب‌های غفلت را مگر این‌که پاره کرده باشی تا این‌که روحم را بین نورانیت عرشت بپا داری و برای آن مقامی به طرف نورت قرار دهی؛ همانا تو بر هر چیزی قادر هستی.

خدایا! چه قدر وحشتناک است راهی که رفیقم در آن آرزویم به تو نباشد و چه قدر دور است سفری که امیدم از آن دلیلم از تو نباشد، کسی که به ریسمان غیر تو چنگ زند بیچاره و نیازمند است و ضعیف است رکن کسی که تکیه کند به غیر رکن تو، پس ای یاد دهنده آرزو به آرزومندان‌ش تا ناراحتی ترس را از ایشان برطرف کند، مرا از عمل صالح محروم مفرما و مرا حفظ کن مانند حفظ کردن کسی که چاره‌ها از او مفارقت کرده است، پس چگونه به آرزومندان‌ت ذلت فقر برسد و حال آن‌که تو از ضرر گنه‌کاران بی‌نیازی.

خدایا! هر شیرینی قطع می‌شود در حالی که شیرینی ایمان به جهت اتصالش به تو زیاد می‌شود.

خدایا! قلبم آرزویش به تو گشوده است پس آن را از شیرینی گشایش نسبت به آنچه آرزو دارد بچشان، زیرا تو بر هر چیزی قادر

هستی.

خدایا! از تو می‌خواهم خواستن کسی که تو را به حقیقت معرفت شناخته و از هر خیری که سزاوار است برای مؤمن؛ و پناه می‌برم به تو از هر شر و فتنه‌ای که دوستانت از مخلوقات را از آن پناه داده‌ای؛ همانا تو بر هر چیزی قادر هستی.

خدایا! از تو می‌خواهم خواستن مسکینی که در امیدش متحیر است، پس پناهگاه و تکیه‌گاهی که با آن به تو برسد ندارد و استدلال نمی‌شود به آن بر تو جز به تو و به ارکان و مقاماتی که تعطیلی برای آن‌ها از طرف تو نیست، پس از تو می‌خواهم به سمت که با آن برای اولیای خاصت ظاهر گشتی پس تو را یگانه دانستند و شناختند پس تو را به حقیقت بندگی کردند، این که خودت را به من بشناسانی تا به ربوبیت اقرار کنم با حقیقت ایمان به تو و خدایا! مرا قرار مده از کسانی که اسم را بندگی می‌کند نه معنا را و مرا به نگاهی از نگاه‌های توجه کن تا قلبم به آن معرفت مخصوص و معرفت اولیائت نورانی گردد، همانا تو بر هر چیزی قادر هستی.

(ز) عدم سازگاری ذیل دعا با دیگر ادعیه

ادعا شده این ذیل با دیگر دعا‌های امامان از اهل بیت علیهم السلام سازگاری ندارد. این اشکال در کلام مرحوم مجلسی آمده بود.

پاسخ

اولاً؛ شاید منشأ کلام این محدث بزرگوار شیعه، ناظر به بعضی از فقرات دعاست که به نظر وی با احادیث دیگر اهل بیت علیهم السلام منافات دارد؛ ولی نباید انتظار داشت که سیاق ادعیه با سیاق همهٔ روایات یکسان باشد. لطایف عرفانی و مقامات شهودی ادعیه در روایات کمتر دیده می‌شود؛ زیرا در روایات مخاطب مردم‌اند و معصومان علیهم السلام در تعامل با آنان به فراخور عقل و فهم و ادراک و معرفت

آنان با ایشان سخن می‌گفتند، نه این‌که هرچه را به کنه عقل خودشان گفتنی بود، بگویند.

کلینی در کافی از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده است که فرمود:

مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ، وَقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:
 إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.^۱

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هیچ‌گاه بر اساس کنه عقلش با بندگان خدا سخن نگفت؛ و نیز فرمود که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: به ما پیامبران امر شده است که با مردم به اندازه عقلشان سخن بگوییم.

آیت الله حسن‌زاده آملی می‌فرماید:

ادعیه مأثوره هر یک مقامی از مقامات انشائی و علمی ائمه دین است. لطائف شوقی و عرفانی و مقامات ذوقی و شهودی که در ادعیه نهفته‌اند و از آنها مستفاد می‌شوند، در روایات وجود ندارند و دیده نمی‌شوند؛ زیرا در روایات مخاطب مردم‌اند و با آنان محاورت داشتند و به فراخور عقل و فهم و ادراک و معرفت آنان با آنان تکلم می‌کردند و سخن می‌گفتند نه به کنه عقل خودشان هر چه را که گفتنی بود...

اما در ادعیه و مناجات‌ها با جمال و جلال و حسن مطلق و محبوب و معشوق حقیقی به راز و نیاز بودند، لذا آنچه در نهانخانه سر و نگارخانه عشق و بیت المعمور ادب داشتند به زبان آوردند و به کنه عقل خودشان مناجات و دعا داشتند.^۲

بنابراین نباید به صرف ناسازگاری ظاهری بخشی از ادعیه با روایات، در صدور آن از معصومان تردید روا داشت، بلکه این تردید باید مستند به تشکیک در وثاقت راویان، بحث‌های زبان‌شناختی دقیق، ناسازگاری با آیات قرآن (که در این

۱. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۲۳، حدیث ۱۵.

۲. حسن حسن‌زاده آملی، *رساله نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور*، ص ۳۱.

صورت نیز یا باید آیات قرآنی را تأویل کرد و دست از ظاهر آن‌ها برداشت یا در سند یا دلالت سخنان منسوب به معصومان تردید کرد) یا ناسازگاری با عقل (که در این صورت نیز باید در ادله عقلی دقت بیشتری کرد و اگر با حکم صریح عقل در تعارض اند در سند یا دلالت آن‌ها تجدیدنظر کرد) باشد.

ثانیاً: محتوای این بخش از دعا نه تنها با سیاق ادعیه معصومان سازگار است، بلکه علاوه بر وجود عباراتی شبیه آن در ادعیه و سخنان آن حضرات، با آیات قرآن کریم نیز سازگار است و ادله عقلی نیز آن را می‌پذیرد. این بخش از دعای عرفه می‌تواند اوج بروز عرفان حضرت سید الشهداء علیه السلام به خدای تعالی و رابطه هستی با خدا و نحوه حضور خدا در هستی و کیفیت معرفت مخلوقات نسبت به خداوند باشد.

بهترین شاهد و نظیر برای این ذیل فقرات مناجات شعبانیه است که در بخشی از آن چنین آمده است:

إِلَهِي، هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ، وَأَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا
إِلَيْكَ، حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجْبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ
الْعَظْمَةِ، وَتَصِيرَ أَرْوَاحَنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ. إِلَهِي، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ
نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ، وَلَا حَظَّتْهُ فَصَعِقَ لِجَلَالِكَ، فَنَاجَيْتَهُ سِرًّا وَعَمِلَ لَكَ
جَهْرًا^۱.

ای خدا مرا انقطاع کامل به سوی خود عطا فرما و روشن ساز دیده‌های دل ما را به نوری که به آن نور تو را مشاهده کند تا آن‌که دیده بصیرت ما حجاب‌های نور را بردرد و به نور عظمت واصل گردد و جان‌های ما به مقام قدس عزتت در پیوندد. ای خدا مرا از آنان قرار ده که چون او را ندا کنی تو را اجابت می‌کند و چون به او متوجه شوی از تجلی جلال

۱. ابن طاووس، *إقبال الأعمال*، ج ۲، ص ۶۸۷.

و عظمت مدهوش می‌گردد پس تو با او در باطن راز می‌گویی و او به عیان به کار تو مشغول است.

ثالثاً: چه اشکالی دارد که بخش آغازین دعای عرفه محتوای عمومی داشته ولی کوهان بلند معارف آن در قسمت‌های پایانی عرضه شده باشد؟ آیا این مقدار از تفاوت دلیل ناهماهنگی است؟!

رابعاً: ما گرچه منکر وجود سخنانی نغز و بلند از غیر معصوم نیستیم اما معتقدیم گاهی سخن از جهت محتوا و تعبیر به گونه‌ای در اوج قرار می‌گیرد که صدور آن از غیر معصوم می‌تواند محال عادی تلقی شود، چنان‌که بهترین دلیل بر قطعی الصدور بودن قرآن همان علو مضمون، اعجاز معنوی و لفظی آن است.

روایات نیز در مرتبه نازل قرآن قرار دارند و بدین جهت است که ابن ابی الحدید، «نهج البلاغه» را به دلیل قرائن مضمونی مسلم الصدور می‌داند و اهل تردید در آن را نکوهش می‌کند.^۱

علامه سید حسین همدانی درود آبادی نیز انتساب این ذیل را به حضرت سید الشهداء علیه السلام مسلم دانسته و می‌گوید:

وإلى هذا أشار مولانا أبو عبد الله الحسين عليه السلام في دعاء عرفة: «إلهي... كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ، أَيْكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ، مَتَى غَبَتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ، وَمَتَى بَعُدْتَ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ، عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيباً، وَخَسِرْتَ صَفْقَةَ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيباً».^۲

و به همین معنا اشاره کرده مولای ما اباعبدالله حسین علیه السلام در دعای عرفه: «چه سان چیزی که در وجودش نیازمند توست، به تو ره

۱. عبد الحمید بن هبة الله ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۰، ص ۱۲۷-۱۲۹.

۲. حسین بن محمد تقی درودآبادی همدانی، شرح الاسماء الحسنی، ص ۸۹.

بنمایید؟! آیا برای جز تو ظهوری هست که تو آن را نداشته باشی تا آن، آشکارکننده تو باشد؟! کی غایب شده‌ای تا به راه نمایی نیاز افتد که به تو ره ببرد؟! و کی دور گشته‌ای تا آثار، رساننده به تو باشند؟! کور باد چشمی که تو را مراقب خود نبیند و زیان‌بار باد سودای بنده‌ای که از محبت نصیبی برایش ننهاده‌ای!».

او نیز در جای دیگر می‌گوید:

قال مولانا أبو عبد الله الحسين عليه السلام في دعاء عرفة: «إِلَهِي أَمَرْت بِالرُّجُوعِ إِلَى الْأَثَارِ، فَأَرْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكِسْوَةِ الْأَنْوَارِ، وَهِدَايَةِ الْإِسْتِبْصَارِ، حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْهَا، كَمَا دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْهَا، مَصُونِ السَّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَيْهَا، وَمَرْفُوعِ الْهَمَّةِ عَنِ الْإِعْتِمَادِ عَلَيْهَا، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱.

مولای ما اباعبدالله حسین علیه السلام در دعای عرفه فرمود: «خدای من! به مراجعه کردن به آثار، فرمان دادی. پس مرا با پوششی از نور و بینش و هدایت، بازگردان تا همان‌گونه از آن‌ها درگذرم که به سویشان رفته بودم؛ درون، از چشم دوختن به آن‌ها محفوظ باشد و همت، از اعتماد به آن‌ها برکشیده شود که البته تو بر هر کاری، توانایی.».

قاضی سعید قمی نیز انتساب این ذیل به امام حسین علیه السلام را مسلم گرفته و در

شرح خود بر توحید صدوق می‌گوید:

وَأَمَّا الْعَارِفُونَ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ شَأْنَهُ، الْفَائِزُونَ بِ «الْمَحْبُوبِيَّةِ التَّامَّةِ» فَيَقُولُونَ كَمَا وَرَدَ فِي دَعَاءِ عَرَفَةَ عَنِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ . عَلَيْهِ أَلْفُ سَلَامٍ وَتَحِيَّةٍ وَثَنَاءٍ : «كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ؟! أَلْغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ؟!»^۲.

و اما عارفان به نور خداوند - که شأنش عزیز است - و به فوز محبوبیت

۱. همان، ص ۹۵.

۲. محمدسعید بن محمد مفید قاضی سعید قمی، شرح توحید الصدوق، ج ۱، ص ۱۷۳.

کامل رسیده‌اند می‌گویند آن‌گونه که دعای عرفه از سید الشهداء - بر او هزار سلام و تحیت و ثنا باد - وارد شده آنجا که می‌فرماید: «چه سان چیزی که در وجودش نیازمند توست، به تو ره بنماید؟! آیا برای جز تو ظهوری هست که تو آن را نداشته باشی تا آن، آشکارکننده تو باشد؟!».

آیت الله جوادی آملی می‌فرمایند:

در بررسی اسناد روایات، آنچه اصل است و موضوعیت دارد، صدور آن از امام معصوم است؛ یعنی یک حدیث پژوه باید اطمینان یابد که محتوای موردنظر وی، از معصوم علیه السلام صادر شده است. این اطمینان گاهی از راه وثاقت و اصالت و صداقت راوی به دست می‌آید، گاهی از راه بلندی محتوا و اتقان متن و گاهی نیز از راه شواهد و قرائن منفصل و متصل. از این رو، بررسی سندی احادیث از آن جهت مورد توجه قرار می‌گیرد که راهی برای حصول این اطمینان است و به اصطلاح موضوعیت ندارد، بلکه طریقت دارد.^۱

سپس ایشان در ادامه چند شاهد و قرینه در اثبات انتساب ذیل دعای عرفه به امام حسین علیه السلام ذکر می‌نمایند:

۱. سید بن طاووس (قدس سره) که از بزرگان امامیه است، آن را در کتاب قیّم «اقبال الأعمال» نقل کرده و در نقل او هیچ خدشه‌ای نیست. گرچه بر اثر شهود نسیان برخی از نسخه نویسان در برخی نسخ دست‌نویس «اقبال»، ذیل دعای عرفه نیامده، لیکن استاد بزرگوار مرحوم علامه شعرانی نوشته‌اند: «در کتابخانه آستان قدس رضوی به نسخه‌ای قدیمی و معتبر از «اقبال الأعمال» برخوردم که

۱. جواد حسینی، «نیم‌نگاهی به شرح فرازهایی از دعای عرفه»، *میقات حج*، ش. ۴۲، ۱۳۸۱ ه.ش، ص ۱۸۵.

ذیل دعا در آن آمده است.»

۲. محتوای بلند این دعای نورانی نشانه صدور این متن از زبان معصوم علیه السلام است.

۳. بخش آغازین دعای شریف عرفه محتوای عمومی دارد، مسألت کردن از خدا، در میان گذاشتن مشکلات با ذات اقدس الهی، حوائج علمی و عینی را از او خواستن و... اینها در سایر دعاها نیز هست، لیکن سلطان مباحث دعای عرفه و کوهان بلند معارف آن، قسمت‌های پایانی دعاست که شباهت محتوایی با سخنان دیگر امام حسین علیه السلام دارد.^۱

امام خمینی در کتاب «مصباح الهدایة» می‌فرماید:

قال مولانا أبو عبد الله الحسين، عليه الصلاة والسلام، في دعاء «عرفة»: «أَلْغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ؟!» صدق ولي الله، وروحي له الفداء.^۲

مولای ما اباعبدالله حسین - بر او درود و سلام باد - در دعای عرفه فرمود: «آیا برای جز تو ظهوری هست که تو آن را نداشته باشی». راست گفت ولی خدا که روحم فدای او باد.

ملاً محسن فیض کاشانی نیز انتساب ذیل دعای عرفه به امام حسین علیه السلام را مسلم دانسته و در کتاب «الحقائق» می‌گوید:

وقال ابنه الحسين سيد الشهداء: «كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وَجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ؟! أَيْكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ؟! مَتَى غَبْتُ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَيَّ دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ؟! وَمَتَى

۱. همان، ص ۱۸۵-۱۸۶.

۲. روح الله خمینی، مصباح الهدایة إلى الخلافة والولاية، ص ۶۶.

بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ؟! عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ وَلَا تَرَالُ عَلَيْهَا رَقِيبًا، وَخَسِرَتْ صَفْقَةً عَبْدٌ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيبًا»^۱.
و فرزندش حسین سرور شهیدان فرمود: «چه سان چیزی که در وجودش نیازمند توست، به تو ره بنماید؟! آیا برای جز تو ظهوری هست که تو آن را نداشته باشی تا آن، آشکارکننده تو باشد؟! کی غایب شده‌ای تا به راه نمایی نیاز افتد که به تو ره ببرد؟! و کی دور گشته‌ای تا آثار، رساننده به تو باشند؟! کور باد چشمی که تو را مراقب خود نبیند و زیان بار باد سودای بنده‌ای که از محبت نصیبی برایش ننهاده‌ای!».

ملاً مهدی نراقی نیز انتساب این دعا به حضرت سید الشهداء علیه السلام را مسلم دانسته و در جایی می‌گوید:

كما قال سيّد الشهداء علیه السلام في دعاء عرفه بقوله: «وَأَنْتَ الَّذِي أَزَلْتَ الْأَعْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ، حَتَّى لَمْ يُحِبُّوا سِوَاكَ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَيَّ غَيْرِكَ»^۲.

همان‌گونه که سرور شهیدان علیه السلام در دعای عرفه فرمود: «تویی که [دوستی] دیگران را از دل‌های دوستدارانت جدا نمودی تا به جز تو محبت نورزند و به جز تو پناه نیاورند».

آیت الله سعادت پرور می‌گوید:

بعضی از بزرگان به سبب نبودن بخش ذیل این دعا (از «إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ...» تا «الْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ») در بعضی از کتب سید علیه السلام و دیگران، گمان کرده‌اند این بخش اضافاتی است که بعضی از اهل کمال به دعا

۱. محمد بن شاه مرتضی فیض کاشانی، الحقائق فی محاسن الاخلاق؛ قره العیون فی المعارف والحکم، ص ۱۸۲.

۲. مهدی بن ابی ذر نراقی، جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۴۵-۱۴۶.

ملحق فرموده‌اند ولی این گمان غیر قابل قبول است؛ زیرا تحقیق در مضامین بیانات معصومین علیهم السلام و ادعیه ایشان، خلاف آن را ثابت می‌کند، چنان‌که مضمون کلام استاد ما علامه طباطبایی - رضوان الله تعالی علیه - (که به کتاب و سنت آشنایی تمام و در فلسفه و عرفان علمی و عملی در منزلت والایی قرار داشت)، در این باره این بود که: «دعاهایی که از معصومین علیهم السلام باشد، بدون سند فریاد می‌زنند که ما از حنجره‌ای بیرون آمده‌ایم که هیچ فیلسوف و عارفی را قدرت بر این‌گونه سخن گفتن (آن هم از مرحله شهود نه استدلال) نیست.» به خصوص راجع به ذیل دعای عرفه سیدالشهدا علیه السلام می‌فرمود: «آن قدر این ذیل پر محتوی می‌باشد که از پُر محتوایی می‌خواهد منفجر شود». شایسته است آنان که اهل تحقیق در دعاهای معصومین علیهم السلام می‌باشند، توجه کنند جمله‌های این بخش در بیانات دعاهای دیگر معصومین علیهم السلام نیز وجود دارد و این، خود شاهدهی بر صحت انتساب این بخش توسط صاحب «اقبال الأعمال» به سیدالشهدا علیه السلام می‌باشد.

یکی از دعاهایی که شبیه به این جمله‌ها را دارد، دعایی است که امیرالمؤمنین علیه السلام به نوف تعلیم فرموده‌اند. سزاوار است خوانندگان عزیز آن را ملاحظه نمایند و تفسیر و بیانش را از شرحی که نسبت به بخش ذیل دعای عرفه دادیم، برداشت نمایند، والحمد لله^۱.

محمد محمدی ری شهری می‌نویسد:

عالم ربانی آیت الله حاج شیخ علی سعادت‌پرور (پهلوانی) رحمته الله در تأیید صدور آن به دلیل قوت متن، برای این‌جانب از علامه سید

۱. سعادت پرور، نور هدایت، ج ۳، ص ۲۵۱.

محمدحسین طباطبایی نقل می‌کرد که ایشان می‌گفت: «کیست که بتواند این‌گونه حقایق را بیان کند؟ ما که عمری در مسائل فلسفی و عرفانی تلاش کرده‌ایم، دهنمان می‌چّاد این‌طور حرف بزنیم!»^۱

خامساً: اگر چند سطر و چند جمله در یک دعای چندصفحه‌ای مشکل داشت دلیل مجعول بودن همهٔ دعا نمی‌شود و آن را از اعتبار نمی‌اندازد. شما همان چند سطر را نپذیرید ولی بقیه دعا جایگاه خود را دارد. این مثل آن است که کسی بخواهد به دلیل نادرستی بخش پایانی دعای عرفه همهٔ دعای عرفه را نپذیرد، می‌بینید که درست نیست. حال در همین بخش پایانی اگر سیزده جمله فرضاً مشکل داشت، این دلیل نمی‌شود که شما همهٔ بخش پایانی دعای عرفه که در حدود پنجاه و هفت جمله است را نپذیرید.

سادساً: همه و یا بسیاری از این جملات مشکلی ندارد و مفهوم درستی برای آن دیده می‌شود. مثلاً: «إِلَهِي أَمْرَتَ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْأَثَارِ» چه مشکلی دارد؟ اصطلاحی است، یعنی چه؟ و با عبارات معصومان همخوانی ندارد، به چه دلیل؟ این که حضرت خطاب به خداوند می‌فرماید: «تو دستور داده‌ای که به آثار مراجعه کنیم و با تأمل در آثار به وجود تو پی بریم»، یکی از راه‌های معرفت خداست، رجوع به آثار و استدلال به آثار و این راهی است عمومی و همگانی، درست و معقول، کسی منکر این راه نیست، اگرچه راهی برتر همانند معرفت حضوری، معرفت شهودی و معرفت بالله وجود دارد که در برخی از سطور بخش پایانی دعای عرفه نیز آمده است.

۱. محمد محمدی ری‌شهری، محمود طباطبایی‌نژاد، و روح الله سید طباطبایی، *دانشنامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ*، ترجمهٔ عبدالهادی مسعودی و مهدی مهریزی، ج ۱۴، ص ۴۵.

سابعاً: اگر فرضاً برخی از فرازهای این دعا مشکل داشته باشد، قابل تأویل و توجیه است و چنان نیست که معلوم الغی و البطلان باشد و در چنین مواردی راه توجیه باز است و ادعای نفی صدور و حکم به جعل اساساً صحیح نیست.

ح) اشاره به وحدت وجود در ذیل دعای عرفه

از جمله اشکالات محتوایی ذیل دعای عرفه، وجود برخی از تعبیراتی بوده که در آن آمده و از آن جمله مسئله وحدت وجود است، آنجا که می‌فرماید:

أَيُّكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ؟
آیا برای جز تو ظهوری هست که تو آن را نداشته باشی تا آن،
آشکارکننده تو باشد؟!

پاسخ

اولاً: اعتقاد به وحدت وجود، اعتقاد فلاسفه و عرفای اسلامی است و اختصاصی به صوفیه ندارد.
ثانیاً: معتقدان به وحدت وجود از فلاسفه و عرفا نیز به ادله‌ای عقلی و نقلی استشهاد کرده و ادعای خود را مبرهن نموده‌اند و لذا نمی‌توان بطلان آن را امری مسلم و ضروری به حساب آورد.

میرزا جواد آقا ملکی تبریزی در تقریر آن می‌نویسد:

فَالَّذِي يُمْكِنُ تَقْرِيْبِهِ إِلَى الْأَذْهَانِ الْعَامَةِ الْمُسْتَقِيْمَةِ بِدَلَالَاتٍ ظَاهِرَةٍ غَيْرِ
عَمِيْقَةٍ أَنَّ الْحَقَّ تَعَالَى جَلَّ جَلَالُهُ لَا إِشْكَالَ فِي كَوْنِ وَجُودِهِ الْخَارِجِيِّ
غَيْرِ مَحْدُوْدٍ بَحْدٍ وَغَيْرِ فَاقِدٍ لِكَمَالٍ وَأَنَّهُ مَوْجُوْدٌ فِي كُلِّ مَكَانٍ وَزَمَانٍ
وَجُوداً حَقِيْقِيّاً خَارِجِيّاً.

وهذه التصديقات لا أظنّ مخالفاً فيها مسلماً، وأمّا الشيعي فاتفاقهم
على ذلك ممّا لا ريب فيه، وتصوير هذه التصديقات مع ما يتراءى من

۱. ابن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۴۹.

وجود العالم - جواهره واعراضه - لا إشكال في إشكاله على من له أدنى فهم؛ لأنّ معنى تصديق وجود خارجي غير محدود في مرتبة من مراتب الوجود ملازم للتصديق بأنّه لا شريك له في الوجود؛ لأنّ الشّريك في الوجود الخارجي وإن كان محدوداً من جهة أنّه واجد مرتبة من مراتب الوجود الخارجي لا يلائم وجود بوجود خارجي آخر غير فاقد لمرتبة من مراتب الوجود الخارجي؛ لأنّ المفروض أنّ غير المحدود جزئي حقيقي ووجوده الخارجي غير محدود بحدّ (أي غير فاقد لشيء من مراتب الوجود الخارجي).

فلأجل ذلك فانقسم القائلون بالتّصديقات المذكورة مع ما يروونه من وجود العالم في الخارج إلى طوائف.

قال بعضهم: إنّ العالم وجوده ليس وجوداً حقيقياً بل وجود اعتباري ظلّي كسراب بقيعة يحسبه الظّمان ماء. وقالوا: وجود الحقّ يساوق بالفارسية (بود) ووجود العالم (نمود) بل كلّما يرى ويتخيّل ويتعقّل من العالم فهو من أسماء الله وصفاته وأفعاله وليس في الوجود إلاّ الله وأسمائه وصفاته وأفعاله، وبعبارة أخرى: ليس إلاّ الحقّ وشؤونه، ومثّلوا لذلك بأمثلة كثيرة.

وقال الآخرون بأنّنا إنّما نقول بهذه التصديقات تعبّداً ولكن نرى وجود العالم، بجواهره وأعراضه، وجداناً وعياناً وليس لنا أن نتعقّل تصوير غير محدوديّته تعالى وأنّه كيف هو؟! وأنّه كيف يتصوّر ذلك مع القول بوجود العالم؟! ونحن غير مكلفين بذلك بل منهيّون عن الفكر والبحث عنه.

وبعضهم لم يتصوّروا من الوجود إلاّ الذهني والاعتباري ولم يروا مناقضة بين التصديقات ووجود العالم.

وبعضهم استراحوا رأساً بأنّ معرفة صفات الله غير ممكنة لأحد من المخلوقين ولو كان من الأنبياء عليهم السلام؛ لأنه تعالى منزّه عن أن يعرف أسماؤه وصفاته ولو إجمالاً.

وأورد الكل على الأوّلين بأنّ قولكم بأنّ وجود العالم ليس وجوداً حقيقياً يستلزم الكفر؛ لأنه قول بأنّ كلّ شيء هو الله وهذا من جهة أنّه قول بالاتّحاد كفر صريح مخالف للتوحيد، وأنّ هذه الجبال الرّواسي والحديد الذي فيه بأس شديد كيف يمكن أن يقال: إنّ وجودهما ليس حقيقياً بل هي مرايا وظلال وخیال بل شؤون وكيف يمكن أن يقال: إنّ الأعيان النجسة بل النفوس الخبيثة من أسماء الله وصفاته أو أفعاله وأنّه إن كان كما يقولون فكيف اللذات والآلام؟!

وأجيب عن ذلك كلّّه بأنّ نفي الوجود الحقيقي عن الأشياء ليس قولاً بأنّ كلّ شيء هو الله وليس قولاً بالاتّحاد.^۱

آنچه می توان با دلایل ظاهری نه چندان عمیق این مطلب را تقریر به ذهن های عموم مردم نمود آن است که بگوییم: همانا وجود خارجی حق تعالی - جلّ جلاله - به هیچ حدّی محدود نیست و هیچ کمالی در او مفقود نیست و او در همه جا و در همه زمان ها وجود حقیقی خارجی دارد.

و گمان نمی کنم که این تصدیقات مورد تکذیب هیچ یک از مسلمانان قرار گیرد؛ به خصوص شیعیان که در این مطلب کاملاً اتفاق نظر دارند. با این که تصوّر این تصدیقات در کنار آنچه دیده می شود از وجود عالم - جواهر و اعراضش - برای هرکسی که از کمترین مرتبه فهم و درک هم برخوردار باشد مواجه با اشکال خواهد شد؛ زیرا معنی تصدیق یک

۱. جواد بن شفیح ملکی تبریزی، رساله لقاء الله، ص ۲۲۹-۲۳۳.

موجود خارجی نامحدود در تمام مراتب، لازمه‌اش آن است که بگوییم این چنین وجودی هیچ شریکی ندارد؛ برای این که شریک در وجود خارجی هرچند از این جهت که با داشتن مرتبه‌ای از مراتب وجود محدود خواهد شد از جهت دیگر اعتقاد به وجود خارجی دیگری که نامحدود باشد - یعنی هیچ مرتبه‌ای از مراتب وجود را فاقد نباشد - امکان‌پذیر نیست.

و از این رو، اشخاصی که قائل به وجود خدا در همه جا به وجود خارجی هستند، از این لحاظ که در عالم خارج جهانی را می‌بینند، به چند گروه تقسیم شده و نظر داده‌اند:

بعضی از آنان گفته‌اند که جهان وجود حقیقی ندارد بلکه وجودش اعتباری و سایه‌ای است مانند سرابی که در چشم تشنه به شکل آب جلوه می‌کند؛ و از وجود حقّ به «بود» و از وجود عالم به «نمود» تعبیر کرده‌اند بلکه گفته‌اند هرچه در جهان هستی دیده می‌شود یا به خیال و عقل درمی‌آید، همه آن‌ها جلوه‌ای از اسماء و صفات و افعال خداوند متعال هستند و در عرصه وجود، چیزی جز اسما و صفات و افعال الهی نیست و به عبارت دیگر هرچه هست همگی حق و شئون حضرت حق تعالی به شمار می‌آیند و برای اثبات این ادعا مثال‌های فراوانی ذکر کرده‌اند.

گروه دیگر گفته‌اند: ما در خارج جهانی را می‌بینیم که با جواهر و اعراضش وجود خارجی دارند اما نمی‌توانیم چگونگی غیر محدود بودن خداوند متعال را تصوّر نماییم و این امر چگونه با وجود عالم قابل تصوّر می‌شود؟ لذا این گونه تصدیقات را تعبداً می‌پذیریم و مکلف به چنین تصوّر نیستیم بلکه از فکر و بحث در چنین اموری نهی هم شده‌ایم.

و بعضی دیگر از وجود، به جز وجود ذهنی و وجود اعتباری را تصوّر نکرده‌اند و گفته‌اند که هیچ تناقضی میان این تصدیقات و وجود عالم نیست.

و گروهی هم خودشان را به کلی راحت کرده و گفته‌اند که شناخت صفات الهی برای احدی حتی پیامبران الهی نیز امکان‌پذیر نیست؛ زیرا خدای تعالی منزّه است از این‌که اسما و صفات او و لو به طور اجمالی شناخته شود؟!

همه این گروه‌ها که نظر دادند به دیدگاه گروه اول - که معتقد بودند جهان وجود حقیقی ندارد بلکه وجودش اعتباری و ظلّی است - اشکال کرده و با آن مخالفت نموده‌اند و آن را کفرآمیز دانسته‌اند؛ برای این‌که اعتقاد به این‌که هر چیزی خداست، همان اعتقاد به اتّحاد خالق و مخلوق است و این نیز کفر صریح است و با اعتقاد به توحید نمی‌سازد و علاوه بر این، چگونه می‌توان گفت که این کوه‌ها باشکوه و معدن‌های آهن که قرآن درباره همین آهن گفته: «در آن برای مردم خطری سخت است...» وجود حقیقی ندارند؟! بلکه همه آن‌ها چیزی جز عکس، سایه و خیال نیستند بلکه شئون وجودند و چگونه ممکن است گفته شود اعیان نجسه حتّی نفوس خبیثه، همه از اسما و صفات و افعال الهی به شمار آیند؟! و اگر چنین باشد که شما ادّعا می‌کنید پس این لذّت‌ها و ناراحتی‌ها که ما داریم احساس می‌کنیم، چیست؟!

در پاسخ آنان گفته شده که نفی وجود حقیقی از اشیاء کردن به این معنا نیست که همه چیز خداست یا اتّحاد خالق و مخلوق است.

ایشان همچنین در نتیجه‌گیری نهایی می‌گوید:

وبالجملة، نفي الوجود عن الموجودات ليس قولاً باتّحاد الموجودات مع الله والوحدة غير الاتحاد؛ لأنّ الاتحاد لا يكون إلا بين شيئين وهو لا يوافق القول بالوحدة.^۱

خلاصه سخن این که؛ نفی وجود از موجودات، لازمهاش قائل شدن به اتّحاد موجودات با خدا نیست و اصولاً «وحدت» غیر از «اتّحاد» است؛ برای این که اتحاد صورت نمی‌گیرد مگر بین دو چیز و این با قول به وحدت منافات دارد.

ثالثاً: در استدلال بر وحدت وجود به ذیل دعای عرفه، به این جمله استشهاد شده که می‌فرماید:

أَيُّكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ؟^۲
آیا برای جز تو ظهوری هست که تو آن را نداشته باشی تا آن، آشکارکننده تو باشد؟!^۳

در حالی که ممکن است مقصود از آن اظهاریت وجود خداوند متعال بر وجود مخلوقات او باشد.

علامه مجلسی می‌نویسد:

قال بعض المنسوبين إلى العلم: اعلم أنّ أظهر الموجودات وأجلاها هو الله عز وجل فكان هذا يقتضي أن يكون معرفته أوّل المعارف وأسبقها إلى الأفهام وأسهلها على العقول...^۳

برخی از منسوبین به علم گفته‌اند: بدان که ظاهرترین و شفاف‌ترین موجودات همان خداوند عزوجل است و این اقتضا می‌کند معرفت او اول و ثابت‌ترین معارف به فهم‌ها و آسان‌ترین آن‌ها بر عقول باشد...

۱. همان، ص ۲۳۶.

۲. ابن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۴۹.

۳. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۶۴، ص ۱۳۸.

او نیز در کتاب «مرآة العقول» می نویسد:

والحاصل أنّ وجوده تعالی أظهر الأشياء ولا يحتاج في ظهوره إلى بيان أحد، وقد أظهر الدلائل على وجوده وعلمه وقدرته في الآفاق وفي أنفسهم، وهو مظهر الأنبياء والرسل وفضلهم وكمالهم وهو مفيض العلم والوجود عليهم، وعلى جميع الخلق، فهو سبحانه المظهر لنفسه ولغيره وجوداً وكمالاً ومعرفة كما قال سيّد الشهداء علیه السلام في دعاء يوم عرفه: «كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ؟! أَيْكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ، حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ؟! مَتَى غِيبَتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ؟! وَمَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْأَنْزَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ؟! عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيباً». إلى آخر الدعاء.^۱

و حاصل این که وجود خدای متعال ظاهرترین اشیا است و در ظهورش نیازمند به بیان احدی نیست؛ زیرا او دلایل بر وجود و علم و قدرتش را در آفاق و انفس ظاهر کرده و او ظاهر کننده انبیا و رسولان و فضل و کمال آنان است و اوست افاضه کننده علم و جود بر آنان و بر تمام خلق، پس او سبحانه ظاهر کننده خود و دیگران در وجود و کمال و معرفت است همان گونه که سید الشهداء علیه السلام در دعای عرفه فرمود: «چه سان چیزی که در وجودش نیازمند توست، به تو ره بنماید؟! آیا برای جز تو ظهوری هست که تو آن را نداشته باشی تا آن، آشکارکننده تو باشد؟! کی غایب شده‌ای تا به راه نمایی نیاز افتد که به تو ره ببرد؟! و کی دور گشته‌ای تا آثار، رساننده به تو باشند؟! کور باد چشمی که تو را مراقب خود نبیند».

۱. محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱، ص ۳۰۱.

برخی معنای دیگری از این جمله حضرت سید الشهداء علیه السلام فهمیده‌اند، از آن جمله آیت الله میرزا حسن علی مروارید است که می‌نویسد:

ومنه: ما في هذا الدعاء: «كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ؟! أَيَكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ؟!» بدعوى أنّ ظهوره هو وجوده، وصريحه أنّ الظهور لك لا لغيرك. وفيه: إمكان أن يكون المراد أنّ وجود الغير المفتقر إلى الله تعالى ليس له بنفسه ظهور حتى يكون هو المظهر له تعالى من أجل أنه آية له، بل ظهور وجود الغير إنّما هو به تعالى، فهو المظهر لوجود الغير الذي هو آية له تعالى، والمظهر لنفسه تعالى أيضاً من أجل أنه ذو الآية.

ومنه: ما فيه أيضاً: «تَعَرَّفَتْ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ، فَرَأَيْتُكَ ظَاهِرًا فِي كُلِّ شَيْءٍ» بدعوى أنّ كونه ظاهراً في كلّ شيء من جهة أنه وجود كلّ شيء. وفيه: ما مرّ من إمكان كون المراد هنا أيضاً ظهور ذي الآية بالآيات الموجودة بحكم العقل، نظير ما في الحديث: «جَعَلَ الْخَلْقَ دَلِيلًا عَلَيْهِ فَكَشَفَ بِهِ عَنْ رُبُوبِيَّتِهِ»^۱.

و از آن جمله مطلبی است که در این دعا آمده: «چه سان چیزی که در وجودش نیازمند توست، به تو ره بنماید؟! آیا برای جز تو ظهوری هست که تو آن را نداشته باشی تا آن، آشکارکننده تو باشد؟!» به ادعای این که ظهور خدا همان وجودش است و این جمله صریح است در این که ظهور مخصوص به اوست نه دیگران.

پاسخ: امکان مقصود این که وجود غیر که محتاج به خداوند متعال

۱. احمد بن علی طبرسی، الإحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۰؛ مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴، ص ۲۵۳، حدیث ۶.

۲. حسنعلی مروارید، تنبیهاً حول المبدأ و المعاد، ص ۸۶.

است بنفسه ظهوری ندارد تا ظاهر کننده او باشد از آن جهت که نشانه‌ای برای اوست، بلکه ظهور وجود غیر همانا به وجود خدای متعال است، پس اوست ظاهر کننده وجود دیگران که نشانه اویند همان‌گونه که ظاهر کننده خودش نیز هست از آن جهت که او صاحب نشانه است.

و از این قبیل است آنچه در آن دعا نیز آمده: «خود را در هر چیز به من شناساندی و تو را در هر چیز، آشکار دیدم». به ادعای این که خدا ظاهر در هر چیزی است از آن جهت که او وجود هر چیزی است. اشکال آن مطلبی است که گذشت و آن این که مراد در اینجا نیز ظهور صاحب نشانه است با نشانه‌های موجود به حکم عقل، نظیر آنچه در حدیث آمده: «خلق را دلیل بر آن قرار داد، پس توسط آن از ربوبیت خود پرده برداشت».

ط) استفاده از تعبیر «جذبه» در ذیل دعای عرفه

و نیز از جمله اشکالات محتوایی به ذیل دعای عرفه، جمله «وَأَسْأَلُكَ بِي مَسَلِّكَ أَهْلِ الْجَدْبِ»^۱ است که گفته شده تعبیر «جذبه» از تعبیرات عرفا است.

پاسخ

اولاً: از کجا که خود عرفا این اصطلاح را از امثال ذیل دعای عرفه نگرفته باشند.

ثانیاً: شبیه این تعبیر در قرآن نیز آمده است:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَئِنَّهَا أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوْنَهُ﴾^۲.

۱. ابن طاووس، *إقبال الأعمال*، ج ۱، ص ۳۴۹.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

و اگر می‌خواستیم، او را با این آیات بالا می‌بردیم؛ ولی او به پستی

گرایید و از هوای نفس پیروی کرد!

که «رفح» نیز نوعی از جذب است.

ثالثاً: از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

مَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ وُلْدِ آدَمَ إِلَّا وَنَاصِيَتُهُ بِيَدِ مَلِكٍ فَإِنْ تَكَبَّرَ جَذَبَهُ بِنَاصِيَتِهِ
إِلَى الْأَرْضِ وَقَالَ لَهُ: تَوَاضِعْ! وَضَعَكَ اللَّهُ، وَإِنْ تَوَاضَعَ جَذَبَهُ بِنَاصِيَتِهِ،
ثُمَّ قَالَ لَهُ: ارْفَعْ رَأْسَكَ! رَفَعَكَ اللَّهُ، وَلَا وَضَعَكَ بِتَوَاضِعِكَ لِلَّهِ.^۱

هیچ یک از فرزندان آدم نیست مگر این‌که ناصیه‌اش (موی جلو سرش) در دست فرشته‌ای است. اگر کبر ورزد ناصیه‌اش را به طرف پایین می‌کشد و به او می‌گوید: پست شو، خدا تو را پست گرداند و اگر فروتنی کند ناصیه‌اش را [به طرف بالا] می‌کشد و به او می‌گوید: سرت را بالا بگیر، خداوند سربلندت گرداند و تو را پست نسازد که برای خدا خاکساری کردی.

از این روایت استفاده می‌شود که خداوند متعال دو نوع جذبۀ دارد: یکی مثبت و دیگری منفی؛ و جذبۀ مثبت با دستگیری و ترفیح درجه، تحت شرایطی صورت می‌پذیرد.

رابعاً: در برخی از روایات به مطالبی دربارهٔ اولیای الهی و عارفان بالله اشاره شده که برخی آن‌ها را به جذبۀ تفسیر کرده‌اند:

کلینی به سندش از حماد بن بشیر نقل کرده که گفت:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ:
مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرَّصَدَ لِمُحَارَبَتِي، وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ
إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا

۱. محمد بن علی ابن بابویه، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۷۶.

أَحَبُّهُ كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي
يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَطِّشُ بِهَا، إِنْ دَعَانِي أَحَبُّهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ،
وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدُّدِي عَنْ مَوْتِ الْمُؤْمِنِ، يَكْرَهُ الْمَوْتَ
وَأَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ^۱.

از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عزوجل فرماید: هر که به دوستی از من اهانت کند به تحقیق برای جنگ با من کمین کرده است و هیچ بنده به چیزی به من تقرب نجوید که نزد من محبوب تر از آنچه بر او واجب کرده‌ام باشد و همانا او به وسیله نماز نافله به من نزدیک شود تا آنجا که من او را دوست بدارم و هنگامی که او را دوست بدارم گوش او شوم، همان گوشی که با آن می‌شنود و چشم او گردم، همان چشمی که با آن بیند و زبانش شوم، همان زبانی که با آن سخن گوید و دست او گردم، همان دستی که با آن بگیرد. اگر مرا بخواند اجابتش کنم و اگر از من خواهشی کند به او بدهم و من در کاری که انجام دهم هیچ‌گاه تردید نداشته‌ام، مانند تردیدی که در مرگ مؤمن دارم، [زیرا] او مرگ را خوش ندارد و من ناخوش کردن او را.

و نیز به سندش از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود:

لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: يَا رَبِّ مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ؟ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ
مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ، وَأَنَا أَسْرَعُ شَيْءٍ إِلَى نُصْرَةِ
أَوْلِيَائِي، وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدُّدِي عَنْ وَفَاةِ الْمُؤْمِنِ، يَكْرَهُ
الْمَوْتَ وَأَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ، وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْغِنَى
وَلَوْ صَرَفْتُهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ لَهَلَكْتُ؛ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲، حدیث ۷.

يُصْلِحُهُ إِلَّا الْفَقْرُ وَلَوْ صَرَفْتُهُ إِلَيَّ غَيْرَ ذَلِكَ لَهَلَكَ، وَمَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، إِنْ دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ، وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ^۱.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله را به آسمان بردند عرض کرد: پروردگارا حال مؤمن نزد تو چگونه است؟ فرمود: ای محمد! هر که به دوستی از من اهانت کند، آشکارا به جنگ من آمده و من به یاری دوستانم از هر چیز شتابان‌ترم و من در هر کاری که انجام دهم آن اندازه تردید ندارم که درباره وفات مؤمن تردید دارم. او از مرگ بدش آید و من ناراحت کردن او را خوش ندارم و به راستی برخی از بندگان مؤمن من هستند که جز توانگری آنان را اصلاح نکند [و حالشان را نیکو نسازد] و اگر به حال دیگری او را درآورم نابود و هلاک گردد و برخی از بندگان مؤمن من هستند که جز نداری و فقر آنان را اصلاح نکند و اگر او را به حال دیگری بگردانم هرآینه هلاک گردد و هیچ‌یک از بندگانم به من تقرب نجوید با عملی که نزد من محبوب‌تر باشد از آنچه بر او واجب کرده‌ام و به درستی که به وسیله نماز نافله به من تقرب جوید تا آنجا که من دوستش دارم و چون دوستش دارم آنگاه گوش او شوم که بدان بشنود و چشمش شوم که بدان ببیند و زبانش گردم که بدان بگوید و دستش شوم که بدان برگیرد، اگر بخواندم اجابتش کنم و اگر خواهشی از من کند به او بدهم.

۱. همان، ج ۲، ص ۳۵۲-۳۵۳، حدیث ۸.

و نیز به سندش از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَقَدْ أَسْرَى رَبِّي بِي فَأَوْحَى إِلَيَّ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ مَا أَوْحَى وَشَافَهَنِي [إِلَى] أَنْ قَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَدَلَّ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرَّصَدَنِي بِالْمُحَارَبَةِ وَمَنْ حَارَبَنِي حَارَبْتَهُ، قُلْتُ: يَا رَبِّ وَمَنْ وَلِيَّتْكَ هَذَا؟ فَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ مَنْ حَارَبَكَ حَارَبْتَهُ، قَالَ لِي: ذَاكَ مَنْ أَخَذْتُ مِيثَاقَهُ لَكَ وَلَوْ صِيَّتْكَ وَلِدُرِّيَّتِكُمَا بِالْوَلَايَةِ.^۱

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: همانا پروردگار من مرا به آسمان بالا برد و از پس پرده حجاب به من وحی کرد آنچه کرد و بی واسطه با من سخن گفت تا آن که به من فرمود: ای محمد! هر که دوستی از من خوار کند، به جنگ با من کمین کرده و آن که با من جنگ کند با او بجنگم. گفتم: پروردگارا! این دوست تو کیست؟ من دانستم که هر که با تو بجنگد تو با او بجنگی؟ به من فرمود: او آن کسی است که من برای تو و وصیت و فرزندانم به ولایت و دوستی از او پیمان گرفته‌ام.

و نیز به سندش از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: مَنْ اسْتَدَلَّ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ، وَمَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدُّدِي فِي عَبْدِي الْمُؤْمِنِ، إِنِّي أَحِبُّ لِقَاءَهُ فَيَكْرَهُ الْمَوْتَ فَأَصْرِفُهُ عَنْهُ، وَإِنَّهُ لَيَدْعُونِي فِي الْأَمْرِ فَاسْتَجِيبْ لَهُ بِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ.^۲

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خدای عزوجل فرموده است: هر که بنده مؤمن مرا خوار پندارد، به جنگ آشکار با من برخاسته و من تردید نکنم در کاری که انجام دهم مانند تردیدی که درباره بنده مؤمن دارم؛ زیرا من دیدار او را دوست دارم و او از مرگ کراهت دارد، پس من مرگ را از او

۱. همان، ج ۲، ص ۳۵۳، حدیث ۱۰.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۵۴، حدیث ۱۱.

بگردانم و به درستی که او مرا در کاری می خواند و من برایش اجابت کنم به چیزی که بهتر است برای او [از آنچه خواسته بود].

فیض کاشانی در بیان این احادیث می نویسد:

وَأَمَّا مَعْنَى التَّقَرُّبِ إِلَى اللَّهِ وَمَحَبَّةِ اللَّهِ لِلْعَبْدِ وَكُونَ اللَّهُ سَمَحَ الْمُؤْمِنِ وَبَصْرَهُ وَلسانَهُ وَيَدُهُ ففِيهِ غَمُوضٌ لَا يَنَالُهُ أَفْهَامُ الْجُمْهُورِ، وَقَدْ أَوْدَعْنَاهُ فِي كِتَابِنَا الْمَوْسُومِ بِالْكَلِمَاتِ الْمَكْنُونَةِ، وَإِنَّمَا يَرِزُقُ فَهْمَهُ مِنْ كَانٍ مِنْ أَهْلِهِ.

قال شيخنا البهائي عليه السلام في أربعينته: معنى محبة الله سبحانه للعبد هو كشف الحجاب عن قلبه وتمكينه من أن يسطأ على بساط قربه فإن ما يوصف به سبحانه إنما يؤخذ باعتبار الغايات لا باعتبار المبادئ، وعلامة حبه سبحانه للعبد توفيقه للتجافي عن دار الغرور والترقي إلى عالم النور والأنس بالله والوحشة مما سواه وصيرورة جميع الهموم هماً واحداً.

قال بعض العارفين: إذا أردت أن تعرف مقامك فانظر فيما أقامك.

قال عليه السلام: ولأصحاب القلوب في هذا المقام كلمات سنوية وإشارات سرية وتلويفات ذوقية تعطر مشام الأرواح وتحيي رميم الأشباح لا يهتدي إلى معناها ولا يطلع على مغزاها إلا من أتعب بدنه في الرياضات وعنى نفسه بالمجاهدات حتى ذاق مشربهم وعرف مطلبهم.

وَأَمَّا مَنْ لَمْ يَفْهَمْ تِلْكَ الرَّمُوزَ وَلَمْ يَهْتَدِ إِلَى هَاتِيكَ بِالْكُنُوزِ لِعُكُوفِهِ عَلَى الْحُظُوظِ الدُّنْيَا وَانْهَمَاكِهِ فِي اللَّذَاتِ الْبَدَنِيَّةِ فَهُوَ عِنْدَ سَمَاعِ تِلْكَ الْكَلِمَاتِ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ مِنَ التَّرْدِي فِي غِيَاهِبِ الْإِلْحَادِ وَالْوُقُوعِ فِي مَهَاوِي الْحُلُولِ وَالْإِتِّحَادِ تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ عُلُوقاً كَبِيراً. قال: ونحن نتكلم في هذا المقام بما يسهل تناوله على الأفهام فنقول: هذا مبالغة في القرب وبيان لاستيلاء سلطان المحبة على ظاهر العبد وباطنه وسره

وعلانیته، فالمراد والله أعلم أنّي إذا أحببت عبدي جذبته إلى محل
الأنس وصرفته إلى عالم القدس وصيّرت فكره مستغرقاً في أسرار
الملکوت وحواسه مقصورة على اجتلاء أنوار الجبروت فيثبت حينئذ
في مقام القرب قدمه ويمتزج بالمحبة لحمه ودمه إلى أن يغيب عن
نفسه ويذهل عن حسه فيتلاشى الأغيار في نظره حتّى أكون له بمنزلة
سمعه وبصره كما قال من قال:

جنوني فيك لا يخفي وناري منك لا تخبو

فأنت السمع والأبصار والأركان والقلب

انتهى كلامه. ولعل المراد بالمأخوذ ميثاقه في الحديث الأخير الذي
أقر به وثبت على إقراره حتّى وفي به؛ وذلك لأنّ منهم من كذب وأنكر،
ومنهم من أقر ولم يثبت عليه ولم يف به.^۱

و اما معنای تقرب به سوی خداوند متعال و محبت خدا نسبت به
بنده و این که خداوند گوش و چشم و زبان و دست او می شود در
معنای آن دشواری است و فهم های عموم مردم به آن نمی رسد و ما در
کتابمان به نام «الکلمات المکنونة» آن را به امانت نهاده ایم و فهم آن
روزی کسی می شود که از اهلش باشد.

شیخ ما بهایی - که رحمت خدا بر او باد - در «اربعین» خود گفته:
محبت خداوند سبحان نسبت به بنده، همان کشف حجاب از قلب او
و مکنّت دادن او از قدم نهادن بر بساط قرب اوست؛ زیرا آنچه خداوند
متعال به آن توصیف می شود به اعتبار غایات اخذ می گردد نه به
اعتبار مبادی؛ و نشانه محبت خداوند سبحان به بنده، توفیق دادن به
او به دل کندن از دار غرور و ترقی به عالم نور و انس به خداوند و

۱. محمد بن شاه مرتضی فیض کاشانی، الوافی، ج ۵، ص ۷۳۵-۷۳۷.

وحشت از ماسوای او و گردیدن تمام هموم او به یک هم است. برخی عارفان گفته‌اند: هرگاه خواستی مقامت را بشناسی، نظر کن در مقامی که به تو عطا کرده است.

او - که رحمت خدا برایش باد - فرموده: برای اصحاب قلوب در این مقام کلمات ارزشمند و اشارات سری و کنایات ذوقی است که مشام روح‌ها را معطر و خاکستر اشباح را زنده می‌کند و به معنای آن‌ها هدایت نمی‌یابد و بر حقیقت آن‌ها مطلع نمی‌شود، مگر کسی که بدن خود را در ریاضت‌ها به زحمت انداخته و نفس خود را به مجاهدات واداشته به حدی که مشرب آنان را چشیده و مطلب آنان را شناخته است.

و اما کسی که آن رموز را نفهمیده و به جهت توجهش به بهره‌های پست و فرو رفتنش در لذت‌های بدنی به آن‌ها هدایت نیافته، به هنگام شنیدن این کلمات در خطر بزرگی از افتادن در دره‌های الحاد و واقع شدن در لغزش‌های حلول و اتحاد با خداوند خواهد بود. خداوند از این امر، بسیار برتری دارد.

او می‌گوید: و ما در این مقام به گونه‌ای سخن می‌گوییم که دسترسی به آن بر افهام آسان باشد؛ و می‌گوید: این عبارات مبالغه است در قرب و بیان است برای استیلائی سلطنت محبت بر ظاهر و باطن و سرّ و آشکار بنده. پس مراد - و خداوند داناتر است - این‌که من هنگامی که بندهام را دوست بدارم، او را به محل انس جذب کرده و او را به عالم قدس کشانده و فکرش را مستغرق در اسرار ملکوت گردانده و حواسش را محصور در جلوات انوار جبروت می‌نمایم. در این هنگام در مقام قرب ثابت‌قدم شده و گوشت و خونس با محبت ممزوج گشته تا این‌که از نفس خود غایب و از حس خود غافل می‌گردد و لذا اغیار در نظرش از بین می‌روند، به حیثی که من به منزلهٔ سمع و بصر او می‌شوم. همان‌گونه که گفته آن‌کس که گفته:

جنون من نسبت به تو مخفی نمی ماند و آتش [درون] من از تو خاموش نمی شود.

پس تو گوش و چشم و ارکان و قلب هستی.

به نهایت رسید کلام او؛ و شاید مقصود از اخذشده میثاق او در حدیث اخیر کسی است که به آن اقرار کرده و بر اقرارش ثابت قدم بوده، به حیثی که به آن وفادار بوده است؛ زیرا برخی افراد تکذیب کرده و انکار نموده و برخی نیز اقرار کرده، ولی ثبات قدم بر آن نداشته و به آن وفادار نبوده اند.

ی) مناسبت نداشتن برخی از فقرات ذیل دعای عرفه با مقام امام

و نیز از جمله اشکالات محتوایی به ذیل دعای عرفه، وجود برخی از فقراتی است که گفته شده با مقام امام تناسب ندارد؛ از جمله این که از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمود:

إِلَهِي أَخْرِجْنِي مِنْ ذُلِّ نَفْسِي وَطَهِّرْنِي مِنْ شَكِّي وَشُرْكِي.^۱

معبودا! مرا از خواری نفس بیرون آور و مرا از شک و شرک پاک گردان.

پاسخ

این معنا در حق امام معصوم، دارای معنای دفعی است نه رفعی؛ بدین معنا که امام از خداوند متعال می خواهد که او را از شک و شبهه و شرک مصون نماید؛ همان گونه که در آیات و روایات و ادعیه نیز این گونه تعبیرات از اهل بیت علیهم السلام و یا درباره ایشان آمده است:

(الف) آیات:

خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۲.

۱. ابن طاووس، *إقبال الأعمال*، ج ۱، ص ۳۴۹.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

خداوند چنین می‌خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خاندان نبوت دور کند و شما را از هر عیب، کاملاً پاک و منزه گرداند.

در حالی که در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ﴾^۱

از پلیدی‌های بت‌ها اجتناب کنید!

که در اینجا باید «رجس» بر معنای دفعی حمل شود نه معنای رفعی.

(ب) روایات و ادعیه:

از امام سجاده علیه السلام نقل شده که در دعای ۴۷ صحیفه سجادیه (دعای عرفه)

خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

وَأَزِلُّ عَنِّي كُلَّ شَكٍّ وَشُبُهَةٍ^۲

و هر شک و شبهه‌ای را از دلم برطرف کن.

و نیز در دعای ابوحمزه، خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا نَقَيْتَ مِنَ الشَّرِّ قَلْبِي^۳

پس به خاطر آن که دلم را از شرک پیراستی، سپاس از آن توست!

از امام باقر علیه السلام نقل شده که در دعایی خطاب به خدای سبحان عرضه

می‌دارد:

وَطَهَّرَ قَلْبِي مِنَ الشَّكِّ^۴

و دل مرا از شک پاک کن.

۱. سوره حج، آیه ۳۰.

۲. امام چهارم علی بن حسین علیه السلام، الصحیفه السجادیة، ص ۲۳۲.

۳. طوسی، مصباح المتجهج، ج ۲، ص ۵۹۱.

۴. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۸۸، حدیث ۲۶.

ک) عدم وجود ذیل دعای عرفه در «مصباح الزائر»

اشکالی که در نقل کفعمی است این که او دعای عرفه را از کتاب «مصباح الزائر» سید بن طاووس نقل کرده، در حالی که در نسخه‌های خطی و چاپی آن اصل دعای عرفه و ذیل آن وجود ندارد و معلوم نیست کفعمی در کتاب «المصباح» خود از کدامین نسخه این دعا را نقل کرده است.

پاسخ

اولاً: برخی احتمال داده‌اند سید بن طاووس دو اثر با عنوان «مصباح الزائر» داشته و این دعا در «مصباح الزائر کبیر» آمده و آنچه هم‌اکنون به دست ما رسیده «مصباح الزائر صغیر» است.

اتان کلب‌رگ درباره نقل شدن از تألیفات ابن طاووس در آثار بعدی می‌نویسد: مؤلفی که بیشترین استفاده را از تألیفات ابن طاووس در قرن نهم کرده عبارت است از شاگرد بیاضی یعنی تقی الدین ابراهیم بن علی بن حسن العاملی الکفعمی (زنده در ۸۹۵؛ نک: شرح حال وی در ریاض ۱/ ۲۱ - ۲۵). کفعمی (نیز درباره او نک: باب سوم فصل هشتم) حداقل هفت تألیف ابن طاووس را در دست داشته است: فتح الابواب (نقل شده مث: در: الجنة صص ۳۹۲ - ۳۹۳ الجنة* برگ ۱۰۷ - پ)، الدروع (نقل شده، مث: در: الجنة صص ۲۰۶ الجنة* برگ ۵۶ - ر)، «*» الاقبال، المضمار (که ذیل عنوان جانشین «کتاب عمل شرح رمضان» آمده)، مهج، المجتبی و زائر.^۱

او همچنین در ارتباط با تألیفات کفعمی و ابن طاووس در جایی دیگر از کتاب خود می‌نویسد:

در فاصله میان درگذشت ابن طاووس و روی کار آمدن صفویه،

۱. کلب‌رگ، کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، صص ۱۱۶-۱۱۷.

نویسنده‌ای که بیشترین ارجاع را به منابع مورد استفاده ابن طاووس می‌دهد کفعمی است. او نه فقط استفاده گسترده‌ای از تألیفات ابن طاووس می‌کرد بلکه او نیز مثل ابن طاووس، به کتاب‌های دعا اشتیاق وافری داشت. دو کتاب مشهور او عمدتاً در موضوع «دعا» هستند یکی «جَنَّة الامان الواقیه» (که با عنوان «مصباح» نیز معروف است) که در ۸۹۵ به اتمام رسید و دیگری «البلد الامین» که تألیف آن در ۸۶۸ پایان یافت. کفعمی بر هر دو کتاب «حاشیه» نوشت که مشتمل بر شرح متن (که به آن به عنوان «اصل» اشاره شده) و مواد اضافی بود. چاپ سنگی «الجَنَّة» (نجف و تهران ۱۳۴۹ در ۷۷۴ صفحه) و سه نسخه آن در کتابخانه دانشگاه پرینستون (سری جدید ۴۵۴ شماره‌های قفسه ۵۳۶، ۹۸۵، [جنه*] و ۱۵۱۶) مشتمل بر اصل و حواشی است. چاپ سنگی «البلد» (تهران ۱۳۸۳ در ۶۱۳ صفحه) در کنار اصل، تنها مشتمل بر منتخباتی از حواشی است. آنچه دربارهٔ این کتاب سبب شگفتی است این‌که اکثر منابعی که در آنجا مورد ارجاع قرار گرفته منابع ابن طاووس است. ما از این‌که آن‌ها در دسترس مؤلفان متأخر بوده آگاهی نداریم. طبعاً این سؤال مطرح می‌شود که آیا کفعمی دسترسی به این منابع داشته است؟ مشکلی که وجود دارد این است که وی منابعی که بی‌واسطه یا مع‌الواسطه مورد استفاده قرار داده تفاوتی نمی‌گذارد در ابتدا چنین به نظر می‌آید که او دسترسی به منابعی که نقل کرده داشته است. اظهارات آقابزرگ که به طور غالب منبع خاصی را که ابن طاووس از آن نقل کرده و کفعمی نیز بدان اشاره کرده می‌آورد، مؤید همین نظر است.

اما بررسی دقیق جَنَّة و بلد نشان می‌دهد که بسیاری از نقل‌های آن کلمه به کلمه در تألیفات ابن طاووس آمده و غالباً قبل و بعد از آن

نقل‌هایی از تألیفات خود ابن طاووس که این منابع در آن‌ها آمده، آورده شده است (اکثراً مهج و المجتبی)؛ گرچه این به طور قطعی ثابت نمی‌کند که کفعمی اصل این تألیفات را ندیده اما نشان می‌دهد که او برخی از آن‌ها را به توسط ابن طاووس نقل کرده است. در برابر این موارد، مواردی وجود دارد که کفعمی تصریح می‌کند که او متن خاصی را دیده است. صرف‌نظر از این موارد، نمی‌توان به عنوان یک قاعده مشخص کرد که کدام منبع را کفعمی خود ملاحظه کرده است.^۱

او نیز در معرفی کتاب «مصباح الزائر» می‌نویسد:

... ابن طاووس در لهوف می‌گوید: کتاب زائر، مصباحی است برای انجام دادن درست زیارات؛ او می‌افزاید: از تألیف لهوف نظیر همین هدف را در نظر دارد. ابن طاووس در «اقبال» (۴۸۹ / ۲۷۴) می‌گوید: زائر برای همراه بردن به زیارت در نظر گرفته شده است. شاهی که برای تاریخ احتمالی تألیف این کتاب وجود دارد در زائر* ۳۹۴ آمده است. وی در آنجا از «اجازه‌ای» (در روی یک نسخه «کامل الزیارات ابن قولویه») چنین می‌گوید: که تا سال ۶۱۸، ۲۵۲ سال قمری از آن گذشته است (تاریخ‌ها الی سنة ثمانی عشرة و ستمائة مائتان و اثنان و خمسون سنة هلالیه) ... در ذریعه ۲۱، زائر به عنوان نخستین تألیف ابن طاووس توصیف شده است. مبنای این اظهار نظر، گفتار ابن طاووس در کشف است که «زائر» را در وقتی که نوشتن آغاز کرده تألیف کرده (فی بدایة ما شرعت فی التألیف؛ در اجازات: فی بدایة التکلیف) و این‌که آن کتاب خالی از اسرار الهی

۱. همان، ص ۱۵۲-۱۵۴.

است (احتمالاً اشاره به تأویل معانی باطنی ادعیه مختلف). به هر روی آقابزرگ در ذریعه ج ۲۳ چنین حدس می‌زند که تألیفی قبل از منهاج الزائر داشته که آن نیز مربوط به زیارت جهت خواندن در کنار قبور ائمه علیهم السلام بوده است. برای این حدس، وی به عبارتی در آغاز زائر استناد می‌کند (در نسخه‌ای که من ندیدم)؛ متأسفانه آقابزرگ آن عبارت را بازگو نمی‌کند و تنها می‌گوید «در آغاز مصباح الزائر جمله‌ای است که از آن به دست می‌آید (ما یظهر منه) که وی کتابی قبل از مصباح تألیف کرده است». شواهدی که در دست است از آن به دست می‌آید که مصباح الزائر و منهاج الزائر دو عنوان یک تألیف است، به همین دلیل است که در اجازات ۱ به منهاج الزائر اشاره شده و در چ ۲ در همان‌جا مصباح الزائر آمده است (و نیز در اشارات دیگر به این تألیف در بخشی از نوشته‌های ابن طاووس که ملاحظه شده است). در اصل، مصباح سه جلد و مشتمل بر زیاراتی است که باید در کنار قبور ائمه خوانده شود (نک: اجازات؛ جمال الأسبوع ۲۳۲؛ عاملی، امل ۲ / ۲۰۵). در مقابل، «زائر»* (که مشتمل بر زیاراتی است برای خواندن در کنار قبور پیامبر، ائمه و دیگر اهل بیت) دارای بیست فصل بوده و درباره آن نامی از مجلدات نیامده است. این می‌تواند نشان‌دهنده ترتیب مختلف متن آن باشد اما این احتمال نیز وجود دارد که نسخه خطی زائر* تحریر دیگری (م احتمالاً تلخیص شده) از اصل کتاب باشد. این که چنین تحریری از کتاب وجود دارد چیزی است که «حسین علی محفوظ» در «ادب الدعاء» متذکر شده است (بدون ذکر شاهد) (البلاغ ۱ / ۶، ۱۳۸۶، صص ۵۶ - ۸۶ ص ۶۳). وی در آنجا میان مصباح الزائر الصغیر (زائر*؟) و مصباح الزائر الکبیر و منهاج الزائر و جناح المسافر سه جلدی (به احتمال زیاد همان

مصباح الزائر کبیر می‌باشد) تفاوت می‌گذارد. مقابله این نسخه با نسخه‌های دیگر و نسخه مصباح الزائر چاپ آل البیت در بیروت، می‌تواند تصویر روشن‌تری در اختیار ما بگذارد. شواهدی که تاکنون در دست است قابل ارائه یک نتیجه‌گیری قطعی نیست. از یک سو قرائنی در دست است که زائر* مشتمل بر تمام زائر می‌باشد: همه نقل‌هایی که ابن طاووس از زائر در تألیفات دیگر کرده در زائر* وجود دارد و در مقدمه خود که در زائر* (۱۳) آمده او توضیح می‌دهد که چرا چنین تألیف طولانی ادعیه را نگاشته؛ او وعده می‌دهد که در صورت ممکن متن مختصری از همین کتاب بنویسد. از سوی دیگر جمله‌ای در آغاز زائر که آقابزرگ بدان اشاره می‌کند در زائر* وجود ندارد. همین‌طور است نقل‌هایی که از کتاب الزیارات و الفضائل ابن داود قمی در کشکول بحرانی آمده است (گرچه یقینی نیست که این مواد از زائر گرفته شده باشد).^۱

ثانیاً: بر فرض عدم وجود ذیل دعای عرفه در «مصباح الزائر»، ممکن است کفعمی آن را از کتاب دیگر ابن طاووس مثل «اقبال» نقل کرده و سهواً به کتاب «مصباح الزائر» نسبت داده باشد، ولی در عین حال نقل او از منبعی معتبر بوده است.

در تأیید این مطلب، در ادامه حاشیه‌ای که در نسخه شماره ۱۰۵۸۳ کتابخانه آستان قدس رضوی تاریخ کتابت ۱۰۷۶ هجری^۲، به ملا محسن فیض کاشانی یا محسن بن محمد استرآبادی (احتمال راجح)، منسوب شده، چنین آمده است:

۱. همان، ص ۸۲-۸۴.

۲. وفادار مرادی، فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ج ۱۵، ص ۱۱۹.

ثم العجب كل العجب من الكفعمي أنه أسند هذه الرواية بالسيد في كتابه «مصباح الزائر» كما علمت وليس فيه عين ولا أثر من هذا الدعاء فضلاً عن هذا الخبر فارجع وتبصر، ثم لم أجد إلى الآن هذه الرواية التي رواها الأسديان في غير كلام الكفعمي فلعلّه وجدها في غير «المصباح» وأسندها بالكتاب المذكور سهواً، واللّه تعالى يعلم^۱.

تمام تعجب از کفعمی است که این روایت را به سید در کتابش «مصباح الزائر» اسناد داده همان‌گونه که دانستیم در حالی که در آن عین و اثری از این دعا نیست تا چه رسد به این خبر، پس مراجعه کن و آگاه شو. وانگهی تاکنون این روایتی را که دو برادر اسدی نقل کرده‌اند در غیر کلام کفعمی یافت نشده است و لذا گویا آن را در غیر کتاب «مصباح» یافته و از روی سهو آن را به کتاب «مصباح» اسناد داده و خداوند متعال می‌داند.

(ل) عدم ذکر صلوات در ذیل دعای عرفه

از اشکالات بر این ذیل این‌که در آن صلوات بر محمد و آل او علیهم السلام فرستاده نشده است، در حالی که در اصل دعا به طور مکرر این صلوات آمده است. حسین ترابی می‌نویسد:

در این تتمّه و ذیل دعا، حتی یک بار هم ذکر صلوات بر محمد و آل او نیامده است. در صورتی که روش و دأب ائمه علیهم السلام بر این بوده که، به ویژه در دعاهای مفصل و طولانی، حتی اگر در اوایل دعا نام پیامبر و آتش نیاید و صلوات بر آنان نفرستد، در اواسط و خاتمه آن، مکرر نام محمد و آل او می‌آید. همین دعای عرفه سیدالشهدا نیز چنین است

۱. کرباسچی، «بررسی متن، سند، شروح و نسخ خطی مصادر اولیه قسمت دوم دعای عرفه سیدالشهداء علیهم السلام»، ص ۲۸.

و می‌بینیم که بعد از دو صفحه و نیم، به مناسبتی یادی از انبیا و رسل شده و بعد از هفت سطر (خاتمه قسمت اول دعا) صلوات بر محمد و آل او می‌آید. آنگاه قسمت دوم دعا آغاز شده و بعد از تقریباً ۱۲ سطر، صلوات آمده و بعد از ۱۵ سطر دیگر باز هم از پیامبر و آلش یاد شده و سپس بعد از حدود سه صفحه و نیم، صلوات بر محمد و آل می‌آید. آنگاه پس از پنج سطر، صلوات دیگر و بعد از ۷ سطر باز صلوات دیگر و بعد ۴ سطر، از نام پیامبر یاد می‌شود و بعد دو سطر صلوات بر محمد و آل او فرستاده می‌شود تا این‌که در آخر دعا؛ یعنی قسمت سوم، سه سطر مانده به آخر دعا، صلوات بر محمد و آل او می‌آید.

اما در تتمه، نام پیامبر و آل او نیامده است و این با دیگر دعاهای مأثوره تفاوتی چشم‌گیر دارد.^۱

پاسخ

لازم نیست که در همهٔ بخش‌های دعا ذکر صلوات بیاید همان‌گونه که خود نوشته‌اید بارها در قسمت‌های پیشین دعای عرفه ذکر شریف صلوات آمده حال اگر در بخش پایانی که بیشتر مرتبط با خداشناسی است ذکر صلوات نیامده باشد آیا این دلیل نادرستی این دعا و عدم همگونی آن با دیگر ادعیه است. در دعای کمیل که کسی شک ندارد مطالعه فرمایید تنها در سطر پایانی آن پس از چند برگه دعا ذکر صلوات آمده است. حال اگر در یک برگه از چند برگه دعای عرفه ذکر صلوات نیامده باشد دلیل نادرستی آن دعاست؟!

۱. حسین ترابی، «پژوهشی دربارهٔ ذیل دعای عرفه»، میقات حج، ش. ۵۱، ۱۳۸۴ ه.ش، ص ۵۴-۵۵.

دعاهای بسیار دیگری هم هست که در پایان دعا فقط ذکر صلوات آمده و یا در لابه‌لای دعا یک بار و یا دو بار صلوات ذکر شده است. آیا شرط دعا این است که پسر صلوات باشد؟!

در مناجات بسیاری ذکر صلوات نیامده است آیا این از اعتبار آن مناجات می‌کاهد. مناجات «مولای یا مولای» مسجد کوفه را بخوانید، مناجات خمس عشر را مرور کنید.

شیخ طوسی در «مصباح المتهجد» می‌نویسد:

... ثُمَّ تَقُولُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ: الْحَمْدُ لِرَبِّ الصَّبَاحِ، الْحَمْدُ لِفَالِقِ الْإِصْبَاحِ. ثُمَّ يَدْعُو بِدُعَاءِ الْحَزِينِ. أَنَا حَيْكُ يَا مَوْجُودُ فِي كُلِّ مَكَانٍ، لَعَلَّكَ تَسْمَعُ نِدَائِي فَقَدْ عَظُمَ جُرْمِي وَقَلَّ حِيلَتِي. مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ! أَيُّ الْأَهْوَالِ أَتَذَكَّرُ وَأَيُّهَا أَنْسَى! وَلَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا الْمَوْتُ لَكَفَى! كَيْفَ وَمَا بَعْدَ الْمَوْتِ أَعْظَمُ وَأُدْهِىَ يَا مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ! حَتَّى مَتَى وَإِلَى مَتَى أَقُولُ لَكَ الْعُنْبَى مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى ثُمَّ لَا تَجِدُ عِنْدِي صِدْقًا وَلَا وِفَاءً، فَيَا عَوْنَاهُ ثُمَّ وَاعُونَاهُ بِكَ يَا اللَّهُ! مِنْ هَوَى قَدْ غَلَبَنِي، وَمِنْ عَدُوٍّ قَدْ اسْتَكَلَبَ عَلَيَّ، وَمِنْ دُنْيَا قَدْ تَرَبَّيْتُ لِي، وَمِنْ نَفْسٍ أَمَارَةٍ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَجَمَ رَبِّي، مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ! إِنْ كُنْتُ رَجِمْتُ مِثْلِي فَأَرْحَمَنِي وَإِنْ كُنْتُ قَبِلْتُ مِثْلِي فَاقْبَلْنِي يَا قَابِلَ السَّحَرَةِ اقْبَلْنِي! يَا مَنْ لَمْ أَزَلْ أَتَعَرَّفُ مِنْهُ الْحُسْنَى! يَا مَنْ يُغَدِّبُنِي بِالنَّعَمِ صَبَاحًا وَمَسَاءً ارْحَمْنِي يَوْمَ آتِيكَ فَرْدًا شَاخِصًا إِلَيْكَ بَصْرِي، مُقَلِّدًا عَمَلِي قَدْ تَبَرَّأَ جَمِيعُ الْخَلْقِ مِنِّي نَعَمَ وَأَبِي وَأُمِّي وَمَنْ كَانَ لَهُ كَدِّي وَسَعْيِي، فَإِنْ لَمْ تَرْحَمْنِي فَمَنْ يَرْحَمْنِي وَمَنْ يُؤْنِسُ فِي الْقَبْرِ وَحْشَتِي وَمَنْ يُنْطِقُ لِسَانِي إِذَا خَلَوْتُ بِعَمَلِي وَسَاءَلْتَنِي عَمَّا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي فَإِنْ قُلْتُ: نَعَمَ فَأَيُّنَ الْمَهْرُبُ مِنْ عَدْلِكَ وَإِنْ قُلْتُ: لَمْ أَفْعَلْ، قُلْتُ: أَلَمْ أَكُنِ الشَّاهِدَ عَلَيْكَ، فَعَفُوكَ عَفُوكَ يَا مَوْلَايَ قَبْلَ سَرَابِيلِ

الْقَطْرَانِ، عَفْوِكَ عَفْوِكَ يَا مَوْلَايَ قَبْلَ أَنْ تُغَلَّ الْأَيْدِي إِلَى الْأَعْنَاقِ، يَا
أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَخَيْرَ الْغَافِرِينَ.^۱

... سپس سه بار می‌گویی: ستایش مخصوص پروردگار صبح است، ستایش مخصوص شکافنده صبح است. آنگاه دعای حزین را می‌خوانی. با تو مناجات می‌کنم ای موجود در هر مکان شاید ندایم را بشنوی؛ چرا که جرمم بزرگ و چاره‌ام اندک شده است. مولای من ای مولای من! کدامین حالت‌های وحشت‌آور را متذکر شوم و کدامین را فراموش کنم و اگر نبود جز مرگ کافی بود تا چه رسد که بعد از مرگ بزرگ‌تر و وحشت‌ناک‌تر است. ای مولای من ای مولای من! تا کی و تا چه زمان نزد تو یکی پس از دیگری عذرخواهی کنم ولی تو نزد من صداقت و وفا نیابی، سپس وای بر من و وای بر من از تو ای خدا از هوای (نفسی) که مرا غلبه نموده و از دشمنی که بر من حمله‌ور شده و از دنیایی که خود را برایم زینت کرده و از نفس امر کننده به بدی مگر آنچه پروردگارم رحم نماید. ای سرور من! اگر همانند مرا رحم نموده‌ای پس مرا نیز رحم کن و اگر همانند مرا پذیرفته‌ای پس مرا نیز بپذیر، ای پذیرنده ساحران مرا نیز بپذیر. ای کسی که صبح و شام مرا سیر می‌کند رحم کن به من روزی که به سوی تو تنها می‌آیم، در حالی که چشمم به سوی تو خیره شده و کردارم را بر دوش می‌کشم و تمام مردم از من تبری جسته‌اند. آری و پدر و مادرم و هر کس که تلاش و سعی‌ام برای اوست، پس اگر به من رحم نکنی چه کسی مرا رحم می‌کند و چه کسی مونس وحشت من در قبر می‌شود و چه کسی سخنگوی من است زمانی که با عملم خلوت کرده و از آنچه تو داناتر

۱. طوسی، مصباح‌المتهدج، ج ۱، ص ۱۶۳-۱۶۴.

به آن از من هستی مورد سؤال قرار می‌گیرم. پس اگر بگویم: آری از عدل تو به کجا فرار کنم و اگر بگویم: انجام نداده‌ام می‌گویم: من شاهد بر تو نیستم. پس (درخواست) عفو تو را دارم ای سرور من! قبل از آن که لباس بد تو (بر تن من نمایند). پس (درخواست) عفو تو را دارم ای سرورم قبل از آن که دست‌ها بر گردن‌ها غل شوند ای رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان و بهترین بخشنندگان.
در این دعا نیز ذکر صلوات بر اهل بیت علیهم السلام نیامده است.

م) یاد نشدن از موقف حج و عرفات در ذیل دعای عرفه

از اشکالات بر این ذیل وارد شده این است که در هیچ جای آن سخنی از موقف حج و عرفات نیامده است، در حالی که حضرت سید الشهداء علیه السلام در اصل دعا چندین بار از آن مواقف یاد کرده است.

حسین ترابی همچنین می‌نویسد:

در هیچ جای دعا، از موقف حج و عرفه یاد نشده در حالی که در دعای امام علیه السلام چندین بار، به مناسبت، از آن‌ها نام برده شده است.^۱

پاسخ

آیا حتماً باید در دعای مسجد کوفه و یا مناجات مسجد کوفه، نام مسجد کوفه بیاید و به گونه‌ای از آن یاد شود، به گونه‌ای که اگر یاد نشد در اعتبار آن دعا تردید راه یابد و آن مناجات را از درجه صحت و اعتبار سقوط کند؟

ن) احتمال انشاء ذیل دعای عرفه از سوی سید بن طاووس

همان‌گونه که قبلاً ذکر شد این احتمال از حضرت آیت الله بهجت نقل شده است.

۱. ترابی، «پژوهشی درباره ذیل دعای عرفه»، ص ۵۵.

محمدصادق کرباسی می‌نویسد:

إنّ ابن طاووس قد صاغ الكثير من الأدعية والزيارات كما يشاهد ذلك في كتابه «مهج الدعوات» وغيرهما مما يقرب احتمال أنّ الزيادة من تأليفه أو لا نستبعدها على أقل تقدير.^۱

ابن طاووس بسیاری از دعاها و زیارت‌ها را ساخته همان‌گونه که در کتاب «مهج الدعوات» و دیگر کتاب‌ها مشاهده می‌شود امری که احتمال این‌که این زیادت‌ها از تألیفات او باشد را نزدیک می‌کند و حداقل تقدیر آن را بعید نمی‌دانیم.

پاسخ

او در پاسخ این اشکال می‌نویسد:

وهذا لا ينتقص من قدر الدعاء ولا يسقطه من الإعتبار؛ لأنّه عليه السلام كان عارفاً بموارد الدعاء والزيارة ويستسقي نصوصها من الآيات والروايات، وفي هذا المجال يقول الطهراني في كتابه «الذريعة ۲ / ۲۶۵» لدى حديثه عن كتاب «الإقبال»: «وليس فيها من منشآت السيد إلا في عدّة مواضع صرّح فيها بأنّه لم يجد في كتب الأدعية دعاءً خاصاً به فأنشأ دعاءً من نفسه».^۲

این احتمال از شأن این دعا کم نکرده و آن را از درجه اعتبار ساقط نمی‌کند؛ زیرا او - قدس سره - به موارد دعا و زیارت آشنا بوده و نصوص آن‌ها را از آیات و روایات گرفته است.

و در این مورد است که طهرانی در کتاب «الذريعة» (ج ۲، ص ۲۶۵) هنگام بحث کردن از کتاب «اقبال» می‌نویسد: «در آن از منشآت سید جز در چند موضع نیست که خودش در آن تصریح کرده که چون در

۱. محمد صادق محمد کرباسی، *الصحيفة الحسينية الكاملة*، ج ۲، ص ۹-۱۰.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۰.

کتاب‌های ادعیه دعایی خاص به آن نیافته از جانب خودش دعایی را
انشاء کرده است».



بررسی داستان ارینب

داستان ارینب که یک طرف آن حضرت سید الشهداء علیه السلام قرار داشته و در آن سخنانی بین ایشان و افرادی رد و بدل شده است، مورد توجه بسیاری از افراد قرار گرفته و اظهارنظرهای مختلفی درباره آن شده است، برخی مفاد آن را منافی با مقام عصمت امام دانسته و برخی آن را نه تنها منافی ندانسته، بلکه از شاهکارها و عظمت مقام امام حسین به حساب آورده‌اند.

آیت الله صافی گلپایگانی می‌فرماید:

یکی از داستان‌هایی که از آن شدت علاقه حسین علیه السلام به دفاع از مظلومین و حمایت از بیچارگان بی‌پناه ظاهر می‌شود، داستان ارینب دختر اسحاق و همسر عبدالله بن سلام است.

این داستان معروف، پرده از انحطاط، سقوط اخلاقی، پستی بنی‌امیه و رذالت معاویه و یزید برمی‌دارد و نشان می‌دهد که چگونه غاصبان مسند خلافت و حکومت مسلمین، آلوده‌دامان و بی‌بهره از شرف انسانی بودند.

این داستان را ابن قتیبه، شبراوی، علایلی، نویری، ابن بدرون و دیگران نقل نموده‌اند و علاوه بر آن به‌عنوان یک کتاب، به‌طور مستقل نیز تألیف شده است؛ و چون داستانی مشهور و طولانی است خوانندگان را به مطالعه مصادر عربی آن و کتاب‌های فارسی مانند قمقام زخار حواله می‌دهیم و در اینجا به‌طور خلاصه به آن اشاره می‌کنیم:

اجمال این داستان این است که: یزید که به‌اصطلاح شاهزاده و ولیعهد معاویه بود و تمام وسایل شهوت‌رانی مانند پول و مقام و زور و کنیزکان ماهرو و زن‌های رقاصه و خواننده خودفروش در اختیارش بود

با همه این‌ها باز چشم طمع به بانوی شوهرداری که باید خود و پدرش پاسدار عصمت و عفت او باشند دوخت و به شیوه اراذل و شهوت‌پرستانی که در وفور عیش و نوش حکومت تربیت می‌شوند ناآرام شد و چون آن زن، نجیبه و پاک‌دامن و باعفت بود و دسترسی به او از راه فریب و منحرف ساختن او از طریق پارسایی محال می‌نمود، معاویه ناپاک و بی‌غیرت که خود را امیرالمؤمنین می‌خواند برای خواهش نفس و شهوت یزید دست به نیرنگ بسیار عجیب و بی‌سابقه‌ای زد و مرد بدبخت را از زن عفیفه و زیبایش جدا کرد و مقدمات کامیابی یزید را از آن زن فراهم ساخت.

ولی حسین علیه السلام با غیرت و جوانمردی و فتوت مقابل این تصمیم زشت شیطانی معاویه ایستاد و نقشه او را نقش بر آب کرد و غیرت و حمیت هاشمی و علاقه خود را به حفظ نوامیس مسلمین نشان داد و مانع از رسیدن یزید به هوس ناپاک و شریرش گردید و افتراقی را که معاویه با نیرنگ و وسایلی که در دست داشت ایجاد کرد مبدل به اتصال نمود و آن ستم بزرگ را از عبدالله بن سلام و همسرش دفع کرد و این داستان را در تاریخ مفاخر آل علی علیهم السلام و مظالم بنی‌امیه جاودان باقی گذارد.^۱

از آنجا که سخنان حضرت سید الشهداء علیه السلام در داستان ارینب مورد توجه این دانشنامه بوده و از آن نکته‌برداری شده و موضوعاتی استخراج گردیده و از طرفی اصل آن مورد نقد و بررسی سندی و دلالتی از سوی برخی قرار گرفته است، لذا جا دارد این حدیث در مدخل و درآمد این دانشنامه مورد بررسی قرار گیرد و به شبهات آن پاسخ داده شود.

۱. لطف الله صافی، پرتوی از عظمت امام حسین علیه السلام، ص ۱۶۶-۱۶۷.

متن داستان

ابن قتیبه نقل می‌کند:

قال: وذكروا أنّ يزيد بن معاوية سهر ليلة من الليالي، وعنده وصيف لمعاوية يقال له رفيق، فقال يزيد: أستديم الله بقاء أمير المؤمنين وعافيته إياه، وأرغب إليه في تولية أمره وكفاية همه، فقد كنت أعرف من جميل رأي أمير المؤمنين في، وحسن نظره في جميع الأشياء ما يؤكد الثقة في ذلك والتوكل عليه، منعني من البوح بما جمعت في صدري له، وتطلابه إليه، فأضاع من أمري وترك من النظر في شأني، وقد كان في حلمه، وعلمه، ورضائه، ومعرفته، بما يحق لمثله النظر فيه، غير غافل عنه، ولا تارك له، مع ما يعلم من هيبتي له وخشيتي منه، فالله يجزيه عنّي بإحسانه، ويغفر له ما اجترح من عهده ونسيانه، فقال الوصيف: وما ذلك جعلت فداك؟ لا تلم على تضييعه إياك، فإنّك تعرف تفضيله لك، وحرصه عليك، وما يخامره من حبك، وأن ليس شيء أحبّ إليه، ولا أثر عنده منك لديه، فاذكر بلاءه، واشكر حباه فإنّك لا تبلغ من شكره إلّا بعون من الله.

قال: فأطرق يزيد إطراقاً عرف الوصيف منه ندامته على ما بدا منه، وباح به، فلما أب من عنده توجه نحو سدة معاوية ليلاً وكان غير محجوب عنه، ولا محبوس دونه، فعلم معاوية أنّه ما جاء به إلّا خبر أراد إعلامه به. فقال له معاوية: ما وراءك؟ وما جاء بك؟ فقال: أصلح الله أمير المؤمنين، كنت عند يزيد ابنك، فقال فيما استجرت من الكلام كذا وكذا، فوثب معاوية وقال: ويحك ما أضعنا منه؟ رحمة له، وكراهية لما شجاه وخالف هواه؟ وكان معاوية لا يعدل بما يرضيه شيئاً. فقال: عليّ به، وكان معاوية إذا أتت الأمور المشكّلة المعضلة، بعث إلى يزيد

يستعين به على استيضاح شبهاتها واستسهال معضلاتها، فلما جاءه الرسول قال: أجب أمير المؤمنين، فحسب يزيد إنما دعاه إلى تلك الأمور التي يفزع إليه منها، ويستعين برأيه عليها، فأقبل حتى دخل عليه، فسلم ثم جلس، فقال معاوية: يا يزيد ما الذي أضعنا من أمرك، وتركنا من الحيلة عليك، وحسن النظر لك، حيث قلت ما قلت؟ وقد تعرف رحمتي بك، ونظري في الأشياء التي تصلحك، قبل أن تخطر على وهمك، فكنت أظنك على تلك النعماء شاكراً، فأصبحت بها كافراً، إذ فرط من قولك ما ألزمتني فيه إضاعتي إياك، وأوجبت عليّ منه التقصير، لم يزعرك عن ذلك تخوف سخطي، ولم يحجزك دون ذكره سالف نعمتي، ولم يردعك عنه حق أبوتي، فأني ولد أعق منك وأكيد، وقد علمت أنني تخطأت الناس كلهم في تقديمك، ونزلتهم لتوليّتي إياك، ونصبتك إماماً على أصحاب رسول الله (صلى الله عليه وسلم)، وفيهم من عرفت، وحاولت منهم ما علمت؟ قال: فتكلم يزيد، وقد خنقه من شدة الحياء الشرق وأخضله من أليم الوجد العرق. قال: لا تلزمني كفر نعمتك، ولا تنزل بي عقابك، وقد عرفت نعمة مواصلتك ببرك، وخطوي إلى كل ما يسرك، في سري وجهري فليسكن سخطك، فإنّ الذي أرثي له من أعباء حملة وثقله، أكثر مما أرثي لنفسي، من أليم ما بها وشدّته، وسوف أنبئك وأعلمك أمري.

كنت قد عرفت من أمير المؤمنين استكمال الله بقاءه، نظراً في خيار الأمور لي، وحرصاً على سياقها إليّ، وأفضل ما عسيت أستعد له بعد إسلامي المرأة الصالحة، وقد كان ما تحدث به من فضل جمال أرينب بنت إسحاق وكمال أدبها ما قد سطح وشاع في الناس، فوقع منّي بموقع الهوى فيها، والرغبة في نكاحها، فرجوت ألا تدع حسن النظر لي في أمرها، فتركت ذلك حتى استنكحها بعلمها، فلم يزل ما وقع في

خلدي ينمو ويعظم في صدري، حتّى عيل صبري، فبحت بسري، فكان مما ذكرت تقصيرك في أمري، فالله يجزيك أفضل من سؤالي وذكرى. فقال له معاوية: مهلا يا يزيد، فقال: علام تأمرني بالمهل وقد انقطع منها الأمل؟ فقال له معاوية: فأين حجاج ومرءتك وتفاك؟ فقال يزيد: قد يغلب الهوى على الصبر والحجا، ولو كان أحد ينتفع فيما يبتي به من الهوى يتقاه، أو يدفع ما أقصده بحجاه، لكان أولى الناس بالصبر داود عليه السلام، وقد خبرك القرآن بأمره. فقال معاوية: فما منعك قبل الفوت من ذكره؟ قال: ما كنت أعرفه، وأثق به من جميل نظرك، قال: صدقت، ولكن اكنم يا بني أمرك بحلمك، واستعن بالله على غلبة هواك بصبرك، فإنّ البوح به غير نافعك، والله بالخ أمره، ولا بدّ مما هو كائن.

وكانت أربنب بنت إسحاق مثلاً في أهل زمانها في جمالها، وتمام كمالها وشرفها، وكثرة مالها، فتزوجها رجل من بني عمها يقال له عبد الله بن سلام من قريش، وكان من معاوية بالمنزلة الرفيعة في الفضل. ووقع أمر يزيد من معاوية موقعاً ملاءه همّاً، وأوسع غمّاً، فأخذ في الحيلة والنظر أن يصل إليها، وكيف يجمع بينه وبينها حتّى يبلغ رضا يزيد فيها. فكتب معاوية إلى عبد الله بن سلام:

وكان قد استعمله على العراق، أن أقبل حين تنظر في كتابي هذا الأمر حظك فيه كامل، ولا تتأخر عنه، فأعد المصير والإقبال. وكان عند معاوية بالشام أبو هريرة وأبو الدرداء، صاحبا رسول الله (صلى الله عليه وسلم)، فلما قدم عبد الله بن سلام الشام، أمر معاوية أن ينزل منزلاً قد هيئ له، وأعد له فيه نزله، ثمّ قال لأبي هريرة وصاحبه: إنّ الله قسم بين عباده قسماً، ووهبهم نعماً أوجب عليهم شكرها، وحتم عليهم حفظها، وأمرهم برعاية حقها، وسلطان طريقها، بجميل النظر،

وحسن التفقد لمن طوقهم الله أمره، كما فوضه إليهم، حتى يؤدوا إلى الله الحق فيهم كما أوجبه عليهم، فحياني منها عز وجل بأعز الشرف، وسمو السلف، وأفضل الذكر، وأغدق اليسر، وأوسع علي في رزقه، وجعلني راعي خلقه، وأمينه في بلاده، والحاكم في أمر عباده، ليلبوني أشكر آلاءه أم أكفرها، فإياه أسأله أداء شكره، وبلوغ ما أرجو بلوغه، من عظيم أجره، وأول ما ينبغي للمرء أن يتفقده وينظر فيه، فيمن استرعاه الله أمره من أهله ومن لا غنى به عنه.

وقد بلغت لي ابنة أردت إنكاحها، والنظر فيمن يريد أن يباعها. لعل من يكون بعدي يهتدي منه بهديي، ويتبع فيه أثري، فإنني قد تخوفت أن يدعو من يلي هذا الأمر من بعدي زهوة السلطان وسرفه إلى عضل نسائهم، ولا يرون لهنّ فيمن ملكوا أمره كفوّاً ولا نظيراً، وقد رضيت لها عبد الله بن سلام لدينه وفضله ومروءته وأدبه. فقال أبو هريرة وأبو الدرداء: إن أولى الناس برعاية أنعم الله وشكرها، وطلب مرضاته فيها فيما خصه به منها، أنت صاحب رسول الله وكاتبه. فقال معاوية: اذكروا له ذلك عني، وقد كنت جعلت لها في نفسها شوري، غير أنني أرجو أنّها لا تخرج من رأيي إن شاء الله، فلمّا خرجا من عنده متوجهين إلى منزل عبد الله بن سلام بالذي قال لهما، قال: ودخل معاوية إلى ابنته، فقال لها: إذا دخل عليك أبو هريرة وأبو الدرداء، فعرضاً عليك أمر عبد الله بن سلام، وإنكاحي إياك منه، ودعواك إلى مباعته، وحضاك على ملاءمة رأيي، والمسارعة إلى هواي. فقولني لهما: عبد الله بن سلام كفو كريم، وقريب حميم، غير أنّه تحته أرنب بنت إسحاق، وأنا خائفة أن يعرض لي من الغيرة ما يعرض للنساء، فأتولى منه ما أسخط الله فيه، فيعدّ بني عليه، فأفارق الرجاء، وأستشعر الأذى، ولست بفاعلة حتى يفارقها، فذكر ذلك أبو هريرة وأبو الدرداء لعبد الله

بن سلام، وأعلماه بالذي أمرهما معاوية، فلما أخبراه سرّ به وفرح، وحمد الله عليه، ثمّ قال: نستمتع الله بأمرير المؤمنين، لقد والى عليّ من نعمه، وأسدى إلي من مننه، فأطول ما أقوله فيه قصير، وأعظم الوصف لها يسير. ثمّ أراد إخلاطي بنفسه، وإلحاقني بأهله، إتماماً لنعمته، وإكمالاً لإحسانه، فالله أستعين على شكره، وبه أعوذ من كيده ومكره. ثمّ بعثهما إليه خاطبين عليه، فلما قدما، قال لهما معاوية: قد تعلمان رضائي به وتنخلي إياه، وحرصني عليه، وقد كنت أعلنتكما بالذي جعلت لها في نفسها من الشورى، فادخلا إليها، واعرضا عليها الذي رأيت لها، فدخلتا عليها وأعلماهما بالذي ارتضاه لها أبوها، لَمَّا رجا من ثواب الله عليه. فقالت لهما كالذي قال لها أبوها، فأعلماه بذلك، فلَمَّا ظن أنّه لا يمنعها منه إلا أمرها، فارق زوجته، وأشهدهما على طلاقها، وبعثهما خاطبين إليه أيضاً، فخطبا، وأعلما معاوية بالذي كان من فراق عبد الله بن سلام امرأته، طلابا لما يرضيها، وخروجاً عما يشجّيهما، فأظهر معاوية كراهية لفعله، وقال: ما أستحسن له طلاق امرأته، ولا أحببته، ولو صبر ولم يعجل لكان أمره إلى مصيره، فإنّ كون ما هو كائن لا بدّ منه، ولا محيص عنه، ولا خيرة فيه للعباد، والأقدار غالبية، وما سبق في علم الله لا بدّ جار فيه، فانصرفا في عافية، ثمّ تعودان إلينا فيه، وتأخذان إن شاء الله رضانا. ثمّ كتب إلى يزيد ابنه يعلمه بما كان من طلاق أرینب بنت إسحاق عبد الله بن سلام، فلَمَّا عاد أبو هريرة وأبو الدرداء إلى معاوية أمرهما بالدخول عليها، وسؤالها عن رضاها تبرياً من الأمر، ونظراً في القول والعدر، فيقول: لم يكن لي أن أكرهها، وقد جعلت لها الشورى في نفسها، فدخلتا عليها، وأعلماهما بالذي رضيته إن رضيت هي، وبطلاق عبد الله بن سلام امرأته أرینب،

طلابا لمسرتّها، وذكرنا من فضله، وكمال مروءته، وكريم محتده، ما القول يقصر عن ذكره. فقالت لهما:

جفّ القلم بما هو كائن، وإنّ في قريش لرفيح، غير أنّ الله عزّ وجلّ يتولى تدبير الأمور في خلقه، وتقسيمها بين عباده، حتّى ينزلها منازلها فيهم، ويضعها على ما سبق في أقدارها. وليست تجري لأحد على ما يهوى، ولو كان لبلغ منها غاية ما شاء. وقد تعرفان أنّ التزويج هزله جدّ، وجدّه ندم، الندم عليه يدوم، والمعثور فيه لا يكاد يقوم، والأناة في الأمور أوفق لما يخاف فيها من المحذور، فإنّ الأمور إذا جاءت خلاف الهوى بعد التأنّي فيها، كان المرء بحسن العزاء خليقاً، وبالصبر عليها حقيقاً، وعلمت أنّ الله ولي التدابير. فلم تلم النفس على التقصير، وإنّي بالله أستعين، سائلة عنه، حتّى أعرف دخيلة خبره، ويصحّ لي الذي أريد علمه من أمره ومستخيره، وإن كنت أعلم أنّه لا خيرة لأحد فيما هو كائن، ومعلمتكما بالذي يرينيه الله في أمره، ولا قوّة إلاّ بالله.

فقالا: وفقك الله وخار لك. ثمّ انصرفا عنها، فلمّا أعلماه بقولها تمثل وقال:

فإن يك صدر هذا اليوم وليّ فإنّ غدا لناظره قريب

وتحدث الناس بالذي كان من طلاق عبد الله امرأته قبل أن يفرغ من طلبته، وقبل أن يوجب له الذي كان من بغيته، ولم يشكوا في غدر معاوية إياه.

فاستحث عبد الله بن سلام أبا هريرة وأبا الدرداء، وسألهما الفراغ من أمره، فأتياها. فقالا لها: قد أتيناك لما أنت صانعة في أمرك، وإن تستخيري الله يخرك فيما تختارين، فإنّه يهدي من استهداه، ويعطي من اجتاده، وهو أقدر القادرين. قالت: الحمد لله أرجو أن يكون

اللّٰهُ قد خار لي، فإنّهُ لا يكل إلى غيره من توكل عليه، وقد استبرأت أمره، وسألت عنه فوجدته غير ملائم ولا موافق لما أريد لنفسي، مع اختلاف من استشرته فيه، فمنهم الناهي عنه، ومنهم الأمر به، واختلافهم أوّل ما كرهت من اللّٰهُ. فعلم عبد اللّٰهُ أنّه خدع، فهلح ساعة واشتد عليه الهم. ثمّ انتبه فحمد اللّٰهُ تعالى وأثنى عليه، وقال متعزياً: ليس لأمر اللّٰهُ راد، ولا لما لا بدّ أن يكون منه صاد، أمور في علم اللّٰهُ سبقت، فجرت بها أسبابها، حتّى امتلأت منها أقرباها، وإن امرؤ انثال له حلمه واجتمع له عقله، واستذله رأيه، ليس بدافع عن نفسه قدراً ولا كيداً، ولا انحرافاً عنه ولا حيداً، ولآل ما سروا به واستجدلوا له لا يدوم لهم سروره، ولا يصرف عنهم محذوره.

قال: وذاع أمره في الناس وشاع، ونقلوه إلى الأمصار، وتحدثوا به في الأسمار، وفي الليل والنهار، وشاع في ذلك قولهم، وعظم لمعاوية عليه لومهم، وقالوا:

خدعه معاوية حتّى طلق امرأته، وإتّما أرادها لابنه، فبئس من استرعه اللّٰهُ أمر عباده، ومكنه في بلاده، وأشركه في سلطانه، يطلب أمراً بخدعة من جعل اللّٰهُ إليه أمره، ويحيره ويصرعه جرأة على اللّٰهُ. فلمّا بلغ معاوية ذلك من قول الناس.

قال: لعمرى ما خدعته. قال: فلمّا انقضت أقرأؤها، وجه معاوية أبا الدرداء إلى العراق خاطباً لها على ابنه يزيد، فخرج حتّى قدمها، وبها يومئذ الحسين بن علي وهو سيّد أهل العراق فقهاً ومالاً وجوداً وبذلاً. فقال أبو الدرداء إذ قدم العراق: مما ينبغي لذي الحجا والمعرفة والتقى أن يبدأ به ويؤثره على مهمّ أمره، لما يلزمه حقه، ويجب عليه حفظه، وهذا ابن بنت رسول اللّٰهُ (صلى اللّٰهُ عليه وسلم) وسيّد شباب أهل الجنة يوم القيامة، فلست بناظر في شيء قبل الإلمام به والدخول

عليه، والنظر إلى وجهه الكريم وأداء حقه، والتسليم عليه، ثم أستقبل بعد إن شاء الله ما جئت له، وبعثت إليه، فقصدت حتى أتى الحسين، فلما رآه الحسين قام إليه فصافحه إجلالاً له، ومعرفته لمكانه من رسول الله (صلى الله عليه وسلم)، وموضعه من الإسلام. ثم قال الحسين: مرحباً بصاحب رسول الله (صلى الله عليه وسلم) وجليسه، يا أبا الدرداء، أحدثت لي رؤيتك شوقاً إلى رسول الله (صلى الله عليه وسلم)، وأوقدت مطلقاً أحزاني عليه، فإني لم أر منذ فارقتك أحداً كان له جليساً، وإليه حبيباً، إلا هملت عيناى، وأحرقت كبدي أسي عليه، وصبابة إليه. ففاضت عينا أبي الدرداء لذكر رسول الله، وقال: جزى الله لبانة أقدمتنا عليك، وجمعتنا بك خيراً. فقال الحسين: والله إنني لذو حرص عليك، ولقد كنت بالاشتياق إليك. فقال أبو الدرداء: وجهني معاوية خاطباً على ابنه يزيد أرينب بنت إسحاق، فرأيت أن لا أبداً بشيء قبل إحداث العهد بك، والتسليم عليك. فشكر له الحسين ذلك، وأثنى عليه وقال: لقد كنت ذكرت نكاحها، وأردت الإرسال إليها بعد انقضاء أقرانها، فلم يمنعني من ذلك إلا تخيير مثلك، فقد أتى الله بك، فاخطب رحمك الله عليّ وعليه، فلتختر من اختاره الله لها وإنها أمانة في عنقك حتى تؤديها إليها، وأعطاها من المهر مثل ما بذل لها معاوية عن ابنه. فقال أبو الدرداء: أفعل إن شاء الله، فلما دخل عليها قال لها: أيتها المرأة إن الله خلق الأمور بقدرته، وكوّنها بعزته، فجعل لكل أمر قدراً، ولكل قدر سبباً، فليس لأحد عن قدر الله مستحاص، ولا عن الخروج عن علمه مستناص، فكان مما سبق لك وقدر عليك، الذي كان من فراق عبد الله بن سلام إياك، ولعل ذلك لا يضرك، وأن يجعل الله لك فيه خيراً كثيراً. وقد خطبك أمير هذه الأمة، وابن الملك، ووليّ عهده، والخليفة من بعده، يزيد بن معاوية.

وابن بنت رسول الله (صلى الله عليه وسلم)، وابن أول من آمن به من أمته، وسيد شباب أهل الجنة يوم القيامة، وقد بلغك سناهما وفضلهما، وجئتك خاطباً عليهما، فاخترني أيهما شئت؟ فسكتت طويلاً. ثم قالت: يا أبا الدرداء لو أنّ هذا الأمر جاني وأنت غائب عني أشخصت فيه الرسل إليك، واتبعت فيه رأيك، ولم أقطعك دونك على بعد مكانك، ونأي دارك، فأما إذ كنت المرسل فيه فقد فوّضت أمري بعد الله إليك، وبرئت منه إليك، وجعلته في يديك، فاختر لي أرضاهما لديك، والله شهيد عليك، واقض فيه قضاء ذي التحري المتقي، ولا يصدنك عن ذلك اتباع هوى، فليس أمرهما عليك خفياً وما أنت عما طوّقتك عمياً. فقال أبو الدرداء: أيتها المرأة إنّما عليّ إعلامك وعليك الاختيار لنفسك. قالت: عفا الله عنك، إنّما أنا بنت أخيك، ومن لا غنى بها عنك فلا يمنعك رهبة أحد من قول الحق فيما طوّقتك، فقد وجب عليك أداء الأمانة فيما حملتك، والله خير من روعي وخيف، إنّّه بنا خبير لطيف. فلما لم يجد بداً من القول والإشارة عليها.

قال: بنیة، ابن بنت رسول الله أحبّ إليّ وأرضاهما عندي، والله أعلم بخيرهما لك، وقد كنت رأيت رسول الله (صلى الله عليه وسلم) واضعاً شفّتيه على شفّتي الحسين فضعي شفّتيك حيث وضعهما رسول الله، قالت: قد اخترته ورضيته، فاستنكحها الحسين بن عليّ، وساق إليها مهراً عظيماً، وقال الناس وبلغ معاوية الذي كان من فعل أبي الدرداء في ذكره حاجة أحد مع حاجته، وما بعثه هو له، ونكاح الحسين إياها، فتعاضمه ذلك جدّاً، ولامه لوماً شديداً، وقال:

من يرسل ذا بلاهة وعمى، يركب في أمره خلاف ما يهوى، ورأيي كان من رأيه أسوأ، ولقد كُنا بالملامة منه أولى حين بعثناه، ولحاجتنا

انتخلناه، وكان عبد الله بن سلام قد استودعها قبل فراقه إياها بدرات مملوءة دراً، كان ذلك الدرّ أعظم ماله وأحبه إليه، وكان معاوية قد أطرحه، وقطع جميع روافده عنه، لسوء قوله فيه، وتهمته إياه على الخديعة، فلم يزل يجفوه ويغضبه، ويكدي عنه، ما كان يجديه، حتّى عيل صبره، وطال أمره، وقلّ ما في يديه، ولام نفسه على المقام لديه، فخرج من عنده راجعاً إلى العراق، وهو يذكر ماله الذي كان استودعها، ولا يدري كيف يصنع فيه، وأتّى يصل إليه، ويتوقع جحودها عليه، لسوء فعله بها، وطلاقه إياها على غير شيء أنكره منها، ولا نقمة عليها. فلما قدم العراق لقي الحسين، فسلم عليه. ثمّ قال: قد علمت جعلت فداك الذي كان من قضاء الله في طلاق أرينب بنت إسحاق، وكنت قبل فراقى إياها قد استودعتها مالاً عظيماً درّاً وكان الذي كان ولم أقبضه، ووالله ما أنكرت منها في طول ما صحبتها فتيلاً، ولا أظنّ بها إلاّ جميلاً، فذكرها أمرى، واحضضها على الرد عليّ، فإنّ الله يحسن عليك ذكرك، ويجزل به أجرك. فسكت عنه. فلما انصرف الحسين إلى أهله، قال لها: قدم عبد الله بن سلام وهو يحسن الثناء عليك، ويحمل النشر عنك، في حسن صحبتك، وما أنسه قديماً من أمانتك، فسرنى ذلك وأعجبني، وذكر أنّه كان استودعك مالاً قبل فراقه إياك، فأدّى إليه أمانته، وردّي عليه ماله، فإنّه لم يقل إلاّ صدقاً، ولم يطلب إلاّ حقاً. قالت:

صدق، قد والله استودعني مالاً لا أدري ما هو، وإنّه لمطبوع عليه بطابعه ما أخذ منه شيء إلى يومه هذا، فأثنى عليها الحسين خيراً، وقال: بل أدخله عليك حتّى تبرئني إليه منه كما دفعه إليك. ثمّ لقي عبد الله بن سلام، فقال له: ما أنكرت مالك، وزعمت أنّه لكما دفعته إليها بطابعك، فادخل يا هذا عليها، وتوفّ مالك منها. فقال عبد الله

بن سلام: أو تأمر بدفعه إليّ جعلت فداك. قال: لا، حتى تقبضه منها كما دفعته إليها، وتبرئها منه إذا أدته. فلما دخلا عليها قال لها الحسين: هذا عبد الله بن سلام، قد جاء يطلب وديعته، فأدبها إليه كما قبضتها منه، فأخرجت البدرات فوضعتها بين يديه، وقالت له: هذا مالك، فشكر لها، وأثنى عليها، وخرج الحسين، ففض عبد الله خاتم بدره، فحشا لها من ذلك الدرّ حثوات، وقال: خذي، فهذا قليل مني لك، واستعبرا جميعاً، حتى تعالت أصواتهما بالبكاء، أسفا على ما ابتليا به، فدخل الحسين عليهما وقد رقّ لهما، للذي سمع منهما. فقال: أشهد الله أنّها طالق ثلاثاً، اللهمّ إنك تعلم أنّي لم أستنكحها رغبة في مالها ولا جمالها، ولكنني أردت إحلالها لبعْلِها، وثوابك على ما عالجته في أمرها، فأوجب لي بذلك الأجر، وأجزل لي عليه الذخر إنك على كلّ شيء قدير، ولم يأخذ مما ساق إليها في مهرها قليلاً ولا كثيراً. وقد كان عبد الله بن سلام سأل ذلك أرینب، أي التعويض على الحسين، فأجابته إلى ردّ ماله عليه شكراً لما صنعه بهما، فلم يقبله، وقال: الذي أرجو عليه من الثواب خير لي منه فتزوّجها عبد الله بن سلام، وعاشا متحابين متصافيين حتى قبضهما الله، وحرّمها الله على يزيد. والحمد لله ربّ العالمين.^۱

۱. عبد الله بن مسلم ابن قتيبه، الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱۵-۲۲۳.

ترجمه داستان

ابن قتیبه نقل می‌کند:

یزید بن معاویه شبی از شب‌ها بیدار بود و نوکر معاویه به نام رفیق نیز نزد او بود، یزید گفت: من از خدا بقای امیرالمؤمنین (معاویه) و سلامتی او را خواستارم! و مایلم که او بر سر کار باشد و گرفتاری او را خداوند کفایت کند! و من همواره خوش‌بینی امیرالمؤمنین را درباره خودم و حسن نظر او را در تمام چیزهایی که سخت مورد تأکید و اعتماد او بود مرا مانع از ابراز چیزی شده است که در دلم نسبت به او جمع شده و در آن باره دل‌شوره داشتم! پس او امر مرا ضایع نمود و از نگرش به وضع من خودداری کرد در حالی که در حلم و علم و رضا و شناخت او چنین حقی بود که درباره من دقت نظر داشته و از آن غفلت نرزد و آن را وانگذارد! با وجود آگاهی که نسبت به هیبت من و خشیت من نسبت به خود داشت! بنابراین خداوند به احسان خود از جانب من به او پاداش دهد! و آنچه از خاطرش رفته و فراموش کرده، چنین گناهان را بر او ببخشاید! نوکر معاویه گفت: فدایت شوم! این حرف‌ها چیست؟ خودتان را به خاطر از دست رفتن آن‌ها سرزنش نکنید زیرا که شما به خوبی امتیاز و برتر دانستن او شما را و علاقه شدیدش را نسبت به خود می‌دانید که چقدر او غرق در محبت شماست! و این‌که چیزی محبوب‌تر و مقدم بر شما در نزد او وجود ندارد! بنابراین گرفتاری او را به خاطر آور و از لطف او سپاسگزاری کن که جز به یاری خدا تو از عهده شکر او برنیایی!

راوی گوید: یزید با شنیدن سخنان آن نوکر سر به زیر انداخت و آن نوکر از روی آنچه مشاهده کرد و از یزید ظاهر شد پشیمانی او را از

گفته‌هایش فهمید و چون از نزد وی برگشت، شبانه رو به درگاه معاویه آمد و کسی مانع رفتن او نبود و حجابی در بین ایشان وجود نداشت، معاویه دانست که چیزی جز یک خبر باعث آمدن او نشده است و می‌خواهد آن را به وی اعلام کند. معاویه رو به او کرد و گفت: چه خبر؟ و چه آورده‌ای؟

گفت: خداوند امور امیرالمؤمنین را اصلاح کند! نزد پسر یزید بودم و سخنان زیادی شنیدم و چنان گفتم! پس معاویه از جا جست و گفت: وای بر تو! ما هیچ دلسوزی را نسبت به او فروگذار نکردیم و از هر ناپسندی که او را غمگین سازد و برخلاف میلش باشد جلوگیری کردیم! و به راستی معاویه از آنچه باعث خشنودی یزید بود عدول نمی‌کرد. این بود که گفتم: او را نزد من فراخوانید! معاویه چنان بود که هر وقت کارهای مشکل بخرنجی پیش می‌آمد به دنبال یزید می‌فرستاد و از نظر او در آن باره کمک می‌گرفت تا شبهات را روشن و مشکلات را آسان کند! همین‌که فرستاده معاویه نزد وی آمد و گفت: امیرالمؤمنین را درباب! یزید گمان برد که او را جهت آن قبیل کارهای ناراحت‌کننده فراخوانده تا از نظر وی کمک بگیرد! آمد تا بر معاویه وارد شد و سلام داد و نشست!

معاویه گفت: یزید! چه چیزی از امور تو را فرو گذاشته‌ام و آنچه مربوط به تو بوده است انجام نداده‌ام آیا به تو خوش‌بین نبوده‌ام که تو هر چه خواسته‌ای گفته‌ای؟! در حالی که دلسوزی مرا نسبت به خود و نظر مرا در کارهایی که به خیر تو است می‌دانی پیش از آن‌که به گمان تو خطور کند و من گمان می‌کردم که تو بر آن همه نعمت‌ها شاکری در حالی که نسبت به آن‌ها ناسپاس شده‌ای! زیرا که از پرحرفی تو برمی‌آید که من تو را ضایع کرده‌ام و مرا متهم به کوتاهی کرده‌ای و از

این حرف‌ها بیم خشم من تو را مانع نشد و لطف و نعمت گذشته من جلوی سخنان تو را نگرفت، حتی این‌که من پدر تو هستم تو را از این حرف‌ها بازنداشت!

بنابراین کدام فرزند از تو عاق‌تر و فریبکارتر است؟! و تو به خوبی دانستی همه مردم را در جلو انداختن تو، خطاکار شمردم و آن‌ها را برای سرپرست قرار دادن تو تسلیم کردم! و تو را پیشوای اصحاب رسول خدا ﷺ قرار دادم در حالی که میان ایشان کسانی هستند که خوب می‌شناسی و با هر وسیله ممکن از ایشان آنچه را که میدانی (بیعت) گرفتم.

راوی می‌گوید: پس یزید، در حالی که از شدت شرم گلوگیر، عقده کرده بود و از شدت رنج عرق شده بود، شروع به سخن کرد و گفت: مرا به کفران نعمت خود متهم نکن و سزاوار کیفر نشمار، در حالی که نعمت ارتباط به خیر و نیکی تو را و حرکت مرا به سوی هر آنچه باعث شادمانی تو گردد در پنهان و آشکار می‌دانی، بنابراین باید خشمت فرو نشیند زیرا پیامد آن برای کسی که از رنج حمل و سنگینی آن، ناتوان‌تر است بیشتر از پیامدی است از رنج و شدت عذاب آن‌که من برای خود دارم! و من به زودی تو را آگاه ساخته و در جریان کار خودم قرار می‌دهم، من از امیرالمؤمنین [!] که خداوند بقای او را به کمال برساند، توجه خاصی درباره انتخاب کارها برای من و علاقه شدید وی بر سوق دادن امور به سمت من و برترین چیزی که امیدوارم پس از اسلام من برایم آماده سازد زن شایسته‌ای است که از برتری جمال او سخن‌ها گفته می‌شود؛ اربنب دختر اسحاق و به ویژه کمال ادب او که مشهور و بین مردم زبانزد است و نسبت به من عشقی از او پدید آورده و علاقه‌مند به ازدواج با او شده بودم، پس امیدوار بودم که

خوشبینی را در حق من راجع به ازدواج او از دست ندهی! در حالی که تو او را واگذاشتی تا شوهرش با وی ازدواج کرد ولی همچنان در خاطر من مانده و روزافزون گردید و در سینه‌ام به قدری رشد یافت که عنان صبر از من گرفته و سراسر وجود مرا پر کرده است و این بود از آنچه راجع به کوتاهی تو درباره خودم به زبان آوردم پس خدا به شما پاداشی بهتر از پرسیدن و یاد کردن من بدهد!

معاویه پس از شنیدن سخنان یزید گفت: آرام ای یزید! یزید گفت: برای چه مرا مأمور به آرامش می‌کنی در حالی که امید من از او قطع شده است؟! معاویه گفت: پس کو عقل و جوانمردی و محافظه‌کاری تو؟! تو؟!

یزید گفت: گاهی خواهش نفسانی بر صبر و عقل غلبه می‌کند و اگر کسی هم فایده‌ای درباره خواسته‌ای که گرفتار آن است به او برساند از آن پرهیز می‌کند! و یا آن منظور عقلانی را از خود دور می‌سازد! البته داوود از همه مردم سزاوارتر به صبر و تحمل بود در حالی که از قرآن ماجرای او را اطلاع داری!

معاویه پرسید: چه چیز تو را پیش از آن که فرصت از دست برود مانع شد؟

یزید گفت: من آن را خوب نمی‌دانستم و به حسن نظر شما اعتماد داشتم!

معاویه گفت: راست گفتی! ولی پسر من قضیه را با حلم خودت مخفی بدار و در برابر فشار خواهش نفست به وسیله صبر و بردباری از خدا کمک بطلب زیرا که ابراز آن سودی ندارد و خداوند کار خودش را می‌کند و ناگزیر آنچه باید بشود می‌شود!

ارینب دختر اسحاق در بین مردم روزگارش در زیبایی و کمالاتش و

شرافت و زیادی ثروتش نمونه بود؛ مردی از عموزاده‌هایش به نام عبدالله بن سلام از قبیلهٔ قریشی با وی ازدواج کرد که در منزلت و مقام نسبت به معاویه جایگاه برتری داشت. ولی با وجود این ماجرای یزید قلب معاویه را پر از هم و غم کرد و شروع به مکر و حيله کرد تا به آن منظور برسد و این‌که چگونه بین یزید را با اربنب جمع کند تا رضایت یزید را در آن مورد تأمین نماید، این بود که معاویه طی نامه‌ای به عبدالله بن سلام نوشت. در حالی که او را بر عراق گمارده بود - همین‌که این نامه را خواندی برای منظوری که بهرهٔ بیشتری خواهی داشت نزد ما بیا و مبادا دیر کنی، پس آمادهٔ برگشت و آمدن باش! ابوهریره و ابودرداء دو صحابی رسول خدا ﷺ در شام نزد معاویه بودند. همین‌که عبدالله بن سلام به شام آمد، معاویه دستور داد تا او در منزلی فرود آید که برایش آماده و مهیا کرده بودند، در آنجا فرود آمد، سپس به ابوهریره و همراهش (ابودرداء) گفت: خداوند بین بندگانش امور را تقسیم کرده و نعمت‌ها را برایشان بخشیده و شکر آن‌ها را نیز برایشان واجب کرده است و برایشان پاسداری آن نعمت را مقرر فرموده و ایشان را به رعایت حق آن نعمت و کسی را که بر راه رسیدن به آن نعمت سیطره دارد با دقت نظر و بررسی درست مأمور ساخته است، برای کسانی که خداوند امر خود را برایشان واگذار نموده است تا این‌که حق را در مابین خودشان چنان‌که خداوند برایشان مقرر داشته است ادا کنند؛ پس خداوند عزوجل مرا به بالاترین شرف و مقام والی پیشینیان و برترین آوازه و انبوهی از اندک آن نعمت‌ها رسانده و روزی خود را بر من وسعت بخشیده و مرا چوپان خلق خود و امین خود در شهرها و حاکم در کار بندگانش قرار داده است تا مرا بیازماید که آیا من سپاسگزار نعمت‌های اویم و یا ناسپاسم؟!

بنابراین از او سپاس‌گویی نعمت‌هایش و رسیدن به آنچه امید رسیدن را دارم؛ از اجر فراوان او را خواستارم و نخستین چیزی که برای شخص سزاوار است باید جستجو کند و در آن نظر کند، درباره کسی از خانواده اوست که خداوند رعایت امر او را به وی واگذار کرده و کسی که بی‌نیازی از او ندارد! و دختر من به حد بلوغ رسیده و من قصد شوهر دادن او را دارم و درباره کسی که می‌خواهد شوهر او شود دقت کنم شاید کسی باشد که پس از من به راهی که من رفته‌ام راه یابد و دنباله‌روی من در این راه باشد (بتواند بر جامعه نوعی حاکمیت پیدا کند)!

و به راستی که من از آن بیم دارم کسی که پس از من زمام این امر را به دست می‌گیرد به سستی بنیاد سلطنت فراخواند و او را از روی غفلت به منع زنانشان بر ازدواج وادارد و برای زنان کسانی را در نظر نگیرد که صاحب اختیار او می‌شود، همتا و نظیر او باشد! از این رو من برای دخترم عبدالله بن سلام را به خاطر دین و فضیلت و جوانمردی و ادبش پسندیدم!

ابوهریره و ابودرداء پس از شنیدن سخنان معاویه گفتند: البته که سزاوارترین مردم به رعایت نعمت‌های الهی و شکر آن‌ها و خواستن رضای خدا درباره آن نعمت‌ها تو هستی که صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و کاتب او بودی!!

معاویه گفت: از جانب من این مطلب را به او بگویند! و من برای دخترم تصمیم‌گیری را به مشورت خودش واگذاشته‌ام، جز این که امیدوارم او از پیشنهاد من - إن شاء الله - بیرون نرود!

همین که آن دو نفر (ابوهریره و ابودرداء) از نزد معاویه بیرون رفتند، با راهنمایی کسی که معاویه گفته بود راهی منزل عبدالله بن سلام

شدند. راوی می‌گوید: معاویه بر دخترش وارد شد و به وی گفت: وقتی که ابوهیره و ابودرداء نزد تو آمدند و امر عبدالله بن سلام را بر تو عرضه کردند که من تو را به وی ازدواج می‌کنم و تو را به همسری او فراخواندند و تشویق کردند که با نظر من موافقت کنی و به خواسته من بشتابی! به آن‌ها بگو: عبدالله بن سلام همتای بزرگوار و خویشاوند دوست‌داشتنی است جز این‌که اربنب دختر اسحاق همسر اوست و من از آن بیم دارم حسادتی که بر زنان عارض می‌شود به سراغ من بیاید و من نسبت به او کاری کنم که باعث خشم خدا شود و مرا به خاطر آن عذاب کند و من امیدم را از دست بدهم و احساس ناراحتی بکنم و من این کار را نمی‌کنم تا از او جدا شود! پس ابوهیره و ابودرداء این‌ها را به عبدالله بن سلام گفتند و به او هر چه را که معاویه گفته بود اعلام کردند و چون ماجرا را به او گفتند، او شادمان و خوشحال شد و خدا را سپاس گفت و آنگاه گفت: خداوند امیرالمؤمنین! را مورد حمایت و لطفش قرار دهد که بر من نعمت فراوان داده و از الطاف زیادی برخوردار نموده است و من هر چه زیادتیر بگویم در برابر او اندک است و بالاترین توصیف برای آن الطاف کوچک است. از همه این‌ها بالاتر که اراده کرده تا جهت تمام و کمال لطف و احسانش مرا با خود درآمیزد و به خاندان خویش ملحق سازد! از خداوند برای شکرگزاری از مراحم او یاری می‌طلبم و از کید و مکر او به خدا پناه می‌برم!!

سپس آن دو را برای خواستگاری نزد معاویه فرستاد همین‌که آمدند، معاویه گفت: شما از رضایت من آگاهید و انتخاب من و علاقه مرا نسبت به او می‌دانید و من به شما نظر خودم را در مورد مشورت با دخترم درباره تصمیم وی اعلام کردم، اکنون نزد او بروید و نظر مرا بر او

عرضه کنید!

آن دو نفر بر دختر معاویه وارد شدند و به وی آنچه را که پدرش درباره او پسندیده بود اعلام کردند؛ به خاطر امید بر اجر و ثواب الهی که از آن بابت داشت! دختر معاویه به آن دو نفر همان جواب را داد که پدرش گفته بود و آن دو نیز نظر وی را به عبدالله اعلام کردند؛ و چون او گمان کرد که هیچ مانعی برای ازدواج وی جز وجود همسرش نیست از همسرش جدا شد و آن دو نفر را شاهد بر طلاق وی گرفت و دوباره آن‌ها را به خواستگاری دختر معاویه فرستاد و آن‌ها خواستگاری کردند و به معاویه - جدایی عبدالله بن سلام را از همسرش به خاطر رضایت دخترش و بیرون رفتن از آنچه باعث ناراحتی او می‌شد - خبر دادند. معاویه اظهار نارضایتی از کار او کرد و گفت: طلاق دادن زنش را من برای او کار خوبی نمی‌دانم و آن را دوست نداشتم و اگر صبر می‌کرد و شتاب نمی‌ورزید سرانجام درست می‌شد. به راستی که آنچه شد ناگزیر باید می‌شد و چاره‌ای از آن نبود و برای بندگان خدا اختیاری نیست؛ مقدرات غالب است و آنچه در علم خدا گذشته ناگزیر انجام‌پذیر است؛ بنابراین به سلامت بازگردید، سپس نزد ما در این باره بازگردید و نظر ما را این شاء الله بگیرید! آنگاه مطالب را برای پسرش یزید نوشت و به او جریان طلاق دادن عبدالله بن سلام، ارینب دختر اسحاق را اعلام کرد و چون ابوهیریه و ابودرداء دوباره نزد معاویه برگشتند دستور داد وارد شوند و از آن‌ها خواست که از دخترش بخواهند تا به ازدواج با عبدالله راضی شود! تا بدین وسیله خودش را از ماجرا برکنار سازد؛ با توجه به حيله و فریبی که به کار برده بود! از این رو گفت: من نمی‌خواهم او را مجبور کنم چون من او را درباره خودش آزاد و به شور و نظرخواهی وی گذاشته‌ام!

پس آن دو نفر نزد دختر معاویه رفتند و به وی بر آنچه پدرش راضی است، اگر او هم راضی باشد و طلاق دادن عبدالله بن سلام همسرش اربنب را به خاطر کسب دل خوشی وی همه را به اطلاع او رساندند و از فضیلت عبدالله و کمال جوانمردی و شرافت خانوادگی اش به قدری گفتند که زبان از گفتنش قاصر است!

دختر معاویه به آن دو نفر گفت، آنچه باید اتفاق افتد، قطعی شد و انجام گرفت و این که او در میان قبیله قریش مقام بالایی دارد جز این که خدای عزوجل تدبیر امور خلق را خود بر عهده دارد ولی آن را بین بندگان تقسیم کرده تا این که هر کسی را در جایگاه خودش قرار دهد و در جایی که در مقدرات او گذشته است جای گیرد و بر هیچ کسی مطابق میلش جاری نمی شود، هر چند که به بالاترین حدی که خدا می خواهد رسیده باشد. شما می دانید که ازدواج شوخی اش جدی است و جدی اش پشیمانی و پشیمانی در این باره همیشگی است و کسی که در این راه لغزیده باشد امید بپا خاستنش نمی رود! و تأمل در کارها درست تر است به خاطر بیمی که در این امور از زندهاها وجود دارد، زیرا که کارها در صورتی که پس از دقت درباره آنها اگر برخلاف میل انسان باشد، شخص بعدها خود را به خوبی دلداری می دهد و برای تحمّل آن سزاوار می بیند (چون فکر و تأمل کرده ولی نتیجه کار چنین شده است!) با خود می گوید: می دانی که خداوند صاحب تدبیرهاست بنابراین چرا خودت را بر کوتاهی کردن سرزنش می کنی؟! و همانا من به خدا استعانت می جویم و از او درخواست می کنم تا این که علت این خبر را بدانم و برای من، آنچه را که باید درباره کار او بدانم و خیر آن را خواهانم کار درستی است هر چند که می دانم کسی که در آن شرایط است؛ برگزیده نیست! و آنچه را که

خداوند درباره کار او بنمایاند به شما اعلام خواهم کرد در حالی که هیچ نیرو و توانی جز خدا را نیست.

آن دو نفر با شنیدن سخنان دختر معاویه گفتند: خدا تو را موفق بدارد و به سود تو برگزیند! سپس از نزد وی رفتند و چون به عبدالله بن سلام سخنان او را ابلاغ کردند او به این شعر تمثیل جست و گفت: اگرچه آغاز امروز رو برتافت!

همانا فردا به زودی در انتظار و نزدیک است!

مردم راجع به طلاق دادن عبدالله زنش را پیش از اطمینان از خواسته‌اش و قبل از دسترسی به آن که می‌جسته است، سخن می‌گفتند و در فریبکاری و مکر معاویه تردیدی نداشتند! از این رو عبدالله بن سلام ابوهیره و ابودرداء را وادار کرد و از آن‌ها درخواست کرد که تنها به کار او بپردازند تا آن را یکسره کنند! آن‌ها نزد دختر معاویه آمدند و گفتند: آمده‌ایم ببینیم چه کردی و این‌که از خدا طلب خیر کنی و خداوند در آنچه تو برمی‌گزینی تو را خیر دهد زیرا که هر که از او هدایت بخواهد او را راهنمایی می‌کند و هر که از لطف او بجوید، به او می‌بخشد که او تواناترین توانایان است!

دختر معاویه گفت: سپاس خدا را که امیدوارم برای من برگزیده باشد زیرا که او هر که را بر او توکل کرده باشد به دیگری وانمی‌گذارد؛ و من کار او را بررسی کردم و از خداوند درخواست کردم با نظرهای مخالف کسانی که با ایشان در این باره مشورت کردم؛ آن را نامناسب و ناموافق برای خواسته خودم یافتم، بعضی از آن‌ها مرا نهی کردند و بعضی دستور انجام آن را دادند و تأویل اختلاف آن‌ها همان است که از طرف خدا مورد پسند من نبود!

سرانجام عبدالله دانست که او را گول زده‌اند، ساعتی بی‌تاب بود و غم

و اندوه او شدت گرفت سپس به خود آمد و برای تسلی خودش گفت: امر خدا قابل برگشت نیست و آنچه باید بشود غیرقابل پیشگیری است! کارها در علم خدا گذشته و اسباب و عوامل آنها نیز جریان یافته تا آنجا که تهیگاه‌هایش پر شود و اگر کسی را حلمش بر او رو آورد و عقلش به سود او گرد آید و اندیشه‌اش راهنمای او گردد؛ با این همه نمی‌تواند مقدری را و یا کیدی را از خود دور کند و نه انحراف و کناره‌گیری از آن نماید و باید انسان‌ها توجه داشته باشند آنچه باعث خوشحالی و مسرت آنهاست، این خوشحالی آنها پایدار نیست و آنچه باید حذر کنند از ایشان دست‌بردار نیست!

راوی می‌گوید: ماجرای عبدالله بن سلام در بین مردم پخش شده و به زبان‌ها افتاده بود و به شهرهای مختلف رفته بود و در شب‌نشینی‌ها و در تمام شب و روز نقل مجالس گشته بود و حرف‌های زیادی در آن باره می‌گفتند و سرزنش مردم نسبت به معاویه بالا گرفته بود! مردم می‌گفتند: معاویه او را فریب داد تا همسرش را طلاق داد و او می‌خواست زن عبدالله را برای پسرش (یزید) بگیرد، پس چه آدم بدی است (معاویه) که خداوند زمام امور بندگان را به دست او سپرده و دست او را در بلاد خودش باز گذاشته و در سلطنت خویش او را شریک قرار داده است!!

او کاری را از روی حيله و مکر می‌طلبید و خداوند امر خود را به او می‌سپارد و او طرف را سرگردان می‌کند و با گستاخی بر خدا او را مغلوب می‌سازد!

همین‌که این گفته‌های مردم به گوش معاویه رسید، گفت: به جان خودم که من او را فریب ندادم!

راوی گوید: چون مدت عدهٔ اربنب سرآمد، معاویه ابودرداء را به عراق

فرستاد تا ارینب را برای پسرش یزید خواستگاری کند، ابودرداء رفت تا وارد عراق شد، آن روز حسین بن علی علیه السلام در عراق بود و آن حضرت در عراق از نظر فقهی و مالی و جود و بخشندگی بزرگ مردم بود! ابودرداء وقتی که وارد عراق شد با خود گفت: برای شخص عاقلی و بامعرفت و باتقوا سزاوار است که ابتدا به دیدن او برود و بر هر کار مهمی که دارد دیدن او را مقدم بدارد، چون او به گردن همه حق دارد و باید آن را پاس داشت.

آری او فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سید جوانان اهل بهشت در قیامت است، بنابراین من به چیزی، پیش از مشورت با او و ورود به محضر او و نگاه به چهره آن بزرگوار و ادای حق و سلام بر او، نمی‌پردازم؛ سپس به سراغ کاری می‌روم إن شاء الله که به خاطر آن آمده‌ام و مرا فرستاده‌اند! تا این‌که خدمت امام حسین علیه السلام رسید و چون حسین علیه السلام او را دید بپا خاست و به احترام او با وی مصافحه کرد، چون جایگاه او را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و موضع او را از اسلام می‌دانست.

آنگاه حسین علیه السلام فرمود: «خوش آمدی، مرحبا به صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم‌نشین او! ای ابودرداء دیدن تو در من شوق دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله را تازه کرد! و آتش غم‌های مرا از فراق او شعله‌ور ساخت! زیرا که من از زمانی که از (مدینه) پیامبر صلی الله علیه و آله شده‌ام کسی از هم‌نشینان او و دوستان او را ندیده‌ام جز این‌که نم‌نم اشکم جاری و جگرم در مصیبت او سوخته و به آرزوی دیدار او مانده‌ام!» به خاطر یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله اشک چشمان ابودرداء سرازیر شد و گفت: خداوند جزا دهد کار ناخواسته‌ای را که مرا به خدمت شما رساند و به وسیله شما به خیری رسیدم!

پس حسین علیه السلام فرمود: «به خدا که من به شما علاقه‌مندم و اشتیاق دیدار تو را داشتم» ابودرداء گفت: معاویه مرا فرستاده تا برای پسرش یزید از اربنب دختر ابواسحاق خواستگاری کنم! پس از آمدن تصمیم گرفتم پیش از هر کاری به دیدن شما بیایم و سلامی عرض کنم! امام حسین علیه السلام از این بابت تشکر کرد و او را ستود و فرمود: «من هم به فکر ازدواج با او بودم و می‌خواستم پس از پایان عده طلاق به خواستگاری او بفرستم و چیزی مانع من نبود مگر گزینش فردی بمانند شما و خدا تو را رساند. خدا تو را بیامرزد نه بر من و نه بر او خواستگاری نشود بلکه هر که را خدا برای او برگزیده است تو برگزین زیرا که او امانتی است بر ذمه تو تا وقتی که به انجام رسانی؛ و از طرف من مهری را که معاویه برای پسرش یزید انتخاب کرده است به او مرحمت کن!»

ابودرداء گفت: اگر خدا بخواهد چنین خواهم کرد و چون نزد اربنب رفت به او گفت: ای زن! خداوند تمام امور را به قدرت خود آفریده است و به عزت خویش هستی بخشیده است! و برای هر کاری اندازه‌ای قرار داده و برای هر مقدری وسیله‌ای مقرر کرده است، بنابراین هیچ کسی را از مقدرات الهی رهایی نیست و از خروج از علم او چاره‌ای نیست و از آنچه بر تو گذشته و مقدار گشته از جدایی عبدالله بن سلام از تو شاید ضرری به حال تو نداشته بلکه خداوند خیر فراوانی برای تو در آن مقرر کرده باشد و اکنون فرمانروای این امت و شاهزاده و ولیعهد و خلیفه پس از معاویه، یعنی پسرش یزید و همچنین فرزند دختر رسول خدا و پسر نخستین کسی که از میان امت به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد؛ سرور جوانان اهل بهشت در روز قیامت خواستگار تو هستند! و بزرگی و برتری آن‌ها بر تو رسیده است!

و من از طرف هر دو به خواستگاری تو آمده‌ام! هر کدام را مایلید
انتخاب کنید!

ارینب مدت زیادی سکوت کرد، سپس گفت: ای ابودرداء! اگر این
پیشنهاد به من رسیده بود و تو هم نیامده بودی من فرستادگانی را نزد
شما می‌فرستادم و نظر شما را پی می‌گرفتم و با وجود دوری مسافت و
بعد منزل شما، از حرف شما نمی‌گذشتم! اما اکنون فرستاده شده‌ای
من پس از خدا کار خودم را به تو وامی‌گذارم و از او به سوی تو کنار
می‌روم و این کار را به دست تو می‌سپارم! بنابراین هر کدام که
پسندیده‌تر است برایم برگزین و خدا بر تو گواه است و در آن باره
همچون فردی آزاده و پرهیزکار داوری کن و مبادا پیروی از هوا و هوس
تو را بازدارد در حالی که امر آن‌ها بر تو پوشیده نیست و نه تو نسبت
به آنچه بر عهده گرفته‌ای چشم‌پسته بوده‌ای!

ابودرداء گفت: ای خانم! وظیفه من تنها اعلام بر تو بود و شما اختیار
خودت را داری! ارینب گفت: خدا تو را ببخشد! من دختر برادر تو و
کسی هستم که از (نظر) تو بی‌نیاز نیستم، بنابراین ترسی از کسی تو
را از گفتن حرف حق در مورد چیزی که بر عهده گرفته‌ای باز ندارد! زیرا
که ادای امانت درباره آنچه بر عهده داری بر تو واجب است. در حالی
که خداوند از ترس و بیم ما بهتر است و او نسبت به ما آگاه و مهربان
است!

ابودرداء چون چاره‌ای از گفتن و راهنمایی وی نیافت، گفت: دخترم!
فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد من محبوب‌تر و پسندیده‌ترین
آن‌هاست و خدا به بهترین آن‌ها برای تو داناتر است! من خود بودم و
رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که لب‌هایش را بر لبان حسین علیه السلام گذاشت و
تو لبانت را جایی بگذار که رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشت!

اربنب گفت: من او را برگزیدم به او راضی‌ام، این بود که حسین بن علی علیه السلام خواستار ازدواج با وی شد و مهریهٔ زیادی برای او فرستاد و مردم گفتند و جریان به اطلاع معاویه رسید که ابودرداء چه کرده است؛ خواستهٔ کسی دیگر را با خواستهٔ او مطرح کرده است و آنچه را که معاویه او را به آن منظور فرستاده بود و ازدواج حسین علیه السلام با آن زن! تمام این‌ها را معاویه به طور جدی سنگین شمرد و او (ابودرداء) را به شدت سرزنش کرد! و گفت: کسی که فرد نادان و کوری را می‌فرستد و او دربارهٔ کار وی برخلاف میل او عمل می‌کند، رأی و نظر من از رأی او بدتر است و ما به ملامت از او سزاوارتریم چون ما او را فرستادیم و برای نیازمان او را انتخاب کردیم!

از طرفی عبدالله بن سلام پیش از جدا شدن از او چند بدرهٔ پر از مروارید - که این مرواریدها مهم‌ترین و ارزشمندترین ثروت او بود - در نزد اربنب به امانت سپرده بود و اکنون که معاویه او را کنار گذاشته و تمام کمک‌ها و درآمدها را از او بریده بود، به دلیل حرف‌های بدی که دربارهٔ او زده و او را به حيله و نیرنگ متهم کرده بود! از این رو همواره از عبدالله بد می‌گفت و او را مورد خشم قرار داده و از او دلگیر بود و مقرری به او نمی‌داد تا این‌که صبرش تمام شد و جریان کار او به درازا کشید و تنگدست شد و خودش را بر ایستادن بر آن حال سرزنش کرد. تا این‌که از نزد وی (معاویه) به قصد مراجعت به عراق بیرون شد و به یاد مال خود بود که در نزد همسرش به امانت گذاشته بوده است. ولی نمی‌دانست چگونه عمل کند و چه وقت می‌تواند به آن مال دست یابد؟! و انتظار داشت که اربنب به دلیل بدرفتاری و طلاق دادنش بدون کار ناروایی که از او سرزده و یا آزاری از طرف او دیده

باشد، مال‌ها را انکار کند! چون به عراق رسید، حسین علیه السلام را دید و به او سلام داد، سپس گفت: فدایت شوم دانستید که من از قضای الهی ارینب دختر اسحاق را طلاق دادم و من پیش از جدا شدن از او مال هنگفتی از مروارید پیش او به امانت گذاشته بودم و همچنان بود و دریافت نکرده بودم و به خدا سوگند که در طول مدت همسری ما به قدر نخ وسط هسته خرما (کمترین) نارضایتی را از او نداشتم و نسبت به او جز نیکی گمانی نداشتم، شما ماجرای مرا به او بگویید و وادار کنید که مال مرا پس دهد، زیرا که خداوند گفته تو را نیکو گرداند و پاداش تو را افزون سازد! امام علیه السلام پس از شنیدن سخنان او ساکت ماند!

و چون حسین علیه السلام نزد ارینب برگشت، به وی گفت: عبدالله بن سلام آمده است و او از تو به نیکی سخن می‌گفت و خوبی تو را نشر می‌داد، درباره حسن مصاحبت و آنچه از قدیم راجع به امانت‌داری تو دیده بود! این سخنان وی مرا خوشحال کرد و به شگفت واداشت! امانت او را به او بازگردان و مالش را پس بده! چون او جز سخن راست نگفت و چیزی جز حق خود را نطلبید!

ارینب گفت: به خدا سوگند که او راست گفته است، مالی در نزد من به امانت گذاشته است ولی نمی‌دانم چیست؟! و او همچنان که آن را مهر کرده، مهر است؛ من چیزی را تا امروز از آن برنداشته‌ام!
حسین علیه السلام پس از شنیدن سخن وی او را ثنا گفت و به نیکی تمجید کرد و فرمود: «آن مال را نزد وی ببر تا همان طوری که به تو داده به او بدهی!»

سپس عبدالله بن سلام را دید و به او فرمود: «او منکر مال تو نیست و

گمان دارم همان طور دست نخورده با مهر تو باشد چنان که به او داده‌ای! پس هم‌اکنون نزد او برو و مال خودت را از او بگیر!»

عبدالله بن سلام گفت: فدایت شوم! آیا شما به او دستور دادید که آن مال را بدهد؟ فرمود: «خیر، تو از او می‌توانی بگیری همان طوری که به او داده بودی! و او را پس از پرداخت مال تبرئه نمایی!»

چون هر دو به نزد ارینب رفتند، حسین علیه السلام به وی گفت: «این عبدالله بن سلام است که آمده امانت خودش را می‌طلبد، آن امانت را همان طوری که گرفته‌ای به وی بپرداز!»

ارینب، بدره‌های مروارید را درآورد و در مقابل عبدالله گذاشت و به وی گفت: این هم مال تو! عبدالله از او تشکر کرد و بر او سپاس گفت: و حسین علیه السلام بیرون شد و عبدالله انگشتی (مهر) بدره را انداخت و به ارینب گفت: این ناچیزی است از من برای تو! و اشک چشم هر دو جاری شد به حدی که صدای هر دو به گریه بلند شد و هر دو بر آنچه به سرشان آمده تأسف خوردند، پس حسین علیه السلام بر آنها وارد شد و به خاطر حرف‌هایی که از آنها شنید دلش به حال ایشان سوخت، فرمود: «خدا را گواه می‌گیرم که او سه طلاقه است! خداوند تو می‌دانی که من او را به خاطر ثروت یا جمالش به همسری نگزیدم بلکه خواستم بر شوهرش روا گردد و او در جای خودش قرار گیرد و اجر و ثواب تو را در چاره‌جویی کار او جستم پس خداوند! از این بابت مرا اجر بده! و پاداشی اخروی مرا افزون گردان! که تو بر هر چیزی توانایی!»

امام علیه السلام از مهری که برای وی تعیین کرده بود نه کم و نه زیاد چیزی را پس نگرفت! و عبدالله بن سلام این را از ارینب پرسید، یعنی مهر را

به حسین علیه السلام برگردانیم! او هم در جواب گفت: از باب تشکر راجع به کاری که کرده، مال او را به خودش برگرداند! ولی آن حضرت قبول نکرد و فرمود: «آن کسی که من از او اجر و پاداش امید دارم از آنچه شما می‌دهید برایم بهتر است.»

پس عبدالله بن سلام با وی ازدواج کرد و باهم با محبت و صمیمیت تا پایان عمر زندگی کردند و خداوند او (ارینب) را بر یزید حرام کرد و سپاس پروردگار جهانیان راست.^۱

۱. عزیزالله عطاردی قوچانی، ترجمه مسند سیدالشهداء امام ابی عبدالله الحسین علیه السلام، ترجمه محمدرضا عطایی، ج ۳، ص ۵۶۶-۵۸۵.

اشکالات متوجه به قصه

در بخش‌هایی از این قصه به کلام حضرت سید الشهداء علیه السلام اشاره شده که می‌توان از آن نکته‌ها و موضوعات مختلفی استفاده کرد ولی این قصه مورد اشکالاتی قرار گرفته است. گرچه ما به مجرد وجود کلام حضرت در این قصه اکتفا نکرده و برای موضوعاتی که از آن استخراج کرده‌ایم از روایات دیگر تأیید مضمونی آورده‌ایم. در اینجا به بررسی این اشکالات خواهیم پرداخت.

اشکال اول

گفته شده: اختلاف‌های فراوان در جزئیات گزارش‌ها، اصل داستان را با تردید جدی مواجه می‌سازد:

یک. اختلاف در نام زن: ارینب، هند، أم خالد؛

دو. اختلاف در نام شوهر: عبدالله بن سلام، عبدالله بن عامر؛

سه. اختلاف در نام واسطه: ابو دَرْدَا، ابو هُرَیْرَه؛

چهار. اختلاف در نام شوهر جدید: امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام.^۱

پاسخ

اولاً: ممکن است این اختلافات به یک شخص اشاره داشته باشد به این نحو که «ارینب» لقب او و «هند» نام او «ام خالد» کنیه او باشد. ثانیاً: احتمال می‌رود عبدالله بن سلام تصحیف عبدالله بن عامر بوده باشد و لذا به لحاظ تاریخی به نظر می‌رسد نام دوم اقرب به واقع است علی‌الخصوص که از کسی به نام عبدالله بن سلام به عنوان والی عراق از سوی معاویه یاد نشده است همان‌گونه که در اشکال دیگری به آن اشاره شده است.

۱. محمدی ری‌شهری، طباطبایی‌نژاد و سید طبایی، *دانشنامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ*، ج ۳، ص ۵۴.

ثالثاً: به نظر می‌رسد شخص واسطه همان ابوهیره باشد که در برخی تواریخ آمده به همان دلیلی که به عنوان اشکال دوم آمده است.

رابعاً: شوهر جدید هر کدام از این دو که باشد امام معصوم علیه السلام بوده و سنت او حجت است و برفرض این‌که او حضرت سید الشهداء علیه السلام باشد ما به نکات کلام او در این دانشنامه اشاره کرده‌ایم.

خامساً: گرچه در علم درایه و حدیث اضطراب در علم حدیث از عوامل ضعف در متن آن است ولی این اضطراب در داستان ارینب به حدی فاحش و گسترده نیست که بتوان به سادگی از کنار این حدیث گذشت.

سادساً: از آنجا که اصل این قصه با اختلاف جزئی در مورد برخی از شخصیت‌های آن در بسیاری از کتب دیگر آمده، لذا می‌توان مضمون این قصه را از راه شواهد و متابعات مورد تأیید قرار داد؛ علی‌الخصوص که تمام روایات تاریخی در اصل این قصه با هم اتفاق نظر دارند و اختلاف در جزئیات و نام اشخاص است.

اشکال دوم

گفته شده: ابو دردا - که در برخی از نقل‌ها به عنوان قاصد از او یاد شده است - طبق نقل مشهور، هنگام خلافت عثمان (۲۳ - ۳۴ ق) و به نقلی در سال ۳۸ یا ۳۹ از دنیا رفته است و حتی اگر بپذیریم که او در سال ۳۹ از دنیا رفته، باز هم نمی‌تواند قاصد باشد؛ زیرا اگر این داستان درست باشد، ظاهراً پس از بیعت گرفتن معاویه برای یزید در سال ۴۹ ق، اتفاق افتاده و اگر در زمان حیات ابو دردا اتفاق افتاده باشد، با توجه به این‌که تولد یزید را سال ۳۱، ۲۷ یا ۲۶ گفته‌اند، چگونه یزید، حدّ اکثر در دوازده‌سالگی، عاشق شده است؟^۱

۱. همان، ج ۳، ص ۵۴.

پاسخ

اولاً: همان‌گونه که در نقد اشکال اول گفتیم به جهت همین اشکال دوم می‌توان این قصه را در مورد ابوهریره به عنوان واسطهٔ ازدواج دانست، همان‌گونه که در برخی نقل‌ها آمده است.

ثانیاً: همان‌گونه که در این اشکال آمده نقل مشهور در زمان وفات ابودرداء هنگام خلافت عثمان است. از این کلام استفاده می‌شود نقل دیگری در زمان وفات او نیز وجود دارد.

اشکال سوم

گفته شده: در منابع تاریخی، از کسی به نام عبدالله بن سلام، به عنوان والی عراق از سوی معاویه یاد نشده است. در کتب تاریخی، از سه نفر با این نام، یاد شده که دو نفر از آن‌ها، پس از این حادثه به دنیا آمده‌اند و تنها کسی که در این زمان می‌تواند منظور شود، عبدالله بن سلام یهودی است؛ اما وی نیز نمی‌تواند مراد باشد؛ زیرا در سال ۴۱ یا ۴۳ ق، از دنیا رفته و در این زمان، پیرمردی کهن‌سال بوده است.^۱

پاسخ

همان‌گونه که قبلاً ذکر شد به جهت مشابهت نام عبدالله بن سلام با نام عبدالله بن عامر به لحاظ لفظ احتمال تصحیف در آن وجود دارد.

اشکال چهارم

گفته شده: انگیزه سازندگان این داستان، این بوده که پشت این ماجرا، عوامل جنبش امام حسین علیه السلام را بر ضد یزید، چیزهایی از جنس کشمکش‌های جاهلی

۱. همان، ج ۳، ص ۵۵.

نشان دهند؛ یعنی مشاجرات شخصی مبتنی بر هوا و هوس. هدف، این بوده که از جایگاه ارزشی قیام آن حضرت بکاهند. روایت‌های تاریخی ضعیف، با این همه اختلاف و ناسازگاری، بهترین دلیل برای ساختگی بودن چنین داستانی است.^۱

پاسخ

اولاً: در هیچ جای این قصه اشاره به این مطلب نشده که این واقعه عامل کشته شدن امام حسین علیه السلام از سوی یزید بن معاویه بوده است همان‌گونه که در هیچ خبر دیگری به این ادعا اشاره نشده است و این ادعا مجرد احتمال است. ثانیاً: این ادعا بیشتر به ضرر یزید بن معاویه است تا امام حسین علیه السلام و قیام او؛ زیرا دلالت دارد بر این‌که یزید به بهانه واهی حضرت را به شهادت رسانده است.

ثالثاً: اگر جهت مقابله یزید با امام حسین علیه السلام این قصه باشد چرا او قبل از خروج امام حسین علیه السلام حضرت را به قتل نرسانده است؟! آری هر کس قصه سال ۶۱ امام حسین علیه السلام و خروج او را به خوبی مطالعه کند پی می‌برد علت مقابله یزید و اهتمام او به کشتن حضرت چیزی جز خروج حضرت بر ضد یزید بن معاویه نبوده است.

رابعاً: این قصه اشاره به اوج بصیرت و دوراندیشی امام حسین علیه السلام دارد که چگونه با تدبیر خردمندانه اش زن و شوهری را از کید و حيله معاویه و یزید رهانیده و مانع از دسترسی آن دو به اهداف شومشان شده است.

خامساً: اگر قرار باشد با این اشکال اصل قصه مورد مناقشه قرار گیرد، باید برخی اخبار دیگر که مشابه آن است نیز مورد تردید واقع شود.

ابن سعد به سندش از مسور نقل کرده که گفت:

أَنَّ مَعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَى مَرْوَانَ: زَوْجَ يَزِيدَ مِنْ ابْنَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ،
 وَأَقْضِ عَنْهُ دَيْنَهُ حَمْسِينَ أَلْفَ دِينَارٍ وَصَلِّهِ بِعَشْرَةِ آلَافٍ دِينَارٍ. فَقَالَ
 عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ: مَا أَقْطَعُ أَمْرًا دُونَ الْحُسَيْنِ. فَشَاوَرَهُ فَقَالَ: اجْعَلْ
 أَمْرَهَا إِلَيَّ فَفَعَلَ. وَاجْتَمَعُوا فَقَالَ مَرْوَانُ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبُّ أَنْ
 يَزِيدَ الْقَرَابَةَ لُطْفًا، وَالْحَقَّ عِظْمًا، وَأَنْ يَتَلَفَى صَلَاحَ هَذَيْنِ الْحَبِيبَيْنِ
 بِالصَّهْرِ، وَقَدْ كَانَ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي إِجَابَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَا حَسَنَ فِيهِ
 رَأْيُهُ وَوَلِيُّ أَمْرَهَا خَالُهَا، وَلَيْسَ عِنْدَ حُسَيْنٍ خِلَافٌ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ.
 فَتَكَلَّمَ حُسَيْنٌ وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ رَفَعَ بِالْإِسْلَامِ الْخَسِيسَةَ وَأَتَمَّ النَّاقِصَةَ،
 وَأَذْهَبَ اللَّوْمَ، فَلَا لَوْمَ عَلَى مُسْلِمٍ، وَإِنَّ الْقَرَابَةَ الَّتِي عَظَّمَ اللَّهُ حَقَّهَا
 قَرَابَتُنَا وَقَدْ زُوِّجَتْ هَذِهِ الْجَارِيَةَ مَنْ هُوَ أَقْرَبُ نَسَبًا وَالطُّفُ سَبَبًا الْقَاسِمَ
 بَنَ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ. فَقَالَ مَرْوَانُ: أَعْدْرًا يَا بَنِي هَاشِمٍ؟ وَقَالَ لِعَبْدِ اللَّهِ
 بَنَ جَعْفَرٍ: يَا بَنَ جَعْفَرٍ مَا هَذِهِ أَيَادِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عِنْدَكَ! قَالَ: قَدْ
 أَعْلَمْتُكَ أَنِّي لَا أَقْطَعُ أَمْرًا فِيهَا دُونَ خَالِهَا. فَقَالَ حُسَيْنٌ: نَشَدْتُكَمُ اللَّهُ
 أَنْعَلَمُونَ أَنَّ الْحَسَنَ خَطَبَ عَائِشَةَ بِنْتَ عُمَانَ فَوَلَّوْكَ أَمْرَهَا فَلَمَّا صِرْنَا
 فِي مِثْلِ هَذَا الْمَجْلِسِ قُلْتِ: قَدْ بَدَأَ لِي أَنْ أُزَوِّجَهَا عَبْدَ اللَّهِ بْنِ الرَّبِيعِ؟
 هَلْ كَانَ هَذَا يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ؟ - يَعْنِي الْمِسُورَ بْنَ مِحْرَمَةَ - فَقَالَ:
 اللَّهُمَّ نَعَمْ. فَقَالَ مَرْوَانُ: إِنَّمَا أَلَوْمُ عَبْدَ اللَّهِ، فَأَمَّا حُسَيْنٌ فَوَعْرُ الصِّدْرِ.
 فَقَالَ مِسُورٌ: لَا تُحْمَلْ عَلَى الْقَوْمِ، فَالَّذِي صَنَعُوا أَوْصَلَ، وَصَلُوا رَحِمًا
 وَوَضَعُوا كَرِيمَتَهُمْ حَيْثُ أَحْبَبُوا.^۱

معاویه در نامه به مروان چنین نوشت: دختر عبدالله بن جعفر را به ازدواج یزید درآور و در مقابل بدهی او را که پنجاه هزار دینار است بپرداز و به او ده هزار دینار هدیه بده.

۱. ابن سعد، الطبقات الكبرى: الطبقة الخامسة من الصحابة، ج ۱، ص ۴۱۴-۴۱۵.

عبدالله بن جعفر گفت: من کاری را بدون مشورت با حسین علیه السلام انجام نمی‌دهم. او با حضرت مشورت نمود. حضرت به او فرمود: امر دختری را به من واگذار کن. عبدالله چنین کرده و با هم توافق نمودند. مروان گفت: امیر مؤمنان دوست دارد که لطف این قرابت را زیاد کرده و به آن عظمت ببخشد و با ازدواج بین این دو قبیله خیرخواهی خود را تلافی کند و ابوجعفر نظر خوبی دارد که می‌خواهد درخواست امیر مؤمنان را اجابت کند. او امر دخترش را به دایی‌اش واگذار کرده و حسین علیه السلام مخالفتی با امیر مؤمنان ندارد.

حسین علیه السلام به سخن درآمده و فرمود: همانا خداوند با اسلام خساست را از میان برداشته و نقص را جبران نموده و سرزنش را از بین برده است و لذا هیچ نوع سرزنشی بر مسلمان نیست و همانا قرابتی که خداوند حق آن را پاس داشته، قرابت ماست و من این دختر را به کسی تزویج کردم که به لحاظ نسبی قریب‌تر و به لحاظ سببی لطف بیشتری دارد که همان قاسم بن محمد بن جعفر باشد.

مروان گفت: ای بنی‌هاشم! قرار نیرنگ دارید؟ و به عبدالله بن جعفر گفت: ای فرزند جعفر! این سزای خدمت و لطف امیر مؤمنان به توست!

عبدالله بن جعفر گفت: به تو اعلام کردم که من نظر قاطعی درباره دخترم بدون اجازه دایی‌اش ندارم.

حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند آیا میدانید که حسن علیه السلام عایشه دختر عثمان را خواستگاری کرد و آنان او را متولی او قرار دادند و همین قصه درباره او تکرار شد و تو گفتی نظرم بر این است که به تزویج عبدالله بن زبیر درآورم؟

ای ابا عبدالرحمن (مسور بن مخرمه) این‌گونه نیست؟ مسور گفت:

بار خدایا! آری.

مروان گفت: من عبدالله را سرزنش می‌کنم ولی حسین کینه‌توز است. مسور گفت: بر این قوم حمله مکن؛ زیرا آنچه کرده‌اند به صله رحم نزدیک‌تر است، آنان صله رحم کرده و دختر خود را به کسی که دوست داشتند دادند.

اشکال پنجم

گفته شده: از سوی دیگر، «سه بار طلاق دادن در یک مجلس» با فقه اهل بیت علیهم‌السلام سازگاری ندارد و فقیهان شیعه، به اجماع، آن را مردود می‌دانند.^۱

پاسخ

اولاً: شاید سه طلاقه کردن حضرت به جهت ایقاع بر طبق رأی مخاطب باشد که از پیروان خلفا علی‌الخصوص عمر بن خطاب بوده که سه طلاقه کردن را در یک مجلس جایز می‌دانسته است و در حقیقت مقصود حضرت از سه طلاقه کردن اشاره به عدم رجوع به اوست تا امید ارینب را از خود قطع کند و او با آسودگی خاطر به شوهر سابقش بازگردد.

ثانیاً: شاید مقصود حضرت از جمله «أَنْهَا طَالِقٌ ثَلَاثاً» طلاق بعد از سه طهر باشد؛ زیرا طلاق باید بعد از سه طهر صورت گیرد.

ثالثاً: احتمال دیگری در جمله «أَشْهَدُ اللَّهُ أَنْهَا طَالِقٌ ثَلَاثاً» است و آن این‌که این جمله در معنای اخبار باشد نه انشاء و حضرت درصدد اخبار از این مطلب باشد که ارینب را در سه مجلس طلاق داده است.

رابعاً: گرچه به نظر مشهور فقهای شیعه سه طلاقه کردن باطل است، ولی آنان ایقاع سه طلاقه را باطل مطلق ندانسته بلکه آن را در حکم یک طلاقه گرفته‌اند؛ و

۱. همان، ج ۳، ص ۵۵.

لذا نمی‌توان ادعا کرد امام حسین علیه السلام طلاقى انجام داده که به طور کلی مردود و باطل است.

برخی از فقهای اهل سنت و عموم فقهای شیعه گرچه فتوا به حرمت و بدعت بودن سه طلاقه کردن داده‌اند ولی حکم یک طلاق را بر آن بار می‌کنند، نظیر طلاق ظهار که گرچه باطل است ولی احکامی از آن جمله کفاره بر آن بار می‌شود. اینک به نقل کلماتی از علمای فریقین می‌پردازیم:

فتاوی علمای شیعه

شیخ طوسی در «الخلاف» می‌نویسد:

إذا طلقها ثلاثاً بلفظ واحد، كان مبدعاً، ووقعت واحدة عند تكامل الشروط عند أكثر أصحابنا.^۱

هرگاه با یک لفظ همسر خود را سه طلاقه کند بدعت است ولی هنگامی که تمام شروط طلاق را به تمامه داشته باشد نزد اکثر اصحاب ما یک طلاق به حساب می‌آید.

صاحب «جواهر الکلام» می‌نویسد:

وقيل والقائل المشهور بل عن المرتضى في «الناصریات» ما يشعر بالإجماع عليه، وكذا عن «الخلاف»، بل عن العلامة في «نهج الحق» ذلك صريحاً، يقع طلقة واحدة بقوله: «طالق»، ويلغو التفسير بالثلاث، فلا ينافي ترتب الوحدة على نفس الصيغة المقتضية لذلك. وهو أشهر الروایتين عملاً كما عرفت، بل قيل: ورواية...^۲

و گفته شده که قائل آن مشهور فقها است، بلکه از سید مرتضی در «ناصریات» چیزی نقل شده که دلالت بر اجماع شیعه دارد و نیز از «خلاف» و علامه حلی در «نهج الحق» به طور صریح نقل اجماع شده

۱. محمد بن حسن طوسی، *الخلاف*، ج ۴، ص ۴۵۰.

۲. محمدحسن بن باقر نجفی، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، ج ۳۲، ص ۸۲.

است که سه طلاقه یک طلاق به حساب می‌آید و تفسیر به سه طلاق لغو می‌گردد و مترتب شدن یک طلاق بر صیغه‌ای که مقصود از آن محقق نمی‌گردد اشکالی ندارد و این قول مطابق با شهرت عملی دو دسته روایات است بلکه گفته شده: روایاتی که دلالت بر پذیرش یک طلاق دارد دارای شهرت روایی نیز هست...

فتاوی اهل سنت

ابن الهمام می‌نویسد:

وقال قوم: يقع به واحدة، وهو مروى عن ابن عباس رضي الله عنهما، وبه قال ابن إسحاق. ونقل عن طاوس وعكرمة أنهم يقولون خالف السنّة فيرد إلى السنّة^۱.

برخی گفته‌اند با سه طلاقه کردن، یکی واقع می‌شود و این قول از ابن عباس رضي الله عنهما روایت شده است و نیز قول اسحاق است و از طاووس و عکرمة نقل شده که می‌گویند: چون سه طلاقه کردن مخالف سنّت است لذا به سنّت بازمی‌گردد که یک طلاقه شدن است.

ابن تیمیه در ذکر اقوال در مسئله می‌نویسد:

الثالث: أنه محرم ولا يلزم منه إلا طلقة واحدة، وهذا القول منقول عن طائفة من السلف والخلف من أصحاب رسول الله (صلى الله عليه وسلم) مثل الزبير بن العوام وعبد الرحمن بن عوف، ويروى عن علي وابن مسعود وابن عباس القولان، وهو قول كثير من التابعين ومن بعدهم مثل طاووس وخلاس بن عمرو ومحمد بن إسحاق وهو قول داود وأكثر أصحابه، ويروى ذلك عن أبي جعفر محمد بن علي بن

۱. کمال الدین محمد بن عبدالواحد ابن الهمام، فتح القدير، ج ۳، ص ۴۶۹.

الحسین وابنه جعفر بن محمد؛ ولهذا ذهب إلى ذلك من ذهب من الشيعة، وهو قول بعض أصحاب أبي حنيفة ومالك وأحمد بن حنبل.^۱ قول سوم آن است که سه طلاقه کردن زن حرام است ولی یک طلاق به حساب می آید و این قول از طایفه ای از متقدمین و متأخرین از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، همچون زبیر بن عوام و عبدالرحمن بن عوف نقل شده است و از علی علیه السلام و ابن مسعود و ابن عباس دو قول رسیده است و این قول بسیاری از تابعین و تابعین تابعین است مثل طاووس و خلاص بن عمرو و محمد بن اسحاق و نیز قول داوود و بیشتر اصحابش است و نیز از ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین و فرزندش جعفر بن محمد علیه السلام روایت شده است و لذا شیعه این قول را انتخاب نموده است؛ و نیز قول برخی از اصحاب ابوحنیفه و مالک و احمد بن حنبل است.

ابن قیم جوزیه می نویسد:

الثالث: أنه يقع به واحدة رجعية ... وهو اختيار شيخ الإسلام ابن تيمية.^۲

قول سوم: این که توسط آن، یک طلاق رجعی واقع می شود ... و همین، اختیار شیخ الاسلام ابن تیمیه است.

مرداوی می نویسد:

وحكى عدم وقوع الطلاق الثلاث جملة، بل واحدة في المجموعة أو المتفرقة عن جدّه المجد، وأنه كان يفتي به أحياناً سرّاً.^۳

او (ابن تیمیه) قول به عدم وقوع سه طلاق بلکه وقوع یک طلاق را در

۱. احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۳۳، ص ۸.

۲. محمد بن ابی بکر ابن قیم جوزیه، زاد المعاد فی هدی خیر العباد، ج ۵، ص ۲۲۷.

۳. علی بن سلیمان مرداوی، الإنصاف فی معرفة الراجح من الخلاف، ج ۸، ص ۴۵۳.

صورت اجتماعی یا به صورت متفرق ادا کردن را از جدش مجد نقل کرده است و خودش نیز مخفیانه احیاناً به آن فتوا می‌داده است.

ابن قیم جوزیه می‌نویسد:

إِنَّ الْمَطْلُقَ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَزَمَنِ خَلِيفَتِهِ أَبِي بَكْرٍ وَصَدْرًا مِنْ خِلافةِ عَمْرٍ كَانَ إِذَا جُمِعَ الطَّلَاقَاتُ الثَّلَاثُ بِفَمٍ وَاحِدٍ جَعَلَتْ وَاحِدَةً... وَكُلُّ صَحَابِيٍّ مِنْ لَدُنْ خِلافةِ الصَّدِيقِ إِلَى ثَلَاثِ سِنِينَ مِنْ خِلافةِ عَمْرٍ كَانَ عَلَى أَنَّ الثَّلَاثَ وَاحِدَةٌ فَتَوَى أَوْ إِقْرَارًا أَوْ سَكُوتًا، وَلِهَذَا ادَّعَى بَعْضُ أَهْلِ الْعِلْمِ أَنَّ هَذَا إِجْمَاعٌ قَدِيمٌ، وَلَمْ تَجْمَعْ الْأُمَّةُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ عَلَى خِلافةِ، بَلْ لَمْ يَزَلْ فِيهِمْ مَنْ يَفْتِي بِهٖ قَرْنًا بَعْدَ قَرْنٍ، وَإِلَى يَوْمِنَا هَذَا...^۱

طلاق دهنده در زمان پیامبر ﷺ و عصر خلافت خلیفه‌اش ابوبکر و اوایل خلافت عمر، هرگاه سه طلاق را با یک لفظ جمع می‌کرد یکی به حساب می‌آمد... و هر صحابی از زمان خلافت صدیق تا سه سال از خلافت عمر فتوا یا اقرار یا سکوت بر این حکم داشت و لذا برخی از اهل علم ادعای اجماع قدیم بر این حکم کرده‌اند، به شکر خدا امت بر خلاف آن حکم نکرده است، بلکه همیشه کسانی بوده‌اند که در هر قرنی تا به امروز به این حکم فتوا دهند...

قائلین به وحدت طلاق

جماعتی از صحابه و تابعین و علمای اهل سنت معتقدند که سه طلاق در یک مجلس در حکم یک طلاق به حساب می‌آید.
محمد بن علی شوکانی در این باره می‌نویسد:

۱. محمد بن ابی بکر ابن قیم جوزیه، *إعلام الموقعین عن رب العالمین*، ج ۳، ص ۳۱-۳۴.

واعلم أنه قد وقع الخلاف في الطلاق إذا أوقعت في وقت واحد، هل يقع جميعها ويتبع الطلاق أم لا؟ فذهب جمهور التابعين وكثير من الصحابة وأئمة المذاهب الأربعة وطائفة من أهل البيت منهم أمير المؤمنين علي عليه السلام والناصر والإمام يحيى، حكى ذلك عنهم في البحر، وحكاه أيضاً عن بعض الإمامية إلى أنّ الطلاق يتبع الطلاق. وذهبت طائفة من أهل العلم إلى أنّ الطلاق لا يتبع الطلاق بل يقع واحدة فقط. وقد حكى ذلك صاحب البحر عن أبي موسى ورواية عن علي عليه السلام وابن عباس وطاوس وعطاء وجابر بن زيد والهادي والقاسم والباقر والناصر وأحمد بن عيسى وعبد الله بن موسى بن عبد الله ورواية عن زيد بن علي، وإليه ذهب جماعة من المتأخرين منهم ابن تيمية وابن القيم وجماعة من المحققين. وقد نقله ابن مغيث في كتاب الوثائق عن محمد بن وضاح، ونقل الفتوى بذلك عن جماعة من مشايخ قرطبة كمحمد بن بقي ومحمد بن عبد السلام وغيرهما، ونقله ابن المنذر عن أصحاب ابن عباس كعطاء وطاوس وعمرو بن دينار، وحكاه ابن مغيث أيضاً في ذلك الكتاب عن علي عليه السلام وابن مسعود وعبد الرحمن بن عوف والزبير.^۱

و بدان که خلاف در طلاق واقع شده هرگاه در یک وقت واقع شود که آیا تمام آنها واقع گشته و طلاقها یکی پس از دیگری می آید یا چنین نیست؟ جمهور تابعین و بسیاری از صحابه و امامان مذاهب اربعه و طایفه‌ای از اهل بیت از آن جمله امیر مؤمنان علی علیه السلام و ناصر و امام یحیی که در «البحر» از آنان حکایت کرده و نیز از برخی امامیه حکایت شده این که طلاق پیاپی واقع می‌شود و طایفه‌ای از اهل علم

۱. محمد بن علی شوکانی، نیل الأوطار، ج ۶، ص ۲۷۴.

فتوا داده‌اند به این‌که طلاق پیاپی واقع نشده بلکه فقط یک طلاق واقع می‌شود و این قول را صاحب «البحر» از ابوموسی و به عنوان روایتی از علی ع و ابن عباس و طاووس و عطاء و جابر بن زید و هادی و قاسم و باقر و ناصر و احمد بن عیسی و عبدالله بن موسی بن عبدالله و به عنوان روایتی از زید بن علی حکایت کرده است و به همین رأی متمایل شده جماعتی از متأخرین از آن جمله ابن تیمیه و ابن قیم و جماعتی از محققین و ابن مغیث در کتاب «الوثائق» از محمد بن وضاح نقل کرده است و نیز فتوا به این حکم را ابن منذر از اصحاب ابن عباس همچون عطاء و طاووس و عمرو بن دینار نقل کرده است و ابن مغیث نیز در آن کتاب از علی ع و ابن مسعود و عبدالله بن عوف و زبیر این قول را حکایت نموده است.

ادله وقوع یک طلاق

کسانی که فتوا به وقوع یک طلاق در سه طلاقه‌ها داده‌اند به ادله‌ای تمسک کرده‌اند، اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم؛

(الف) آیه «ثلاثة قروء»:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾^۱

زنان مطلقه، باید به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن (و پاک شدن)

انتظار بکشند! [= عده نگه دارند].

و در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم:

﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ﴾^۲

طلاق، (طلاق که رجوع و بازگشت دارد)، دو مرتبه است.

۱. سوره بقره، آیه ۲۲۸.

۲. سوره بقره، آیه ۲۲۹.

الف و لام در آیه دوم برای عهد است و معهود آن طلاق است که از آیه قبلی مفهوم می‌شود و معنای آیه این می‌شود: طلاق که زوج سزاوارتر به رد آن است دو بار است و در این جهت فرقی نیست که در هر مرتبه یک طلاقه کرده باشد یا سه طلاقه.

(ب) اصالت بقاء عقد:

هنگامی که زوج گفت: «زوجتی فلانة طالق»، یک طلاق تحقق پیدا می‌کند ولی هنگامی که «ثلاثاً» را به آن ضمیمه کرد مورد بحث قرار گرفته که آیا این عقد، ایقاع طلاق را باطل می‌کند یا این که سه طلاق واقع می‌شود، آنچه مسلم است وقوع یک طلاق در یک زمان به نحو صحیح انجام گرفته است و در بیشتر از این شک است و لذا استصحاب بقاء یک طلاق می‌شود.

(ج) حدیث ابن عباس:

ابن عباس می‌گوید:

كَانَ الطَّلَاقُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَأَبِي بَكْرٍ
وَسَنَّتَيْنِ مِنْ خِلَافَةِ عُمَرَ، طَلَّاقُ الثَّلَاثِ وَاحِدَةً.
فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: إِنَّ النَّاسَ قَدْ اسْتَعْجَلُوا فِي أَمْرٍ قَدْ كَانَتْ لَهُمْ
فِيهِ أُنَاةٌ، فَلَوْ أَمْضَيْنَاهُ عَلَيْهِمْ. فَأَمْضَاهُ عَلَيْهِمْ.^۱

طلاق در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و دو سال از خلافت عمر، سه طلاق یکی به حساب می‌آمد.

سپس عمر بن خطاب گفت: مردم کاری کرده‌اند که در آن به آن‌ها مهلت داده شده بود و اگر ما این عجله را بر آن‌ها امضا کنیم خوب است و لذا سه طلاقه را قبول کرد.

۱. قشیری نيسابوری، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۹۹، حدیث ۱۴۷۲؛ ابن حنبل، مسند الإمام احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۶۱، حدیث ۲۸۷۵.

به حدیث ابن عباس اشکالاتی شده که همه را ابن قییم جوزیه جواب داده است.

از این حدیث استفاده می‌شود که ترتب سه طلاق بر عقد سه‌طلاقه از بدعت‌های عمر بن خطاب بوده و دلیل و مدرکی بر اعتبار اجتهاد او نیست، خصوصاً آن‌که اجتهاد او در مقابل نص است.

(د) حدیث عبدالله بن عمر:

روایت شده که عبدالله بن عمر همسرش را در حالت حیض سه‌طلاقه کرد. رسول خدا ﷺ به او دستور داد تا به او رجوع کند.^۱ و این نص در صحت یک طلاق است؛ زیرا اگر سه طلاق واقع شده بود حق رجوع نداشت.

(ه) قصه طلاق رکانه:

عکرمه از ابن عباس نقل کرده که گفت:

طَلَّقَ رُكَانَةَ بِنْتُ عَبْدِ يَزِيدَ أَخُو بَنِي الْمُطَلِّبِ امْرَأَتَهُ ثَلَاثًا فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ، فَحَزَنَ عَلَيْهَا حُزْنًا شَدِيدًا، قَالَ: فَسَأَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «كَيْفَ طَلَّقْتَهَا؟» قَالَ: طَلَّقْتُهَا ثَلَاثًا، قَالَ: فَقَالَ: «فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَإِنَّمَا تِلْكَ وَاحِدَةٌ فَأَرْجِعْهَا إِنْ شِئْتَ».^۲

رکانه بن عبد یزید از قبیله بنی مطلب، همسرش را در یک مجلس سه بار طلاق داد و از این کار خود شدیداً محزون گشت. از رسول خدا ﷺ درباره آن سؤال نمود. حضرت فرمود: «چگونه او را طلاق دادی؟» عرض کرد: او را سه‌طلاقه کردم. حضرت فرمود: «در یک مجلس؟» عرض کرد: آری. حضرت فرمود: «این، یک طلاق به حساب می‌آید پس اگر می‌خواهی به او رجوع کن».

۱. قشیری نیسابوری، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۹۵، حدیث ۱۴۷۱.

۲. ابن حنبل، مسند الإمام احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۲۱۵، حدیث ۲۳۸۷.

(و) روایات اهل بیت علیهم السلام:

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

الطَّلَاقُ ثَلَاثًا فِي غَيْرِ عِدَّةٍ إِنْ كَانَتْ عَلَى طَهْرٍ فَوَاحِدَةً، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى طَهْرٍ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ.^۱

سه طلاق در غیر عده اگر در طهر باشد یکی به حساب می آید وگرنه هیچ به حساب نمی آید.

به این مضمون روایات بسیاری از طرق اهل بیت علیهم السلام وارد شده است.

(ز) اجماع

زیرا همان گونه که اشاره شد اجماع صحابه تا اوایل عصر خلافت عمر بر یک طلاقه شدن زن بوده است.

اشکال ششم

گفته شده: اول نکته ای که از این قصه استفاده می شود این که یزید معتقد به علم غیب داشتن پدرش بود که از آن جمله آگاهی او از عشق فرزندش نسبت به این زن یا زن دیگر بوده است.^۲

پاسخ

از کجا که معاویه عاشق شدن فرزندش یزید را از راه های عادی و حالات فرزندش بعد از دیدن ارینب یا شنیدن وصف او نفهمیده باشد؟ زیرا در این روایت سخنی از علم غیب به میان نیامده است.

۱. کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۷۱، حدیث ۳؛ حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۲۲، ص ۶۱، حدیث ۲۸۰۲۲.

۲. جعفر مرتضی عاملی، سیرة الحسین فی الحدیث و التاریخ، ج ۳، ص ۲۸۸.

اشکال هفتم

گفته شده: هر کس این قصه را بخواند پی می‌برد خاندان ابوسفیان خاندان علم و دین و حلم و اخلاق و حکمت و تقوا و التزام و استقامت و عقل و درایت بوده است، امری که از حقیقت و واقعیت به دور است...^۱

پاسخ

اولاً: به نظر می‌رسد هر کس احاطه‌ای به تمام روایت داشته باشد پی می‌برد تمام این صفات برای خاندان اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و از آن جمله امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام است که با چنین نقشه‌ای زنی را به شوهر اصلی‌اش رسانده و مانع هوس بازی مرد هوسرانی همچون یزید بن معاویه شده است و این مطلب را به خوبی روان شناسان درک می‌کنند.

ثانیاً: چگونه این قصه دلالت بر مدح خاندان ابوسفیان دارد در حالی که معاویه فرزندش را به بی‌تقوایی و بی‌مروتی و بی‌عقلی متصف نموده است؟

اشکال هشتم

گفته شده: از کلمات معاویه و نیز دخترش که این روایت متضمن آن است، بوی ترویج جبر الهی استشمام می‌شود.^۲

پاسخ

از آنجا که جبر همانند تفویض باطل بوده و خلاف درک عقل و قرآن و روایات است لذا این مطلب از جمله شواهد بر قبح خاندان ابوسفیان از آن جمله معاویه و یزید است و برخلاف اشکال ایشان دلالت دارد.

۱. همان، ج ۳، ص ۲۸۸-۲۸۹.

۲. همان، ج ۳، ص ۲۸۹-۲۹۰.

اشکال نهم

گفته شده: در این روایت آمده که معاویه به یزید گفت: کجاست عقل و مروت و تقوای تو؟ یزید در پاسخ او می‌گوید: «اگر صبر نکردن من در عشق ارینب خلاف عقل و تقوا و مروت است سزاوارترین مردم به صبر داود علیه السلام بوده و قرآن درباره امر او به تو خیر داده است»^۱.

پاسخ

اگر این مطلب به معصوم نسبت داده شده بود باعث وهن این قصه و حدیث می‌شد در حالی که این مطلب به یزید بن معاویه نسبت داده شده که دلالت بر نفهمی و بی‌بصیرتی او نسبت به قرآن و انبیا دارد و لذا نمی‌توان کلام او را دلیل بر بطلان این قصه دانست گرچه کلام او باطل است.

اشکال دهم

گفته شده: در این روایت ادعا شده که: ارینب در زیبایی و تمام کمال و شرف و زیادی مال، زبان زد زنان عصرش بوده است؛ و نمی‌دانیم چگونه مورخین و ادبا و شعرا و نویسندگان به این مطلب در اشعار و تواریخ و قصه‌ها و روایاتشان اشاره نکرده‌اند.^۲

پاسخ

به نظر می‌رسد زن‌های زیبای عرب دو دسته بوده‌اند: دسته اول زنان زیبایی که عفت نداشته و خودنمایی می‌کرده‌اند، آنان بدین جهت در کتاب‌ها و اشعار به توصیف چنین زنانی می‌پرداخته‌اند ولی برخی از زنان زیبای عرب بوده‌اند که به جهت عفتی که داشته‌اند هرگز شعرا و نویسندگان جرئت ذکر نام و اوصاف آنان را نداشته‌اند و ارینب نیز ممکن است از دسته دوم بوده باشد.

۱. همان، ج ۳، ص ۲۹۱.

۲. همان، ج ۳، ص ۳۰۶-۳۰۷.

اشکال یازدهم

گفته شده: در این قصه معاویه خودش را ستوده و به خود مقامات و صلاحیت‌هایی داده که لایق به غیر انبیا و اوصیا، بلکه برخی از آنها لایق غیر رسول خدا ﷺ یا کسی که قرآن تصریح دارد بر این که او نفس محمد ﷺ بوده، نیست.^۱

پاسخ

این قرینه نیز دلالت بر مذمت معاویه و عقیده و اندیشه او دارد نه دلالت بر بطلان اصل قصه.

اشکال دوازدهم

گفته شده: اما آنچه در این قصه به ثنای ابودرداء و ابوهریره بر معاویه اشاره شده و این که او سزاوارترین مردم به رعایت نعمت‌های الهی و شکر گذاری از آنان بوده؛ زیرا او مصاحب رسول خدا ﷺ و کاتب او بوده است. در حالی که این مطلب نیز خلاف واقع است.^۲

پاسخ

گرچه این ادعای ابودرداء و ابوهریره درباره معاویه باطل است ولی صدور آن از این دو نفر بعید نیست، علی‌الخصوص که ممکن است به جهت تقیه و خوف از معاویه یا تقرب به او باشد، ولی صدور آن از این دو نفر دلیل بر بطلان اصل قصه نیست؛ زیرا آن دو معصوم نبوده‌اند که بخواهیم به جهت حفظ عصمت آنان اصل قصه را انکار نماییم.

۱. همان، ج ۳، ص ۳۰۷-۳۰۸.

۲. همان، ج ۳، ص ۳۱۰.

اشکال سیزدهم

دربارهٔ پخش شدن خبر حیلۀ معاویه نسبت به ابن سلام گفته شده: این امر در بین مردم نقل شده و در شهرها شبانه‌روز پخش شده است. سؤال این است که اگر چنین بوده چرا مورخان و روات و مؤلفان و ادبا و شعرا این قضیه را نقل نکرده‌اند؟^۱

پاسخ

اولاً: این قصه را برخی از مؤلفان در کتب خود نقل کرده‌اند، از آن جمله:

۱. ابن قتیبه دینوری (۲۱۳-۲۷۶ ق) در «الإمامة و السياسة».^۲
 ۲. ابن بدرون (ت ۶۰۸ ق) در «شرح قصیده ابن عبدون».^۳
 ۳. شهاب الدین نویری (۶۷۷-۷۳۳ ق) در «نهاية الأرب».^۴
 ۴. ابن حجة حموی (۷۶۷-۸۳۷ ق) در «ثمرات الأوراق».^۵
 ۵. جمال الدین شبراوی (۱۰۹۲ - ۱۱۷۲ ق) در «الإتحاف بحب الأشراف».^۶
- ثانیاً: شاید علت عدم ذکر امثال طبری در کتاب‌های تاریخی دلالت این قصه بر قدح یزید بن معاویه و فضیلت امام حسین علیه السلام باشد، همان‌گونه که با برخی مطاعن خلفا و فضایل اهل بیت علیهم السلام چنین عملی کرده‌اند و نمونه آن احادیث وصایت است.

از آنجا که اشتهار لقب «وصی» برای امام علی علیه السلام با سیاست مدرسه خلفا و اهل سنت مناسبت ندارد، لذا آنان سعی بلیغ نمودند تا به هر نحو ممکن با این

۱. همان، ج ۳، ص ۳۱۱-۳۱۲.

۲. ابن قتیبه، الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱۵-۲۲۳.

۳. عبدالملک بن عبدالله ابن بدرون، شرح قصیده ابن عبدون، ص ۱۷۲-۱۸۰.

۴. احمد بن عبد الوهاب نویری، نهاية الأرب في فنون الأدب، ج ۶، ص ۱۸۰-۱۸۵.

۵. تقی الدین بن علی ابن حجه، ثمرات الأوراق، ص ۱۵۳-۱۵۷.

۶. عبد الله بن محمد شبراوی، الإتحاف بحب الأشراف، ص ۴۲۹-۴۳۵.

احادیث مقابله کنند. اینک به برخی از انواع مقابله‌ها با نصوص «وصایت» اشاره می‌کنیم:

الف) حذف و تبدیل:

از جمله انواع مقابله، حذف قسمتی از حدیث رسول خدا ﷺ و تبدیل آن به کلمه مبهم است.

این نوع تحریف را در عبارات طبری^۱ و ابن کثیر^۲ در تفسیر آیه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۳ مشاهده می‌کنیم؛ زیرا در تفسیر آن دو، کلام رسول خدا ﷺ که در حق امام علی عليه السلام فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيي وَخَلِيفَتِي فَيَكُم»^۴ تحریف شده و به جای کلمه «وصيي و خليفتي فيكم» کلمه «كذا وكذا» را آورده‌اند. (ب) حذف تمام روایت:

از جمله انواع تحریف و مقابله با احادیث «وصایت»، حذف تمام روایت با اشاره به حذف است.

از جمله مثال‌هایی که می‌توان بر آن زد، این‌که: محمد بن ابوبکر نامه‌ای به معاویه دارد که در کتاب «وقعة صفین»^۵ از نصر بن مزاحم و «مروج الذهب»^۶ از مسعودی، تفصیل آن آمده است. محمد بن ابوبکر در آن نامه به فضایل امام علی عليه السلام اشاره کرده است که از آن جمله به وصایت امام و جانشینی ایشان از پیامبر صلی الله علیه و آله و اعتراف معاویه در جواب او به آن اشاره شده است.

ولی طبری متن این نامه را حذف نموده است و بر این عملکرد خود چنین عذر می‌آورد که عموم مردم تحمل شنیدن آن را ندارند!

۱. طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۷۵.

۲. اسماعیل بن عمر ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص ۱۵۳.

۳. سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

۴. طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الأمم والملوک، ج ۲، ص ۳۲۱.

۵. نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص ۱۱۸-۱۱۹.

۶. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر، ج ۳، ص ۱۱-۱۲.

او می‌گوید:

وذكر هشام، عن أبي مخنف، قال: وحدثني يزيد بن ظبيان الهمداني،
أنَّ محمد بن أبي بكر كتب إلي معاوية بن أبي سفيان لما ولي، فذكر
مكاتبات جرت بينهما كرهت ذكرها لما فيه مما لا يحتمل سماعها
العامّة.^۱

هشام از ابومخنف و او از یزید بن ظبیان نقل می‌کند: هنگامی که
محمد بن ابوبکر به حکومت مصر منصوب گردید، نامه‌ای به معاویه
نوشت و او هم پاسخی داد ولی من خوش ندارم تا مطالب آن‌ها به
گوش عامه مردم برسد زیرا که عامه را توانایی شنیدن آن نیست.
ابن کثیر نیز تنها به نامه محمد بن ابوبکر اشاره می‌کند و در آخر می‌گوید:

وفيه غلظة.^۲

در آن غلظت و شدت وجود دارد.

(ج) حذف بدون اعلام:

از جمله انواع تحریف و مقابله با احادیث و اخبار «وصایت» حذف عنوان
«وصایت» است بدون آن‌که به آن اشاره کنند که از آن جمله می‌توان به قصیده
صحابی انصاری نعمان بن عجلان در حوادث سقیفه اشاره کرد.
او در شعر خود می‌گوید:

وقلتم: حرام نصب سعد ونصبكم عتيق بن عثمان حلال أبا بكر
وأهل أبو بكر لها خير قائم وأنّ علياً كان أخلق بالأمر
وكان هواناً في عليّ وأنّه لأهل لها يا عمرو من حيث لا

۱. طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الأمم والملوک، ج ۴، ص ۵۵۷.

۲. ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۳۱۴.

فذاك بعون الله يدعو إلى الهدى وينهى عن الفحشاء والبغي والنكر
وصي النبي المصطفى وابن عمه وقاتل فرسان الضلالة والكفر^۱

[پس از رحلت پیامبر ﷺ که عده‌ای خواستند سعد بن عباده را امیر قرار دهند] گفتید: نصب سعد بر امارت حرام است، ولی عتیق بن عثمان ابوبکر را خود خلیفه ساختید و آن را حلال شمردید! و ابوبکر نسبت به خلافت اهلیت دارد و بهترین قیام‌کننده است، ولی علی [علیه السلام] سزاوارتر به آن است. ولی خواسته ما علی [علیه السلام] بود و او ای عمرو! اهلیت خلافت را داشت، بدون این که شما این مطلب را دریابید. او به کمک خدا به هدایت دعوت می‌کند و از فحشاء و ظلم و منکر نهی می‌نماید.

وصی پیامبر است و پسرعموی او و قاتل پهلوانان کفر و ضلالت است. تمام قصیده را ابن عبدالبر در «الاستیعاب»^۲ در ترجمه نعمان بن عجلان آورده است، ولی دو بیت اخیر را که در آن اشاره به ثنا بر امام علی [علیه السلام] و تصریح به وصایت او است حذف کرده است. ابن اثیر جزری نیز در «اسد الغابة»^۳ در ترجمه او همین تحریف را انجام داده است و همچنین هر کس که بعد از او آمده، همین جنایت را کرده است.

و از جمله مثال‌هایی را که از این نوع می‌توان به آن اشاره کرد، تحریفی است که ابن کثیر در تاریخ خود در مورد خطبه امام حسین [علیه السلام] انجام داده است. خطبه حضرت را طبری و ابن اثیر چنین نقل می‌کنند:

۱. زبیر بن بکار، الأخبار الموقفیات، ص ۵۹۳؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۶، ص ۳۱.

۲. ابن عبد البر، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۴، ص ۱۵۰۱.

۳. علی بن محمد ابن اثیر، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۴، ص ۵۵۸.

حضرت فرمود:

أَمَّا بَعْدُ فَانْسِبُونِي فَانظُرُوا مَنْ أَنَا، ثُمَّ رَاجِعُوا أَنْفُسَكُمْ فَعَاتِبُوهَا وَانظُرُوا
هَلْ يَصْلُحُ وَيَجِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَانْتِهَاكَ حُرْمَتِي؟! أَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ
وَإِبْنَ وَصِيِّهِ وَإِبْنَ عَمِّهِ...^۱

اما بعد، پس نسب مرا به یاد آورید و نگاه کنید که من کیستم؟ آنگاه
به خود رجوع کنید و نفس خود را مورد عتاب و سرزنش قرار دهید، آیا
برای شما کشتن و هتک حرمت من روا است؟ آیا من پسر دختر
پیامبر شما و پسر وصی او و پسرعمویش نیستم؟...

ولی ابن کثیر در تاریخ خود هنگام نقل همین خطبه کلمه «وابن وصیّه» را
حذف و تحریف کرده است.^۲

(د) حذف تمام خبر بدون اعلام:

از جمله انواع مقابله با احادیث «وصایت» حذف تمام روایتی است که در آن
لفظ «وصی» به کار رفته است، بدون آن که اشاره به حذف آن شود؛ از جمله
مصادیق آن می توان به کاری که ابن هشام انجام داده اشاره کرد. او با وجود این که
در اول کتابش تصریح می کند که از سیره ابن اسحاق تاریخ خود را نقل کرده است،
ولی قضیه دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله قوم خود را بعد از نزول آیه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ
الْأَقْرَبِينَ﴾ و بشارت آن حضرت به وصایت امام علی علیه السلام را نقل نمی کند، در حالی
که این روایت را طبری از طریق ابن اسحاق نقل کرده است.^۳

۱. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۳، ص ۱۶۹؛ طبری، *تاریخ الطبری: تاریخ الأمم و الملوک*،
ج ۵، ص ۴۲۴.

۲. ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، ج ۸، ص ۱۷۹.

۳. طبری، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۹، ص ۷۴.

اشکال چهاردهم

گفته شده: به رغم همهٔ این تفاسیلی که در این روایت در مورد نیرنگ معاویه در رساندن ارینب به فرزندش یزید داشته است، مشاهده می‌کنیم که معاویه می‌گوید: به جانم سوگند! من او را فریب ندادم.^۱

پاسخ

همین مطلب دلالت بر قدح خاندان ابوسفیان از آن جمله معاویه دارد و از آنجا که معاویه معصوم نبوده تا بخواهیم از او دفاع نماییم لذا وجود این مطلب در این قصه دلالت بر بطلان آن ندارد و اگر دلالتی داشته باشد بر جرح و قدح معاویه است و بدین جهت است که بسیاری از مورخان درصدد اخفای آن بوده‌اند.

اشکال پانزدهم

گفته شده: در این قصه بار دوم به معنای جبر الهی اشاره شده که حتی زبانزد عموم مردم گشته ... روایت می‌گوید: مردم دربارهٔ معاویه چنین قضاوت داشته‌اند که خداوند متعال او را در شهرهایش مکنت داده است.^۲

پاسخ

هر کس تاریخ عصر معاویه و حاکمان بنی‌امیه را مطالعه کند پی می‌برد اول کسی که موضوع جبرگرایی را به جهت تخذیر عقول مردم و سرکوب کردن قیام‌ها بر ضد بنی‌امیه مطرح کرد معاویه بوده است و چه استبعادی دارد که مردم این فکر و عقیدهٔ باطل را در مورد معاویه با تبلیغات او پذیرفته باشند گرچه اصل این عقیده از اساس باطل است.

۱. عاملی، سیرة الحسین فی الحدیث و التاریخ، ج ۳، ص ۳۱۲.

۲. همان، ج ۳، ص ۳۱۳.

اشکال شانزدهم

گفته شده: در این روایت آمده که امام حسین علیه السلام به احترام ابو درداء برخاسته و با او مصافحه کرده؛ زیرا به جایگاه او نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسلام آگاه بوده و نیز به جهت آن که او صحابی رسول خدا و هم‌نشین او بوده است.^۱

پاسخ

اولاً: صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله چند دسته بوده‌اند:

الف) آنان که مشکل داشته و مرتد از دنیا رفته‌اند همان‌گونه که در احادیث حوض در صحیح بخاری و دیگر کتب مهم اهل سنت به آن‌ها اشاره شده است. ابن عباس نقل می‌کند:

قَامَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) خَطِيباً بِمَوْعِظَةٍ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّكُمْ تَحْشَرُونَ إِلَى اللَّهِ حُفَاةَ عُرَاءٍ غُرْلًا، ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُمْ، وَعَدَا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾^۲ أَلَا وَإِنَّ أَوَّلَ الْخَلَائِقِ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام، أَلَا وَإِنَّهُ سَيَجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي! فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدَثُوا بَعْدَكَ. فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۳ إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَلَيْسَ مِنْهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۳ قَالَ: فَيُقَالُ لِي: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابَهُمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ».

رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما ایستاده خطبه خواند و ما را موعظه کرد و فرمود: «ای مردم! شما روز قیامت به سوی خدا پابرنه، لخت و ختنه نشده محشور می‌گردید (همان‌گونه که آفرینش را آغاز کردیم آن را

۱. همان، ج ۳، ص ۳۲۱.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۴.

۳. قشیری نيسابوری، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۹۴-۲۱۹۵، حدیث ۲۸۶۰.

بازمی‌گردانیم این وعده‌ای است بر ما و قطعاً آن را انجام خواهیم داد). آگاه باشید که اولین خلایق در روز قیامت که پوشیده می‌شود ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام است. آگاه باشید که زود است مردانی از امت من را به طرف جهنم برند. می‌گویم: ای پروردگارم اینان اصحاب من هستند؟! گفته می‌شود: نمی‌دانی که بعد از تو چه کردند. من همانند بنده صالح می‌گویم: (و من بر آنان تا مادامی که در میانشان بودم گواهم ولی هنگامی که وفات کردم تو مراقب آنانی و تو بر هر چیزی گواهی. اگر آنان را عذاب کنی، آنان بندگان تواند و اگر از آنان بگذری تو نفوذناپذیر حکیمی). حضرت فرمود: به من گفته می‌شود: از هنگامی که از آنان جدا شدی دائماً در حال ارتداد بودند».

ب) آنان که مشکلی نداشته و بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مدافعان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام شده‌اند. اینک به نمونه‌هایی از آنان اشاره می‌کنیم:

۱. مقداد بن اسود:

او می‌فرمود:

و اعجاباً لقريش، و دفعهم هذا الأمر على أهل بيت نبينهم، وفيهم أول المؤمنين...^۱

عجب دارم از قریش که چگونه خلافت را از اهل بیت نبی‌شان گرفت در حالی که در میان آنان کسی است - علی عَلَيْهِ السَّلَام - که اول مؤمن به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

او از ارکان اربعه شیعه و در گروه خالص‌ترین و نخستین یاران امام علی عَلَيْهِ السَّلَام در زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده است.

۲. سلمان فارسی:

۱. احمد بن اسحاق یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۳.

او بعد از واقعه سقیفه خطاب به مردم فرمود:

«کرداذ وناکرداذ» (أی عملتم وما عملتم)، لو بايعوا علياً لأكلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم.^۱

کردید آنچه نباید می‌کردید و نکردید آنچه را که باید می‌کردید، اگر با علی علیه السلام بیعت می‌کردید نعمت فراوانی برای شما از آسمان و زمین جاری بود.

سلمان، از استوارترین یاران امام علی علیه السلام و یکی از چهار تن، شیعیان صدیق و نخستین امام، به شمار آمده است. سادگی رفتار و حمایت او از حضرت علی علیه السلام بی‌شک در گرایش هم‌وطنان او به اسلام و تشیع بی‌تأثیر نبوده است.
۳. ابوذر غفاری:

او می‌فرمود:

أصبتم قناعه وترکتتم قرابه، لو جعلتم هذا الأمر في أهل بيت نبیکم لما اختلف علیکم اثنان.^۲

به کم قناعت کردید و قرابت رسول خدا صلی الله علیه و آله را رها ساختید، اگر امر خلافت را در اهل بیت نبی‌تان قرار می‌دادید هرگز دو نفر هم در میان شما اختلاف نمی‌کرد.

۴. ابوالهیثم بن تیهان:

او که بدری است، در جنگ جمل در دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید:

قل للزبیر وقل لطلحة إننا نحن الذین شعارنا الأنصار
نحن الذین رأنا قریش فعلنا یوم القلیب أولئك الکفار

۱. احمد بن یحیی بلاذری، *أنساب الأشراف*، ج ۲، ص ۲۷۴.

۲. احمد بن عبد العزیز جوهری بصری، *السقیفة وفدک*، ص ۶۲؛ ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغة*، ج ۶، ص ۱۳.

كُنَّا شِعَارَ نَبِينَا وَدَثَارَهُ يَفِيدُهُ مِنَّا الرُّوحُ وَالْأَبْصَارُ
 إِنَّ الوَصِيَّ إِمامَنَا وَوَلِينَا بَرِحَ الخِفاءُ وَباحتِ الأَسْرارُ^۱

به زبیر و طلحه بگو ماییم که شعارمان شعار انصار است.
 ماییم که کافران قریش، کردار ما را در روز چاه بدر دیده‌اند.
 شعار پیامبر و آثار پیامبر ما بودیم که روان و دیده خود را در راه او
 تقدیم می‌کردیم.
 وصی پیامبر، پیشوا و امام و ولی ما است که همه نهران‌ها را آشکار و
 اسرار را برملا کرد.

ابوالهیثم، از اولین کسانی بود که به عنوان نماینده انصار با حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ
 بیعت کرد،^۲ و بنا بر نقلی، وی در جنگ «صفین» به شهادت رسید.^۳
 ۵. حجر بن عدی کندی:

او به همراه برادرش هانی بن عدی به حضور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شرفیاب شده و به
 آیین اسلام گرویدند.^۴

او پس از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پیوسته در کنار حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود و از یاران
 خاص و وفادار او به حساب می‌رفت.^۵

او در جنگ جمل، صفین و نهروان در رکاب حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ شمشیر زد و در
 جنگ صفین فرماندهی قبیله خود (کنده) و در جنگ نهروان فرماندهی جناح
 چپ سپاه حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بر عهده داشت.^۶

-
۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۴۳-۱۴۴.
 ۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸.
 ۳. بلاذری، أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۷۸.
 ۴. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۲۴۲؛ ابن اثیر، أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۴۶۱؛ احمد بن علی ابن حجر عسقلانی، الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۲، ص ۳۲.
 ۵. ابن اثیر، أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۴۶۱-۴۶۲.
 ۶. همان، ج ۱، ص ۴۶۱.

او در دفاع از امام علی علیه السلام می گوید:

يا ربنا سلّم لنا علياً سلّم لنا المبارك المضيا
المؤمن الموحد التقيا لا خطل الرأي ولا غويا
بل هادياً موقفاً مهدياً واحفظه ربّي واحفظ النبيا
فيه فقد كان له ولياً ثم ارتضاه بعده وصياً^۱

ای پروردگار ما! علی را برای ما سالم نگاه دار، برای ما سالم نگاه دار کسی را که مبارک بوده و دارای عزمی قوی است. کسی که مؤمن، موحد و باتقواست و رأی فاسد ندارد و گمراه نیست. بلکه هدایت کننده، موفق و هدایت شده است. ای پروردگار من! او را حفظ کن و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله را در او حفظ نما؛ چرا که ولی از طرف اوست و پیامبر صلی الله علیه و آله راضی شده که بعد از خودش جانشینش باشد.

۶. قیس بن سعد:

او که صحابی عظیم و سید خزرج است، در جنگ صفین در دفاع از امام علی علیه السلام می گوید:

وعلي إمامنا وإمام لسوانا به أتى التنزيل
يوم قال النبي من كنت مولاه فهذا مولاه خطب جليل
وأنّ ما قاله النبي على الأمة حتم ما فيه قال وقيل^۲

و علی امام ما و امام غیر ماست و این مطلبی است که قرآن آورده

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۴۵.

۲. ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۳۹.

است.

روزی که پیامبر ﷺ فرمود: هر که من مولای اویم پس این علی مولای اوست و این شأن بزرگی است.
همانا چیزی را که پیامبر ﷺ برای امت فرموده حتمی است و در آن قال و قیل نیست.

۷. نعمان بن عجلان انصاری:

او نیز در جنگ صفین در دفاع از امام علی علیه السلام می‌گوید:

كيف التفرق والوصي إمامنا لا كيف إلا حيرة وتخاذلا
لا تغبنن عقولكم لا خير في من لم يكن عند البلابل عاقلا
وذروا معاوية الغوي وتابعوا دين الوصي لتحمده آجلا^۱

چگونه تفرقه در حالی که وصی [علی علیه السلام] امام ماست؟! نه بلکه چگونه این حیرت و خذلان؟!

عقل‌های خود را فریب ندهید؛ زیرا خیر نیست در کسی که هنگام شداید عاقل نباشد.

معاویه گمراه را رها کنید و دین وصی را پیروی کنید تا روز پسین مورد ستایش قرار گیرید.

ج) برخی از صحابه نیز بی‌طرف بوده و به تعبیری نان به نرخ روز می‌خورده‌اند که می‌توان از بین آنان به عبدالله بن عمر و ابوهریره و ابودرداء مثال زد و اهل بیت علیهم السلام با چنین افرادی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله مماشات داشته و به جهت مصاحبت با حضرت سید الشهداء علیه السلام به آنان احترام می‌گذاشته‌اند؛ گرچه در این

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۴۹.

قصه به احترام ویژه حضرت از ابودرداء اشاره‌ای نشده است و اگر احترامی بوده سطحی بوده است.

ثانیاً: ایشان در ادامه چنین استبعاد کرده که چگونه ابودرداء صحابی و جلیس رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده در حالی که با حدیث «علي مع القرآن، والقرآن مع علي» یا حدیث «علي مع الحق، والحق مع علي، يدور معه حيث دار» معامله باطل کرده است؟! ولی این استبعاد بی‌جاست؛ زیرا برخی دیگر از صحابه و جلساء رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز این‌گونه بوده‌اند که بسیاری از فضایل حضرت علی علیه السلام را انکار کرده یا کتمان نموده‌اند که از آن جمله انس بن مالک است، او که به جهت کتمان حدیث غدیر به مرض برص مبتلا شد.

مطابق برخی از روایات، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مجامعی از صحابه خواست تا کسانی که در روز غدیر خم حاضر بوده و از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث غدیر را شنیدند برخیزند و در بین جمعیت شهادت و گواهی دهند. عده‌ای برخاسته و گواهی دادند، ولی برخی نیز بدون هیچ جهت خاص از شهادت سرباز زده و بهانه‌هایی آوردند و در نتیجه مبتلا به امراضی شدند که هرگز علاج‌پذیر نبود و از جمله می‌توان به این افراد اشاره کرد:

۱. انس بن مالک؛ او کسی بود که به جهت کتمان حدیث غدیر به مرض برص مبتلا شد.^۱

۲. براء بن عازب؛ او به جهت کتمان حدیث غدیر کور شد.^۲

۳. زید بن ارقم؛ او نیز به جهت کتمان حدیث غدیر خم کور شد.^۳

۱. بلاذری، *أنساب الأشراف*، ج ۲، ص ۳۸۶؛ عبد الله بن مسلم ابن قتیبه، *المعارف*، ص ۵۸۰.

۲. بلاذری، *أنساب الأشراف*، ج ۲، ص ۳۸۶.

۳. طبرانی، *المعجم الكبير*، ج ۵، ص ۱۷۱، حدیث ۴۹۸۵.

۴. جریر بن عبدالله بجلي؛ او بعد از کتمان حدیث و نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام به جاهلیت بازگشت.^۱

آری چنین استبعادی اگر از معصوم باشد باید حدیث را توجیه کرد یا رد نمود نه از افرادی همچون ابودرداء و لذا با چنین احادیثی باید اهل سنت در نظریه عدالت کل صحابه تجدیدنظر نمایند.

اشکال هفدهم

گفته شده: در روایت آمده: ارینب بعد از آن که از ابودرداء شنید حسین علیه السلام فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزند اولین مؤمن و سرور جوانان بهشت روز قیامت است اصرار کرد تا او اصلح از آن دو را معرفی نماید... و من نمی دانم چگونه این زن گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق امام حسین علیه السلام را تصدیق نکرده و به آن اخذ ننموده و متحیر مانده و اصلح بین حسین علیه السلام که معروف است و یزید فاسق فاجر شراب خوار و آدم کش را تشخیص نداده است؟!^۲

پاسخ

اولاً: از زنی همچون ارینب در آن عصر و زمان که تبلیغات سویی نسبت به اهل بیت علیهم السلام می شده و در مقابل مدح بسیاری نسبت به خلفا بوده این تحیر استبعادی ندارد.

ثانیاً: گرچه ارینب از فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بودن حضرت سید الشهداء علیه السلام آگاه بوده ولی از کجا که از فضایل امام حسین علیه السلام آگاهی داشته است؟! ثالثاً: این اشکال اگر ضروری رساند به ارینب است نه به اصل روایت.

۱. بلاذری، *أنساب الأشراف*، ج ۲، ص ۳۸۶.

۲. عاملی، *سیره الحسین فی الحدیث و التاریخ*، ج ۳، ص ۳۲۶.

اشکال هجدهم

گفته شده: مشکل مضاعف مطلبی است که در روایت به امام حسین علیه السلام نسبت داده و آن این که حضرت فرمود: «بار خدایا! تو می دانی که من به جهت رغبت در مال و جمال او را خواستگاری نکردم بلکه قصدم حلال کردن او برای شوهرش بوده است».

این حلال کردن هنگامی است که همسرش او را سه طلاقه کرده باشد و بین آن‌ها دومرتبه رجوع باشد...

اما گفته مرد به زنش که تو سه طلاقه هستی، امرش دائر بین دو احتمال است:

۱. یا این است که باطل باشد...

۲. یا این است که یک طلاق به حساب آید...

و در هر صورت زن به شوهر سابقش حرام نیست.^۱

پاسخ

اولاً: خود اشکال کننده احتمال داده که قبلاً عبدالله بن سلام او را در شام دو بار طلاق داده و پشت سر هر کدام نیز رجوع بوده است گرچه آن را بدون دلیل می داند، ولی بهترین دلیل بر این حقیقت جمله «لکنی أردت إحلالها لبعلها» است که از آن می توان ضمناً این مطلب را استفاده کرد، در صورتی که کلمه «إحلال» را حمل بر معنای اصطلاحی آن در باب طلاق نماییم.

ثانیاً: معلوم نیست مقصود از جمله «أردت إحلالها لبعلها» همان معنای اصطلاحی در طلاق باشد بلکه مقصود از آن بر فرض صدور از حضرت بازگرداندن ارینب با این حیل به شوهر اولش است.

۱. همان، ج ۳، ص ۳۲۷-۳۲۸.

اشکال نوزدهم

گفته شده: قریب همین قصه به طور اختصار دربارهٔ هند دختر سهیل بن عمرو نسبت به همسرش عبدالله بن عامر بن کریز نیز در مورد امام حسن علیه السلام روایت شده است.^۱

پاسخ

چه اشکالی دارد که دو واقعه اتفاق افتاده باشد یکی در مورد امام حسن علیه السلام و دیگری در مورد امام حسین علیه السلام و همان گونه که از اشکالات مربوط به قصهٔ ارینب با امام حسین علیه السلام پاسخ دادیم از اشکالاتی که ایشان همانند قصهٔ ارینب متوجه قصهٔ هند با امام حسن علیه السلام کرده نیز پاسخ می‌دهیم.

۱. همان، ج ۳، ص ۳۲۸.

طرق اثبات

اعتبار خبر واحد

روش ما در این دانشنامه، استخراج روایات منسوب به امام حسین علیه السلام بدون بحث سندی در هر کدام از آنهاست؛ زیرا در راستای اثبات انتساب خبر واحد به معصوم راههایی وجود دارد:

۱. اثبات وثاقت راوی

این راه از سوی افرادی دنبال می‌شود که نظرشان حجیت خبر ثقه است و لذا به دنبال وثاقت راویان روایات می‌باشند و در صورت عدم وثاقت برخی از آنان حکم به عدم حجیت و اعتبار روایت می‌کنند. از آنجا که نمی‌توان تمام روایات منسوب به حضرت سید الشهداء علیه السلام را از این طریق اثبات کرد لذا اثبات آنها را از راه‌های دیگر دنبال خواهیم کرد.

۲. اثبات وثاقت خبر

این راه از سوی افرادی دنبال می‌شود که نظرشان حجیت خبر موثق به است گرچه برخی از راویان آن ثقه نباشند؛ زیرا آنان معتقدند می‌توان از غیر راه سند نیز پی به اعتبار یا عدم اعتبار یک خبر و روایت برد.

در راستای اثبات وثاقت یک خبر چند راه و طریق وجود دارد:

الف) تأیید با شواهد حدیثی

مقصود از شواهد حدیثی، تأیید یک خبر و روایت با مضمون روایات دیگر است. از باب نمونه اهل سنت حدیث «مدینه علم» را به جهت وجود اباضت هروی در سند آن تضعیف کرده‌اند، ولی مضمون آن در احادیث دیگر در مورد حضرت علی علیه السلام آمده که از آن جمله حدیث «أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» است.

این حدیث را ترمذی در سنن خود آورده و به همین مضمون در روایات دیگر نیز آمده است.

حدیث «مدینه علم» شواهدی از حیث متن دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱. حدیث «أنا دار الحكمة وعلي بابها»:

این حدیث را بسیاری از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند؛ امثال:

- ابو عیسی ترمذی.^۱
- احمد بن حنبل.^۲
- ابو نعیم اصفهانی.^۳
- ابن المغازلی.^۴
- سبط بن جوزی.^۵
- ابو عبدالله گنجی شافعی.^۶
- محبّ‌الدین طبری.^۷
- صدرالدین حموی.^۸
- ابن حجر مکی.^۹
- متقی هندی.^{۱۰}

-
۱. ترمذی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷، حدیث ۳۷۲۳.
 ۲. ابن حنبل، فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۶۳۴، حدیث ۱۰۸۱.
 ۳. ابونعیم، حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، ج ۱، ص ۶۴.
 ۴. ابن مغازلی، مناقب أهل البيت علیهم السلام، ص ۱۵۷.
 ۵. ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۵۲.
 ۶. محمد بن یوسف گنجی، کفایة الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب علیه السلام، ص ۱۱۸-۱۱۹.
 ۷. احمد بن عبدالله محب‌الدین الطبری، الریاض النضرة فی مناقب العشرة، ج ۳، ص ۱۵۹.
 ۸. حموی جوینی، فرائد السمطین، ج ۱، ص ۹۹.
 ۹. ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۳۵۷-۳۵۸.
 ۱۰. متقی هندی، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، ج ۱۳، ص ۱۴۷، حدیث ۳۶۴۶۲.

۱. عبدالرؤف مناوی.

...و

۲. حدیث «أنا مدينة الحكمة وعلي بابها»:

این متن از حدیث را نیز تعدادی از علمای اهل سنت روایت کرده‌اند؛ امثال:

۲. خطیب بغدادی.

۳. عبدالرؤف مناوی.

۴. قندوزی بلخی.

...و

۳. حدیث «أنا دار العلم وعلي بابها»:

این حدیث را تعدادی از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند؛ امثال:

۵. محبّ‌الدین طبری.

۶. ملا علی قاری.

...و

در بین احادیث نبوی، متابعات مضمونی نیز برای حدیث «مدینه علم» یافت

می‌شود که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

پیامبر ﷺ به فاطمه زهرا ع فرمود:

رَوَّجْتُكَ خَيْرَ أَهْلِي، أَعْلَمُهُمْ عِلْمًا وَأَفْضَلُهُمْ حِلْمًا وَأَوْلُهُمْ سِلْمًا.^۷

۱. مناوی، فیض‌القدیر شرح الجامع الصغیر، ج ۳، ص ۴۶، حدیث ۲۷۰۴.

۲. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۲۰۴.

۳. مناوی، فیض‌القدیر شرح الجامع الصغیر، ج ۳، ص ۴۶، حدیث ۲۷۰۴.

۴. قندوزی، ینابیح المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۳۹۰.

۵. احمد بن عبدالله محب‌الدین الطبری، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص ۷۷.

۶. علی بن سلطان محمد قاری، مرآة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج ۹، ص ۳۹۴،

حدیث ۶۰۹۶.

۷. احمد بن علی خطیب بغدادی، المتفق والمفترق، ج ۱، ص ۱۶۲؛ متقی هندی، کنز العمال

فی سنن الأقوال والأفعال، ج ۱۱، ص ۶۰۵، حدیث ۳۲۹۲۴.

من تو را به ازدواج بهترین اهلم درآوردم، او که از حیث علم بر دیگران برتری داشته و از حیث حلم افضل آنان است و اول کسی است که اسلام اختیار نموده است.

همچنین درباره امام علی علیه السلام فرمود:

أَعْلَمُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.^۱

دانشمندترین فرد اُمتم پس از من علی بن ابی طالب است.

همچنین فرمود:

قَسَمَتِ الْجَمَّةَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ، فَأَعْطَيْتَ عَلِيًّا تِسْعَةَ أَجْزَاءٍ وَالنَّاسُ جُزْءًا
وَاحِدًا.^۲

حکمت‌ها به ده جزء تقسیم شد، به علی علیه السلام نه جزء آن داده شد و یک جزء دیگر آن بین مردم تقسیم گشت.

همچنین فرمود:

أَعْلَمُ أُمَّتِي بِالسُّنَّةِ وَالْقَضَاءِ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.^۳

داناترین امت من به سنت و قضاوت بعد از من علی بن ابی طالب است.

اصطلاح تأیید از راه شواهد حدیثی نزد اهل سنت رواج دارد.

ابن الصلاح می‌نویسد:

مثال للمتابع والشاهد: روينا من حديث سفیان بن عيينة، عن عمرو

بن دينار، عن عطاء بن أبي رباح، عن ابن عباس: أَنَّ النَّبِيَّ (صلى الله

۱. شیرویه بن شهردار دیلمی، الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۱، ص ۳۷۰، حدیث ۱۴۹۱؛ متقی

هندی، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، ج ۱۱، ص ۶۱۴، حدیث ۳۲۹۷۳.

۲. ابونعیم، حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، ج ۱، ص ۶۴-۶۵.

۳. گنجی، کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۳۳۲.

علیه وسلم) قال: «لو أخذوا إهابها فذبغوه فانتفخوا به» ورواه ابن جریج، عن عمرو، عن عطاء، ولم يذكر فيه الدباغ. فذكر الحافظ أحمد البيهقي لحديث ابن عيينة متابِعاً وشاهداً: أمّا المتابع: فإنَّ أسامة بن زيد تابعه عن عطاء، وروى بإسناده عن أسامة، عن عطاء عن ابن عباس: أنّ رسول الله (صلى الله عليه وسلم) قال: «ألا نزعتم جلدها فذبغتموه، فاستمتعتم به». وأمّا الشاهد: فحديث عبد الرحمن بن وعلّة، عن ابن عباس قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وسلم): «أياها دبغ فقد طهر». والله أعلم^۱.

مثالی برای متابع و شاهد: روایت شده‌ایم از حدیث سفیان بن عیینة از عمرو بن دینار از عطاء بن ابی رباح از ابن عباس که پیامبر ﷺ فرمود: «چه خوب بوده که پوست او را گرفته و دباغی نموده و از آن نفع می‌بردند» و همین مضمون را ابن جریج از عمرو از عطاء نقل کرده، ولی در آن سخنی از دباغی به میان نیامده است. و حافظ احمد بیهقی برای حدیث ابن عیینة متابع و شاهدی آورده است:

اما متابع: پس اسامة بن زيد در نقل از عطاء با او متابعت نموده و او به اسنادش از اسامه از عطاء از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «چرا پوست او را نکنده و آن را دباغی نکردید تا از آن بهره‌مند شود».

و اما شاهد: عبارت است از حدیث عبدالرحمن بن وعلّه از ابن عباس که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «هر پوستی که دباغی شد پاک

۱. عثمان بن عبدالرحمن ابن الصلاح، علوم الحدیث، ص ۸۴-۸۵.

می‌گردد» و خدا داناتر است.

ترمذی و طبرانی به سندشان از زید بن حسن انماطی، از جعفر بن محمد، از پدرش از جابر بن عبدالله نقل کرده‌اند که گفت:

رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فِي حَجَّتِهِ يَوْمَ عَرَفَةَ، وَهُوَ عَلَى نَاقَتِهِ الْقِصْوَاءِ يَخْطُبُ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي»^۱.

در حجة الوداع، روز عرفه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که بر شترش به نام قِصْوَاءِ سوار بود و خطبه می‌خواند. شنیدم که حضرت می‌فرمود: «ای مردم! در میان شما چیزی می‌گذارم که اگر به آن تمسک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم؛ اهل بیتم».

البانی بعد از نقل حدیث فوق می‌گوید:

قلت: لكن الحديث صحيح، فإن له شاهداً من حديث زید بن أرقم قال:

«قام رسول الله (صلى الله عليه وسلم) يوماً فينا خطيباً بماء يدعى (خماً) بين مكة والمدينة، فحمد الله، وأثنى عليه، ووعظ وذكر، ثم قال: أما بعد، ألا أيها الناس، فإنما أنا بشر، يوشك أن يأتي رسول ربي فأجيب، وأنا تارك فيكم ثقلين، أولهما كتاب الله، فيه الهدى والنور [من استمسك به وأخذ به كان على الهدى، ومن أخطأه ضل]، فخذوا بكتاب الله، واستمسكوا به . فحث على كتاب الله ورغب فيه، ثم قال: . وأهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي».

۱. ترمذی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۶۲، حدیث ۳۷۸۶؛ طبرانی، المعجم الكبير، ج ۳، ص ۶۶، حدیث ۲۶۸۰.

أخرجه مسلم (٧ / ١٢٢ - ١٢٣) والطحاوي في «مشكل الآثار» (٤ / ٣٦٨) وأحمد (٤ / ٣٦٦ - ٣٦٧) وابن أبي عاصم في «السنة» (١٥٥٠ و ١٥٥١) والطبراني (٥٠٢٦) من طريق يزيد بن حيان التميمي عنه.

ثم أخرج أحمد (٤ / ٣٧١) والطبراني (٥٠٤٠) والطحاوي من طريق علي بن ربيعة قال:

«لقيت زيد بن أرقم وهو داخل على المختار أو خارج من عنده، فقلت له: أسمعت رسول الله (صلى الله عليه وسلم) يقول: إنني تارك فيكم الثقلين [كتاب الله وعترتي]؟ قال: نعم».

وإسناده صحيح، رجاله رجال الصحيح.

وله طرق أخرى عند الطبراني (٤٩٦٩ - ٤٩٧١ و ٤٩٨٠ - ٤٩٨٢ و ٥٠٤٠) وبعضها عند الحاكم (٣ / ١٠٩ و ١٢٨ و ٥٣٣). وصحح هو والذهبي بعضها.

وشاهد آخر من حديث عطية العوفي عن أبي سعيد الخدري مرفوعاً: «[إنني أوشك أن أدعى فأجيب و] إنني تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا بعدي، الثقلين، أحدهما أكبر من الآخر؛ كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض، وعترتي أهل بيتي، ألا وإنهما لن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض».

أخرجه أحمد (٣ / ١٤ و ١٧ و ٢٦ و ٥٩) وابن أبي عاصم (١٥٥٣ و ١٥٥٥) والطبراني (٢٦٧٨ - ٢٦٧٩) والديلمي (٢ / ١ / ٤٥). وهو إسناد حسن في الشواهد.

وله شواهد أخرى من حديث أبي هريرة عند الدارقطني (ص ٥٢٩) والحاكم (١ / ٩٣) والخطيب في «الفيح والتمتفه» (١ / ٥٤).

وابن عباس عند الحاكم وصححه، ووافقه الذهبي...^۱

من می‌گویم: ولی حدیث صحیح است؛ چرا که برای آن شاهدی از حدیث زید بن ارقم است که گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در بین ما برخاست و در کنار برکه آبی به نام «خم» مابین مکه و مدینه خطبه خواند و حمد و ثنای الهی نمود و موعظه کرد و تذکر داد، سپس فرمود: اما بعد؛ آگاه باشید ای مردم! همانا من بشری هستم که نزدیک است فرستاده پروردگارم (عزرائیل) برسد و من دعوت او را اجابت کنم و من در میان شما دو چیز ارزشمند می‌گذارم: اول آن دو، کتاب خداست که در آن هدایت و نور است [هرکس به آن چنگ زند و اخذ نماید بر هدایت است و کسی که آن را رها کند گمراه است]، پس کتاب خدا را گرفته و به آن تمسک جوید. پیامبر صلی الله علیه و آله بر کتاب خدا تشویق و ترغیب نمود و سپس فرمود: و اهل بیتم و شما را در حق اهل بیتم تذکر می‌دهم. این جمله را سه بار تکرار کرد.»

این حدیث را مسلم (۷ / ۱۲۲ - ۱۲۳) و طحاوی در «مشکل الآثار» (۴ / ۳۶۸) و احمد (۴ / ۳۶۶ - ۳۶۷) و ابن ابی عاصم در «السنة» (۱۵۵۰ و ۱۵۵۱) و طبرانی (۵۰۲۶) از طریق یزید بن حیان تمیمی از زید بن ارقم، تخریج نموده‌اند.

و نیز احمد بن حنبل (۴ / ۳۷۱) و طبرانی (۵۰۴۰) و طحاوی آن را از طریق علی بن ربیع نقل کرده‌اند که گفت:

زید بن ارقم را دیدم که بر مختار وارد می‌شد یا از نزد او بیرون می‌آمد. به او گفتم: آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی که می‌فرمود: همانا من در

۱. محمد ناصرالدین البانی، سلسلة الأحادیث الصحیحة وشيء من فقهها وفوائدها، ج ۴، ص ۳۵۶-۳۵۷.

میان شما دو چیز گران بها می گذارم: [کتاب خدا و عترتم؟] گفت: آری. سند آن صحیح و رجال آن رجال صحیح است.

و برای آن طرق دیگری است نزد طبرانی (۴۹۶۹ - ۴۹۷۱ و ۴۹۸۰ - ۴۹۸۲ و ۵۰۴۰) و حاکم (۳ / ۱۰۹ و ۱۴۸ و ۵۳۳) که او و ذهبی برخی از آنها را تصحیح نموده‌اند.

و شاهد دیگری است از حدیث عطیه عوفی از ابوسعید خدری به طور مرفوع:

«من نزدیک است که خوانده شوم و اجابت نمایم و [همانا من در میان شما چیزی گزاردم که اگر به آن اخذ کنید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد: دو چیز گران بها؛ که یکی از آن دو از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا، ریسمانی کشیده شده از آسمان به طرف زمین و عترتم اهل بیتم، آگاه باشید! که آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض ملحق به من شوند».

این حدیث را احمد (۳ / ۱۴ و ۱۷ و ۲۶ و ۵۹) و ابن ابی عاصم (۱۵۵۳ و ۱۵۵۵) و طبرانی (۲۶۷۸ - ۲۶۷۹) و دیلمی (۲ / ۱ / ۴۵) تخریج نموده‌اند.

و این سندی حسن در شواهد است.

این حدیث شواهد دیگری از حدیث ابوهریره نزد دارقطنی (ص ۵۲۹) و حاکم (۱ / ۹۳) و خطیب در کتاب «الفقیه و المتفقه» (۵۶ / ۱) دارد.

و ابن عباس نزد حاکم که آن را تصحیح کرده و ذهبی با آن موافقت نموده است...

آنگاه در آخر می‌گوید:

بعد تخریج هذا الحديث بزمن بعيد، كتب عليّ أن أهاجر من دمشق إلى عمان، ثمّ أن أسافر منها إلى الإمارات العربية أوائل سنة (١٤٠٢) هجرية، فلقيت في (قطر) بعض الأساتذة والدكاترة الطيبين، فأهدى إليّ أحدهم رسالة له مطبوعة في تضعيف هذا الحديث، فلما قرأتها تبين لي أنّه حديث عهد بهذه الصناعة، وذلك من ناحيتين ذكرتهما له:

الأولى: أنّه اقتصر في تخریجه على بعض المصادر المطبوعة المتداولة، ولذلك قصر تقصيراً فاحشاً في تحقيق الكلام عليه، وفاته كثير من الطرق والأسانيد التي هي بذاتها صحيحة أو حسنة فضلاً عن الشواهد والمتابعات، كما يبدو لكل ناظر يقابل تخریجه بما خرجته هنا.

الثانية: أنّه لم يلتفت إلى أقوال المصححين للحديث من العلماء، ولا إلى قاعدتهم التي ذكروها في «مصطلح الحديث»: أنّ الحديث الضعيف يتقوى بكثرة الطرق، فوقع في هذا الخطأ الفادح من تضعيف الحديث الصحيح.^١

بعد از مدت زیادی از آن که این حدیث را تخریج کردم در سال ۱۴۰۲ هجری بر من نامه‌ای نوشته شد تا از دمشق به عمان مسافرت نمایم و پس از آنجا به امارات عربی بروم، در قطر برخی از اساتید و دکترهای خوبی را دیدم، یکی از آنان رساله‌ای چاپ شده در تضعیف این حدیث به من داد و چون آن را قرائت نمودم برایم روشن شد که مؤلف آن تازه‌کار در این فن است و این به دو جهت بود که به او تذکر دادم؛ جهت اول: این که او در تخریج این حدیث به برخی از مصادر چاپ

۱. همان، ج ۴، ص ۳۵۸.

شده متداول در دست مردم اکتفا کرده و لذا تقصیر فاحشی در تحقیق مطلب بر آن داشته است و بسیاری از طرق و اسانید آن که فی حدّ ذاته صحیح یا حسن است را از دست داده است تا چه رسد به شواهد و متابعات، آن گونه که برای هر نظر کننده‌ای آشکار می‌شود اگر مقابله کند بین تخریح او و تخریجی که اینجا آمده است. جهت دوم: این که او التفاتی به اقوال تصحیح‌کنندگان این حدیث از علما نداشته و به قاعده آنان که در اصطلاح حدیث ذکر کرده‌اند نگاهی نکرده است و آن این که حدیث ضعیف از راه کثرت طرق قوت می‌یابد و لذا در این خطای فاحش که تضعیف حدیث صحیح است گرفتار آمده است.

شیخ طوسی نیز یکی از نشانه‌های صحت متن و مضمون حدیث را موافقت آن با سنت قطعی می‌داند.

ایشان در مقدمه کتاب «الاستبصار» می‌نویسد:

وما لیس بمتواتر علی ضربین فضرِب منه یوجب العلم أیضاً، وهو کل خبر تقترن إلیه قرینة توجب العلم، وما یجری هذا المجری یجب أیضاً العمل به، وهو لاحق بالقسم الأوّل، والقرائن أشیاء كثيرة، منها أن تكون مطابقة لأدلة العقل ومقتضاه، ومنها أن تكون مطابقة لظاهر القرآن إمّا لظاهره أو عمومیه أو دلیل خطابه أو فحواه، فکلّ هذه القرائن توجب العلم وتخرج الخبر عن حیّز الآحاد وتدخله فی باب المعلوم، ومنها أن تكون مطابقة للسنة المقطوع بها إمّا صریحاً أو دلیلاً أو فحوی أو عمومياً، ومنها أن تكون مطابقة لما أجمع المسلمون علیه، ومنها أن تكون مطابقة لما أجمعت علیه الفرقة المحقّقة، فإنّ جمیع

هذه القرائن تخرج الخبر من حيز الأحاد وتدخله في باب المعلوم وتوجب العمل به.^۱

خبر غیر متواتر بر دو نوع است، نوعی از آن نیز موجب علم بوده؛ و آن خبری است که به همراه او قرینه که موجب علم بوده، آمده است و خبری با این ویژگی نیز باید به مفاد آن عمل شود و آن ملحق به قسم اول است و قرائن بسیاری است از آن جمله این که با ادله عقل و مقتضای آن مطابقت داشته باشد و از آن جمله این که مطابق با ظاهر قرآن باشد؛ یا با ظاهر آن، یا با عموم آن، یا با دلیل خطاب آن یا با فحوای آن، تمام این قرائن موجب علم بوده و خبر را از محدوده آحاد خارج کرده و داخل در باب معلوم می کند و از آن جمله این که مطابق با سنت قطعی باشد یا به طور صریح یا از راه مفهوم مخالف یا از مفهوم موافق یا عموم آن؛ و از آن جمله این که مطابق با اجماع مسلمین باشد؛ و از آن جمله این که مطابق با اجماع فرقه محقه (شیعه) باشد که تمام این قرائن، خبر را از محدوده آحاد خارج کرده و داخل در باب معلوم نموده و عمل به آن را واجب می نماید.

(ب) تأیید با متابعات سندی

مقصود از متابعات سندی، اسناد دیگری است که برای یک خبر آمده است که می تواند یک سند را تقویت و تأیید نماید، این اصطلاح نیز نزد اهل سنت رایج است؛ و در حقیقت این تأیید می تواند منجر به حجیت خبر از راه وثاقت راوی شود.

ابن الصلاح در تشریح معنای تأیید خبر با متابعات سندی می نویسد:

۱. محمد بن حسن طوسی، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ۱، ص ۳-۴.

ذكر أبو حاتم محمد بن حبان التميمي الحافظ (ره) أنّ طريق الاعتبار في الأخبار مثاله: أن يروي حماد بن سلمة حديثاً لم يتابع عليه، عن أيوب، عن ابن سيرين، عن أبي هريرة، عن النبي (صلى الله عليه وسلم).

فينظر: هل روى ذلك ثقة غير أيوب عن ابن سيرين؟ فإن وجد علم أنّ للخبر أصلاً يرجع إليه، وإن لم يوجد ذلك فثقة غير ابن سيرين رواه عن أبي هريرة، وإلا فصحابي غير أبي هريرة رواه عن النبي (صلى الله عليه وسلم)، فأَيّ ذلك وجد يعلم به أنّ للحديث أصلاً يرجع إليه، وإلا فلا.

قلت: فمثال المتابعة أن يروي ذلك الحديث بعينه عن أيوب غير حماد، فهذه المتابعة التامة، فإن لم يروه أحد غيره عن أيوب لكن رواه بعضهم عن ابن سيرين أو عن أبي هريرة، أو رواه غير أبي هريرة عن رسول الله (صلى الله عليه وسلم)، فذلك قد يطلق عليه اسم المتابعة أيضاً...^۱

حافظ ابو حاتم محمد بن حبان تميمي (ره) ذكر كرده: مثال راه اعتبار در اخبار اين است كه: حماد بن سلمه حديثي را نقل نموده متابعت بر آن، از ايوب، از ابن سيرين، از ابوهريره، از پيامبر ﷺ. و نظر می‌شود: آیا آن را ثقه‌ای غیر از ايوب از ابن سيرين نقل کرده، اگر چنین باشد دانسته می‌شود برای خبر اصلی است و باید به آن رجوع شود، وگرنه ثقه‌ای غیر از ابن سيرين آن را از ابوهريره روايت کرده و اگر چنین نبود، فردی از صحابه غیر از ابوهريره آن را از پيامبر ﷺ روايت نموده است؛ و هرکدام يافت شود به آن دانسته

۱. ابن الصلاح، علوم الحديث، ص ۸۲-۸۳.

می‌شود برای حدیث اصلی است که باید به آن رجوع شود، وگرنه چنین نیست.

می‌گوییم: مثال متابعت آن است که آن حدیث بعینه از ایوب از غیر حماد روایت گردد و این همان متابعت عامه است، ولی اگر احدی غیر از او از ایوب روایت نکرده باشد، ولی برخی از آنان از ابن سیرین یا از ابوهریره روایت کرده یا آن را غیر از ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده، گاهی بر آن نیز نام متابعت اطلاق می‌شود...

ج) تأیید از راه علو متن

یکی از راه‌های اثبات متن یک خبر که عموماً نزد علما و محدثان شیعه به کار می‌رود راه علو متن یک حدیث است به این معنا که گاهی می‌توان به جهت علو متن انتساب آن به معصوم علیه السلام را ثابت کرد؛ زیرا برخی از عبارات فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق است و «نهج البلاغه» از این قبیل است.

ابن ابی الحدید می‌گوید:

... وإِنَّمَا ذَكَرْتُ هَذَا؛ لِأَنَّ كَثِيرًا مِنْ أَرْبَابِ الْهَوَى يَقُولُونَ: إِنَّ كَثِيرًا مِنْ «نَهجِ الْبَلَاغَةِ» كَلَامُ مُحَدَّثٍ، صَنَعَهُ قَوْمٌ مِنْ فَصْحَاءِ الشَّيْخَةِ، وَرَبَّمَا عَزَاوَا بَعْضُهُ إِلَى الرَّضِيِّ أَبِي الْحَسَنِ وَغَيْرِهِ، وَهَؤُلَاءِ قَوْمٌ أَعَمَّتِ الْعَصْبِيَّةُ أَعْيُنَهُمْ، فَضَلُّوا عَنِ النَّهْجِ الْوَاضِحِ وَرَكَبُوا بِنِيَاتِ الطَّرِيقِ، ضَلَالًا وَقَلَّةَ مَعْرِفَةٍ بِأَسَالِيبِ الْكَلَامِ، وَأَنَا أَوْضِحُ لَكَ بِكَلَامٍ مُخْتَصِرٍ مَا فِي هَذَا الْخَاطِرِ مِنَ الْغَلْطِ فَأَقُولُ: لَا يَخْلُو إِمَّا أَنْ يَكُونَ كُلُّ «نَهْجِ الْبَلَاغَةِ» مَصْنُوعًا مَنَحُولًا، أَوْ بَعْضُهُ، وَالْأَوَّلُ بَاطِلٌ بِالضَّرُورَةِ؛ لِأَنَّ نَعْلَمَ بِالتَّوَاتُرِ صِحَّةَ إِسْنَادِ بَعْضِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، وَقَدْ نَقَلَ الْمُحَدِّثُونَ كُلَّهُمْ أَوْ جُلُومَهُ، وَالْمُؤَرِّخُونَ كَثِيرًا مِنْهُ، وَلَيْسُوا مِنَ الشَّيْخَةِ لِيَنْسَبُوا إِلَى غَرَضٍ فِي ذَلِكَ. وَالثَّانِي يَدُلُّ عَلَى مَا قَلْنَا؛ لِأَنَّ مَنْ قَدْ أَنْسَ بِالْكَلامِ وَالْخَطَابَةِ، وَشَدَا طَرَفًا مِنْ عِلْمِ الْبَيَانِ، وَصَارَ لَهُ ذَوْقٌ فِي هَذَا الْبَابِ لَا بَدَّ أَنْ يَفْرُقَ

بين الكلام الركيك والفصيح، وبين الفصيح والأفصح، وبين الأصيل والمولد، وإذا وقف على كراس واحد يتضمن كلاماً لجماعة من الخطباء، أو لاثنتين منهم فقط، فلا بدّ أن يفرق بين الكلامين، ويميز بين الطريقتين. ألا ترى أنّنا مع معرفتنا بالشعر ونقده، لو تصفّحنا ديوان أبي تمام فوجدناه قد كتب في أثنائه قصائد أو قصيدة واحدة لغيره، لعرفنا بالذوق مباينتها لشعر أبي تمام ونفسه، وطريقته ومذهبه في القريض، ألا ترى أنّ العلماء بهذا الشأن حذفوا من شعره قصائد كثيرة منحولة إليه؛ لمباينتها لمذهبه في الشعر، وكذلك حذفوا من شعر أبي نواس شيئاً كثيراً؛ لما ظهر لهم أنّه ليس من ألفاظه، ولا من شعره، وكذلك غيرهما من الشعراء، ولم يعتمدوا في ذلك إلا على الذوق خاصة.

وأنت إذا تأملت «نهج البلاغة» وجدته كله ماء واحداً، ونفساً واحداً، وأسلوباً واحداً، كالجسم البسيط الذي ليس بعض من أبعاضه مخالفاً لباقي الأبعاض في الماهية، وكالقرآن العزيز، أوله كأوسطه، وأوسطه كآخره، وكل سورة منه، وكل آية مماثلة في المأخذ والمذهب والفن والطريق والنظم لباقي الآيات والسور. ولو كان بعض «نهج البلاغة» منحولاً وبعضه صحيحاً، لم يكن ذلك كذلك، فقد ظهر لك بهذا البرهان الواضح ضلال من زعم أنّ هذا الكتاب أو بعضه منحول إلى أمير المؤمنين عليه السلام.

واعلم أنّ قائل هذا القول يطرق على نفسه ما لا قبل له به، لأنّ متى فتحنا هذا الباب، وسلطنا الشكوك على أنفسنا في هذا النحو، لم نثق

**بصحة كلام منقول عن رسول الله صلى الله عليه وآله أبداً، وساغ لطاعن أن يطعن
ويقول هذا الخبر منحول، وهذا الكلام مصنوع...^۱**

... علت ذکر این مطلب این است که بسیاری از افراد متعصب و پیرو هوس می‌گویند: بسیاری از «نهج البلاغه» سخن تازه پرداخته‌ای است که گروهی از شیعه آن را جعل کرده‌اند و برخی از آن را به سید رضی و برخی را به دیگران نسبت داده‌اند. این گروه کسانی هستند که تعصب چشمان آنان را کور کرده و از راه روشن گمراه گشته و به بیراهه‌ها رفته‌اند و این به سبب کمی شناخت ایشان از اسلوب‌ها و سبک‌های گفتار است و من با کلامی مختصر این فکر اشتباه را برای تو روشن می‌کنم و می‌گویم: این سخن از دو حال خارج نیست؛ یا آن‌که می‌گویند تمام «نهج البلاغه» جعلی و ساختگی است یا بخشی از آن. فرض اول: که تمام آن مجعول است بطلانش ضروری و بدیهی است؛ زیرا ما با تواتر اخبار از صحت اسناد برخی از این خطبه‌ها به امیر مؤمنان علیه السلام آگاهیم و همه یا بسیاری از محدثان و مورخان از خطبه‌های «نهج البلاغه» آورده‌اند و شیعه هم نیستند که متهم و منسوب به غرض و هدف مخصوصی باشند.

فرض دوم: که برخی از آن مجعول باشد باید در آن دوگانگی احساس شود و هر کس به کلام و خطابه انس داشته باشد و اندکی از علم بیان بهره‌مند باشد و او را در این کار ذوقی باشد ناچار میان سخن سست و استوار و میان سخن شیوا و شیواتر و سخن اصیل و ریشه‌دار و سخن تازه فرق می‌گذارد و چون بر جزوهای واقف شود که متضمن سخن تنی از خطیبان یا دو نفر از ایشان باشد میان سخن آنان فرق می‌گذارد و

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۲۷-۱۲۹.

سبک آن دو را از یکدیگر تمییز می‌دهد.

مگر نمی‌بینی که ما اگر قدرت شناخت و نقد و بررسی شعر را داشته باشیم و دیوان ابوتمام را ورق بزنیم و در آن میان یک یا چند قصیده از فرد دیگری ببینیم با ذوق خود می‌شناسیم و مابینت آن را با قصاید ابوتمام می‌فهمیم و متوجه می‌شویم که راه و روش و ریزبینی‌های او در آن قصیده نیست، مگر نمی‌دانی که شعرشناسان و عالمان به همین سبب قصاید بسیاری را که منسوب به او بوده و به نامش سروده‌اند را از دیوانش حذف کرده‌اند که با راه و روش شعری او مابینت داشته است.

در مورد ابونواس نیز همین‌گونه رفتار کرده‌اند و بسیاری از اشعار را که از کلمات آن‌ها معلوم شده از شعر او نیست نابود کرده‌اند و درباره‌ی شاعران دیگری غیر از آن دو نیز همین‌گونه رفتار کرده‌اند و در این مورد به چیزی جز ذوق اعتماد نکرده‌اند. اینک اگر در «نهج البلاغه» تأمل کنی تمام آن را یکدست و از یک سرچشمه و آن را یکنواخت خواهی دید که سبک آن یکسان است و همچون یک عنصر خالص است که هیچ آمیزه‌ای ندارد و هیچ یک از اجزاء آن مخالف با اجزاء دیگر نیست و ماهیت آن تفاوتی ندارد و همچون قرآن مجید است که آغازش همچون میانه‌اش و میانه‌اش همچون پایانش بوده و در هر سوره و آیه‌اش از لحاظ راه و روش و فن و نظم چون دیگری است، اگر بعضی از قسمت‌های «نهج البلاغه» صحیح و بعضی ساختگی بود با این برهان برای تو روشن می‌شد و حال آن‌که گمراهی کسانی آشکار می‌شود که پنداشته‌اند این کتاب یا بخشی از آن منسوب به امیر مؤمنان علیه السلام نبوده و ساختگی است.

وانگهی بدان، کسی که چنین ادعایی کند ادعای چیزی کرده است که

او را یارای آن نبوده و برای ادعایش نهایت و اندازه‌ای متصور نیست؛ زیرا اگر ما این باب را بگشاییم و در این‌گونه موارد شک و تردید داشته باشیم نباید به درستی و صحت هیچ سخنی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده اعتماد داشته باشیم و هر طعن زنده‌ای می‌تواند اشکال کند و بگوید: این سخن ساخته و پرداخته دیگری است...

سلیمان کتانی، نویسنده مسیحی درباره «نهج البلاغه» می‌نویسد:

قالوا: إنّ الید التي امتدت إلی «نهج البلاغة» هي ید طویلة کانت أطول من ثلاثة قرون، ولقد امتدت تتلاعب بالحروف، تصوغها كما يشاء فن الإقحام.

فإذا كان الأمر كذلك، فإنّ للمقحم أطول باع في مجال الفن، إذ طالب غوصاً يؤهله لأن يندمج فيه تمام الاندماج، وكان بارعاً في فن الإخراج، وفن الأداء، وفن التقليد، وفن التمثيل...

وهل الكتاب كان غير تقويم للرجل الكبير في نهجه الطويل، الذي زرع عليه الإنسان قيمة تتبلور بالعقل الصحيح تسمو بالفضيلة، وجعل الفضائل تنمو وتدور على محور واحد هو محور التقوى والإيمان بالله؟ ومتى وفي أية لحظة من لحظات عمره لم يعبر عن هذا النهج الصريح؟ أفي إعلانه الرسالة وإيمانه بها، ولقد نذر نفسه للدعوة لها والجهاد في سبيلها، أم في تطبيقها دستوراً كاملاً لكلّ مجاري أفكاره وأقواله وأعماله من حيث كان زهده وتقواه وشجاعته وبطولته؟...

و«نهج البلاغة»، سواء أكان صقل حروفه علی يد ابن أبي طالب أم كان علی يد مقحم فتان، فإنّه يبقى دائماً تعبيراً عميق البلاغة عن نفسيّة رجل واحد سُمّي بـ «علي بن أبي طالب»^۱.

۱. سلیمان کتانی، الإمام علی علیه السلام: نبراس ومتراس، ص ۲۲۵-۲۲۶.

گفته‌اند: همانا دستی که به نهج البلاغه دراز شده دستی طولانی بوده، طولانی‌تر از سه قرن، این دست امتداد یافته و با حروف بازی کرده و کلماتی را با زحمت پدید آورده است.

اگر امر چنین است پس پدیدآورنده به زحمت آن، دستی طولانی در این فن داشته است؛ زیرا او درصدد تعمق در جوانبش برآمده و استحقاق چنین کاری را داشته و در فن اخراج مطالب و فن ادای آن و فن تقلید و فن تمثیل تخصص داشته است...

و آیا این کتاب غیر از آن کتاب است که شخصیت بزرگی با روش طولانی‌اش آن را معرفی کرده و انسان بر اساس آن ارزش یافته که با عقل صحیح متبلور شده و با فضیلت برتری می‌یابد و فضایل رو به رشد بوده و بر یک محور می‌چرخد و آن محور تقوا و ایمان به خداست؟

و کی و در کدامین لحظه از لحظات عمرش او این راه صریح را نپیمود؟ آیا در اعلان رسالت و ایمان به آن؟ در حالی که او خودش را برای دعوت به آن و جهاد در راه آن یا در تطبیق آن به عنوان دستور کامل برای مجاری افکار و اقوال و اعمالش وقف کرده و زهد و تقوا و شجاعت و جوانمردی‌اش شاهد بر این مطلب بود؟...

و «نهج البلاغه» چه آن‌که حروفش بر دستان فرزند ابوطالب روشن شده یا در دستان فردی که اهل فن بوده و به زحمت آن‌ها را انشاء کرده، در هر حال همیشه گویا و تعبیری عمیق و بلیغ از شخصیت یک نفر است به نام علی بن ابی‌طالب.

در مورد احادیث منسوب به امام حسین علیه السلام گرچه نمی‌توان سند تمام آن‌ها را ثابت کرد ولی از راه متابعات و علو متن می‌توان به متن آن‌ها اطمینان پیدا نمود.

د) مطابقت با ادله عقلی

عقل در اسلام از جایگاه ویژه و رفیعی برخوردار است و مقصود از آن احکامی است که تمام عقلا با قطع نظر از نزاعها و تعصبات و پیش فرضها بر آن اتفاق دارند، نظیر حکم عقل به این که هر پدیده‌ای احتیاج به علت دارد و دور و تسلسل باطل است و عدل حسن و ظلم قبیح است. اینها احکام عقلیه‌ای است که سنگ آسیاب عقیده و شریعت بر آن دور می‌زند و اگر کسی آنها را منکر شود حتی نمی‌تواند وجود خدا را ثابت کند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿۱﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَيْنَاهُمْ
وَاللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْأُولَوْنَ ۗ﴾^۱

پس بندگان مرا بشارت ده. همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندان‌اند.

و نیز در قرآن تشویق به تعقل و تفکر نموده است. از اینجا استفاده می‌شود که منطق عقل حجت قطعی بین خداوند سبحان و بندگان او است و لذا می‌تواند مقیاس دیگری برای تمییز حق از باطل باشد.

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، شیخ طوسی در کتاب «الاستبصار» یکی از نشانه‌های صحت متن و مضمون حدیث را موافقت با ادله عقلی می‌داند.

ه) مطابقت با قرآن

قرآن کریم اولین مرجع و منبع برای مسلمانان در مجال عقیده و احکام است. قرآن خودش را چنین معرفی می‌کند:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيِّدُنَا لِكُلِّ شَيْءٍ ۗ﴾^۲

۱. سوره زمر، آیه ۱۷-۱۸.

۲. سوره نحل، آیه ۸۹.

ما کتاب [قرآن] را بر تو نازل کردیم در حالی که روشن‌کننده هر چیزی است.

بدین جهت، قرآن میزان حق و باطل درباره مسائلی است که به عقیده و شریعت از راه روایات نسبت داده می‌شود، لذا باید حدیث را با قرآن سنجید.

فخر رازی از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده که فرمود:

إِذَا رُويَ لَكُمْ عَنِّي حَدِيثٌ فَأَعْرِضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ، فَإِنْ وَافَقَهُ فَأَقْبَلُوهُ
وَأِلَّا فَارْذُوهُ.^۱

هرگاه از من حدیثی به نظر شما رسید آن را بر کتاب خدا عرضه کنید اگر آن را موافق با کتاب خدا یافتید قبول کنید وگرنه آن را رد نمایید.

ایوب بن حر می‌گوید: از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام شنیدم که می‌فرمود:

كُلُّ شَيْءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَكُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ
فَهُوَ زُحْرُفٌ.^۲

هر چیزی به کتاب و سنت بازمی‌گردد و هر چیزی که با کتاب خدا موافق نباشد باطل است.

مقصود از عرض حدیث بر قرآن احراز عدم مخالفت حدیث با قرآن است، نه این‌که به طور حتم باید آیه‌ای موافق با حدیث در قرآن وجود داشته باشد.

از باب نمونه: مسلم در صحیح خود از عمر بن خطاب نقل کرده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

الْمَيِّتُ يُعَذَّبُ فِي قَبْرِهِ بِمَا نِيحَ عَلَيْهِ.^۳

مرده با نوحه‌سرایی اهلس بر او عذاب می‌شود.

۱. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۱، ص ۳۰۷.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۶۹، حدیث ۳؛ حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۲۷، ص ۱۱۱، حدیث ۳۳۳۴۷.

۳. قشیری نيسابوری، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۳۹، حدیث ۹۲۷.

مفاد این روایت با قرآن سازگاری ندارد؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾^۱

و هیچ گنه‌کاری گناه دیگری را متحمل نمی‌شود.

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، شیخ طوسی در کتاب «الاستبصار» یکی از نشانه‌های صحت متن و مضمون حدیث را موافقت با قرآن می‌داند.

(و) مطابقت با اجماع

اگر امت بر مطلبی اتفاق کردند دلیل قطعی بر حقانیت آن است و این راه و منهجی است که شیعه و عامه بر آن اتفاق دارند، گرچه شیعیان، اعتبار اتفاق و اجماع امت را به اعتبار کشف از قول معصوم می‌دانند. بر این اساس، اگر حدیثی مخالف با اتفاق امت بود از اعتبار ساقط بوده و محکوم به جعل و وضع است.

از باب نمونه: طحاوی به سندش از انس نقل کرده که گفت:

مَطَرَتِ السَّمَاءِ بَرْدًا، فَقَالَ لَنَا أَبُو طَلْحَةَ: نَاوُلُونِي مِنْ هَذَا الْبَرَدِ، فَجَعَلَ يَأْكُلُ وَهُوَ صَائِمٌ، وَذَلِكَ فِي رَمَضَانَ، فَقُلْتُ: أَتَأْكُلُ الْبَرَدَ وَأَنْتَ صَائِمٌ؟ فَقَالَ: إِنَّمَا هُوَ بَرْدٌ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ نَطَهَّرُ بِهِ بُطُونَنَا، وَإِنَّهُ لَيْسَ بِطَعَامٍ وَلَا بِشَرَابٍ، فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فَأَخْبَرْتُهُ ذَلِكَ فَقَالَ: «خُذْهَا عَنْ عَمِّكَ»^۲.

از آسمان برف بارید. ابوظلحه به ما گفت: برای ما از این برف بیاور. آنگاه در حالی که روزه‌دار در ماه رمضان بود از آن بخورد. من به او گفتم: آیا در حالی که روزه داری از آن می‌خوری؟ گفت: این برفی است که از آسمان فرود آمده و ما با آن شکم‌های خود را پاک می‌کنیم و آن طعام یا آشامیدنی نیست! انس می‌گوید: من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۴.

۲. طحاوی، شرح مشکل الآثار، ج ۵، ص ۱۱۴، حدیث ۱۸۶۴.

و این مطلب را به او خبر دادم. حضرت فرمود: «آن را از عمویت بگیر و قبول کن».

در حالی که این روایت با اتفاق و اجماع امت مخالفت دارد که مطلق اکل و شرب مبطل روزه است و لذا می‌توان حکم به وضع و جعل این حدیث نمود. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، شیخ طوسی در کتاب «الاستبصار» یکی از نشانه‌های صحت متن و مضمون حدیث را مطابقت آن با اجماع می‌داند.

ارزیابی احادیث نزد شیعه

گرچه در بحث گذشته درصدد برآمدیم بسیاری از احادیثی را که برخی از افراد به جهت داشتن مبنای حجیت خبر ثقه، از گردونه اعتبار خارج کرده بودند معتبر نموده و به گردونه بحث داخل نماییم، ولی نباید از تفریط به افراط افتاده و معتقد به صحت و اعتبار تمام احادیث منسوب به ائمه معصومین علیهم‌السلام شده و دست از ارزیابی احادیث بکشیم.

برخی از علمای اهل سنت گمان می‌کنند شیعه معتقد به تمام روایاتی است که در مصادر حدیثی‌اش آمده است و لذا با این گمان و خیال درصدد برآمده تا به جهت وجود برخی روایات در مصادر شیعه که از حیث متن به نحوی مشکل دارد بر شیعه و تراش حدیثی او ایراد وارد کنند؛ در حالی که علمای شیعه هرگز چنین اعتقادی را راجع به کتاب‌های حدیثی خود ندارند، آنان حتی در رابطه با کتب اربعه حدیثی خود چنین ادعایی را ندارند تا چه رسد به کتاب‌هایی در مرتبه پایین‌تر که هیچ‌کسی ادعا نکرده تمام روایات آن صحیح‌السند و از حیث متن صحیح و مطابق با واقع است.

جالب آن است که خود مؤلفان این کتاب‌ها نیز چنین ادعایی را نداشته‌اند. از باب مثال: مرحوم علامه مجلسی درباره احادیثی که در کتاب خود به نام «بحار الأنوار» آورده می‌فرماید:

اعلم أنّ الغلو في النبي والأئمة عليهم السلام إنّما يكون بالقول بألوهيتهم أو بكونهم شركاء لله تعالى في المعبودية أو في الخلق والرزق أو أنّ الله تعالى حلّ فيهم أو اتحد بهم، أو أنّهم يعلمون الغيب بغير وحي أو إلهام من الله تعالى أو بالقول في الأئمة عليهم السلام إنّهم كانوا أنبياء أو القول بتناسخ أرواح بعضهم إلى بعض، أو القول بأنّ معرفتهم تغني عن جميع الطاعات ولا تكليف معها بترك المعاصي.

والقول بكل منها إلحاد وكفر وخروج عن الدين كما دلت عليه الأدلة العقلية والآيات والأخبار السالفة وغيرها، وقد عرفت أنّ الأئمة عليهم السلام تبرؤوا منهم وحكموا بكفرهم وأمروا بقتلهم، وإن قرع سمعك شيء من الأخبار الموهمة لشيء من ذلك فهي إمّا مؤولة أو هي من مفتريات الغلاة^۱.

بدان که غلو در پیامبران و امامان علیهم السلام به آن است که معتقد به الوهیت یا شرکت آنان در عبودیت یا در خلق و رزق شویم. یا این که بگوییم: خداوند متعال در آنان حلول کرده یا با آنان متحد شده است. یا این که آنان علم غیب را بدون وحی یا الهامی از خداوند متعال می دانند. یا این که درباره امامان بگوییم: آنان پیامبرند، یا قائل به تناسخ ارواح آنان بعضی در بعضی دیگر شویم. یا معتقد شویم که معرفت آنان ما را از جمیع طاعات بی نیاز می کند و لذا با معرفت آنان تکلیفی به ترک معاصی نیست.

و اعتقاد به تمام این موارد کفر و خروج از دین است، آن گونه که ادله عقلیه و آیات و اخبار پیشین و دیگر روایات بر آن دلالت دارد و تو فهمیدی که امامان علیهم السلام از آنان تبری جسته و به کفرشان حکم کرده و

۱. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲۵، ص ۳۴۶.

به کشتنشان فرمان داده‌اند و هرگاه به گوشت چیزی از این نوع اخبار که موهم چیزی از این مطالب است خورد، آن‌ها را یا باید تأویل کنی و یا این‌که آن‌ها را از اتهامات غلات بدانی.

حال با این توصیف چگونه می‌توان بر علمای شیعه به جهت وجود روایات غلو یا دیگر روایاتی که با عقل قطعی یا قرآن یا سنت متواتر یا... مخالف است ایراد گرفت و بر آنان هجوم برد.

این اشکال بر علمای اهل سنت وارد است که اسم صحاح را بر شش کتاب حدیثی خود گذاشته‌اند، خصوصاً دو کتاب از آن شش کتاب را که تالی تلو قرآن در صحت می‌دانند و از آن به صحیحین یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم تعبیر می‌کنند. این اشکال به آنان وارد است که با وجود چنین اعتقادی به این دو کتاب چرا این‌گونه احادیث در آن آمده و شما به آن اعتقاد دارید؟!

فهرست منابع

١. علاوه بر قرآن.
٢. ابن ابى الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، ٢٠ ج، دار احياء الكتب العربية، ١٣٨٥ هـ.ق.
٣. ابن ابى شيبة، ابوبكر، المصنف في الأحاديث والآثار، ٧ ج، بيروت - لبنان، دار التاج، ١٤٠٩ هـ.ق.
٤. ابن اثير، على بن محمد، أسد الغابة في معرفة الصحابة، ٦ ج، بيروت - لبنان، دار الفكر، ١٤٠٩ هـ.ق.
٥. ابن اثير، على بن محمد، الكامل في التاريخ، ١٠ ج، بيروت - لبنان، دار الكتاب العربي، ١٤١٧ هـ.ق.
٦. ابن اثير، مبارك بن محمد، النهاية في غريب الحديث و الأثر، ٥ ج، قم - ايران، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، ١٣٦٧ هـ.ش.
٧. ابن ادريس، محمد بن احمد، السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، ٣ ج، قم - ايران، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٠ هـ.ق.
٨. ابن الصلاح، عثمان بن عبدالرحمن، علوم الحديث، ١ ج، بيروت - دمشق، دار الفكر المعاصر - دار الفكر، ١٤٠٦ هـ.ق.
٩. ابن الهمام، كمال الدين محمد بن عبدالواحد، فتح القدير، ١٠ ج، بيروت - لبنان، دار الفكر، بی.تا.
١٠. ابن بابويه، محمد بن على، الأمالي، ١ ج، تهران - ايران، مؤسسة البعثة، ١٤٣٥ هـ.ق.

١١. ابن بابويه، محمد بن علي، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ١ ج، قم - ايران، الشريف الرضي، ١٤٠٦ هـ.ق.
١٢. ابن بابويه، محمد بن علي، علل الشرائع، ٢ ج، قم - ايران، مكتبة الداوري، ١٣٨٥ هـ.ق.
١٣. ابن بابويه، محمد بن علي، عيون أخبار الرضا عليه السلام، ٢ ج، تهران - ايران، جهان، ١٣٧٨ هـ.ق.
١٤. ابن بابويه، محمد بن علي، كمال الدين و تمام النعمة، ٢ ج، تهران - ايران، دار الكتب الإسلامية، ١٣٩٥ هـ.ق.
١٥. ابن بابويه، محمد بن علي، من لا يحضره الفقيه، ٤ ج، قم - ايران، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٣ هـ.ق.
١٦. ابن بدرون، عبدالملك بن عبدالله، شرح قصيدة ابن عبدون، ١ ج، قاهره - مصر، محيي الدين صبري الكردي، ١٣٤٠ هـ.ق.
١٧. ابن بسطام، عبدالله، و ابن بسطام، حسين، طب الأئمة عليهم السلام، ١ ج، نجف اشرف - عراق، المطبعة الحيدرية، ١٣٨٥ هـ.ق.
١٨. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، مجموع الفتاوى، ٣٥ ج، مدينه - عربستان سعودی، مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ١٤١٦ هـ.ق.
١٩. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، منهاج السنة النبوية، ٩ ج، رياض - عربستان سعودی، جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ١٤٠٦ هـ.ق.
٢٠. ابن جوزی، يوسف بن قزاوغلی، تذكرة الخواص، ١ ج، قم - ايران، الشريف الرضي، ١٤١٨ هـ.ق.
٢١. ابن حبان، محمد بن حبان بن احمد، صحيح ابن حبان، ١٨ ج، بيروت - لبنان، مؤسسة الرسالة، ١٤١٤ هـ.ق.

٢٢. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، الإصابة في تمييز الصحابة، ٨ ج، بيروت - لبنان، دار الكتب العلمية، ١٤١٥ هـ.ق.
٢٣. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، تهذيب التهذيب، ١٢ ج، هند، مطبعة دائرة المعارف النظامية، ١٣٢٦ هـ.ق.
٢٤. ابن حجر هيثمى، احمد بن محمد، الصواعق المحرقة، ٢ ج، لبنان، مؤسسة الرسالة، ١٤١٧ هـ.ق.
٢٥. ابن حجه، تقى الدين بن على، ثمرات الأوراق، ١ ج، بيروت - لبنان، المكتبة العصرية، ١٤٢٦ هـ.ق.
٢٦. ابن حنبل، احمد بن محمد، فضائل الصحابة، ٢ ج، بيروت - لبنان، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٣ هـ.ق.
٢٧. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند الإمام احمد بن حنبل، ٤٥ ج، بيروت - لبنان، مؤسسة الرسالة، ١٤٢١ هـ.ق.
٢٨. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى: الطبقة الخامسة من الصحابة، ٢ ج، طائف - عربستان سعودى، مكتبة الصديق، بى.تا.
٢٩. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، ٩ ج، بيروت - لبنان، دار الكتب العلمية، ١٤١٠ هـ.ق.
٣٠. ابن شعبه، حسن بن على، تحف العقول عن آل الرسول (صلى الله عليهم)، ١ ج، قم - ايران، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامى، ١٤٠٤ هـ.ق.
٣١. ابن شهر آشوب، محمد بن على، مناقب آل أبي طالب (عليه السلام)، ٤ ج، قم - ايران، علامه، ١٣٧٩ هـ.ق.
٣٢. ابن صباغ، على بن محمد، الفصول المهمة في معرفة الأئمة، ٢ ج، قم - ايران، موسسه علمى فرهنگى دار الحديث، سازمان چاپ و نشر، ١٤٢٢ هـ.ق.

٣٣. ابن طاووس، علی بن موسی، إقبال الأعمال، ٢ ج، تهران - ایران، دار الکتب الإسلامية، ١٤٠٩ ه.ق.
٣٤. ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف في قتلى الطفوف، ١ ج، بيروت - لبنان، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ١٤١٤ ه.ق.
٣٥. ابن طاووس، علی بن موسی، جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع، ١ ج، قم - ایران، الشريف الرضي، ١٣٣٠ ه.ق.
٣٦. ابن طاووس، علی بن موسی، سعد السعود للنفوس، ١ ج، قم - ایران، دليل، ١٤٢١ ه.ق.
٣٧. ابن طاووس، علی بن موسی، مهج الدعوات و منهج العبادات، ١ ج، قم - ایران، دار الذخائر، ١٤١١ ه.ق.
٣٨. ابن عبد البر، يوسف بن عبد الله، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ٤ ج، بيروت - لبنان، دار الجيل، ١٤١٢ ه.ق.
٣٩. ابن عبد ربه، احمد بن محمد، العقد الفريد، ٨ ج، بيروت - لبنان، دار الکتب العلمية، ١٤٠٤ ه.ق.
٤٠. ابن عجيبة، احمد، ايقاظ الهمم في شرح الحكم، ١ ج، قاهره - مصر، دار جوامع الكلم، ٢٠٠٥ م.
٤١. ابن عساكر، علی بن حسن، تاريخ مدينة دمشق، ٨٠ ج، بيروت - لبنان، دار الفكر، ١٤١٥ ه.ق.
٤٢. ابن عماد، عبد الحی بن احمد، شذرات الذهب في أخبار من ذهب، ١١ ج، دمشق - بيروت، دار ابن كثير، ١٤٠٦ ه.ق.
٤٣. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاييس اللغة، ٦ ج، قم - ایران، مكتب الاعلام الاسلامی، ١٤٠٤ ه.ق.
٤٤. ابن قتيبة، عبد الله بن مسلم، الإمامة و السياسة، ٢ ج، بيروت - لبنان، دار الأضواء، ١٤١٠ ه.ق.

٤٥. ابن قتيبه، عبد الله بن مسلم، المعارف، ١ ج، قاهره - مصر، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٩٢ م.
٤٦. ابن قتيبه، عبد الله بن مسلم، عيون الأخبار، ٤ ج، بيروت - لبنان، دار الكتب العلمية، ١٤١٨ هـ.ق.
٤٧. ابن قيم جوزيه، محمد بن ابى بكر، إعلام الموقعين عن رب العالمين، ٤ ج، بيروت - لبنان، دار الكتب العلمية، ١٤١١ هـ.ق.
٤٨. ابن قيم جوزيه، محمد بن ابى بكر، زاد المعاد في هدي خير العباد، ٦ ج، بيروت - لبنان، مؤسسة الرسالة، ١٤١٨ هـ.ق.
٤٩. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، البداية و النهاية، ١٥ ج، بيروت - لبنان، دار الفكر، ١٤٠٧ هـ.ق.
٥٠. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، تفسير القرآن العظيم، ٩ ج، بيروت - لبنان، دار الكتب العلمية، ١٤١٩ هـ.ق.
٥١. ابن ماجه، محمد بن يزيد، سنن ابن ماجه، ٢ ج، قاهره - مصر، دار إحياء الكتب العربية، بى.تا.
٥٢. ابن مغازلى، على بن محمد، مناقب أهل البيت عليه السلام، ١ ج، تهران - ايران، المجمع العالمي للتقريب بين المذاهب الإسلامية، المعاونة الثقافية، مركز التحقيقات و الدراسات العلمية، ١٤٢٧ هـ.ق.
٥٣. ابن اعثم كوفى، احمد، الفتوح، ٩ ج، بيروت - لبنان، دار الأضواء، ١٤١١ هـ.ق.
٥٤. ابن نما، جعفر بن محمد، مثير الأحران، ١ ج، قم - ايران، مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، ١٤٠٦ هـ.ق.
٥٥. ابو حيان، محمد بن يوسف، البحر المحيط فى التفسير، ١١ ج، بيروت - لبنان، دار الفكر، ١٤٢٠ هـ.ق.

٥٦. ابو داود سجستاني، سليمان بن اشعث، سنن ابي داود، ٤ ج، صيدا - بيروت، المكتبة العصرية، بي.تا.
٥٧. ابونعيم، احمد بن عبدالله، حلية الأولياء و طبقات الأصفياء، ١٠ ج، بيروت - لبنان، دار الفكر، ١٤١٦ ه.ق.
٥٨. ابويعلی موصلي، احمد بن علي، مسند أبي يعلى، ١٣ ج، دمشق - سوریه، دار المأمون للتراث، ١٤٠٤ ه.ق.
٥٩. اخطب خوارزم، موفق بن احمد، مقتل الحسين عليه السلام، ٢ ج، قم - ايران، أنوار الهدى، ١٤٢٣ ه.ق.
٦٠. اربلي، علي بن عيسى، كشف الغمة في معرفة الأئمة، ٢ ج، تبريز - ايران، بني هاشمي، ١٣٨١ ه.ق.
٦١. افندی، عبدالله بن عيسى بيگ، رياض العلماء و حياض الفضلاء، ٧ ج، بيروت - لبنان، مؤسسة التاريخ العربي، ١٤٣١ ه.ق.
٦٢. امين، محسن، أعيان الشيعة، ١٢ ج، بيروت - لبنان، دار التعارف للمطبوعات، ١٤٠٣ ه.ق.
٦٣. انوار، عبدالله، فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی ايران، ٣٩ ج، تهران - ايران، کتابخانه ملی ايران، ١٣٥٦ ه.ش.
٦٤. آبی، منصور بن حسين، نثر الدر في المحاضرات، ٧ ج، بيروت - لبنان، دار الكتب العلمية، ١٤٢٤ ه.ق.
٦٥. آقابزرگ تهرانی، محمد محسن، الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ٢٦ ج، بيروت - لبنان، دار الأضواء، ١٤٠٣ ه.ق.
٦٦. آقابزرگ تهرانی، محمد محسن، طبقات أعلام الشيعة، ١٧ ج، بيروت - لبنان، دار إحياء التراث العربي، ١٤٣٠ ه.ق.
٦٧. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني، ١٦ ج، بيروت - لبنان، دار الكتب العلمية، ١٤١٥ ه.ق.

٦٨. آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحكم و درر الكلم، ١ ج، قم - ایران، دار الكتاب الاسلامي، ١٤١٠ هـ.ق.
٦٩. البانی، محمد ناصرالدين، سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها، ٦ ج، رياض - عربستان سعودی، مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، ١٤١٥ هـ.ق.
٧٠. البانی، محمد ناصرالدين، صحيح الجامع الصغير وزياداته، ٢ ج، المكتب الإسلامی، بی.تا.
٧١. البانی، محمد ناصرالدين، صحيح موارد الظمان إلى زوائد ابن حبان، ٢ ج، رياض - عربستان سعودی، دار الصمعي للنشر والتوزيع، ١٤٢٢ هـ.ق.
٧٢. بخاری، محمد بن اسماعيل، صحيح البخاري، ٩ ج، بيروت - لبنان، دار طوق النجاة، ١٤٢٢ هـ.ق.
٧٣. بزار، احمد بن عمرو، البحر الزخار المعروف بمسند البزار، ١٨ ج، مدينة - عربستان سعودی، مكتبة العلوم والحكم، ١٩٨٨ م.
٧٤. بغوی، حسين بن مسعود، تفسير البغوی المسمى معالم التنزيل، ٥ ج، بيروت - لبنان، دار إحياء التراث العربي، ١٤٢٠ هـ.ق.
٧٥. بلاذري، احمد بن يحيى، أنساب الأشراف، ١٣ ج، بيروت - لبنان، دار الفكر، ١٤١٧ هـ.ق.
٧٦. بوصيري، احمد بن ابوبكر، مصباح الزجاجة في زوائد ابن ماجه، ٤ ج، بيروت - لبنان، دار العربية، ١٤٠٣ هـ.ق.
٧٧. بهجت، محمد تقی، مناسك حج و عمره، ١ ج، قم - ایران، دفتر حضرت آية الله العظمى بهجت، ١٤٢٤ هـ.ق.
٧٨. بيضاوى، عبد الله بن عمر، انوار التنزيل و اسرار التأويل، ٥ ج، بيروت - لبنان، دار إحياء التراث العربي، ١٤١٨ هـ.ق.

۷۹. بیهقی، احمد بن حسین، السنن الكبرى، ۱۰ ج، بیروت - لبنان، دار
الکتب العلمية، ۱۴۲۴ ه.ق.
۸۰. ترابی، حسین، «پژوهشی درباره ذیل دعای عرفه»، میقات حج، ش. ۵۱،
صفحه ۴۴-۷۰، ۱۳۸۴ ه.ش.
۸۱. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ۵ ج، قاهره - مصر، مطبعة
مصطفى البابي الحلبي، ۱۳۹۵ ه.ق.
۸۲. ثعلبی، احمد بن محمد، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، ۱۰ ج،
بیروت - لبنان، دار إحياء التراث العربي، ۱۴۲۲ ه.ق.
۸۳. جوهری بصری، احمد بن عبد العزیز، السقیفة و فدک، ۱ ج، تهران - ایران،
مکتبة نینوی الحديثة، بی تا.
۸۴. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربية، ۶ ج،
بیروت - لبنان، دار العلم للملایین، ۱۳۷۶ ه.ق.
۸۵. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبد الله، كشف الظنون عن أسامي الكتب و
الفنون، ۲ ج، بیروت - لبنان، دار إحياء التراث العربي، بی تا.
۸۶. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ۴ ج،
بیروت - لبنان، دار الکتب العلمية، ۱۴۱۱ ه.ق.
۸۷. حائری کرکی، محمد بن ابی طالب، تسلية المُجالس و زينة المَجالس، ۲
ج، قم - ایران، مؤسسه المعارف الإسلامية، ۱۴۱۸ ه.ق.
۸۸. حائری، عبدالحسین، فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ۵۲ ج، تهران
- ایران، مجلس شورای ملی، ۱۳۵۲ ه.ش.
۸۹. حجتی، محمدباقر، فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده الهیات
و معارف اسلامی دانشگاه تهران، ۲ ج، تهران - ایران، دانشگاه تهران،
۱۳۴۸ ه.ش.

۹۰. حر عاملی، محمد بن حسن، أمل الآمل في علماء جبل عامل، ۲ ج، بغداد - عراق، مكتبة الأندلس، بی تا.
۹۱. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ ج، قم - ایران، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۹ ه.ق.
۹۲. حسکانی، عبید الله بن عبد الله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ۲ ج، تهران - ایران، وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، مؤسسه الطبع و النشر، ۱۴۱۱ ه.ق.
۹۳. حسن زاده آملی، حسن، رساله نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور، ۱ ج، قم - ایران، تشیخ، ۱۳۷۱ ه.ش.
۹۴. حسینی اشکوری، احمد، فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی نجفی مرعشی، ۴۳ ج، قم - ایران، کتابخانه آیت الله مرعشی، بی تا.
۹۵. حسینی اشکوری، احمد، فهرست نسخه های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، ۸ ج، قم - ایران، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۳ ه.ش.
۹۶. حسینی اشکوری، جعفر، فهرست نسخه های خطی کتابخانه مدرسه جعفریه (زهران - ایران)، ۱ ج، قم - ایران، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۳ ه.ش.
۹۷. حسینی حائری، کاظم، مناسک الحج، ۱ ج، قم - ایران، دار البشیر، ۱۴۲۷ ه.ق.
۹۸. حسینی طهرانی، محمد حسین، الله شناسی، ۳ ج، مشهد مقدس - ایران، علامه طباطبایی، ۱۴۲۶ ه.ق.
۹۹. حسینی طهرانی، محمد حسین، معاد شناسی، ۱۰ ج، مشهد مقدس - ایران، علامه طباطبایی، ۱۴۲۵ ه.ق.

۱۰۰. حسینی طهرانی، محمد حسین، نور ملکوت قرآن، ۴ ج، مشهد مقدس - ایران، نور ملکوت قرآن، ۱۴۲۷ ه.ق.
۱۰۱. حسینی، جواد، «نیم نگاهی به شرح فرازهایی از دعای عرفه»، میقات حج، ش. ۴۲، صفحه ۱۸۴-۱۹۴، ۱۳۸۱ ه.ش.
۱۰۲. حسینیان قمی، مهدی، «دفاع از بخش پایانی دعای عرفه امام حسین علیه السلام»، سمات، ش. ۵، صفحه ۵۶-۶۹، ۱۳۹۰ ه.ش.
۱۰۳. حلوانی، حسین بن محمد، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ۱ ج، قم - ایران، مدرسة الإمام المهدي علیه السلام، ۱۴۰۸ ه.ق.
۱۰۴. حمویی جوینی، ابراهیم بن محمد، فرائد السمطين، ۲ ج، بیروت - لبنان، مؤسسة المحمودي، ۱۴۰۰ ه.ق.
۱۰۵. حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الإسناد، ۱ ج، قم - ایران، مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۳ ه.ق.
۱۰۶. خامنه‌ای، علی، مناسک الحج، ۱ ج، تهران - ایران، مشعر، ۱۴۲۶ ه.ق.
۱۰۷. خانی، حامد، «دفاع از اصالت ادعیه اهل بیت علیهم السلام: مطالعه موردی دعای عرفه»، حدیث پژوهی، ش. ۱۰، صفحه ۵۷-۹۴، ۱۳۹۲ ه.ش.
۱۰۸. خزاز رازی، علی بن محمد، کفایة الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ۱ ج، قم - ایران، بیدار، ۱۴۰۱ ه.ق.
۱۰۹. خطیب بغدادی، احمد بن علی، المتفق والمفترق، ۳ ج، دمشق - سوریه، دار القادري للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۱۷ ه.ق.
۱۱۰. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، ۲۴ ج، بیروت - لبنان، دار الکتب العلمية، ۱۴۱۷ ه.ق.
۱۱۱. خمینی، روح الله، مصباح الهدایة إلى الخلافة والولاية، ۱ ج، تهران - ایران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶ ه.ش.

۱۱۲. دارقطنی، علی بن عمر بن احمد، سنن الدارقطنی، ۵ ج، بیروت - لبنان، مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۴ ه.ق.
۱۱۳. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، سنن الدارمی، ۴ ج، ریاض - عربستان سعودی، دار المغنی للنشر والتوزیع، ۱۴۲۱ ه.ق.
۱۱۴. دانش پژوه، محمدتقی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۲۱ ج، تهران - ایران، موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ ه.ش.
۱۱۵. دانش پژوه، محمدتقی، و افشار، ایرج، فهرست کتابهای خطی کتابخانه ملی ملک وابسته به آستان قدس رضوی، ۱۴ ج، تهران - ایران، کتابخانه ملی ملک، ۱۳۵۲ ه.ش.
۱۱۶. درودآبادی همدانی، حسین بن محمد تقی، شرح الاسماء الحسنی، ۱ ج، قم - ایران، بیدار، ۱۴۲۶ ه.ق.
۱۱۷. دیلمی، شیرویه بن شهردار، الفردوس بمأثور الخطاب، ۵ ج، بیروت - لبنان، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۶ ه.ق.
۱۱۸. ذهبی، محمد بن احمد، تذکرة الحفاظ، ۴ ج، بیروت - لبنان، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۹ ه.ق.
۱۱۹. ذهبی، محمد بن احمد، سیر أعلام النبلاء، ۲۵ ج، بیروت - لبنان، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۵ ه.ق.
۱۲۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، ۱ ج، دمشق - بیروت، دار القلم - الدار الشامیة، ۱۴۱۲ ه.ق.
۱۲۱. رخشاد، محمدحسین، در محضر حضرت آیت الله العظمی بهجت، ۳ ج، قم - ایران، موسسه فرهنگی سماء، ۱۳۸۹ ه.ش.
۱۲۲. روملو، حسن، أحسن التواریخ، ۳ ج، تهران - ایران، اساطیر، ۱۳۸۴ ه.ش.

١٢٣. زبیر بن بکار، الأخبار الموفقیات، ١ ج، قم - ایران، الشریف الرضی، ١٤١٦ هـ.ق.
١٢٤. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ٤ ج، بیروت - لبنان، دار الکتب العربی، ١٤٠٧ هـ.ق.
١٢٥. زمخشری، محمود بن عمر، ربیع الأبرار و نصوص الأخبار، ٥ ج، بیروت - لبنان، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ١٤١٢ هـ.ق.
١٢٦. سبحانی تبریزی، جعفر، مناسک الحج و احکام العمرة، ١ ج، قم - ایران، موسسه امام صادق عليه السلام، ١٤٢٨ هـ.ق.
١٢٧. سعادت پرور، علی، پاسداران حریم عشق، ١٠ ج، تهران - ایران، احیاء کتاب، ١٣٨٨ هـ.ش.
١٢٨. سعادت پرور، علی، نور هدایت، ٦ ج، تهران - ایران، احیاء کتاب، ١٣٨٦ هـ.ش.
١٢٩. سقاف، حسن بن علی، صحیح شرح العقیدة الطحاویة، ١ ج، بیروت - لبنان، دار الامام الرواس، ١٤٢٨ هـ.ق.
١٣٠. سیستانی، علی، مناسک حج، ١ ج، قم - ایران، دفتر حضرت آیه الله العظمی سیستانی، بی.تا.
١٣١. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ٨ ج، بیروت - لبنان، دار الفکر، بی.تا.
١٣٢. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، جامع الأحادیث، ٢١ ج، بیروت - لبنان، دار الفکر، ١٤١٤ هـ.ق.
١٣٣. شامی، یوسف بن حاتم، الدر النظیم فی مناقب الأئمة اللہامیم، ١ ج، قم - ایران، جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم، مؤسسة النشر الإسلامی، ١٤٢٠ هـ.ق.

۱۳۴. شبرای، عبد الله بن محمد، الإتحاف بحب الأشراف، ۱ ج، قم - ایران، دار الكتاب الاسلامي، ۱۴۲۳ ه.ق.
۱۳۵. شبلنجی، مؤمن، نور الأبصار في مناقب آل بيت النبي المختار ﷺ، ۱ ج، قم - ایران، الشریف الرضی، بی تا.
۱۳۶. شبیری زنجانی، موسی، جرعه ای از دریا، ۳ ج، قم - ایران، مؤسسه کتاب شناسی شیعه، ۱۳۹۳ ه.ش.
۱۳۷. شبیری زنجانی، موسی، مناسک الحج، ۱ ج، قم - ایران، مشرقین، ۱۴۲۱ ه.ق.
۱۳۸. شرتونی، سعید، أقرب الموارد في فصح العربية و الشوارد، ۳ ج، قم - ایران، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۳ ه.ق.
۱۳۹. الشرقاوی، عبدالله، شرح حکم ابن عطاء الله السکندری، ۱ ج، قاهره - مصر، مکتبه الثقافة الدینیة، ۱۴۲۵ ه.ق.
۱۴۰. شعرانی، ابوالحسن، دعای عرفه حضرت أباعبدالله الحسین ﷺ، ۱ ج، قم - ایران، روح، ۱۳۸۳ ه.ش.
۱۴۱. شوکانی، محمد بن علی، نیل الأوطار، ۸ ج، مصر، دار الحدیث، ۱۴۱۳ ه.ق.
۱۴۲. شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، الملل و النحل، ۲ ج، بیروت - لبنان، دار المعرفة، ۱۴۱۵ ه.ق.
۱۴۳. شهید اول، محمد بن مکی، الدرّة الباهرة من الأصداف الطاهرة، ۱ ج، ترجمه عبد الهادی مسعودی، قم - ایران، آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، ۱۳۷۹ ه.ش.
۱۴۴. صافی، لطف الله، پرتوی از عظمت امام حسین ﷺ، ۱ ج، قم - ایران، دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی، ۱۳۹۵ ه.ش.

۱۴۵. صدرایی خویی، علی، «بخش دوم دعای عرفه هم جزو دعا و منتسب به سیدالشهدا است»، مرداد ۱۳۹۲ ه.ش.

<http://shafaqna.com/persian/services/dialogue/item/54589->>

حجت-الاسلام-صدرایی-خوئی-بخش-دوم-دعای-عرفه-هم-جزو-دعا-و-منتسب-به-سیدالشهدا-است.<

۱۴۶. صدرایی خویی، علی، «ذیل دعای عرفه»، اسفند ۱۳۸۵ ه.ش.
<<http://sadraiy.blogfa.com/post-73.aspx>>

۱۴۷. صدرایی خویی، علی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۵۲ ج، قم - ایران، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶ ه.ش.

۱۴۸. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين)، ۱ ج، قم - ایران، مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ ه.ق.

۱۴۹. طباطبایی، محمدحسین، الميزان في تفسير القرآن، ۲۰ ج، بیروت - لبنان، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ۱۳۹۰ ه.ق.

۱۵۰. طباطبایی، محمدحسین، رسالة الولاية، ۱ ج، قم - ایران، مؤسسة اهل البيت عليهم السلام، قسم الدراسات الإسلامية، ۱۳۶۰ ه.ش.

۱۵۱. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الأوسط، ۱۰ ج، قاهره - مصر، دار الحرمین، بی تا.

۱۵۲. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الصغير، ۲ ج، بیروت - عمان، المكتب الإسلامي - دار عمار، ۱۴۰۵ ه.ق.

۱۵۳. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الكبير، ۲۵ ج، قاهره - مصر، مكتبة ابن تيمية، بی تا.

١٥٤. طبرسى، احمد بن على، الإحتجاج، ٢ ج، مشهد مقدس - ايران، نشر المرتضى، ١٤٠٣ هـ.ق.
١٥٥. طبرسى، حسن بن فضل، مكارم الأخلاق، ١ ج، قم - ايران، الشريف الرضى، ١٤١٢ هـ.ق.
١٥٦. طبرسى، فضل بن حسن، إعلام الورى بأعلام الهدى، ٢ ج، قم - ايران، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ١٤١٧ هـ.ق.
١٥٧. طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، ١٠ ج، تهران - ايران، ناصر خسرو، ١٣٧٢ هـ.ش.
١٥٨. طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الطبري: تاريخ الأمم و الملوك، ١١ ج، بيروت - لبنان، دار التراث، ١٣٨٧ هـ.ق.
١٥٩. طبرى، محمد بن جرير، جامع البيان فى تفسير القرآن، ٣٠ ج، بيروت - لبنان، دار المعرفة، ١٤١٢ هـ.ق.
١٦٠. طحاوى، احمد بن محمد، شرح مشكل الآثار، ١٦ ج، بيروت - لبنان، مؤسسة الرسالة، ١٤١٥ هـ.ق.
١٦١. طوسى، محمد بن حسن، الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، ٤ ج، تهران - ايران، دار الكتب الإسلامية، ١٣٩٠ هـ.ق.
١٦٢. طوسى، محمد بن حسن، الأمالي، ١ ج، قم - ايران، دار الثقافة، ١٤١٤ هـ.ق.
١٦٣. طوسى، محمد بن حسن، الخلافة، ٦ ج، قم - ايران، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامى، ١٤٠٧ هـ.ق.
١٦٤. طوسى، محمد بن حسن، الغيبة، ١ ج، قم - ايران، مؤسسة المعارف الإسلامية، ١٤١١ هـ.ق.
١٦٥. طوسى، محمد بن حسن، تهذيب الأحكام، ١٠ ج، تهران - ايران، دار الكتب الإسلامية، ١٤٠٧ هـ.ق.

۱۶۶. طوسی، محمد بن حسن، مصباح المتجهد، ۲ ج، بیروت - لبنان،
مؤسسة فقه الشيعة، ۱۴۱۱ ه.ق.

۱۶۷. عاملی، جعفر مرتضی، سيرة الحسين في الحديث و التاريخ، ۲۴ ج،
بیروت - لبنان، المركز الاسلامی للدراسات، ۱۴۳۵ ه.ق.

۱۶۸. عرب زاده، ابوالفضل، فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی
حضرت آية الله العظمی گلپایگانی، ۱ ج، قم - ایران، دار القرآن الکریم،
۱۳۷۸ ه.ش.

۱۶۹. عطاردی قوجانی، عزیزالله، ترجمه مسند سيدالشهداء امام ابی
عبدالله الحسين علیه السلام، ۳ ج، ترجمه محمد رضا عطایی، تهران - ایران، عطارد،
۱۳۸۸ ه.ش.

۱۷۰. علامه حلّی، حسن بن یوسف، نهج الحق و كشف الصدق، ۱ ج، بیروت
- لبنان، دار الكتاب اللبناني، ۱۹۸۲ م.

۱۷۱. علی بن حسین علیه السلام، امام چهارم، الصحيفة السجادية، ۱ ج، قم - ایران،
نشر الهادی، ۱۳۷۶ ه.ش.

۱۷۲. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ۲ ج، تهران - ایران،
مکتبه العلمیة الاسلامیة، ۱۳۸۰ ه.ق.

۱۷۳. فاضل، محمود، فهرست نسخه های خطی کتابخانه جامع گوهرشاد
مشهد، ۴ ج، مشهد مقدس - ایران، کتابخانه جامع گوهرشاد،
۱۳۶۳ ه.ش.

۱۷۴. فتال نیشابوری، محمد بن حسن، روضة الواعظین، ۱ ج، قم - ایران،
الشریف الرضی، بی تا.

۱۷۵. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ۳۲ ج، بیروت - لبنان، دار
إحياء التراث العربي، ۱۴۲۰ ه.ق.

۱۷۶. فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ۲۷ ج، مشهد مقدس - ایران، ۱۳۴۴ ه.ش.
۱۷۷. فیاض، محمد اسحاق، مناسک الحج، ۱ ج، قم - ایران، عزیزی، ۱۴۱۸ ه.ق.
۱۷۸. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، الحقائق فی محاسن الاخلاق؛ قرة العیون فی المعارف و الحكم، ۱ ج، قم - ایران، دار الكتاب الاسلامی، ۱۴۲۳ ه.ق.
۱۷۹. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، الوافی، ۲۶ ج، اصفهان - ایران، مکتبه الإمام أميرالمؤمنین علي عليه السلام العامة، ۱۴۰۶ ه.ق.
۱۸۰. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، ۲ ج، قم - ایران، موسسه دار الهجرة، ۱۴۱۴ ه.ق.
۱۸۱. قاری، علی بن سلطان محمد، مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ۹ ج، بیروت - لبنان، دار الفكر، ۱۴۲۲ ه.ق.
۱۸۲. قاضی سعید قمی، محمدسعید بن محمدمفید، شرح توحید الصدوق، ۳ ج، تهران - ایران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۴۱۵ ه.ق.
۱۸۳. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ۲۰ ج، قاهره - مصر، دار الكتب المصرية، ۱۳۸۴ ه.ق.
۱۸۴. قشیری نيسابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۵ ج، قاهره - مصر، دار إحياء الكتب العربية، بی.تا.
۱۸۵. قطب راوندی، سعید بن هبة الله، الدعوات، ۱ ج، قم - ایران، مدرسه الإمام المهدي عليه السلام، ۱۴۰۷ ه.ق.
۱۸۶. قمی، عباس، کلیات مفاتیح الجنان، ۱ ج، قم - ایران، اسوه، بی.تا.

١٨٧. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیح المودة لذوی القربی، ٤ ج، قم - ایران، منظمة الاوقاف و الشؤون الخيرية، دار الأسوة للطباعة و النشر، ١٤٢٢ هـ.ق.
١٨٨. کرباسچی، محمدمهدی، «بررسی متن، سند، شروح و نسخ خطی مصادر اولیه قسمت دوم دعای عرفه سیدالشهداء عليه السلام» (رساله کارشناسی ارشد رشته علوم حدیث)، دانشگاه علوم حدیث، تهران، ١٣٨٥ هـ.ش.
١٨٩. کفعمی، ابراهیم بن علی، البلد الأمين، ١ ج، تهران - ایران، مكتبة الصدوق، بی تا.
١٩٠. کفعمی، ابراهیم بن علی، مصباح الكفعمی، ١ ج، قم - ایران، دار الرضي - زاهدي، ١٤٠٥ هـ.ق.
١٩١. کلبگ، اتان، کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، ١ ج، ترجمه رسول جعفریان و علی قرایی، قم - ایران، کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ١٣٧١ هـ.ش.
١٩٢. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ٨ ج، تهران - ایران، دار الکتب الإسلامية، ١٤٠٧ هـ.ق.
١٩٣. کتانی، سلیمان، الإمام علي عليه السلام؛ نبراس و متراس، ١ ج، نجف اشرف - عراق، العتبة العلوية المقدسة - قسم الشؤون الفكرية والثقافية، ١٤٣٢ هـ.ق.
١٩٤. کرباسی، محمد صادق محمد، الصحيفة الحسينية الكاملة، ٢ ج، لندن - انگلیس، المركز الحسيني للدراسات، ١٤٢٨ هـ.ق.
١٩٥. گنجی، محمد بن یوسف، کفایة الطالب في مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام، ١ ج، تهران - ایران، دار إحياء تراث أهل البيت عليهم السلام، ١٤٠٤ هـ.ق.
١٩٦. متقی هندی، علي بن حسام الدين، كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، ١٨ ج، بيروت - لبنان، مؤسسة الرسالة، ١٤٠١ هـ.ق.

١٩٧. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ١١٠ ج، بیروت - لبنان، دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٣ هـ.ق.
١٩٨. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، زاد المعاد، ١ ج، بیروت - لبنان، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ١٤٢٣ هـ.ق.
١٩٩. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ٢٦ ج، تهران - ایران، دار الكتب الإسلامية، ١٤٠٤ هـ.ق.
٢٠٠. محب‌الدين الطبري، احمد بن عبدالله، الرياض النضرة في مناقب العشرة، ٤ ج، بیروت - لبنان، دار الكتب العلمية، ١٤٢٤ هـ.ق.
٢٠١. محب‌الدين الطبري، احمد بن عبدالله، ذخائر العقبى في مناقب ذوي القربى، ١ ج، قاهره - مصر، مكتبة القدسي، ١٣٥٦ هـ.ق.
٢٠٢. محمدی ری‌شهری، محمد، طباطبایی‌نژاد، محمود، و سيد طبایبی، روح الله، دانشنامه امام حسین عليه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، ١٤ ج، ترجمه عبدالهادی مسعودی و مهدی مهریزی، قم - ایران، موسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، سازمان چاپ و نشر، ١٣٩٢ هـ.ش.
٢٠٣. مخلوف، محمد بن محمد، شجرة النور الزكية في طبقات المالكية، ٢ ج، بیروت - لبنان، دار الكتب العلمية، ١٤٢٤ هـ.ق.
٢٠٤. مرداوی، علي بن سليمان، الإنصاف في معرفة الراجح من الخلاف، ١٢ ج، بیروت - لبنان، دار إحياء التراث العربي، بی‌تا.
٢٠٥. مروارید، حسنعلی، تنبیهاً حول المبدأ و المعاد، ١ ج، مشهد مقدس - ایران، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ١٤١٨ هـ.ق.
٢٠٦. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ٤ ج، قم - ایران، مؤسسة دار الهجرة، ١٤٠٩ هـ.ق.

٢٠٧. مفيد، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ٢ ج، قم - ايران، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ١٤١٣ هـ.ق.
٢٠٨. مفيد، محمد بن محمد، الفصول المختارة، ١ ج، قم - ايران، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ١٤١٣ هـ.ق.
٢٠٩. مقصود همداني، جواد، فهرست نسخه های خطی کتابخانه غرب مدرسه آخوند - همدان، ١ ج، همدان - ايران، ١٣٥٦ هـ.ش.
٢١٠. مكارم شيرازي، ناصر، كليات مفاتيح نوين، ١ ج، قم - ايران، مدرسة الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام، ١٣٩٠ هـ.ش.
٢١١. مكارم شيرازي، ناصر، مناسك جامع حج، ١ ج، قم - ايران، مدرسة الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام، ١٤٢٦ هـ.ق.
٢١٢. ملكي تبريزي، جواد بن شفيح، رساله لقاء الله، ١ ج، قم - ايران، آل علي عليه السلام، ١٣٨٥ هـ.ش.
٢١٣. مناوي، محمد عبدالرؤوف بن تاج العارفين، فيض القدير شرح الجامع الصغير، ٦ ج، مصر، المكتبة التجارية الكبرى، ١٣٥٦ هـ.ق.
٢١٤. نجفي، محمدحسن بن باقر، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ٤٣ ج، بيروت - لبنان، دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٤ هـ.ق.
٢١٥. نراقي، مهدي بن ابي ذر، جامع السعادات، ٣ ج، بيروت - لبنان، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بي.تا.
٢١٦. نسائي، احمد بن شعيب، سنن النسائي، ٩ ج، حلب - سوريه، مكتب المطبوعات الإسلامية، ١٤٠٦ هـ.ق.
٢١٧. نسفي، عبد الله بن احمد، مدارك التنزيل و حقائق التاويل، ٤ ج، بيروت - لبنان، دار النفائس، ١٤١٦ هـ.ق.
٢١٨. نصر بن مزاحم، وقعة صفين، ١ ج، قم - ايران، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ١٤٠٤ هـ.ق.

۲۱۹. نصیبی شافعی، محمد بن طلحه، مطالب السؤل في مناقب آل الرسول، ۱ ج، بیروت - لبنان، مؤسسة البلاغ، ۱۴۱۹ ه.ق.
۲۲۰. نظام الاعرج نیشابوری، حسن بن محمد، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ۶ ج، بیروت - لبنان، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۶ ه.ق.
۲۲۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، ۱ ج، تهران - ایران، مکتبة الصدوق، ۱۳۹۷ ه.ق.
۲۲۲. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ۳۰ ج، بیروت - لبنان، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۸ ه.ق.
۲۲۳. نویری، احمد بن عبد الوهاب، نهاية الأرب في فنون الأدب، ۳۳ ج، قاهره - مصر، دار الکتب و الوثائق القومیة، ۱۴۲۳ ه.ق.
۲۲۴. وحید خراسانی، حسین، مناسک حج، ۱ ج، قم - ایران، مدرسه الامام باقر العلوم عليه السلام، ۱۴۲۸ ه.ق.
۲۲۵. وفادار مرادی، محمد، فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۲۷ ج، مشهد مقدس - ایران، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶ ه.ش.
۲۲۶. همایی، جلال الدین، مولوی نامه؛ مولوی چه می گوید؟، ۲ ج، تهران - ایران، موسسه نشر هما، ۱۳۸۵ ه.ش.
۲۲۷. هیشمی، علی بن ابوبکر، مجمع الزوائد و منبج الفوائد، ۱۰ ج، قاهره - مصر، مکتبة القدسي، ۱۴۱۴ ه.ق.
۲۲۸. یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ الیعقوبی، ۲ ج، بیروت - لبنان، دار صادر، بی تا.